

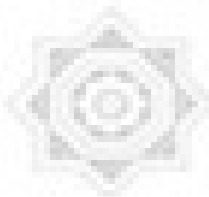


مجله علمی و پژوهشی اقتصاد و بازرگانی

شمشیر سرخ، ایده سبز

پژوهشی شخصیت و انقلاب خرفین مختار تقی

نمونه مقاله علمی پژوهشی، دوره هجدهم، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شمشیر سرخ، ایده سبز: بررسی شخصیت و انقلاب خونین مختار ثقفی

نویسنده:

نعمت الله صادقی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۲۰ | شمشیر سرخ، ایده سبز: بررسی شخصیت و انقلاب خونین مختار ثقفی |
| ۲۰ | مشخصات کتاب |
| ۲۰ | اشاره |
| ۲۲ | دیباچه |
| ۲۴ | پیش گفتار |
| ۲۹ | چکیده |
| ۳۶ | بخش اول: قبیله، خانواده و زمینه های تربیتی مختار |
| ۳۶ | اشاره |
| ۳۸ | فصل اول: قبیله مختار |
| ۳۸ | اشاره |
| ۳۹ | دو قبیله در کنار هم |
| ۴۱ | تقیف پس از ظهور اسلام |
| ۴۲ | انگیزه های مقاومت ثقیف در برابر اسلام |
| ۴۵ | فصل دوم: خانواده مختار |
| ۴۵ | اشاره |
| ۴۵ | عروه نخستین شهید از قبیله ثقیف |
| ۴۶ | ابوعبید سردار دلاور |
| ۴۸ | ابوعبید فرمانده عدالت خواه |
| ۴۹ | شهادت ابوعبید |
| ۵۰ | دومه شخصیت برجسته زن مسلمان |
| ۵۲ | فصل سوم: دوران کودکی و زمینه های تربیتی مختار |
| ۵۲ | اشاره |
| ۵۲ | دست نوازش علی علیه السلام بر سر مختار |

| | |
|----|---|
| ۵۳ | شرکت در جهاد در سیزده سالگی |
| ۵۳ | دنیای تازه ای فرا روی مختار |
| ۵۴ | نتیجه |
| ۵۶ | بخش دوم: اوصاف، ارتباطات و اندیشه های مختار پیش از حادثه عاشورا |
| ۵۶ | اشاره |
| ۵۸ | فصل اول: خصوصیات فردی و اخلاقی مختار |
| ۵۸ | اشاره |
| ۵۸ | همت عالی و اندیشه بلند |
| ۵۹ | مختار مرد عبادت و زهد |
| ۶۲ | سخاوت و بزرگواری مختار |
| ۶۴ | مختار مرد کار و زحمت |
| ۶۵ | مختار خدای سخن و بیان |
| ۶۸ | فصل دوم: مواضع سیاسی و اجتماعی مختار |
| ۶۸ | اشاره |
| ۶۸ | مختار و عدالت اجتماعی |
| ۶۹ | سیاست مختار در برابر موالیان |
| ۷۰ | مختار در مقام داوری |
| ۷۰ | مختار و مدارا با دشمنان |
| ۷۲ | نتیجه |
| ۷۳ | فصل سوم: عقاید مختار |
| ۷۳ | اشاره |
| ۷۳ | موضع مختار در قبال سیاست امویان |
| ۷۵ | دلایل مخالفت مختار با معاویه |
| ۷۸ | مختار شیعه مخلص و انقلابی |
| ۷۹ | تعلیم معارف از اهل بیت |
| ۸۰ | مختار در غدیر خم |

| | |
|-----|---|
| ۸۱ | مختار و امام حسن علیه السلام |
| ۸۳ | نگرانی مختار از امام حسن علیه السلام |
| ۸۸ | نگرش مختار به صلح امام حسن علیه السلام |
| ۹۰ | عقاید خاندان مختار |
| ۹۳ | بخش سوم: مختار و حادثه عاشورا |
| ۹۳ | اشاره |
| ۹۴ | فصل اول: مختار قبل از حادثه عاشورا |
| ۹۴ | اشاره |
| ۹۴ | مختار و مخالفت او با جانشینی یزید |
| ۹۸ | مختار مهماندار مسلم |
| ۱۰۰ | علت حضور مسلم در خانه مختار |
| ۱۰۲ | مختار و تلاش برای یاری حسین علیه السلام |
| ۱۰۴ | عبیدالله بن زیاد به جای نعمان بن بشیر |
| ۱۰۶ | مسلم در خانه هانی |
| ۱۰۷ | خبر غیر منتظره |
| ۱۱۰ | رهایی مختار از کام مرگ |
| ۱۱۳ | مختار در زندان ابن زیاد |
| ۱۱۴ | خشم مختار پس از شهادت امام حسین علیه السلام |
| ۱۱۶ | مژده میثم از آینده مختار |
| ۱۱۷ | رهایی مختار از زندان |
| ۱۲۰ | فصل دوم: مختار پس از حادثه عاشورا |
| ۱۲۰ | اشاره |
| ۱۲۰ | حرکت مختار به سوی حجاز |
| ۱۲۱ | علت حرکت به سوی حجاز |
| ۱۲۳ | فصل سوم: ابن زبیر؛ اندیشه ها و روش ها |
| ۱۲۳ | اشاره |

| | |
|-----|---|
| ۱۲۳ | ابن زبیر از زبان امام علی علیه السلام |
| ۱۲۵ | ابن زبیر و شهادت امام حسین علیه السلام |
| ۱۲۸ | ابن زبیر، عوام فریبی و فرصت طلبی |
| ۱۳۰ | فصل چهارم: مختار و ابن زبیر |
| ۱۳۰ | اشاره |
| ۱۳۲ | شرایط مختار و ترس ابن زبیر از آن ها |
| ۱۳۴ | مختار و رهبری ابن زبیر |
| ۱۳۶ | اهداف ابن زبیر از کنار آمدن با مختار |
| ۱۳۸ | به خون نشستن قیام مردم مدینه |
| ۱۴۰ | جنايات هولناک سپاه شام در مدینه |
| ۱۴۱ | حمله به مکه و وحشت ابن زبیر |
| ۱۴۳ | دفاع از مکه و دلداری به ابن زبیر |
| ۱۴۵ | مرگ یزید و شانس ابن زبیر |
| ۱۴۶ | عهد شکنی ابن زبیر و تصمیم مختار |
| ۱۴۹ | بخش چهارم: قیام مختار |
| ۱۴۹ | اشاره |
| ۱۵۱ | فصل اول: زمینه سازی برای قیام |
| ۱۵۱ | اشاره |
| ۱۵۱ | در اندیشه بازگشت به عراق |
| ۱۵۲ | مختار و محمد حنفیه |
| ۱۵۴ | چرا مختار نزد محمد حنفیه رفت؟ |
| ۱۵۴ | نهیضت مختار و رهبری امام سجاد علیه السلام |
| ۱۵۶ | حرکت به سوی عراق |
| ۱۵۷ | تجدید میثاق بر سر مزار یار |
| ۱۵۸ | بازگشت به کوفه |
| ۱۶۱ | فصل دوم: زمینه های قیام مختار |

- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۲ درماندگی ابن زیاد در برابر آتش خشم مردم
- ۱۶۵ مختار و سلیمان بن صُرد خزاعی
- ۱۶۷ عوامل موفقیت مختار در قبال تَوَابین
- ۱۷۱ فصل سوم: ابن زبیر و تلاش برای مهار قیام مختار
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ حاکمان ابن زبیر در کوفه
- ۱۷۲ مختار در زندان ابن زبیر
- ۱۷۶ فصل چهارم: مختار پس از آزادی
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۶ بزرگان کوفه، امام سجاد و قیام مختار
- ۱۷۹ ابن مطیع حاکم جدید ابن زبیر
- ۱۸۰ سیاست ابن مطیع در قبال مختار
- ۱۸۳ فصل پنجم: زبانه کشیدن شراره های خشم انقلاب
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۳ دعوت از سردار دلاور ابراهیم بن اشتر
- ۱۸۷ بیعت ابراهیم گامی به سوی پیروزی
- ۱۹۱ کوفه در التهاب قیام بزرگ
- ۱۹۲ مژده نخستین پیروزی
- ۱۹۶ صدور فرمان قیام
- ۱۹۷ طلوع خورشید پیروزی در شب باشکوه
- ۲۰۰ تحركات دشمن در قبال نیروهای انقلاب
- ۲۰۲ مقایسه دو سپاه
- ۲۰۳ یورش ظفرمندان به قلب دشمن
- ۲۰۵ به سوی فتح آخرین سنگر
- ۲۰۹ فرار با لباس زنانه

| | |
|-----|--|
| ۲۱۱ | تبیین هدف در نخستین خطبه پس از پیروزی |
| ۲۱۴ | نکات خطبه |
| ۲۱۵ | بیعت رستگاری و پیمان آگاهانه |
| ۲۱۸ | بخش پنجم: حکومت، سیاست و مقابله با تجاوز و توطئه |
| ۲۱۸ | اشاره |
| ۲۲۰ | فصل اول: سیاست اداری و حکومتی مختار |
| ۲۲۰ | اشاره |
| ۲۲۰ | تشکیلات دولتی و سیاست حکومتی |
| ۲۲۰ | اشاره |
| ۲۲۱ | الف) در مرکز انقلاب (کوفه) |
| ۲۲۲ | ب) در سایر ولایات |
| ۲۲۵ | روش اداری و حکومتی مختار |
| ۲۳۰ | تشکیل سپاه منظم برای دفاع از مردم |
| ۲۳۲ | فصل دوم: مقابله با دشمنان خارجی و نفاق داخلی |
| ۲۳۲ | اشاره |
| ۲۳۲ | پیشروی اموی ها به سوی موصل |
| ۲۳۴ | گسیل سپاه به سوی موصل |
| ۲۳۶ | نخستین نبرد پیروزمندانه |
| ۲۳۶ | شکست دوباره اموی ها |
| ۲۳۷ | واقعه تلخ |
| ۲۴۰ | فصل سوم: مقابله با توطئه داخلی |
| ۲۴۰ | اشاره |
| ۲۴۰ | شورش اشراف و جنایتکاران کربلا |
| ۲۴۴ | ریشه ها و عناصر این شورش |
| ۲۴۵ | امویان نقابدار در کوفه |
| ۲۴۹ | آغاز شورش کوفه |

| | |
|-----|--|
| ۲۵۳ | محاصره مختار |
| ۲۵۵ | سرکوبی شورش |
| ۲۵۷ | آمار کشته شدن و اسرای شورشیان |
| ۲۵۷ | پس از سرکوبی شورش |
| ۲۶۱ | بخش ششم: زایت انتقام |
| ۲۶۱ | اشاره |
| ۲۶۳ | فصل اول: درخشش شمشیر انتقام آل علی علیه السلام |
| ۲۶۳ | اشاره |
| ۲۶۴ | در جستجوی جنایتکاران کربلا |
| ۲۶۴ | اشاره |
| ۲۶۴ | تعقیب و دست گیری سه تن از جانیان |
| ۲۶۶ | مجازات نافع بن مالک |
| ۲۶۶ | خولی، مسلمان یا کافر؟ |
| ۲۶۸ | با تو جنگیده ام، اما در کربلا نبودم (معرفی سه نفر از قاتلین امام حسین علیه السلام) |
| ۲۷۰ | سرنوشت مژه بن منقذ |
| ۲۷۲ | آنانی که بر اجساد شهدا اسب تاختند |
| ۲۷۲ | از تقدیر خدا نمی توان گریخت (عاقبت حکیم بن طفیل) |
| ۲۷۴ | عمر بن سعد و امان مختار |
| ۲۷۶ | واقعا مختار به عمر سعد امان داد؟ |
| ۲۸۲ | در اندیشه مجازات عمر سعد |
| ۲۸۶ | تصمیم به فرار |
| ۲۸۸ | سر عمر سعد نزد مختار |
| ۲۹۲ | خدایا، پاداش نیکو به مختار عنایت کن! |
| ۲۹۳ | آخرین تقدیر خدا |
| ۲۹۴ | شمر در چنگال عدالت |
| ۳۰۱ | مجازات سنان |

- ۳۰۲ حرمله؛ تلخی آهن و سوزش آتش
- ۳۰۵ سجده طولانی و روزه شکر
- ۳۰۶ سرنوشت تلخ عمرو بن حجاج
- ۳۰۸ انهدام خانه های فراریان جانی
- ۳۰۹ فصل دوم: مصاف دوباره با سپاه شام
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ آمادگی نیروها برای سرکوبی عبدالله زیاد
- ۳۱۱ حرکت به سوی موصل
- ۳۱۳ عهد شکنی عبدالله بن حز
- ۳۱۵ برخورد با نیروهای شام
- ۳۱۵ پیش آمد جالب
- ۳۱۸ شب باشکوه و خاطره انگیز
- ۳۱۹ سخنان آتشین ابراهیم
- ۳۲۱ آغاز نبرد
- ۳۲۴ مقابله تن به تن
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ «حوص» در برابر «ابن ضبعان»
- ۳۲۷ حصین بن نمیر و جنایات او
- ۳۲۷ کشته شدن حصین بن نمیر
- ۳۲۹ شریک بن جدیر کیست؟
- ۳۲۹ فرمان حمله عمومی و اوج درگیری
- ۳۳۲ هلاکت ابن زیاد به دست ابراهیم
- ۳۳۳ شام غریبان یا جشن پیروزی
- ۳۳۴ مژده فتح بزرگ به مختار
- ۳۳۵ ابراهیم پس از تسلط بر موصل
- ۳۳۶ بزرگواری ابراهیم

- ۳۳۷ ----- سر ابن زیاد نزد مختار
- ۳۳۸ ----- مار بر سر ابن زیاد
- ۳۳۸ ----- بهترین هدیه برای امام سجّاد علیه السلام
- ۳۴۱ ----- موقعیت مختار پس از این پیروزی
- ۳۴۳ ----- بخش هفتم: آخرین نبرد
- ۳۴۳ ----- اشاره
- ۳۴۴ ----- فصل اول: مختار و ابن زبیر
- ۳۴۴ ----- اشاره
- ۳۴۴ ----- تصادم قدرت در عراق
- ۳۴۶ ----- نرمش مختار در قبال ابن زبیر
- ۳۴۷ ----- چرا نرمش؟
- ۳۴۹ ----- واکنش ابن زبیر در برابر نامه مختار
- ۳۵۲ ----- در فکر تصرف مدینه
- ۳۵۷ ----- حيله عباس بن سهل و ناکامی نقشه مختار
- ۳۶۰ ----- واکنش مختار پس از کشته شدن شرحبیل
- ۳۶۳ ----- فصل دوم: ابن زبیر و مبارزه با مختار
- ۳۶۳ ----- اشاره
- ۳۶۳ ----- ابن زبیر و مبارزه در حجاز
- ۳۶۵ ----- محمد حنفیه در زندان ابن زبیر
- ۳۶۸ ----- حرمت کعبه و تدبیر مختار برای نجات محمّد حنفیه
- ۳۷۰ ----- گسیل نیروهای عملیات نجات به مکه
- ۳۷۰ ----- عملیات نجات و ترس ابن زبیر
- ۳۷۵ ----- مبارزه ابن زبیر در عراق
- ۳۷۶ ----- مصعب در بصره
- ۳۷۷ ----- مصعب و فراریان کوفه
- ۳۷۷ ----- اشاره

- ۳۷۸ ۱. شَبَّث بن رِبْعِي
- ۳۷۸ ۲. مُحَمَّد بن اشْعَث
- ۳۷۹ مصعب و اصرار بر آمدن مهلب
- ۳۸۰ محمّدبن اشعث در پی آوردن مهلب به بصره
- ۳۸۱ قدرت نمایی مهلب در بصره
- ۳۸۲ نقش فراریان قبل از جنگ
- ۳۸۴ مصعب در تدارک حمله به کوفه
- ۳۸۶ آمادگی مختار برای مقابله با مصعب
- ۳۸۸ توطئه مصعب برای فریب ابن شمیط
- ۳۹۰ مقابله دو سپاه
- ۳۹۲ شهادت فرمانده کل نیروهای مختار
- ۳۹۴ چه سعادتی است مرگ شرافت مندانه!
- ۳۹۵ پیشروی مصعب به سوی کوفه
- ۳۹۶ رودررویی دو لشکر و تدبیر مختار
- ۳۹۷ شروع نبرد به فرماندهی مختار
- ۳۹۹ اوج درگیری
- ۴۰۱ محمّد اشعث باید کشته شود
- ۴۰۳ بازگشت مختار به کوفه
- ۴۰۴ پیشروی مصعب در داخل شهر
- ۴۰۶ درگیری در داخل شهر
- ۴۰۹ اگر دین ندارید آزاده باشید!
- ۴۱۱ آخرین نبرد
- ۴۱۴ فصل سوم: پس از شهادت مختار
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۵ سخت گیری بر همسران مختار
- ۴۱۸ دلآوری مادر مختار

- ۴۱۸ ----- عوامل شکست قیام مختار -----
- ۴۲۱ ----- مختار عدالت جوی آزادی خواه -----
- ۴۲۴ ----- بخش هشتم: پاسخ به شبهات -----
- ۴۲۴ ----- اشاره -----
- ۴۲۵ ----- فصل اول: پاسخ به شبهات -----
- ۴۲۵ ----- اشاره -----
- ۴۳۰ ----- آیا مختار شیعه بود؟ -----
- ۴۳۳ ----- محمد حنفیه و مذهب کیسانیه -----
- ۴۳۶ ----- امام سجاد علیه السلام و حکومت مختار -----
- ۴۳۹ ----- فصل دوم: مختار از دیدگاه اخبار -----
- ۴۳۹ ----- اشاره -----
- ۴۳۹ ----- اخباری که مختار در آن مدح شده -----
- ۴۴۳ ----- آنچه از این روایات به دست می آید -----
- ۴۴۴ ----- اخباری که مختار در آن ها ذم شده است -----
- ۴۴۵ ----- بررسی این دو روایت -----
- ۴۴۹ ----- مختار و ادعای نبوت! -----
- ۴۵۲ ----- فصل سوم: آیا مختار قدرت طلب بود؟ -----
- ۴۵۲ ----- اشاره -----
- ۴۵۲ ----- منظور از قدرت طلبی -----
- ۴۵۶ ----- دو نکته مهم -----
- ۴۵۶ ----- اشاره -----
- ۴۵۷ ----- ۱. دشمنان اهل بیت و حکام اموی -----
- ۴۵۸ ----- ۲. عناصر نژاد گرای عرب -----
- ۴۵۹ ----- مختار و قدرت طلبی -----
- ۴۶۰ ----- بررسی این روایت -----
- ۴۶۲ ----- چرا ابراهیم بن اشتر در نبرد با مصعب خواسته نشد؟ -----

- ۴۶۴ دلایل انتخاب احمر بن شمیط به فرماندهی
- ۴۶۵ آیا ابراهیم از محاصره مختار آگاهی داشت؟
- ۴۶۹ فصل چهارم: مختار و خشونت
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۷۰ ممنوعیت خشونت در اسلام
- ۴۷۲ مثله کردن و فتاویٰ علما
- ۴۷۳ فصل پنجم: امام سجاد علیه السلام و اعمال مختار
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ فرض اول: عمل مختار مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بود
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ ۱. روایت منهال
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۵ بررسی این روایت از نظر دلالت
- ۴۷۷ ۲. سکوت ائمه علیهم السلام در برابر اعمال مختار
- ۴۷۷ اشاره
- ۴۷۹ نکات مورد توجه این روایت
- ۴۸۰ مؤیدات دو دلیل فوق
- ۴۸۴ فلسفه تأیید امام
- ۴۸۴ اشاره
- ۴۸۶ ۱. تشریح قلب های مؤمنان و اهل بیت
- ۴۸۶ ۲. جلوگیری از تکرار فاجعه کربلا
- ۴۹۰ فرض دوم: امام راضی به خشونت نبود
- ۴۹۱ چرا مختار با امام سجاد علیه السلام مشورت نکرد؟
- ۴۹۷ چرا ائمه علیهم السلام عمل مختار را تأیید کرده اند؟
- ۴۹۸ نتیجه
- ۴۹۹ بخش نهم: با برنامه سازان

| | | |
|-----|-------|-----------------------------------|
| ۴۹۹ | | اشاره |
| ۵۰۰ | | با برنامه سازان |
| ۵۰۰ | | اشاره |
| ۵۰۰ | | فرمانروایی رسانه ها |
| ۵۰۲ | | رسانه ها و الگوهای زندگی |
| ۵۰۴ | | نقش و مسئولیت فیلم سازان |
| ۵۰۵ | | مختار و مسئولیت فیلم سازان |
| ۵۰۸ | | توصیه ها |
| ۵۰۸ | | اشاره |
| ۵۰۸ | | ۱. شخصیت اصلی داستان |
| ۵۱۰ | | ۲. شخصیت های ویژه |
| ۵۱۲ | | ۳. نقش آفرینان اصلی |
| ۵۱۲ | | اشاره |
| ۵۱۲ | | الف) در جبهه موافق مختار |
| ۵۱۲ | | اشاره |
| ۵۱۲ | | ابراهیم اشتر |
| ۵۱۴ | | ابوعمره (کیسان) |
| ۵۱۴ | | عبداللّه بن کامل |
| ۵۱۴ | | یزیدبن انس |
| ۵۱۵ | | احمر بن شمیط |
| ۵۱۵ | | ب) نقش آفرینان اصلی در جبهه مخالف |
| ۵۱۵ | | اشاره |
| ۵۱۵ | | مصعب بن زبیر |
| ۵۱۵ | | عبیداللّه بن زیاد |
| ۵۱۷ | | حصین بن نمیر |
| ۵۱۷ | | مهلب |

- ۵۱۸ شَبَبْتُ رِبْعِي -
- ۵۱۸ محمّد بن اشعث
- ۵۱۸ عبدالرحمان بن مخنف
- ۵۱۹ ۴. نقش آفرینان مقطعی
- ۵۱۹ اشاره
- ۵۱۹ الف) در جبهه موافق مختار
- ۵۱۹ اشاره
- ۵۱۹ در جنگ با ابن مطیع
- ۵۱۹ در جنگ اول با ابن زیاد
- ۵۲۰ در جنگ دوم با عبیدالله زیاد
- ۵۲۱ در عملیات ناموفق تصرف مدینه
- ۵۲۱ در عملیات آزادی محمّد حنفیه
- ۵۲۱ در جنگ با مصعب
- ۵۲۱ ب) نقش آفرینان مقطعی در جبهه مخالف
- ۵۲۱ ۵. ماجراهای مهم
- ۵۲۱ اشاره
- ۵۲۳ دوران کودکی
- ۵۲۳ دوران نوجوانی
- ۵۲۳ مختار قبل از حادثه عاشورا
- ۵۲۴ مختار پس از حادثه عاشورا
- ۵۲۴ بازگشت به کوفه
- ۵۲۵ مختار پس از آزادی
- ۵۲۶ پس از تسلط بر کوفه
- ۵۲۶ پس از نخستین شکست سپاه شام
- ۵۲۷ در انتقام گرفتن از قاتلین سیدالشهدا
- ۵۲۷ باز هم به مصاف سپاه شام

| | |
|-----|--------------------------------|
| ۵۲۸ | مختار و ابن زبیر |
| ۵۲۹ | آخرین نبرد |
| ۵۲۹ | پرسش هایی برای گفت وگو با مردم |
| ۵۳۰ | پرسش های کارشناسی |
| ۵۳۴ | کتاب نامه |
| ۵۳۴ | اشاره |
| ۵۳۴ | منابع عربی |
| ۵۴۰ | منابع فارسی |
| ۵۴۴ | درباره مرکز |

مشخصات کتاب

سرشناسه: صادقی، نعمت الله

عنوان و نام پدیدآور: شمشیر سرخ، ایده سبز: بررسی شخصیت و انقلاب خونین مختار ثقفی/نویسنده نعمت الله صادقی؛ با همکاری محمد حضرت موسوی؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: [۵]، ۴۹۰ ص.

فروست: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۶۴۴.

شابک: ۳۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۸۰۸-۸۳-۶

یادداشت: کتابنامه: ۴۸۳ - ۴۹۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: بررسی شخصیت و انقلاب خونین مختار ثقفی.

موضوع: مختاربن ابی عبیده، ۱ - ۶۷ق.

موضوع: امویان -- تاریخ -- جنبش ها و قیام ها.

شناسه افزوده: حضرت موسوی، محمد

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی. استان قم.

رده بندی کنگره: DS۳۸/۵/ص۲ش ۱۳۸۲۷

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۲۳۶۰

ص: ۱

اشاره

دیباچه

دیباچه

قرآن کریم، انسان ها را به تفکر و تدبیر در تاریخ بشر فرا می خواند؛ زیرا تاریخ، آیینه تمام نمای زندگی انسان هاست. جوامع انسانی نیز تابع اصول و قواعدی هستند که در هر دوره بر اساس شرایط موجود، قابل تکرار خواهد بود. در این میان، باید توجه داشت که گاه میان تاریخ مدوّن و تاریخ حقیقی، فاصله های فراوانی وجود دارد به ویژه در مورد شخصیت هایی که مورد حب و بغض افراد گوناگون قرار گرفته اند. یکی از این شخصیت های تأثیرگذار در تاریخ اسلام، مختار بن ابی عبده ثقفی است که تیر تبلیغات منفی امویان و زبیریان، چهره او را در گیر و دار قضاوت تاریخی، در هاله ای از ابهام قرار داده است. همو که توانست در تاریک ترین و مخوف ترین برهه تاریخ، آذرخش امیدی در دل شیعیان بیافریند و انتقام قبیله هایلیان را باز ستاند. دامنه انتقام او تا بدان جا کشیده شد که از قاتلان امام حسین علیه السلام کسی در این دنیا باقی نماند مگر این که کشته و کور شد و یا رویش سیاه و حکومتش نابود گردید. در بررسی جنبش مختار ثقفی، با شبهه هایی چون ایجاد فرقه کیسانیه، ادعای حکومت از سوی وی، روایت های نکوهنده و... بر می خوریم و نیز پاسخ هایی مانند این که پیدایش فرقه کیسانیه پس از وفات محمد بن حنفیه بوده، در حالی که شهادت مختار پیش از رحلت محمد بن حنفیه رخ داده است یا این که استخاره مختار از امام سجاده علیه السلام به واسطه محمد بن حنفیه، شبهه حکومت خواهی را از قیام وی می زداید. از سوی دیگر، روایت های وارد در نکوهش مختار را ضعیف شمرده اند. با این همه، داوری درباره این خون خواه حسین بن علی علیه السلام به تأمل جدی نیاز

دارد و هرگونه پیش داوری یا داوری شتاب زده، دور از واقعیت خواهد بود. تلاش پژوهشگران ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین نعمت الله صادقی و همکارشان، سیدمحمد حضرت موسوی در تبیین و تلطیف این پژوهش ستودنی است. آنان کوشیده اند تا با مراجعه به متون و منابع اصلی، غبار ابهام را از چهره مختار ثقفی بزدايند. البته این بدان معنی نیست که همه زوایای زندگی مختار پیراسته شده باشد، بلکه این کار گامی هرچند کوچک و دستمایه ای ابتدایی است که برای پژوهندگان ارجمند در این عرصه فراهم آمده تا دریچه های جدیدی از عملکرد مختار را با نقد و تحقیق به روی مشتاقان بکشایند.

این رهاورد به پژوهشگران و دست اندرکاران برنامه ساز تقدیم می شود تا به شیوه های گوناگون چون: نمایش نامه، فیلم، داستان و... مورد استفاده قرار گیرد. امید که ذخیره ای باشد برای گردآوردندگان و بهره برداران در روزی که: «لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم».

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش‌گفتار

پیش‌گفتار

از هنگامی که با نام امام حسین علیه السلام و تاریخ خون بار و افتخار آفرین عاشورای او آشنا شدم و آوازه حماسه پر شکوه و رشادت های بی بدیل و ماندگار او و یارانش را از زبان حماسه سرایان عاشق و دلباخته آن حضرت شنیدم، با نام مختار بن ابی عبید نیز آشنا شدم. وقتی شنیدم او برای انتقام گیری از قاتلان مولایم حسین علیه السلام قیامی بزرگ در کوفه به راه انداخت و با کشتن عمر بن سعد، شمر، حرمله، سنان و سرانجام عیدالله بن زیاد باعث شادی دل های شکسته و محزون گردید که در عزای آل رسول صلی الله علیه و آله و مظلومیت آنان جامه غم بر تن نموده بودند و بر چهره های ماتم زده آنانی که دردمند از فجایع هولناک کربلا بودند، گل لبخند را شکوفا ساخت و بر دل داغ دار و شکسته یتیمان آل علی علیه السلام و عزیز از دست دادگانی که به جای اشک ریختن در فراق دردناک عزیزان خود، از دیده خون گریستند مرهمی نهاد و ... آری، وقتی دانستم که مختار با قامتی به استواری کوه و بلندای سرو، قد برافراشت و انتقام خون آقای خود، حسین علیه السلام را از قاتلان او گرفت و نیز هنگامی که شنیدم او در آن راه از جان خود گذشت و در آتش خشم منافقان کوفه و بقایای جنایت کاران کربلا و دشمنان آل رسول صلی الله علیه و آله در حالی که تنها مانده بود کشته شد، محبت او در دلم جای گرفت. هم چنین زمانی که دانستم چهارمین سپهر آسمان ولایت و بی همتا در صبر و استقامت، به شکرانه پیروزی مختار و به پاس خدمات ارزش مند او به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به سجده شکر نهاد و زبان به دعا گشود و از خدای خود برایش پاداش نیک خواست و وقتی دانستم که امام سجاد علیه السلام از عمل او

قدردانی کرد، محبت او با محبت مولایم حسین علیه السلام در وجودم گره خورد و در دلم جایی برای او در کنار سایر یاران حسین علیه السلام گشودم.

سوگمندانه باید بگویم کسانی که درک و اطلاعی از وقایع تاریخی ندارند گاه به اظهار نظرهای عجیب می پردازند. من نیز با ناباوری شنیدم که: جایگاه مختار نه در بهشت است و نه در جهنم! به جهنم نمی رود چون برای انتقام فرزند زهرا علیهاالسلام به پا خاست و... و به بهشت نمی رود زیرا او دروغگو بود و بر امام زین العابدین علیه السلام دروغ می بست و حتی ادعای نزول وحی به خود می نمود و می خواست در برابر قرآن کتابی از خود عرضه کند!

گفتم یا للعجب، مگر می شود مختار چنین باشد که می گویند؟! و آیا خدا برای بندگانش در آخرت جایی غیر از بهشت و جهنم هم دارد؟! جواب دادند بلی چاهی هست بسیار عمیق در «حضر موت»^(۱) که خدا ارواح ناپاک بعضی از افراد را در آن مسکن می دهد.

این مسأله باعث شد تا ذهن جست و جوگرم مرا به مطالعه زندگی مختار وا دارد. پس از آن که مختار را شناختم، گفتم حسین جان نمی دانم بر مظلومیت تو و یارانت بگریم یا بر حماقت آن که بیهوده گویی های دشمنان تو را باز می گویند و ضربه ای سنگین تر از ضربه آنان که با شما جنگیدند بر ساحت پاک تو و یاران باوفایت وارد می سازند و در تحریف چهره هایی که برای پیمودن راه تو به پا خاستند همنوایی می کنند.

بر آن شدم تا اگر خدا توفیقی به من عنایت فرمود و زمینه ای فراهم

۱- در گذشته به «یمن جنوبی» می گفتند (حیب الله شاملوئی، جغرافیای کامل جهان، ج ۱، صص ۲۶۸ _ ۲۶۹).

ساخت با قلم قاصرم گوشه هایی از زندگی آن «شمشیر سرخ انتقام آل علی علیه السلام» را برای عاشقان حسین علیه السلام و یارانش به نوشتن گیرم و گامی هرچند کوچک در راه شناساندن چهره تابناک «مختار» بردارم تا شاید بدین طریق دین خود را به او ادا کنم؛ امّا مشغله های درسی و مشکلات روزگار و... باعث شد که نتوانم کاری در آن جهت انجام دهم تا این که خداوند زمینه آشنایی مرا با مردی فرهیخته و دلباخته حسین علیه السلام و یاران او، حضرت حجت الاسلام والمسلمین حسینیان در مرکز جهانی علوم اسلامی حوزه علمیه قم فراهم ساخت. وقتی ایشان به من و برادر گرامی و دانشمند جناب حجت الاسلام والمسلمین سیدمحمد حضرت موسوی موضوعاتی را برای تحقیق در زمینه های تاریخی، از جمله نهضت کربلا و مختار ثقفی پیشنهاد کردند، موضوع زندگی مختار را برگزیدم که به جاست در این جا از ایشان که هم باعث تحقق این کار خیر شدند و هم مشوق و راهنمایی دلسوز برای ما در این جهت بودند، تشکر نمایم. شایان ذکر است که مسؤولیت تألیف کتاب به عهده حقیر بوده اما در زمینه های تحقیق و جمع آوری منابع و مراجعه به متون تاریخی جناب آقای موسوی همکاری داشته اند.

چرا «شمشیر سرخ»؟

«شمشیر سرخ» گویای قیام خونین و مبارزه دلاورانه مختار ثقفی است که برای انتقام گرفتن از قاتلان شهدای کربلا در تاریخ ماندگار گردیده و «فریاد سرخ و رسای» مردی است که همچون صاعقه بر کاخ ستم امویان و دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و «خط سرخ شهادت» را امتداد بخشید.

«شمشیر سرخ» همان «شمشیر انتقام آل علی علیه السلام» است که به دست مختار سپرده شد تا بر قلب سیاه شب کیشان بدینت که بر سپاه کربلا هجوم آوردند و سردار بزرگ آزادگان جهان را به شهادت رساندند فرود آید.

شمشیر سرخ غریو سرخی است به همه ستمگران و ددمنشان تاریخ و بیانگر فریاد جاودانه و رسای خداوند، که می فرماید: «... مسلما ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت.»^(۱)

و سرانجام، شمشیر سرخ شمشیر انتقام خون حسین علیه السلام و سایر شهیدان کربلاست و دست انتقام حق که از آستین مختار بیرون آمد و بر زندگی نکبت بار جنایت کاران کربلا خاتمه داد و قصاص خون های به ناحق ریخته شده در سرزمین «نینوا» را گرفت.

و چرا «ایده سبز»؟

ما به این باور رسیده ایم که بستر فکری و اعتقادی قیام پر شکوه مختار ثقفی را دین و انگیزه های والای دینی شکل می داد. او در پرتو نورانیت دین، راه خود را می پیمود و هدف او از قیام و مبارزه با ستم و جنایت کاران، دین بود تا راه را برای اجرای عدالت علوی هموار سازد و زمینه های زندگی سعادت مند را، که جز در پرتو اندیشه های سبز الهی میسر نمی گردد، فراهم آورد.

«ایده سبز» سرچشمه پاک و زلال اندیشه هایی است که از دریای بیکران لطف ازلی جریان می یابد تا نخلستان های زندگی بشری سرسبزی و خُرمی گیرد، و افکار پلید و شیطانی را که بشر را به «عبودیت غیر

۱- سجده، آیه ۲۲، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی .

خدا» و «بردگی بندگان» فرا می خواند، از فکر و ذهن او بزداید.

ایده سبز، عقیده نجات بخشی است که پیامبران الهی برای نجات بشر از گمراهی مأمور تبلیغ آن بوده اند و حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آخرین پرچمدار و پیام رسان این پیام سبز است تا برای جامعه بشری «سلامت و صلح»، «عدل» و «قسط» را به ارمغان آورد و بر کشتزار حیات انسانی بذر «کمال» و «سعادت» فرو پاشد و اندیشه های بشری را به باروری، بالندگی و پویایی برساند.

خلاصه، ایده سبز یعنی این که مختار نیز در شعاع اندیشه های «بالنده»، «عدالت جو» و «صلح خواه» اسلام، راه خود را می پویید و به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او اعتقاد راسخ داشت.

بنابراین «شمشیر سرخ و ایده سبز» گویای مبارزات خونین مختار با ستمگران و جنایت پیشگانی است که در برابر دین و پیشوایان حق به جنگ برخاستند و دست به جنایات بزرگ و نابخشودنی زدند؛ آنانی که پرچمداران «بیدادگری» و پیام آوران مرگ و نابودی بودند و مختار با شمشیر سرخ خود، قلب سیاه شان را درید و با اندیشه سبز به محو افکار «پلید» و «شیطانی» آنان پرداخت.

چکیده

چکیده

این کتاب مشتمل است بر هشت فصل و یک ضمیمه که در ذیل به ذکر اجمالی آن ها می پردازیم:

در فصل اول به زمینه های تربیتی مختار از بدو تولد تا دوران کودکی و نوجوانی او پرداخته ایم و در آن، قبیله و خانواده مختار را که نخستین پرورشگاه اندیشه های اوست، از نظر موقعیت های اجتماعی، سیاسی و اعتقادی بررسی کرده و به نقش آن ها در پیشبرد اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی اشاره نموده ایم.

مهم ترین وقایع این دوران که پس از قبیله و خانواده تأثیری مهم و زیر بنایی بر تکوین اندیشه های مختار گذاشت، ظهور اسلام و آشنایی او با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و شرکت در فتح سرزمین بزرگ عراق و ایران همراه با پدر خود «ابوعبید» بود که او را با فرهنگ های کهن سایر ملت ها و اندیشه های آنان آشنا ساخت و دنیای تازه ای را فرا روی او گشود.

در این دوران (کودکی) است که مختار مورد توجه امام علی علیه السلام قرار گرفت و دست نوازش آن حضرت به سر او کشیده شد و لقب پر افتخار «هوشمند» را از آن حضرت کسب نمود که همچون ستاره ای بر تارک تاریخ زندگی سراسر افتخار او می درخشد.

در فصل دوم، به اوصاف، ارتباطات و اندیشه های مختار پیش از حادثه عاشورا پرداخته و از همّت عالی، اندیشه بلند و عبودیت او در برابر خداوند سخن گفته ایم. هم چنین در این فصل آمده است که او در

زندگی دارای سخاوت طبع و بزرگواری بود و نیز هرگز از کار و زحمت شانه خالی نمی کرد.

از ویژگی های بارز مختار که در این فصل از آن سخن به میان آمده، بلاغت و فصاحت کلام اوست که شنوندگان را مسحور خویش می ساخت. سپس مواضع سیاسی و اجتماعی مختار و رفتار او با مردم، مستضعفان و موالیان و بردگان بررسی شده و آمده است که او در مقام داوری برای اجرای عدالت علوی در میان مردم همت می گماشت و با دشمنان خود نیز با عدل و انصاف برخورد می نمود و جز جنایت کاران کربلا در صورت تسلط بر سایر دشمنان از مجازات شان چشم می پوشید و با آنان از در مدارا و گذشت وارد می شد.

عقاید مختار از جمله مسائلی است که در این فصل درباره آن بحث شده است. به همین مناسبت، از مواضع و دلایل و سازش ناپذیری او با امویان سخن به میان آمده است و ثابت شده که مختار یک شیعه مخلص و انقلابی بود و معارف اسلامی را از محضر اهل بیت علیهم السلام فرا گرفت. نیز در این فصل به رابطه او با امام حسن علیه السلام و نگرش او درباره صلح آن حضرت پرداخته و در آخر این فصل در خصوص عقاید خاندان مختار مطالبی ذکر نموده ایم.

در فصل سوم رابطه مختار با نهضت عاشورا را در دو قسمت قبل از حادثه عاشورا و پس از آن بررسی کرده ایم.

در قسمت اول به مخالفت مختار با جانشینی یزید، مهمانداری او از «مسلم بن عقیل» و دلایل آن و دفاع او از مسلم و نیز به زندانی شدن او به دست «عبیدالله زیاد» و سپس آزادی او پرداخته شده و آمده است که

چگونه مختار به آینده خود از زبان «میثم تمار» در زندان آگاهی یافت.

در قسمت دوم این فصل به زندگی مختار پس از حادثه عاشورا پرداخته ایم. این بخش از زندگی مختار در حقیقت آغاز دوران زندگی پر ماجرای او برای مبارزه با امویان و جانان حادثه کربلاست. در این راه او قسم یاد کرد و تصمیم قاطع گرفت تا هنگامی که ستمگران و جنایت کاران فاجعه کربلا را به مجازات نرسانند، از پای ننشیند و به دنبال این تصمیم به مکه نزد عبدالله بن زبیر رفت؛ زیرا شنیده بود که او در میان مردم از امام حسین علیه السلام به بزرگواری یاد می نماید و یکی از اهداف حرکت خود را تنبیه و مجازات قاتلان آن حضرت و اصحاب او برای مردم معرفی می کند.

مختار با توجه به شناختی که از ابن زبیر داشت شرایطی را برای همکاری خود با او مطرح ساخت، ولی ابن زبیر در مرحله اول توجهی به مختار و شرایط او نکرد؛ زیرا می دانست که وی مردی نیست که به عقاید و خواسته ابن زبیر پای بند باشد. او هرگز از محبت اهل بیت علیهم السلام و خاندان علی علیه السلام چشم نمی پوشید؛ در حالی که ابن زبیر آنان را رقیبان سرسخت خود برای رسیدن به خلافت می دانست.

امّا زمانی که خطر حمله اموی ها به مکه حتمی گردید، ابن زبیر به سراغ مختار رفت و بر خلاف میل و اعتقاد خود، شرایط مختار را ظاهراً پذیرفت. اما در واقع هدف ابن زبیر از پذیرش آن این بود که به کمک مختار خود را از اوضاع دشواری که ممکن بود به نابودی او منجر شود نجات بخشد که نجات هم یافت.

اموی ها برای نابودی ابن زبیر به مدینه تهاجم خونینی کردند و کعبه

را نیز به آتش کشیدند اما بر اثر تدبیر و فداکاری و توان مندی مختار کاری از پیش نبردند. در نبرد مکه مختار واقعا درخشید و به عهد خود نسبت به ابن زبیر وفادار ماند.

ابن زبیر پس از پشت سر نهادن اوضاع دشوار و مرحله ای که اگر مختار نبود احتمال نابودی او بسیار زیاد بود، همه قول و قرارهای خود با وی را با ناجوان مردی زیر پا نهاد و نه تنها به هیچ یک از آن ها عمل نکرد، بلکه به مختار فهماند که دیگر به او نیازی ندارد.

عهد شکنی ابن زبیر باعث ناامیدی و جدایی مختار از او شد. لذا تصمیم گرفت تا کار مبارزه با امویان و قاتلان امام حسین علیه السلام را، که در نظر او نمونه های عینی و بارزی از ستمگری و جنایت پیشگی بودند، بدون ابن زبیر آغاز نماید.

در فصل چهارم درباره زمینه های قیام مختار سخن گفته شده است. در این فصل نخست به رابطه محمد حنفیه با نهضت مختار و نقش امام سجّاد علیه السلام در آن پرداخته شده و سپس از بازگشت او به عراق و حضور او بر سر مزار یار و تجدید میثاق با معشوقش حسین علیه السلام ذکری به میان آمده است.

حرکت «تواین» و برافروخته شدن خشم مردم عراق بر ضد خاندان اموی و تلاش ابن زبیر برای تسلط بر عراق از جمله مسایل مهمی بودند که مختار در عراق و به خصوص در کوفه با آن ها روبه رو بود.

موضع مختار در برابر دو جریان اموی ها و زبیری ها روشن بود؛ زیرا هر دوی آنان با آمدن مختار به عراق و شکل گیری نهضت او سخت در هراس بودند و درصدد بر آمدن تا آن را در همان آغاز خفه کنند. اما

حرکت توأبین، به نظر مختار دارای اشتباهاتی بود که سرانجام بر اثر آن‌ها ستاره بختشان پس از اندکی رو به افول نهاد و آنان به اهداف خود یعنی نابودی قاتلان شهدای کربلا دست نیافتند.

مختار در عراق به پیروزی‌های چشم‌گیری نایل شد. او توانست با جلب و جذب ابراهیم بن اشتر کوفه را از چنگ زبیری‌ها در آورد و آن را مقرر حکومت خود قرار دهد و از مردم بیعت بگیرد و... .

در فصل پنجم به سیاست حکومت و تشکیلات اداری و نظامی مختار پرداخته ایم. هم‌چنین ماجرای نخستین نبرد پیروزمندانه او به فرماندهی «یزید بن انس» و سرکوبی شورش اشراف در کوفه — که ما از آن به «امویان نقابدار» تعبیر نموده ایم — در این فصل بیان شده است.

در فصل ششم، که درباره انتقام گرفتن و سرکوبی قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران اوست، به نحوه مجازات جنایت‌کاران کربلا و سپس به جریان دومین نبرد موفقیت‌آمیز مختار با سپاه شام پرداخته ایم که به کشته شدن عبیدالله بن زیاد و هفتاد هزار نفر از سپاه او به دست نیروهای مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر انجامید. پس از این نبرد سرابن زیاد به نزد حضرت سجاد علیه السلام فرستاده شد و آن حضرت در حق مختار دعا کرد. این فصل توأم است با اوج شکوه و عظمت حکومت مختار و پیروزی‌های چشمگیر او در دو جبهه نفاق داخلی و دشمنان خارجی اش یعنی اشراف کوفه و اموی‌ها.

در فصل هفتم از جریان رویارویی مختار و ابن زبیر در دو جبهه حجاز و عراق سخن به میان آمده است که در جبهه حجاز مختار پس از ناکامی نقشه اش در تصرف مدینه توسط «شرحبیل» موفق شد تا بار دیگر

در مرکز قدرت ابن زبیر نفوذ کند و جان محمد حنفیه و یاران او یعنی بنی هاشم و شیعیان را که در چنگ ابن زبیر قرار داشتند نجات بخشد.

امّا در جبهه عراق ابن زبیر با استفاده از موقعیتی که توسط برادر خود «مصعب» در بصره کسب نموده بود توانست با بسیج کردن فراریان و اشراف ناراضی کوفه جبهه جدیدی را بر ضد مختار بگشاید و از داخل به ضربه زدن به مختار پردازد، و با وارد کردن اشراف بصره و مهم تر از همه با قانع ساختن «مهلّب» یکی از بزرگ ترین و شجاع ترین فرماندهان عراق کار را بر مختار سخت کند و او را در زیر آماج حملات منافقان داخلی و دشمنان خارجی قرار دهد.

مختار در آخرین نبرد با مصعب از خود دلآوری، رشادت و ایثار بی نظیری نشان داد، امّا بر اثر عواملی چون نفاق داخلی و سستی و بی وفایی عده ای از یاران خود به شهادت رسید.

در فصل هشتم به بررسی و پاسخگویی مهم ترین شبهاتی پرداخته شده که در مورد شخصیت و نهضت مختار مطرح است، و ضمن نقل نمونه های از دو نوع روایاتی که در ذم و مدح او نقل شده، روایاتی که شخصیت او را مورد تخطئه قرار داده اند بررسی شده و درباره صحت و سقم آن ها سخن به میان آمده است.

ضمیمه ای که در پایان کتاب می آید، سخنی است با برنامه سازان و عزیزانی که از این کتاب برای تهیه فیلم و سریال استفاده خواهند کرد. از آن جایی که این کتاب از جنبه های کاربردی برای ساختن فیلم و سریال نیز برخوردار است، در این قسمت سعی شده تا برای بالا بردن کیفیت فیلم و برای شناساندن و بیان درست شخصیت و نهضت پر شکوه مختار

مطالبی مطرح شود.

با درود بر آنانی که در جاده درستکاری و رستگاری گام می نهند.

بخش اول: قبیله، خانواده و زمینه های تربیتی مختار

اشاره

بخش اول: قبیله، خانواده و زمینه های تربیتی مختار

زیر فصل ها

فصل اول: قبیله مختار

فصل دوم: خانواده مختار

فصل سوم: دوران کودکی و زمینه های تربیتی مختار

فصل اول: قبیله مختار

اشاره

فصل اول: قبیله مختار

مختار در سال اول هجری در شهر طائف دیده به جهان گشود. (۱) پدر وی «ابوعبید» و مادرش «دومه» از شخصیت های مورد احترام طائف بودند که بعد از پیوستن به دین مبین اسلام به سبب خدمات و فداکاری های بی دریغ شان که نقش مهمی در پیشبرد اسلام داشت، در میان مسلمانان مقام والایی کسب کردند.

ولادت مختار سُروور و خرسندی خاصی در میان اعضای خانواده ایجاد و فضای منزل را پر از شادی و نشاط کرد؛ به خصوص وقتی که مادر مختار خوابی را که پس از تولد وی دیده بود برای پدر و سایر بستگان خود این گونه نقل کرد: در خواب دیدم کسی به من مژده داد که فرزندت قبل از آن که به سن بالایی برسد، در کانون حوادث شجاع و نترس بار می آید و صاحب پیروان بسیاری می شود. (۲)

خواب مادر به حقیقت پیوست و مختار توانست تحولی عظیم و

۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۱۹؛ محمدحسن محمدی، انتقام یا انقلاب کوفه، برگرفته از الاستیعاب، ج ۴، ص ۴، ص ۱۴۶۵؛ ابوالفداء الحافظ بن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۸۸؛ فضل الله کمپانی، حسین کیست؟! محمد بن ابراهیم ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴. در این باره نک: سیدابوفاضل رضوی، ماهیت قیام مختار، صص ۵۱ و ۵۲.

حرکتی مهم در تاریخ اسلام ایجاد کند و منشأ وقایع تاریخ ساز شود. ما قبل از آن که به بررسی این مسایل پردازیم و سخن را از دوران کودکی او شروع کنیم لازم می دانیم نخست به بررسی موقعیت قبیله و خانواده او پردازیم، تا زمینه های تربیتی و پرورشی مختار و سنگ بنای شخصیتی او برای ما بهتر روشن گردد.

مختار وابسته به قبیله ثقیف است که سیادت و بزرگی شهر طائف را به عهده داشت. قبیله ثقیف، هم از نظر ثروت و هم از نگاه شجاعت و جوان مردی، در میان قبایل عرب شهرت داشت و از احترام خاصی در میان آنان برخوردار بود.

دو قبیله در کنار هم

دو قبیله در کنار هم

در آن زمان موقعیت دو قبیله بسیار بالاتر از سایر قبایل عرب بود، و این دو از نظر ثروت، بزرگی و شهرت رقیبی نداشتند:

نخست، قبیله قریش که بر مکه و امور آن سیطره داشت؛ شهری که محل استقرار خدایان عرب بود و هر سال هزاران نفر با نذرها و هدایای نفیس برای زیارت به آن جا سرازیر می شدند. قبیله و اشراف قریش، به عنوان بزرگان مکه، مسئولیت مهمانداری و جمع آوری این هدایا و نذرها را به عهده داشتند و در مورد مصرف آن ها نیز آزاد بودند. از این رو، از طریق این هدایا بهره های فراوانی برده و به سرمایه های بی حد و حسابی رسیده بودند، که بخش کوچک آن برای پذیرایی از خود زایران مصرف می شد و با مابقی آن، کاروان های تجارتهای را رونق می دادند و هر روز به زرق و برق زندگی اشرافی خود می افزودند. البته حاتم بخشی اشراف قریش به بهانه های مختلف از این سرمایه های باد

آورده نیز زبازرد شده بود که در حقیقت آنان از آن راه به بسط زمینه های نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی خود می پرداختند و با بخشش های سنجیده به افرادی خاص، از جمله سران قبایل و اشخاص صاحب نفوذ در میان قبایل، بیشترین سود را می بردند.

این سیاست اشراف قریش و پذیرایی گرم هر ساله آنان از زایران مکه باعث شده بود تا قریش در این شهر رهبری سیاسی و دینی اعراب را به دست آورد و پایه های قدرت سیاسی و اقتصادی خود را مستحکم تر کند و حاکم بلا منازع دینی جزیره العرب باشد.

دومین قبیله پس از قریش قبیله ثقیف بود که از لحاظ ثروت و بزرگی در میان عرب ها شهرت یافته بود، اما ثقیف این موقعیت را بیش تر، از موقعیت شهر طائف به دست آورده و مرهون آن بود؛ شهری که در دوازده فرسخی شرق مکه قرار دارد و از آن جایی که نسبت به مناطق اطراف خود از ارتفاع بیش تری برخوردار است، دارای آب و هوای معتدل، مزارع سرسبز و باغ های میوه پر بار است، به طوری که در وصف آن منطقه گفته شده: «منطقه ای از شام به حجاز منتقل شده است.»^(۱)

با این حال، نه تنها میان دو قبیله ثقیف و قریش مشکلی پیش نیامد و رقابت بر سر تصاحب موقعیت سیاسی و اجتماعی در میان سایر قبایل وجود نداشت، بلکه در میان اشراف مکه و قبیله ثقیف ارتباط نزدیک و دوستانه ای وجود داشت، به گونه ای که اشراف مکه در طائف دارای املاک و باغ های میوه بودند و آن جا را بیلاق خود می دانستند. اشراف

۱- علی حسنی کربوتلی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۸.

مکه به مردم طائف کمک می کردند و به آنان وام می دادند؛ زیرا آنان به علت درآمد هنگفتی که از زایران مکه به دست می آوردند دارای ثروت بی شماری شده بودند و از تمام عرب ها سرمایه بیش تری داشتند. (۱)

بنابراین، هر دو قبیله از مزایا و موقعیت مکه و طائف تا حدودی یک دیگر را برخوردار می ساختند.

ثقیف پس از ظهور اسلام

ثقیف پس از ظهور اسلام

با ظهور و گسترش اسلام در جزیره العرب موقعیت قریش در مکه به خطر افتاد و فتح مکه به دست ارتش اسلام به سیادت آنان پایان بخشید. سقوط قریش که بزرگ ترین هم پیمان ثقیف به شمار می رفت، در روحیه رزمی قبیله ثقیف و سران آن هیچ تأثیری نگذاشت، به همین علت آنان همراه با قبیله «هوازن» مصمم شدند که تا باز پس گیری دوباره مکه، با مسلمانان بجنگند، اما روحیه بالا و انگیزه های والا و الهی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان به وجود آورده بود هر نوع مانع و مقاومتی را از سر راه بر می داشت و هر روز به دامنه نفوذ اسلام وسعت بیش تری می بخشید. از این رو، قبیله ثقیف در سال هشتم هجری در معرکه حنین از مسلمانان شکست خورد و مجبور شد به طائف عقب نشینی کند و در آن جا موضع بگیرد. پس از آن «پانزده روز طائف از سوی مسلمانان در محاصره قرار داشت اما با فرا رسیدن ماده ذی القعدة، که از ماه های حرام است، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور داد که مسلمانان دست از محاصره بکشند و ادامه محاصره را به بعد از ماه های حرام موکول نمود.» (۲)

۱- علی حسنی کربوتلی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۹.

۲- ابن هشام، ج ۱۴، ص ۲۷ به بعد.

قبیله ثقیف در برابر اسلام نسبت به همه قبایل عرب سرسختی بیش تر نشان می داد، حتی پس از این که مسلمانان محاصره طائف را رها ساختند نه تنها دست از جنگ نکشید بلکه وانمود می کرد که مقاومت و برتری آنان باعث انصراف پیامبر صلی الله علیه و آله از ادامه محاصره طائف شده است.

در موقعیتی که سپاه اسلام هر روز به پیروزی های چشم گیری دست می یافت و قبایل عرب یکی پس از دیگری تسلیم می شدند قبیله ثقیف بر سایر قبایل تفاخر می کرد که توانسته است در برابر سپاه اسلام بایستد و آنان را به شکستن محاصره طائف وا دارد.

این موضع ثقیف باعث شد تا آنان از سایر قبایل جدا شوند و منزوی گردند. (۱) اما پس از آن که این قبیله به دین اسلام مشرف شدند، به همان میزان وفاداری خود را به اسلام نشان دادند و در گسترش اسلام نقش بسزایی را ایفا کردند.

انگیزه های مقاومت ثقیف در برابر اسلام

انگیزه های مقاومت ثقیف در برابر اسلام

چنان که اشاره کردیم، میان قبیله ثقیف و اشراف و بزرگان مکه قبل از اسلام روابط دوستانه ای حاکم بود و هر دو طرف در زمینه های مختلف همکاری و هماهنگی داشتند. در بدو ظهور اسلام نیز هر دو قبیله با لجابت و سرسختی تمام به مقاومت پرداختند و در برابر سپاه اسلام مدت ها ایستادند؛ اما انگیزه های این ایستادگی در میان سران و اشراف هر دو قبیله یکی نبود بلکه کاملاً باهم تفاوت داشت: عمده ترین انگیزه اشراف مکه از جنگ با مسلمانان این بود که ظهور اسلام همه امتیازات

۱- تلخیص از: علی حسنی کربوتلی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۱۲ .

آنان در زمان جاهلیت را به مخاطره انداخته و منابع بی حساب و درآمد مالی را که آنان از کعبه به دست می آوردند از آنان می گرفت. در حقیقت مقاومت اشراف مکه در برابر اسلام جنبه مادی و سیاسی داشت و آنان برای حفظ موقعیتی که داشتند می جنگیدند، اما قبیله ثقیف در جنگ با اسلام چنین انگیزه ای نداشت؛ زیرا درآمد آنان بیش تر مرهون زمین های وسیع و حاصل خیز و باغ های میوه طائف بود. البته کار تجارت هم در طائف رواج داشت؛ که اسلام هرگز قصد محرومیت یا به انحصار کشیدن این منابع را از آنان نداشت و آن ها نیز از این جهت از سوی اسلام احساس نگرانی نمی کردند. بنابراین نمی توان گفت که ثقیف و مردم طائف به سبب کمک های اشراف مکه یا حتی به خاطر هم پیمانی میان اشراف و سران دو قبیله دست به این مقاومت طولانی زدند؛ زیرا کمک های اشراف مکه آن چنان مهم و چشم گیر نبود تا با قطع شدن آن، اخلال و کمبودی در زندگی آنان ایجاد نماید و آنان را در مضیقه قرار دهد. هم چنین هم پیمانی سران و اشراف ثقیف با اشراف مکه را نیز نمی توان انگیزه اصلی مقاومت آنان در برابر اسلام شمرد؛ زیرا در هنگامی که خود اشراف مکه تسلیم شده بودند و مقاومت شان شکسته شده بود و ابوسفیان، سردار سپاه قریش، در برابر عظمت و شکوه اسلام سر تسلیم فرود آورده بود، قبیله ثقیف قصد باز پس گیری مکه را داشت و مصمم بود تا با باز پس گیری مکه به جنگ خود ادامه دهد.

بنابراین، به نظر می رسد سه عامل بیش از همه می تواند مقاومت قبیله ثقیف را توجیه کند:

۱. پای بندی آنان به آیین بت پرستی و اعتقادات زمان جاهلی؛

۲. «داشتن روحیه خودخواهی و بزرگ منشی که از آنان مردمان سرکش، جنگجو و مغرور ساخته بود»؛^(۱)

۳. نشناختن اسلام و برنامه های حیات بخش آن.

این سه عامل به علاوه تبلیغات اشراف قریش بر ضد اسلام باعث شده بود آنان در بدو امر نسبت به اسلام که دینی است مخالف همه افتخارات و سنت های غلط اجتماعی، اعتقادی و قبایلی، دشمنی بورزند، اما همین که راه برای تماس میان سران ثقیف و اسلام باز شد و نوای روح بخش اسلام به گوش آنان رسید، آنان برخلاف اشراف قریش با دل و جان اسلام را پذیرفتند و به آن به عنوان آیین نجات بخش ایمان آوردند.

بر خلاف مکه، در طائف اسلام نفوذ خود را از سران قبیله ثقیف شروع کرد؛ در حالی که در آن زمان قبیله ثقیف همان موقعیتی را در طائف داشتند که قبیله قریش در مکه از آن برخوردار بودند. این خود بهترین دلیل بر مدعای ماست که گفتیم قبیله ثقیف برای انگیزه های مادی با مسلمانان نمی جنگیدند؛ یعنی انگیزه های مادی و حفظ موقعیت سیاسی و اجتماعی نقش عمده را در مقاومت آنان در برابر اسلام نداشت، از همین رو «پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رغم بازگشت عده زیادی از قبایل عرب به آیین سابق، قبیله ثقیف همچنان با علاقه زیادی در اسلام خود باقی ماندند.»^(۲)

۱- محمدابراهیم ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۱۷؛ سید ابوفاضل رضوی اردکانی، ماهیت قیام مختار، ص ۴۹.

۲- علی حسنی کربوتلی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۱۳.

فصل دوم: خانواده مختار

اشاره

فصل دوم: خانواده مختار

زیر فصل ها

عروه نخستین شهید از قبیله ثقیف

ابوعبید سردار دلاور

ابوعبید فرمانده عدالت خواه

شهادت ابوعبید

دومه شخصیت برجسته زن مسلمان

عروه نخستین شهید از قبیله ثقیف

عروه نخستین شهید از قبیله ثقیف

خانواده مختار در قبیله ثقیف افتخار پیش قدمی در پذیرش اسلام را به دست آورد. این موضوع خود دلیل روشنی بر بالا بودن و توانایی سطح فکری این خانواده است و نشان می دهد که این خانواده از فرهنگ و وسعت نظر بالایی نسبت به دیگران برخوردار بوده اند.

از میان خانواده مختار عروه بن مسعود، عموی مختار، در پذیرش اسلام پیش دستی نمود. جناب دکتر علی حسنی ماجرای اسلام آوردن عروه را چنین نقل می کند:

وی پس از دفع محاصره طائف و بازگشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه، به حضور حضرت رفت و اسلام آورد. عروه از بزرگان ثقیف بود و هنگام محاصره طائف در یمن به آموختن صنعت اسلحه سازی اشتغال داشت و در نظر بود ثقیف هنگام هجوم پیامبر صلی الله علیه و آله در معرکه حنین سلاح مزبور را به کار ببرد. چون عروه آگاه شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طائف چشم پوشیده و به مدینه بازگشته است، به دنبال او رفت. گفته شده است که او پیش از رسیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه خود را به حضور او رسانیده بود.

پس از آن که عروه اسلام را اختیار کرد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه

خواست تا به طائف باز گردد و قبیله خود را به اسلام دعوت نماید. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را از این اقدام بر حذر داشت تا جانش از گزند مردم طائف در امان باشد، ولی او با اتکا به مقام ارجمند خانوادگی و موقعیت شخصی خویش در میان ثقیف، قصد عزیمت کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نزد آن ها از نوزادشان عزیزترم.

چون عروه به طائف بازگشت قوم خود را به اسلام دعوت نمود و سپیده دم به غره فوقانی خویش رفته، مردم را به نماز و ایمان به خدا فرا خواند. مردم به عروه هجوم آوردند و او را با تیر هدف ساختند. او با خوش وقتی زیاد در راه خدا شهید شد. عروه از کسانش تقاضا کرد جسدش را نزد مسلمانانی که در محاصره طائف شربت شهادت نوشیده بودند به خاک بسپارند.

سپس فرزند وی، «ملیح»، به همراه «قادب بن اسود» به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پناه آوردند و اسلام اختیار نمودند و گفتند: ثقیف را ترک می گویند و در هیچ کاری با آنان مشارکت نخواهند کرد. (۱)

ابوعبید سردار دلاور

ابوعبید سردار دلاور

ابوعبید، پدر مختار، پس از برادرش عروه اسلام آورد. «او در اول خلافت عمر از طائف رهسپار مدینه گردید و آن جا را برای زندگی برگزید.» (۲)

عمر در چهارمین روز تصدی منصب خلافت، دستور داد تا نیروها

۱- علی حسنی کربوتلی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، صص ۱۴ _ ۱۵ به نقل از ابن هشام، ج ۶، صص ۱۹۴ _ ۱۹۵؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ص ۵۰۴.

۲- بلاذری انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴؛ عزالدین معروف به ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

برای گسیل به سرحدات عراق و ایران و فتح آن سرزمین ها آماده شوند و از همه خواست تا در این جهاد بزرگ شرکت کنند. ابوعبید نخستین داوطلبی بود که آمادگی خود را برای شرکت در جهاد اعلام نمود و دومین نفر سعد بن عبادہ انصاری و پس از او سلیط بن قیس بود. به دنبال آنان مردم گروه گروه برای حرکت به سوی عراق و ایران به آن ها پیوستند. (۱)

عمر از آن جایی که ابوعبید را برای امر فرماندهی در این جنگ لایق می دانست خود او را به فرماندهی سپاه اسلام منصوب ساخت و چون در این باره از اطرافیان خود مشورت خواست آنان مخالفت کردند و از خلیفه خواستند تا یکی از صحابه با سابقه پیامبر صلی الله علیه و آله را از میان مهاجرین یا انصار بر این امر برگزینند، اما عمر نپذیرفت و گفت: «نه به خدا چنین نمی کنم، خدا شما را به واسطه سبقت در اسلام و سرعت در جهاد با دشمن ارجمند داشته. اگر هراس داشته باشید یا از مرگ بترسید، کسی که در قبول تقاضا و در دفاع سبقت بگیرد، برای ریاست ترجیح دارد. به خدا جز کسی که نخست تعیین کرده ام دیگری را به فرماندهی آن ها نمی گزینم. (۲) سپس عمر خطاب به ابوعبید گفت: تو فرمانده لشکر

۱- محمدابراهیم کوفی ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۱۷؛ علی حسنی کربوتلی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۱۵ به نقل از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳۱؛ الکاملی فی التاریخ شیخ عزالدین معروف به ابن اثیر؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، صص ۳۰۷ و ۳۰۸؛ سیدابوفاضل رضوی اردکانی؛ ماهیت قیام مختار، ص ۴۹.

۲- علی حسنی کربوتلی مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، ص ۱۵؛ الکامل فی التاریخ، شیخ عزالدین معروف به ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص؛ محمدابراهیم کوفی ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۱۷؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۲۱۴؛ سیدابوفاضل رضوی اردکانی، ماهیت قیام مختار، ص ۵۰.

خواهی بود و به او توصیه کرد که با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کنار اویند، مشورت نماید و سخنان آنان را بپذیرد و در امور، اینان را با خود همراه کند. (۱)

ابوعبید فرمانده عدالت خواه

ابوعبید فرمانده عدالت خواه

ابوعبید نه تنها در این جنگ از خود شجاعت و دلاوری توصیف ناپذیری نشان داد (۲) و فرماندهی لایق و دلاور در میدان کارزار جلوه نمود، بلکه با عمل خود نشان داد که یک فرمانده علاوه بر درایت جنگی و شجاعت باید روح اخوت را نیز در میان افراد خود زنده سازد و عدالت را در همه زمینه ها مراعات کند.

دکتر علی حسنی کربوتلی نمونه ای از رفتار عادلانه ابوعبید را در ماجرای فتح ایران با زیردستانش چنین بیان می کند:

مسلمانان در جنگ با ایرانی ها به اقسام غذاهای لذیذ و گوارایی دست یافتند که به هیچ وجه با غذای خودشان در جزیره العرب مقایسه پذیر نبود. وقتی ابوعبید وارد یکی از دهات ایران شد غذای بسیار لذیذی برایش آماده کردند. او از خوردن آن خودداری کرد تا آن که اطمینان یافت تمام قشونش از همان غذا خورده اند.

دکتر کربوتلی همین ماجرا را از طبری نیز نقل می کند که وقتی غذا را برای ابوعبید حاضر کردند گفت: من تنها و بدون مشارکت مسلمانان این غذا را نمی خورم. چون سربازان نزد او رفتند از غذای ایشان پرسید.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۵۱۷؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴؛ ماهیت قیام مختار، ص ۵۰.

۲- تاریخ الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۴۴۲.

گفتند همان طعام را برای آن‌ها نیز حاضر ساخته اند.» (۱)

شهادت ابو عبید

شهادت ابو عبید

در کتاب ماهیت قیام مختار به نقل از کتاب مروج الذهب و تاریخ طبری و الکامل ابن اثیر می خوانیم:

در این نبرد ابو عبید با رشادت و شجاعت فوق العاده ای با نیروهای فارس جنگید و تلفات و ضایعات سختی به مجوسیان وارد ساخت. در این نبرد چهار هزار نفر از مسلمین کشته شدند و سرانجام خود او نیز در کنار پلی که بر دجله بسته شده بود به شهادت رسید. (۲)

دکتر علی حسنی کربوتلی در این زمینه می نویسد: ابو عبید در حین جنگ با ایرانیان در کرانه فرات کشته شد. ایرانیان می خواستند شکست های خود را پیروزی و نمود کنند و مسلمانان را مرعوب سازند. از این رو فیل‌ها را پیشاپیش قشون قرار دادند. چون اسب‌های مسلمانان با فیل‌ها روبه‌رو شدند به وحشت افتادند. ایرانیان فیل‌ها را با شاخه‌های درخت خرما پوشانده و بر آن‌ها زنگ آویخته بودند. ابو عبید پیشاپیش قشون اسلام بود و یک فیل سفید به او حمله کرد. ابو عبید ضربه شمشیری به آن زد و فیل او را بلند کرد و بر زمین انداخت و پایمال ساخت. (۳)

طبری می نویسد: وقتی ابو عبید آن فیل را دید فریاد زد: «آیا کسی هست که آن را بکشد؟» در آن هنگام خود به آن فیل حمله کرد. (۴)

۱- مختار ثقفی، ص ۱۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۳۷.

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۵۰.

۳- مختار ثقفی، صص ۱۶ و ۱۷.

۴- تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۳۴ و ج ۳، ص ۴۵۸.

در این جنگ هفت نفر از مردان ثقیف پشت سر هم فرماندهی را به دست گرفتند و یکی پس از دیگری کشته شدند، و آن گاه فرمانده دیگر ثقیف به نام عبدالله بن مرشد توانست قشون اسلام را رهبری کند و از رود فرات عبور دهد. به این طریق سپاه اسلام از آسیب رهایی یافتند. در این معرکه چهار هزار نفر کشته شدند یا با غرق شدن در فرات از میان رفتند.

از میان هفت نفر جانشینان ابو عبید نخستین کسی که فرماندهی قشون را به عهده گرفت و به شهادت رسید فرزند او جبر بود. ابو عبید پیش از جنگ فیل ها دستور داده بود چنانچه خود او در جنگ جان بسپارد، جبر جای او را بگیرد و به مسلمانان توصیه کرده بود از او اطاعت کنند. (۱)

دومه، مادر مختار، که همراه شوهرش آمده بود، قبل از شهادت ابو عبید خواب دید: کسی از آسمان فرود آمد که ظرفی پر از شراب بهشتی در دست داشت. ابو عبید با چند تن از یاران از آن شراب نوشیدند. وقتی آن زن به ابو عبید خبر رؤیا [ی خود] را داد وی گفت: «به خواست خداوند ما شربت شهادت را خواهیم چشید.» (۲)

دومه شخصیت برجسته زن مسلمان

دومه شخصیت برجسته زن مسلمان

دومه، مادر مختار، دختر «وهب بن عمر بن مُعْتَب» بود. درباره وی «عمر رضا کحاله» در اعلام النساء می نویسد: دومه از زنان با شخصیت و از چهره های برجسته تاریخ اسلام است. در وصف وی گفته اند که زن سخنور و با تدبیر و دانایی بوده. او دارای چهره زیبا، اخلاق نیکو و محسنات زیادی بود؛ به همین علت به او لقب «دومه الحسنة» (دومه زیبا)

۱- مختار ثقفی، ص ۱۷ .

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۵، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۴۳ .

داده بودند. (۱)

ابوعبید، پدر مختار، قبل از ازدواجش بسیار مشکل پسند و در پی همسر ایده آل بود... شبی در خواب می بیند که یک نفر به او می گوید: برو دومه زیبا را بگیر که پشیمانی ندارد و او همان است که می خواهی. (۲)

دومه علاوه بر محسنات مذکور، زنی شجاع و دلاور بود. دکتر کربوتلی در این باره می نویسد: دومه یکی از زنان قهرمان عرب است. او هنگام فرماندهی ابوعبید بر قشون مسلمانان در عراق همراه وی بود و در جهاد در راه خدا با او مشارکت نمود و از خود شجاعت نشان داد و نیز شاهد کشته شدن همسر و فرزند خویش (جبر) بوده است. (۳)

در اعلام النساء، به نمونه ای از شجاعت و غیرت او اشاره شده است: وقتی مختار همراه با پنجاه تن از خاندان و اقوامش در اطراف قصر کشته شدند و مردم فرار کردند، ابو محجن گفت به دومه گفتم بیا تا تو را به دوشم قرار داده، از معرکه نجاتت دهم؛ امّا دومه نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند ترجیح می دهم به اسارت روم تا آنان [دشمنان] مرا [با آن حالت فرار] به پشت تو ننگرند. (۴)

- ۱- عمر رضا کحاله، اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۲۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰؛ ماهیت قیام مختار، صص ۵۰ _ ۵۱.
- ۲- ماهیت قیام مختار، ص ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰؛ محمدجعفر ابن نما، ذوب النضار، ص ۵۹.
- ۳- مختار ثقفی، ص ۱۸.
- ۴- اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۲۱؛ ابن طیفور، بلاغات النساء، ص ۱۳۲؛ ذوب النضار، ص ۶۰.

فصل سوم: دوران کودکی و زمینه های تربیتی مختار

اشاره

فصل سوم: دوران کودکی و زمینه های تربیتی مختار

دوران کودکی مختار مبهم است و تاریخ نویسان در بررسی زمان طفولیت او کوتاهی کرده و علاقه ای به آن نشان نداده اند. (۱) با آن حال مورخان به بخش هایی از این دوران زندگی مختار به مناسبت هایی اشاره نموده اند که نشان می دهد او در کودکی در کنار چه کسانی پرورش یافته بود.

دست نوازش علی علیه السلام بر سر مختار

دست نوازش علی علیه السلام بر سر مختار

از آوان کودکی آثار نجابت در قیافه مختار نمایان بود. نقل می کنند که وقتی کودکی بیش نبود پدرش او را نزد علی بن ابی طالب علیه السلام برد و علی علیه السلام او را روی زانوی خود نشانده، بر سرش دست کشید و فرمود: «یا کئیس یا کئیس» ای زیرک، ای زیرک. (۲) بعضی از مورخان این عبارت را با تشدید ذکر کرده اند؛ یعنی «یا کئیس...» (ای بسیار زیرک...). افخمی نیز می نویسد: «حضرت علی علیه السلام با این عمل آینده مختار را که از هوش و درایت او سرچشمه می گیرد، پیش بینی نمودند.» (۳)

این واقعه در بحارالانوار، جلد ۴۵ و رجال کشی و معجم رجال الحدیث آیت الله خویی نیز آمده و آن را از زبان «اصبغ بن نباته»، که یکی از

۱- مختار ثقفی، ص ۱۷ .

۲- مختار ثقفی، ص ۱۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴؛ رجال کشی، ص ۱۲۷؛ ماهیت قیام مختار، صص ۴۷ _ ۴۸ .

۳- سید محمدعلی افخمی، نگاهی به نهضت مختار، ص ۲۶ .

صحابه وفادار و شاگرد برجسته حضرت علی علیه السلام است، نقل می کند. (۱)

مختار از ایام کودکی با حسنین علیهما السلام و مخصوصا با مسلم بن عقیل بن ابی طالب پرورش یافته و با آنان همراه بود. (۲)

شرکت در جهاد در سیزده سالگی

شرکت در جهاد در سیزده سالگی

مختار هنوز نوجوانی کم سن و سال بود و بیش از سیزده سال از بهار عمرش نگذشته بود که در جبهه جنگ فتح ایران و عراق شرکت کرد. (۳)

این جنگ که در آن مختار از یک طرف شاهد به شهادت رسیدن عزیزترین کسانش، یعنی پدر و برادرش بود، و از طرف دیگر سپاه اسلام به پیروزی های چشم گیری دست یافت، تأثیر عمیقی در مختار گذاشت و روح نوجوانی چون او را با خوشی ها و مصیبت های روزگار آشنا ساخت و ریشه های مقاومت و دلاوری را در وجود وی وارد نمود. شاید وقایعی که در آن جنگ بر مختار پیش آمد و تجربیاتی که او از آن گرفت پایه های زندگی مبارزاتی آینده وی را پی ریخت و درس بی باکی و دشمن ستیزی را به او آموخت.

دنیای تازه ای فرا روی مختار

دنیای تازه ای فرا روی مختار

در این جنگ او علاوه بر سختی ها و کامیابی های مبارزه، با دنیای بزرگتر و فرهنگ متفاوت با فرهنگ و دنیای جزیره العرب آشنا شد و به مردم و سرزمین هایی برخورد که هم از نظر تمدن و هم از نگاه صنعت و دانش روز به مراتب بر مردم سرزمین عرب پیشی داشت؛ سرزمین ها و مردمی

۱- سید ابوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۵؛ شیخ علما، النمازی الشاهرودی، مستدرک البحار، ص ۲۰۷.

۲- مختار ثقفی، ص ۳۷.

۳- ماهیت قیام مختار، ص ۵۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰.

که برخلاف جوامع و نظام قبیله ای حاکم بر عرب های جاهلی که آنان را تکه تکه نموده بود و همیشه آتش جنگ و منازعات قومی را در میان شان شعله ور نگه می داشت و رشته های وحدت میان آنان را از هم گسیخته بود، دارای نظام و حکومت و تشکیلات اداری با سابقه ای بودند. دیدن این موضوعات دنیای تازه ای را فرا روی اندیشه سیال مختار گشود؛ زیرا وی برخلاف اکثر فرماندهانی که از سوی خلفای وقت در عراق، ایران و خراسان بزرگ مأمور می شدند، دیدگان خود را بر روی همه واقعیات می گشود و قلب کوچک اما ذهن جستجوگر و حقیقت یابش در پی درک و فهم حقایق بود. او خوبی ها و نقایص مردمان آن سامان را بررسی می کرد و به دور از عصبیت های کور جاهلی که لکه ننگ آن بر دامن اکثر منصوبان اموی و عباسی و بسیاری از فرستادگان خلفای وقت نشسته بود، با اندیشه باز به قضایا و واقعیات موجود می نگریست. علامه مجلسی در مورد شرکت مختار و سهم او در جنگ فتح ایران و عراق و تأثیری که آن بر روی مختار گذاشت چنین می نگارد: مختار فعالانه در این جهاد شرکت کرد و کوشید تا از نزد پدر که نمی گذاشت او در خط مقدم وارد کار و زار گردد بگریزد و خود را در صفوف اول جنگ برساند، اما عمویش «سعد بن مسعود» او را از این کار منع می نمود. (۱)

علامه مجلسی می افزاید: شرکت مختار در این جنگ اثر مهمی در شهادت و شجاعت او نهاد و از او مبارزی نترس و بی باک ساخت. (۲)

نتیجه

نتیجه

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰.

اگر شرکت مختار در دوران کودکی در جنگ بزرگ و فتح بلاد غیر عرب بر بُعد مبارزاتی شخصیت او اثر گذاشت و جنبه های نظامی او را در صحنه های نبرد پرورش داد بی تردید ارتباط او با خاندان اهل بیت علیهم السلام در بُعد معنوی، روی مختار نقش مهم و تأثیر به سزایی گذاشت و او را از قید و بندهای جاهلی و عصبیت های قومی رها و دارای اندیشه باز و بزرگی ساخت.

ارتباط مختار و خانواده او با خاندان اهل بیت علیهم السلام، مخصوصاً عموی مختار، سعد بن مسعود، که از شخصیت های نامدار اسلام و از یاران مخلص امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام، بود^(۱)، روی اندیشه و روح مختار تأثیر گذاشت و هم نشینی وی با امام حسین علیه السلام و صمیمیت دوران کودکی او با مسلم بن عقیل که تا آخر همچنان گرم ادامه داشت و باعث شد که بعدها با ورود مسلم در کوفه از خانه مختار به عنوان پایگاه مرکزی شیعیان و گرفتن بیعت به نفع امام حسین علیه السلام استفاده نماید، سنگ بنای شخصیت فکری مختار را پی ریخت و بُعد فکری و اعتقادی او را ساخت.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰.

بخش دوم: اوصاف، ارتباطات و اندیشه های مختار پیش از حادثه عاشورا

اشاره

بخش دوم: اوصاف، ارتباطات و اندیشه های مختار پیش از حادثه عاشورا

زیر فصل ها

فصل اول: خصوصیات فردی و اخلاقی مختار

فصل دوم: مواضع سیاسی و اجتماعی مختار

فصل سوم: عقاید مختار

فصل اول: خصوصیات فردی و اخلاقی مختار

اشاره

فصل اول: خصوصیات فردی و اخلاقی مختار

زیر فصل ها

همت عالی و اندیشه بلند

مختار مرد عبادت و زهد

سخاوت و بزرگواری مختار

مختار مرد کار و زحمت

مختار خدای سخن و بیان

همت عالی و اندیشه بلند

همت عالی و اندیشه بلند

از ویژگی های بارز مختار همت بلند و اراده قوی او بود و این که همیشه می خواست مرد اول باشد و نقش عمده را در میدان سیاست به عهده گیرد. او دارای اعتماد به نفس بسیار بود و همیشه با اتکا به اندیشه خود عمل می کرد و در هر کاری بسیار دقت و در تصمیماتش تمام جوانب قضایا را با حوصله بررسی می کرد. از این رو غالباً در اهدافش موفق بود و توانست در سرنوشت کلیه احزاب سیاسی مانند شیعه و خوارج و توابین تأثیر به سزایی داشته باشد. (۱)

علامه ابن نما در وصف مختار می فرماید: «مختار دست به کارهای بزرگ و ارزشمندی زد. او از عقل سرشاری برخوردار بود، ذهن حاضر جوابی داشت و دارای خصلت ها و روش های نیک و سخاوت بسیار بود. او ذاتاً انسانی بود که با تیزهوشی و فراست به درک و شناخت امور می پرداخت و همت والایی داشت، چنان که او را به اوج عزت و بزرگواری رسانیده بود. در پیش بینی هایش اشتباه نمی کرد... به واقعیات مهم پی می برد و آن ها را درک می کرد و فکرش را از ناپاکی ها و اشتباهات پاک نموده بود.» (۲)

۱- مختار ثقفی، ص ۲۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰؛ به روایت از ذوالنضار؛ ماهیت قیام مختار، ص ۵۵.

علامه شریف القرشی در وصف مختار می گوید:

مختار از برجسته ترین و مشهورترین شخصیت های عرب است که تاریخ اسلام آن را معرفی کرده. وی نقش مهمی در ایجاد حوادث سیاسی و اجتماعی عصر خود ایفا کرد و از روشن ترین چهره هایی است که تأثیر به سزایی بر جریانات و حوادث و موضع گیری های سیاسی و اجتماعی زمان خود داشته است. او توانایی و کفایت کاری و سیاسی خود را در فکر و عمل به ثبوت رسانیده است. (۱)

شریف القرشی می افزاید: «بعضی از نویسندگان درباره مختار می گویند که او از درایت بالا و هوش سرشاری برخوردار و یک جامعه شناس دقیق و سیاست مدار برجسته و دور اندیش بود و به شیوه های تبلیغ و به حرکت در آوردن جامعه کاملاً آشنایی داشت ...» (۲)

به اعتراف همه مورخان که درباره مختار تحقیق کرده اند، او از دوراندیشی، هوش و درک بالایی برخوردار بود و در تحلیل حوادث و وقایع کم تر اشتباه می کرد.

مختار مرد عبادت و زهد

مختار مرد عبادت و زهد

دکتر کربوتلی درباره عبادت مختار به نقل از طبری می نویسد: «مختار مردی پرهیزگار و علاقه مند به آداب دینی خویش بود و همان طور که همسر وی درباره اش گفته است: او روزها روزه دار و شب ها بیدار بود. (۳)

مسعودی در مورد این سخن همسر او می نویسد:

وقتی مُصعب بن زبیر بر عراق مسلط شد هر دو همسر مختار را

۱- باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، صص ۴۵۳ - ۴۵۴.

۲- باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، صص ۴۵۳ - ۴۵۴.

۳- مختار ثقفی، ص ۳۷.

دستگیر کرد و از آنان خواست تا مختار را لعن کنند و از او بیزاری جویند. همسران مختار به مصعب گفتند: چگونه مختار را لعن کنیم و از او بیزاری جویم در صورتی که او همیشه به خدای خود تکیه داشت، روزها را روزه می گرفت و شب ها به عبادت و نماز و ستایش پروردگار مشغول بود و جان خود را در راه رسول الله صلی الله علیه و آله و دوستی و وفاداری و خون خواهی اهل بیت او فدا نمود. (۱)

در بحارالانوار آمده است که مختار پس از این که از قاتلان امام حسین علیه السلام انتقام گرفت و آنان را به جزای اعمال زشت شان رسانید اکثر روزها را به شکرانه این موفقیت روزه می گرفت. پس از آن که مختار حرمه، قاتل سنگ دل علی اصغر علیه السلام، را به جزای اعمالش رساند از اسب پیاده شد و دو رکعت نماز به جای آورد و سجده طولانی کرد. (۲)

جناب محمدحسن محمدی نیز ماجرای مذکور را نقل می کند که

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۹. گفتنی است ماجرای دستگیری دو همسر مختار به دست مصعب بن زبیر را ابن اثیر در الکامل، ج ۴، ص ۲۷۵؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۸۹ نیز نقل کرده اند، با این تفاوت که در این دو کتاب بالاتفاق می نویسند که یک همسر مختار ام ثابت، دختر سمره بن جندب در همان ابتدا از شوهرش بیزاری جست و به مصعب گفت: «آنچه را تو درباره مختار می گویی من هم همان را می گویم»، ولی همسر دیگر مختار «عمره دختر نعمان بن بشیر» از وی اعلام بیزاری نکرد و با نظر مصعب مخالفت کرد و درباره شوهرش چنین گفت: «خدا رحمت کند مختار را، او بنده ای از بندگان صالح خدا بود.» چنان که ملاحظه می کنیم سخن این دو مورخ به بخشی از فضیلت مختار (بنده صالح بودن خدا) که از زبان همسرش بیان شده است اشاره دارد، ولی مسعودی و دیگران، از دیگر فضایل مختار (شب زنده داری، روزه داری و...) چشم پوشیده اند که به نظر ما این ناشی از نگرش منفی این دو مورخ به شخصیت مختار است؛ زیرا که از او در همین دو کتاب به عنوان کذاب یاد می کنند.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۳؛ ماهیت قیام مختار، ص ۴۸۳ به روایت از همان؛ امالی شیخ طوسی؛ رجال کشی؛ مناقب ابن شهر آشوب؛ کشف الغمه و محجه البیضاء فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۴۱.

خلاصه آن را ذکر می کنیم:

وقتی مختار حرمله را به نحوی که بعداً ذکر خواهد شد کشت، منهل که به تازگی از نزد امام زین العابدین علیه السلام آمده بود، بسیار تعجب کرد و سه بار گفت: «سبحان الله»، مختار متعجب شد و دلیلش را پرسید. منهل نفرین امام زین العابدین علیه السلام در حق حرمله را به مختار نقل کرد که فرموده بود: «پروردگارا، تلخی آهن و حرارت شدید آتش را در دنیا به کام او [حرمله] بریز.»

وقتی مختار سخن امام زین العابدین علیه السلام را شنید از این جهت بسیار خوشحال شد که عمل او مورد رضایت و خواست امام زین العابدین علیه السلام بوده، از همین رو دو رکعت نماز خواند و سجده طولانی نمود. (۱)

علامه شریف القرشی می نویسد: «مختار دارای زهد و تقوای بسیار زیادی بود و به مسایل و مبانی دینی و اعتقادی پای بندی بسیاری داشت.» (۲)

در انساب الاشراف جمله ای را از حجاج بن یوسف ثقفی در وصف مختار نقل می کند که هم اعتراف حجاج را درباره دلاوری مختار در جنگ و مبارزه با دشمنانش می رساند و هم صراحت دارد که او انسان متدین و مؤمنی بوده است. (۳) از این اعتراف حجاج معلوم می شود که نه تنها دوستان مختار بلکه دشمنان او نیز به تدین و زهدش شهادت می دهند.

علامه مُقَرَّم در مقتل الحسین می گوید: «زهد، تقوا، علم و فضیلتی را

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲- حیات الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۵۴.

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۶.

که مختار داشت از مکتب اهل بیت علیهم السلام آموخته بود و به مدد آن مردم را به راه راست و به سوی خدا فرا می خواند.»^(۱)

سخاوت و بزرگواری مختار

سخاوت و بزرگواری مختار

مورخان یکی از علل توفیق مختار را سخاوت او می دانند و می گویند مختار به کسانی که در کنار او قرار می گرفت یاری می رساند و نیازهای آنان را رفع می کرد. دکتر علی حسینی در این باره می گوید:

مختار مردی با سخاوت بود و بذل و بخشش بی حساب می نمود و به مردان و یاران خود تحف و هدایای بسیار می داد، در بهبود وضع اقتصادی موالی که اکثریت ساکنین عراق را تشکیل می دادند همت گماشت و اموال فراوان به ایشان عطا نمود و سطح زندگی آنان را بالا برد.^(۲)

مختار بر خلاف حاکمان وقت، بیت المال را میان بستگان و نزدیکان خود تقسیم نمی کرد و از آن برای بهبود زندگی خود و فرزنداناش استفاده نمی نمود؛ بلکه به مستحقان کمک می کرد و نیز از آن در امور نظامی ها و سپاهیاناش مصرف می نمود.

از جمله مواردی که مختار بیت المال را در آن موارد به مصرف می رسانید خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در آن زمان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام در وضعیت بسیار دشواری قرار داشتند، بارها از سوی حکام وقت مورد ظلم و تعدی و چپاول قرار می گرفتند و خانه های شان ویران می شد. حتی عبدالله بن زبیر که در ظاهر خود را در مرحله اول

۱- سید عبدالرزاق موسوی، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۹۹.

۲- مختار ثقفی، ص ۳۷.

خون خواه شهدای کربلا- معرفی نموده بود و تبلیغ می کرد که برای انتقام گیری از قاتلان امام حسین علیه السلام قیام کرده، بارها بنی هاشم را مورد تعدی قرار داد و به محمد حنفیه و فرزندان او ستم نمود و برای بیعت گرفتن از آل علی علیه السلام و بنی هاشم با خشونت و کینه برخورد می کرد؛ چنان که ابن یعقوب می گوید:

عبدالله بن زبیر با بنی هاشم سخت بنای تعدی گذاشت و دشمنی و کینه ورزی با ایشان را آشکار ساخت تا آن جا که درود بر محمد صلی الله علیه و آله را در خطبه اش ترک کرد و چون به او گفته شد: چرا درود بر پیامبر را ترک کردی؟ گفت: او را خاندان بدی است که هرگاه ذکر او به میان آید گردن کشند و هرگاه نامش را بشنوند گردن های خود را برافرازند. (۱)

ابن زبیر محمد حنفیه و عبدالله بن عباس و بیست و چهار مرد از بنی هاشم را گرفت که با او بیعت کنند و چون زیر بار نرفتند، آنان را در حجره زمزم حبس کرد و به خدایی که جز او نیست قسم خورد که اگر با وی بیعت نکنند آنان را به آتش کشد.

در پی این، محمد حنفیه به مختار چنین نامه نوشت:

به نام خدای بخشنده مهربان

از محمد بن علی و کسانی که از آل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد وی اند، به مختار بن ابی عبید و کسانی که از مسلمانان همراه اویند، اما بعد، همانا پسر زبیر ما را گرفته و در حجره زمزم زندانی کرده و به خدایی که جز

۱- در بعضی از تواریخ معتبر این اضافه را نیز دارد که عبدالله بن زبیر گفت: «... من دوست ندارم خاندان پیامبر سرفراز باشند، بلکه می خواهم آن ها خوار و ذلیل باشند» .

او خدایی نیست قسم خورده است که باید با او بیعت کنیم یا همان را [خانه زمزم] را بر سر ما آتش زند. پس به فریاد ما برس. (۱)

مختار بر خود وظیفه می دانست تا به این خاندان از طریق امام زین العابدین علیه السلام یاری رساند. امام باقر علیه السلام می فرماید: «مختار هدایایی به خدمت پدرم امام سجاد علیه السلام فرستاد و آن حضرت آن ها را پذیرفت و خانه های ویران شده بنی هاشم را تعمیر کرد و زنان و مردان تهی دست بنی هاشم به وسیله همان اموال ازدواج کردند.» (۲)

مختار مرد کار و زحمت

مختار مرد کار و زحمت

مختار بر خلاف همه اشراف و سیاست مداران عرب، خود به کارهای شخصی و از جمله کشاورزی می پرداخت. در آن زمان کشاورزی و کارهایی از آن قبیل که برای امرار معاش صورت می گرفت، مخصوص طبقات پایین یا موالیانی بود که در سرزمین های صاحب مزارع به اشتغال می پرداختند، اما مختار خود همراه با کشاورزانی که در مزارع او مشغول کار بودند با شوق و علاقه بسیار کارهای کشاورزی را انجام می داد و مانند یک کارگر ساده بیل می زد و مزرعه را آب یاری می نمود و به موالیانی که در مزرعه او کار می کردند یاری می رساند.

مزرعه ای که مختار در آن مشغول کار بود در نزدیکی کوفه در محله خُطْرَنیه قرار داشت. این مزرعه را عموی مختار، سعد بن مسعود، خریده بود. او در زمان امام علی علیه السلام والی مدائن بود و پس از آن حضرت، امام

- ۱- تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۴؛ در کتاب ماهیت قیام مختار صص ۵۸۷ _ ۵۸۸ نیز ماجرای دستگیری و زندانی شدن محمد حنفیه و بنی هاشم به دست عبدالله بن زبیر و هم چنین ارسال نامه محمد حنفیه برای مختار برای رها شدن از چنگال ابن زبیر، از کتاب های: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۸؛ ج ۴، ص ۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۶؛ الکامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۶ نقل شده است.
- ۲- رجال کشی، ص ۱۲۸؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۲۳.

حسن مجتبی علیه السلام نیز او را به همان وظیفه ابقا کرد، اما پس از آن که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد و زمام امور به دست معاویه افتاد سعد به دلیل این که از یاران باوفای امام علی علیه السلام و دوست داران اهل بیت علیهم السلام بود و امام حسن علیه السلام را در خانه خود پناه داده و معالجه نموده بود، از استاننداری مدائن عزل شد. سعد آن مزرعه را خرید و زندگی آرام و عادی را در آن جا شروع نمود. مختار نیز که پس از شهادت پدرش همراه عمویش سعد زندگی می کرد در آن جا به کارهای کشاورزی می پرداخت.

دکتر کربوتلی در این زمینه می نویسد:

مختار بر خلاف تمام عرب های معاصر خود به کار زراعت علاقه مند بود. در آن زمان عرب ها فقط به حرفه جنگ و در کار حکومت اشتغال داشتند و زراعت و حرفه های دیگر را که از شغل های ناچیز می دانستند به موالی واگذارده بودند. اما مختار در حومه کوفه زراعتی بزرگ داشت و عده ای از موالی در کشت آن با او همکاری می نمودند. (۱)

مختار خدای سخن و بیان

مختار خدای سخن و بیان

یکی از استعدادهای خدادادی و از صفات برجسته مختار فصاحت و بلاغت بود. این صفت نقش مهمی در رسیدن او به هدفش داشت. مورخان می نویسند: او به قدری در سخنرانی مهارت داشت و دارای نفس گرم و پر حرارت بود که وقتی شروع به سخن گفتن می کرد همه شنوندگان تحت تأثیر سخنان او قرار می گرفتند، به گونه ای که آنان را برای هر کاری آماده می ساخت. مختار به مدد سخنرانی، دل های دوستان

خود را گرم و رعب و ترس در میان مخالفین خود ایجاد می نمود. خطابه های شدید اللحن و تند او قلوب طرفداران حکومت بنی امیه را پر از خوف و هراس ساخته بود؛ از این رو عمرسعد و شَبَث بن رَبِعی و یزید بن زُوَیم به عبدالله بن یزید حُطمی که از طرف ابن زبیر حاکم کوفه بود پیشنهاد کردند که مختار را بگیرد و به زندان بیندازد(۱) و گفتند اگر وی آزاد باشد ممکن است با سخنان جذاب خود مردم را بر ضد آنان بشورانند.

دکتر کربوتلی می نویسد:

مختار خطیبی زبردست بود. مراجع قدیم تاریخی بسیاری از نطق های حماسی او را ثبت نموده اند، وی هنگام خطابه توجه شنوندگان خود را به خود جلب می ساخت و آنان را به گریه می انداخت و احساسات شان را بر می انگیخت و ایشان را برای هرگونه فداکاری و جانبازی آماده می ساخت.(۲)

هوش فوق العاده، موقعیت شناسی و به قول کربوتلی «حُسن روان شناسی دقیقی که مختار داشت»(۳) باعث شده بود تا بتواند از سخنانش بیش ترین و بهترین بهره را برای به حرکت درآوردن مردم ببرد و آنان را بر حکام اموی بشورانند. البته او تنها از خطابه و شعر برای بسیج مردم استفاده نمی کرد بلکه از عوامل تبلیغاتی دیگر از قبیل تظاهرات و اشاعه اخبار در کنار سخنرانی استفاده می نمود. به قول کربوتلی «در واقع

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۶۷.

۲- مختار ثقفی، ص ۳۸.

۳- مختار ثقفی، ص ۳۸.

افکار و وسایلی که مختار برای نیل به هدف خویش داشت به آن زمان تعلق نداشت.»^(۱)

ابن الغرق در گفت و گو با حجاج، والی سفاک عراق و منصوب از سوی عبدالملک مروان خلیفه اموی، نقل می کند که وقتی حجاج از مختار سخن می گفت، به رغم عنادی که با وی داشت فصاحت و بلاغت او را می ستود و جملات زیبا و موزونی را که از مختار شنیده بود نقل می کرد.^(۲)

ابن کثیر نیز می گوید:

مختار لشکرش را برای جنگ با ابن مطیع، فرماندار کوفه، سازمان دهی و آماده کرد و نماز صبح را با آن ها به جماعت خواند. در رکعت اول سوره «التَّائِبَات» و در رکعت دوم سوره «عبس و تولی» را قرائت نمود. ابن کثیر می افزاید: یکی از کسانی که نماز مختار را در آن صبح شنیده است نقل می کند که امام جماعتی با لهجه ای زیباتر و فصیح تر از او [مختار] ندیده و نشینده است.^(۳)

۱- مختار ثقفی، ص ۳۸.

۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۶؛ ماهیت قیام مختار، صص ۵۸ _ ۵۹؛ حالات امام حسین علیه السلام، ص ۲۴۱، حدیث ۲۸۶.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۶.

فصل دوم: مواضع سیاسی و اجتماعی مختار

اشاره

فصل دوم: مواضع سیاسی و اجتماعی مختار

زیر فصل ها

مختار و عدالت اجتماعی

سیاست مختار در برابر موالیان

مختار در مقام داوری

مختار و مدارا با دشمنان

نتیجه

مختار و عدالت اجتماعی

مختار و عدالت اجتماعی

امتیازطلبی، تبعیض و تفاخرات قومی و قبیله ای از جمله مسائلی بود که ریشه در جامعه جاهلی عرب ها داشت و باعث جنگ ها، حق کشی ها و نابسامانی های اجتماعی بسیاری در گذشته می شد. اما اسلام خط بطلان بر روی آن ها کشید و همه را به عدالت و برادری دعوت کرد و ملاک برتری انسان را در تقوا و عمل پسندیده آن ذکر نمود. با این حال همین که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد تفاخرات و امتیازجویی های کاذب جاهلی بار دیگر گُل کرد و اشرافیت منشی در جامعه عربی زنده شد و در زمان معاویه به اوج خود رسید. به همین علت بردگان و موالیان که غیر عرب بودند، در جامعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله منزلت پایینی یافتند؛ پیامبری که سلمان فارسی ایرانی و غیر عرب را به سبب تقوا، آگاهی و لیاقت به بالاترین مقام معنوی و انسانی رساند تا به همه عناصری که به خود و قبیله خود تفاخر می فروختند بفهماند آنچه خانواده بزرگ اسلامی را به هم پیوند می دهد ریشه قومی و نژادی نیست بلکه رشته های محکم و ناگسستنی اعتقادی و دینی است.

تنها کسی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر این گونه تفاخرات به شدت ایستاد و خود، قربانی ناعدالتی روزگار و شدت عدل خویش

شد، پیشوای عدالت گستر امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که مخالفت های شدید اشراف منشان عرب و جهالت، تنگ اندیشی و جمودیت مقدس مآبانی که فقط توان درک ظاهر امر را داشتند و سستی و بهانه جویی یارانی که نه طاقت گرما را داشتند و نه تحمل سرما را و شیطنت و ترفندهای معاویه باعث شد تا او در میان هجوم مشکلات و جنگ های داخلی که بر او تحمیل شده بود تنها بماند و فرصت کافی برای تحقق عدالت نیابد.

مختار که به او لقب «شمشیر انتقام آل علی علیه السلام» را باید داد، با افکار و اندیشه های عدالت خواه امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا بود و از امتیازجویی ها و ناعدالتی های امویان رنج می برد و از این که تفاخرات جاهل دوباره زنده شده ناخرسند بود.

سیاست مختار در برابر موالیان

سیاست مختار در برابر موالیان

جمعیت موالی در عراق چشم گیر بود و سیاست حکومت اموی و والیان او آن بود که با آنان به عنوان بردگانی که حق رسیدن به مقامات بالای حکومتی را ندارند برخورد نمایند و آن ها را کم ارزش و پست می خواندند و نسبت به عرب ها بی لیاقت می دانستند.

معاویه با شروع سیاست فاشیستی تخم نفاق و تفرقه را میان عرب و موالی کاشت و بر اثر آن اوضاع طوری رو به شدت و وخامت گذاشت که صورت شورش و انفجار پیدا کرد تا آن که عصر مختار در رسید. وی از وضع بد موالی استفاده کرد و در مقام آزادی و رهایی آنان بر آمد. (۱)

مختار موالی عراق را به خود نزدیک ساخت. آن ها اکثریت ساکنان

عراق بودند. او وظایف مهمی به موالی و نهاد و حقوق سیاسی و اقتصادی آنان را باز گردانید. (۱)

مختار در مقام داوری

مختار در مقام داوری

یکی از خصلت های خوب مختار توجه او به مردم و مشکلات آنان بود. این امر باعث شده بود تا مردم و کسانی که دور او جمع شده بودند به مختار دلگرم و امیدوار شوند. در بسیاری مواقع او خود شخصا به رفع گرفتاری افراد تحت فرمان خود و مردم می پرداخت.

مختار مردی عادل بود و پایه های دولت خود را بر اساس عدالت و مساوات استوار ساخته بود. او با وجود گرفتاری های فراوان شخصا قضاوت می کرد و اختلافات مراجعه کنندگان را حل می نمود. پس از پیروزی بر دشمن، اسیران را آزاد می ساخت و می بخشود و از گناهان شان چشم می پوشید و فقط به گرفتن تعهد بر این که دیگر بر ضد او قیام نکنند اکتفا می نمود و چنین فرض می کرد که آنان به قول خود استوار خواهند بود. (۲)

ابن اثیر می نویسد:

«وقتی مختار از جنگ و درگیری فارغ شد [و با تسلط بر اوضاع پایه های حکومت او محکم گردید] خود شخصا به کرسی قضاوت نشست و به امر داوری میان مردم پرداخت.» (۳)

مختار و مدارا با دشمنان

مختار و مدارا با دشمنان

سیاست بخشندگی و گذشت مختار در برابر کسانی که با او می جنگیدند او را به عنوان مرد با گذشت و منعطف در اذهان دشمنانش جلوه گر ساخته بود.

۱- مختار ثقفی، ص ۳۲.

۲- مختار ثقفی، ص ۳۶.

۳- «فلما فرغ المختار مما یرید صار یجلس للناس و یقضی بینهم»، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۲۷.

مختار جز در برابر عاملان حادثه دردناک کربلا- و قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران او، در قبال سایر دشمنان از خود بردباری نشان می داد و حتی با کسانی که با او می جنگیدند از در مدارا و بخشندگی وارد می شد. نقل شده است وقتی قاسم بن جارود را به اتهام شرکت در جنگ کربلا پیش مختار آوردند، قاسم با ترس و وحشتی که بر جانش مستولی شده و زبانش بند آمده بود گفت:

امیر، به خدا من در کربلا نبودم اما اقرار می کنم که «ابن اشعث» را یاری کرده و با تو جنگیده ام. قبلاً سیصد نفر را بخشیده ای، مرا هم ببخش و از سر تقصیر من بگذر.

مختار گفت آیا گواه داری که در کربلا نبودی؟ اگر دو نفر گواهی دادند که تو در کربلا نبودی، تو را آزاد می کنم. چهار تن از حضار گواهی دادند که در آن موقع قاسم به بهانه بیماری از خانه بیرون نیامد؛ لذا مختار او را آزاد کرد. (۱)

دکتر علی کربوتلی درباره برخورد عادلانه و رفتار انسانی مختار با دشمنانش می نویسد: «تاریخ نویسان عموماً هیچ گونه خبری که حاکی از حيله مختار نسبت به دشمن، یا افراط او در خون ریزی باشد به ما نداده اند.» (۲)

گذشت و احسان مختار در برابر ابن مطیع _ استاندار عبدالله زبیر در کوفه و کسی که در جبهه مخالف او قرار داشت و با او جنگیده بود و هنوز هم حکم اسیر در چنگ او را داشت _ پس از تصاحب قدرت و

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۹۱ _ ۹۲ .

۲- مختار ثقفی، ص ۳۷ .

تسلط بر وی، نمونه دیگری است که در دل تاریخ به ثبت رسیده است. (۱)

نتیجه

نتیجه

از آنچه گفتیم روشن می گردد که مختار از نظر اندیشه جلوتر از زمان خود حرکت می کرد. روح او با خصلت های قبیله ای سازگاری نداشت؛ زیرا او فراتر از قوم و قبیله می اندیشید. عدالت و انسانیت دو مقوله ای بود که مختار به آن ارج می نهاد. «در تمام تاریخ زندگانی مختار دیده نشده است که حتی یک بار در نزاع سخت میان اعراب یمن و اعراب حجاز مداخله نموده باشد.» (۲)

رفتار مختار با اسرا و کسانی که با او می جنگیدند نشان می دهد که مختار بر خلاف چهره خشن و بی رحمی که عده ای از او ساخته اند دارای قلبی مهربان بود و عدالت را در همه زمینه ها مراعات می نمود و هرگز در برابر دشمنان از عدالت و انصاف عدول نمی کرد. اما در برابر مسبین واقعه عاشورا در کربلا و کسانی که در این جنگ بر ضد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشتند هیچ گونه گذشتی از خود نشان نمی داد و به آنان ترحم نمی کرد؛ زیرا آنان از نظر او قابل بخشودن و ترحم نبودند به همین علت تنها با قاتلان امام حسین علیه السلام هم شأن رفتار خود آنان رفتار می کرد و در پاسخ هریک از آنان که از مختار می خواست مورد ترحم او قرار گیرد می گفت: «اگر به تو رحم کنم خدا به من رحم نکند.» (۳)

- ۱- برای اطلاع بیش تر در این باره کتاب های: کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۶؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳ مراجعه شود.
- ۲- مختار ثقفی، ص ۳۶.
- ۳- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۳.

فصل سوم: عقاید مختار

اشاره

فصل سوم: عقاید مختار

زیر فصل ها

موضع مختار در قبال سیاست امویان

دلایل مخالفت مختار با معاویه

مختار شیعه مخلص و انقلابی

تعلیم معارف از اهل بیت

مختار در غدیر خم

مختار و امام حسن علیه السلام

نگرانی مختار از امام حسن علیه السلام

عقاید خاندان مختار

موضع مختار در قبال سیاست امویان

موضع مختار در قبال سیاست امویان

مختار هرگز در برابر حکومت اموی و رفتار خصمانه آن در برابر اهل بیت علیهم السلام از خود روی خوش نشان نداد و از سیاست تبعیض آمیز معاویه حمایت نکرد و پس از وی در برابر جنایات جانشین و فرزند او، یزید، نتوانست آرام بنشیند.

در زمانی که لعن و نفرین به امام علی علیه السلام و آل آن حضرت یک سنت شده بود و شیعیان علی علیه السلام جز تقیه راهی برای زنده ماندن نداشتند و جرم دوستی ایشان جز اعدام، زندانی، تبعید و محرومیت از همه حقوق سیاسی، اجتماعی و انسانی نبود و کسی حتی جرأت ابراز مخالفت با معاویه را نداشت مختار علنا ناخوشنودی و مخالفت خود را نشان می داد که نمونه روشن آن مخالفت وی با اعدام حجر بن عدی و یاران او بود. در این قسمت آمده است:

آن گاه که زیاد بن ابیه از طرف معاویه بن ابی سفیان استاندار کوفه بود، و گروهی از شیعیان را با حجر بن عدی به جرم تشیع

و دوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دستگیر نمود، پرونده ای به این صورت تنظیم کرد:

حجر بن عدی از فرمان خلیفه سرپیچی نموده و نماز جماعت را ترک گفته و علناً معاویه را لعن کرده و به منظور شورش و قیام، گروهی

را دور خود جمع کرده بر ضد معاویه و خلافت او تبلیغ نموده است و علاوه بر این به خدا نیز کافر شده است.

برای این که راه نجات بر حجر و دیگر شیعیان بسته شود از بزرگان کوفه دعوت نمود که آن پرونده را امضا کنند و از مختار نیز خواست که پرونده را گواهی دهد.

همه امضا کردند ولی مختار طفره رفت و نپذیرفت. بدیهی است که انگیزه مخالفت مختار با وضع و خیم سیاسی زمان جز محبت خاص او نسبت به خاندان نبوت و مخالفت با عقاید و سیاست های امویان نبود. (۱)

امضا نکردن حکم اعدام حجر آن هم با پیشنهاد و اصرار والی کوفه به مختار، نشان دهنده این واقعیت است که مختار با سیاست های حکومت اموی مخالف بوده است؛ اما از آن جایی که معاویه با زیرکی و شیطنت از سویی، اعمال سیاست مشت آهنین نسبت به مخالفان خود از سوی دیگر توانست سلطه خود را بسط دهد و زمینه های هرگونه مخالفت را به خصوص پس از مصالحه امام حسن علیه السلام ببندد، مختار چاره ای جز این نداشت که در انتظار فرصت مناسب بنشیند و به ملک زراعتی خود در خطر نیه، نزدیک کوفه برود و مشغول کشاورزی شود. (۲)

دلایل مخالفت مختار با معاویه

دلایل مخالفت مختار با معاویه

دلایل مخالفت مختار با معاویه را به طور کلی می توان دو چیز دانست:

۱. مخالفت معاویه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله: یکی از سیاست های شوم و غلط حکام اموی، اهانت و ناسزاگویی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. سنگ بنای چنین سیاستی را نخستین بار معاویه بنا نهاد و بعد

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۹ _ ۱۸؛ این مطلب در انساب الاشراف، ج ۵، الاغانی، ج ۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، نیز نقل شده است.

۲- نک: مختار ثقفی، ص ۴۷.

از او نیز آن را عده ای از حکام و پیروان اموی ادامه دادند.

اعمال این سیاست غلط و نابه جا، شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام را سخت می آزرده و تحت شکنجه روحی قرار می داد، ولی به سبب استبداد حاکم بر آن ها به ناچار مهر سکوت بر لب می زدند و می ساختند و می سوختند. البته در این میان عده ای از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام بودند که اعمال این سیاست را نمی توانستند تحمل کنند و گاه گاهی کاسه صبرشان لبریز می شد و به خشم و خروش می آمدند و در دفاع از ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام لب به اعتراض و انتقاد می گشودند. مختار نیز از جمله چنین شیعیانی بود. او علاقه بسیاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و به آنان عشق می ورزید. این علاقه در زندگی و افکار و اعتقادات مختار تأثیر خود را به جای می گذاشت؛ لذا او در قبال سیاست ناشایسته حکومت اموی در جهت دفاع از اهل بیت علیهم السلام ایستادگی می کرد و تا پای جان هم به پیش می رفت.

تاریخ نمونه جالبی از دفاع مختار از اهل بیت علیهم السلام را نقل می کند: (۱)

طبق نقل تواریخ، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و مسلط شدن ابن زیاد بر کوفه، طرفداران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قلع و قمع شدند و ابن زیاد با کمال جسارت روی منبر مسجد کوفه به امیرمؤمنان و فرزندان او علیه السلام اهانت می کرد که با واکنش شدید مردم، از جمله عبدالله بن عقیف روبه رو شد و آن روز که چیزی از آزادی مختار نمی گذشت به مسجد آمد. ابن زیاد طبق معمول شروع به اهانت به امیرمؤمنان و اولاد حضرت فرمود و چون ابن عقیف روز گذشته به سبب اعتراضش به شهادت رسیده بود، کسی جرأت نکرد به این مرد هتاک اعتراض کند و سکوت

همه جا حکم فرما بود که ناگهان فریاد خشم آلود مختار از گوشه مسجد قلب ابن زیاد را لرزاند و مانند شیری که از قفس آزاد شده باشد بر سر فرزند سمیه فریاد برآورد: وای بر تو، ابن زیاد! آیا به علی و حسین اهانت می کنی؟! دهانت بشکند. تو اصلاً کیستی؟ همان زنازاده معروف و این تهمت هایی که زدی برازنده تو و امیرت یزید است نه حسین و خاندان پیامبر.

سخنان مختار به حدی تند بود که ابن زیاد از همان بالای منبر عصا یا چوب دستی خود را به طرف مختار، پرت کرد که صورتش را مجروح ساخت. (۱)

۲. بدعت گذاری در حکومت و حاکمیت: معاویه بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روش حکومتی مشابه با امپراتوران زمان خود را در پیش گرفت، و نقش مردم را که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر آن پافشاری می کردند و مشارکت آنان را در امور مربوط به مشکلات جامعه ضروری می دانستند از بین برد. حکومت در انحصار سیاست طایفه ای و قبیله ای اموی ها درآمد. والیان و صاحب منصبان همه از کسانی بودند که به نحوی وابستگی و وفاداری خود را به این خاندان ثابت می کردند.

مختار وقتی این سیاست والیان اموی را در عراق مشاهده نمود و دید معاویه درست خود را مانند دولت های ایران و روم بر پایه جاه و جلال و حشمت و شکوه دربار کسری، شاهنشاه ایران، قیصر روم قرار داده و خلافت را ارثی ساخته و آن را پس از خود به پسرش یزید سپرده است، جانب داری خود را از علوی ها یا بهتر بگوییم از شیعیان اعلام نمود، و

۱- این ماجرا در تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶، و مقتل الحسین علیه السلام، نیز آمده است.

هنگامی که زیاد بن ابیه، والی عراق، از او می خواست عریضه شکایت آمیزی را که بر ضد حُجر بن عدی، بزرگ شیعیان عراق، تهیه شده بود امضا کند تا آن را وسیله ای برای قتل حُجر بن عدی قرار بدهد، مختار از این کار سر باز زد و از او روی برگرداند. (۱)

معاویه می کوشید به مخالفت خود با علی علیه السلام و خاندان او جنبه قانونی بدهد و اعمال خلاف دینی خود را توجیه شرعی کند. از این رو برای فریب مردم راویان و حتی بعضی از صحابه را به استخدام خود در آورده بود تا به حکومت معاویه مشروعیت بخشند. اما یزید، فرزند جنایت کار معاویه، علنا دین را به تمسخر گرفت. این خاندان از کینه خود نسبت به اسلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پرده برداشت و ستم با آل علی علیه السلام را به مرحله آخر رساند. به همین علت تحمل و صبر مختار به سر آمد و چاره ای ندید جز قیام به قصد براندازی این خاندان.

مختار شیعه مخلص و انقلابی

طبق نقل بحارالانوار در زمانی که مغیره بن شعبه به ولایت کوفه نصب شد مختار برای فراگیری معارف اهل بیت علیهم السلام به مدینه رفت و در کنار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوصاً محمد حنفیه قرار گرفت و از محضر آنان به کسب فضایل و معارف می پرداخت و حدیث می آموخت. اما پس از مدتی دوباره به کوفه بازگشت و به بیان فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام پرداخت، و از حقانیت آنان سخن به میان آورد و گفت: «همانا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از هر کسی دیگری به حکومت و رهبری مردم و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محقق و سزاوارتر است.» مختار از مصیبت هایی که بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت و از ستم هایی که در زمان

حاکمیت خاندان اموی بر آنان روا داشته می شد بسیار ناراحت و متأثر بود. (۱)

آیت الله محمدتقی مدرسی در این باره که مختار شیعه و معتقد به امامت امام زین العابدین علیه السلام بود، می گوید: انقلاب مختار در عصر و زمان امام سجاد علیه السلام رخ داد، و آن حضرت در زمان انقلاب مختار می زیست. هم چنین عده ای از مورخان بزرگ، از جمله ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب مقاتل الطالبین و دکتر علی سامی نشار، نویسنده کتاب نشأه الفکر الفلسفی فی الاسلام معتقدند که مختار مرد انقلابی و شیعه مخلص بود که مردم را به سوی رضا از آل پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی امام زین العابدین علیه السلام دعوت می کرد.

جناب آقای مدرسی می افزاید: در تاریخ دلیل های فراوانی مبنی بر ارتباط مختار با امام سجاد علیه السلام وجود دارد تا حدی که مختار از جزئیات زندگی امام سجاد علیه السلام آگاه بوده است. (۲)

جناب آیت الله مدرسی ماجرای ارسال سر ابن زیاد از جانب مختار به امام سجاد علیه السلام و سجده شکر امام علیه السلام و دعای ایشان برای مختار، و هم چنین جریان کشته شدن حرمله بن کاهل اسدی به دست مختار _ با همان کیفیتی که امام سجاد علیه السلام آن را از خدا خواسته بود _ و روزه شکر گرفتن مختار بعد از شنیدن نفرین امام سجاد علیه السلام _ از زبان منهال _ در حق حرمله برای کشتن آن ملعون به دست خویش را بیان گر این حقیقت می داند که مختار با امام سجاد علیه السلام ارتباط داشته و شیعه ای مخلص بوده است. (۳)

تعلیم معارف از اهل بیت

تعلیم معارف از اهل بیت

مختار از افرادی بود که به معارف حیات بخش اسلام توجه خاصی

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۲.

۲- السید محمدتقی المدرسی، التاریخ الاسلامی، ص ۷۸.

۳- برای آگاهی بیش تر به صفحه ۷۹ و ۸۰ همان کتاب مراجعه شود.

داشت و در فراگیری آن همت می گماشت و با سعی و تلاش معارف اسلام را از محضر بزرگانی چون حضرت امام علی علیه السلام فرا می گرفت. او بعد از بازگشت از جنگ مسلمانان با امپراتوری ایران که با پدر، عمو و برادرش در آن شرکت کرده بود، در مدینه باقی ماند و از همین زمان از محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام استفاده نمود.

... سربازان [سپاهی که در جنگ با امپراتوری ایران شرکت کرده بودند که از طبقات گوناگون مردم کوچه و بازار و از شهرهای مختلف گرد آمده بودند، کم کم پراکنده شدند و هر گروهی راهی زادگاه خود شد؛ اما مختار در این میان به زادگاه خود، طائف، برگشت. او در کنار قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرکز فرهنگ اسلامی، مدینه، ماند.

مختار در این مدت به محضر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ویژه بنی هاشم و سرور آنان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشرف می شد و قرآن کریم و معارف اسلامی و احادیث گران بهای نبوی را فرا می گرفت. (۱)

مختار در غدیر خم

مختار در غدیر خم

مختار در مدینه موفق به درک حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شد و حدیث مشهور غدیر خم در مورد ولایت امام علی علیه السلام را از زبان مبارک آن حضرت شنید. به همین سبب به امامت آن حضرت سخت عقیده داشت و تا آخر هم به آن عقیده باقی ماند.

مختار به شدت نگران وضعیت خلافت و غصب آن به دست ناشایستگان بود. وی درس ولایت علی علیه السلام را از آخرین حج رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته بود؛ زیرا در بازگشت از این سفر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱- سید محمود مدنی، مختار ثقفی ایت امید، صص ۳۰ - ۳۱ به نقل از نهضت مختار، ص ۱۵۸؛ فرسان الهیجان، ج ۲، ص ۲۰۲

در محلی به نام غدیر خم علی علیه السلام را به جانشینی خود تعیین کرد و از مردم بر این پیمان بزرگ بیعت گرفت. مختار در حجه الوداع در یازده سالگی حضور داشت و صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» شنید. (۱)

با گذشت روزگار و آشکار شدن حقایق کم کم مردم به خود آمدند و آب رفته را به جوی باز گرداندند و پس از فتنه ای خونین و انقلاب بزرگ و کشته شدن عثمان، به در خانه علی علیه السلام آمدند و با او به خلافت بیعت کردند و مختار در جمع این بیعت کنندگان بود. (۲)

مختار و امام حسن علیه السلام

مختار و امام حسن علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام در اوضاع بسیار سخت و دشواری قرار داشت. او از هر سو در فشار بود. معاویه با داشتن امکانات بسیار، سپاه مجهز و استخدام مشاوران کار آزموده، ظاهراً بر امام حسن علیه السلام پیروز شد. به همین علت وقتی امام حسن علیه السلام به موقعیت وخیم خود پی برد و دید که یاران او در کوفه او را همانند پدرش علی علیه السلام تنها گذاشته و سرداران سپاهش به او بی وفایی نموده اند و در جنگ با سپاه معاویه از خود شیستی نشان می دهند و حتی با معاویه رابطه ایجاد کرده اند، مجبور شد صلح را بپذیرد و دست از جنگ با معاویه بردارد. صلح با معاویه به جز عده معدودی از یاران امام حسن علیه السلام بقیه را از دور او پراکنده ساخته بود؛ زیرا کسانی که در زمان امام حسن علیه السلام مرعوب زر یا زور دستگاه اموی شده بودند به آن تمایل یافتند و عده بسیاری به خانه های خود بازگشتند و ترجیح دادند تا به جای جنگ و درد سرهای آن زندگی

۱- سیدمحمود مدنی، مختار ثقفی ایت امید، صص ۳۰ - ۳۱ به نقل از نهضت مختار، ص ۱۵۸.

۲- سیدمحمود مدنی، مختار ثقفی ایت امید، صص ۳۰ - ۳۱ به نقل از نهضت مختار، ص ۱۵۸.

آرامی را در کنار خانواده های خود بگذرانند. اما کسانی که از حکومت امویان نفرت داشتند و آن را ناحق می دانستند و پس از صلح امام حسن علیه السلام با آن حضرت به مخالفت پرداختند و عملاً با معاویه همگامی نمودند، دو دسته بودند: نخست، دسته ای که خود را از شیعیان علی علیه السلام و طرفداران اهل بیت علیهم السلام می دانستند اما چون بیش تر به ظاهر امر می نگریستند و فکرشان توانایی بررسی درست اوضاع را نداشت، تحت تأثیر افکار و تبلیغات خوارج قرار گرفتند و پنداشتند که امام حسن علیه السلام به هدفش پشت کرده و از اعتقادش برگشته است. از این دسته کسانی بودند که بر اثر ضعف نفس تحت تأثیر وعده و وعیدهای معاویه قرار گرفتند و فریب دنیای او را خوردند و به امام خود خیانت کردند. این ها نه تنها از امام حسن علیه السلام جدا شدند بلکه شعاری را که خوارج سر می دادند که «به خدا قسم حسن کافر شده» آنان نیز تکرار می کردند، حتی کار به جایی رسید که به امام حمله نمودند و «شورش به پا کردند و سجاده امام را از زیر پایش و عبایش را از دوشش کشیدند».^(۱)

دسته دوم خوارج و کسانی بودند که از نظر فکری با آنان موافقت داشتند. در این میان منافقان و مأموران مخفی معاویه در میان یاران امام حسن علیه السلام بودند که از این موقعیت سوء استفاده می کردند و در پی ضربه وارد کردن به امام حسن علیه السلام بودند.

سستی و جهالت عده ای از یاران امام حسن علیه السلام و تلاش شیطانی و منافقانه ستون پنجم معاویه و اشخاص فرصت طلب باعث شد تا امام حسن علیه السلام در اوضاعی قرار گیرد که مخلص ترین یارانش فریب بخورد و در مقابلش قرار گیرد، به گونه ای که در آن هنگام تشخیص دوست و

دشمن کار ساده ای نبود. خطر امام حسن علیه السلام بیش تر از سوی دوستان جاهل و مقدس مآب بود. به خصوص خوارج در این میان پیش از همه به تلاش افتادند تا به امام ضربه وارد کنند و ایشان را به قتل برسانند. کار برای امام حسن علیه السلام به جایی رسید که از میان خود سپاه امام بر او حمله کردند و سجاده و عبایش را ربودند. امام که وضع را چنان دید، با شماری از یاران خود تصمیم گرفتند تا به سوی مدائن حرکت نمایند.

امام علیه السلام چون به مظلّم سابط^(۱) رسید یکی از خوارج که جراح بن سنان نام داشت به آن حضرت حمله کرد؛ در حالی که شعار می داد: «ای حسن کافر شدی، چنان که پدرت نیز کافر شد!» به ران آن حضرت زد. امام علیه السلام خود را روی جراح انداخت و نگذاشت وی فرار کند. هواداران امام علیه السلام او را گرفتند و کشتند، سپس آن حضرت را در تخت روان گذاشتند و به مدائن بردند و حضرت در منزل سعد بن مسعود، عموی مختار، که از طرف آن حضرت استاندار مدائن بود، بستری شد و تحت معالجه قرار گرفت.^(۲)

این ماجرا در رجال نجاشی نیز آمده است. مرحوم نجاشی افزوده است که خود امام به همراهان خود فرمود مرا به خانه سعد ببرید.^(۳)

نگرانی مختار از امام حسن علیه السلام

نگرانی مختار از امام حسن علیه السلام

در آن زمان یکی از سیاست های معاویه آن بود تا با خرید و تطمیع نزدیک ترین یاران آل علی علیه السلام به آن خاندان ضربه وارد سازد. در مورد امام حسن علیه السلام هم معاویه از همان سیاست بهره برد و کوشید تا عده ای

۱- محلی در نزدیکی مدائن .

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۱۳ _ ۱۴ .

۳- رجال نجاشی، ص ۱۳ .

از نزدیکان و کسانی را که با آن حضرت رابطه مستقیم داشتند مأمور قتل او کند. داستان ذیل، مؤید نظر ماست:

در همین روزها که امام در خانه سعد بن مسعود بستری بود، قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام به محضر امام حسن علیه السلام مشرف شد و اظهار کرد: در بین راه که می آمدم شتری را دیدم که رم کرده و سوار خود را بر زمین کوفته بود. نزدیک سوار رفتم و مشاهده کردم سوار نگون بخت بر اثر برخورد با زمین جان باخته. در خورجین همراه او نامه و بسته ای بود که آن را به محضر شما آوردم.

قنبر نامه و بسته را به امام تقدیم کرد. حضرت نامه را خواند و زیر متکای خویش نهاد، اما از محتوای نامه هیچ مطلبی اظهار نکرد و بسته را نیز به کناری نهاد.

یاران امام که در بدترین اوضاع سیاسی و امنیتی به سر می بردند نسبت به آن نامه بسیار کنجکاو شدند که این نامه و بسته چیست و چرا امام از آن با ما سخن نمی گوید!

ابن عباس آرام دست خود را به طرف نامه دراز کرد و چون از طرف امام ممانعتی ندید فهمید که آن حضرت از خواندن نامه ناراحت نمی شود، نامه را گشود و خواند و سپس محتوای نامه را با ناباوری و شگفتی تمام برای حاضران باز گفت.

نامه از جانب معاویه و به غلام امام حسن علیه السلام، اسماعیل نگاشته شده بود. معاویه همراه با آن نامه زهری را فرستاده بود تا این غلام _ که عامل نفوذ معاویه است _ به وسیله آن زهر حضرت را به شهادت برساند. مختار به سرعت اسماعیل را دستگیر کرد، و بیرون برد و این عنصر

نفوذی و توطئه گر را اعدام کرد. (۱)

قبل از آن نیز معاویه چهار نفر را که عبارت بودند از: عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن الحارث و شبت بن ربیع مأمور قتل امام حسن علیه السلام نموده بود و به آنان وعده داده بود که چنانچه هریک از آنان موفق به کشتن امام شود مبلغ دوست هزار درهم و مقام فرماندهی یکی از گردان های ارتش شام را جایزه می گیرد و به علاوه، یکی از دخترهای خود را به همسری او در می آورد. (۲)

سرانجام معاویه با همین سیاست خود توانست با اغفال همسر امام حسن علیه السلام به نام جعده، دختر اشعث، آن حضرت را مسموم سازد و به آرزوی پلید و دیرینه خود دست یابد.

خطر در همه جا در کمین امام بود؛ حتی در خانه سعد اطمینانی نبود که به امام ضرری نرسد و به او خیانت نشود. وقتی سردارانی که روزی تا پای جان در رکاب امام با دشمنانش می جنگیدند، او را رها کردند و دست به خیانت زدند و کسانی که وجودشان سرشار از خشم و نفرت بر ضد معاویه بودند قصد جان امام را نمودند و در زمانی که این امکان وجود داشت که به امام حسن علیه السلام از میان خانه خودش ضربه بزنند، آیا احتمال آسیب رسیدن به او در خانه سعد و ترس و دلهره این که در آن جا به او خیانت شود وجود نداشت؟! انسان های ضعیف النفسی که دین شان دنیای شان است در چنین موقعیتی دست به هر کار پست و ناشایستی می زنند و دوستانی که انسان هرگز تصور خیانت از طرف آنان

۱- مختار ثقفی، صص ۳۳ - ۳۴؛ به روایت از فرسان الهیان، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله .

را ندارد، از پشت به انسان خنجر می زنند. با این حال چه اطمینانی وجود داشت که سعد هم برای حفظ مقام و موقعیتش از سوی معاویه به امام خود خیانت نکند؟!

سعد در موقعیتی قرار داشت که نه تنها با شکست امام حسن علیه السلام موقعیتش در خطر قرار گرفته بود بلکه با آمدن امام به خانه اش، همه شانس هایی را که ممکن بود باز از سوی معاویه نصیبش شود از دست داد و جانش نیز با این عمل از سوی معاویه در خطر قرار گرفت. تنها راهی که می توانست سعد را از خشم معاویه در امان نگه دارد و موقعیت او را در حکومت اموی تضمین کند این بود که به امام حسن علیه السلام خیانت کند و رسم مهمان نوازی را بشکند.

بی شک سعد با نفوذ و مورد احترام مسلمانان بود و چنانچه به معاویه با تسلیم کردن امام حسن علیه السلام روی خوش نشان می داد، مورد عنایت خاص او قرار می گرفت و بر ولایت مدائن باقی می ماند؛ زیرا معاویه انسان سیاست باز و معامله گری بود، و داشتن انسان هایی مثل سعد را که از صحابه باوفای پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می رفت برای حکومت خود مفید می دانست. این مسایل ذهن مختار را که قلبش برای سلامت و حفظ امامش می تپید آزار می داد و دلهره فراوانی در او ایجاد نموده بود که مبادا عمومیش هم مانند سایر یاران امام حسن علیه السلام به او خیانت کند و تحت تأثیر مقام و جاه و وعده های معاویه قرار گیرد و فریب وسوسه های نفس خود را بخورد.

پیدایش چنین سوء ظنی برای مختار راجع به عموی خود جای تعجب نیست؛ زیرا پیروان آن حضرت علیه او شوریدند و به کارهای

شرم آوری دست زدند و گروهی از سرداران امام به ویژه عبدالله بن عباس که فرمانده سپاه آن حضرت بود فرار کرد و به لشکر معاویه پیوست. (۱)

مختار به دنبال این دلهره و ترسی که به خاطر امام حسن علیه السلام برایش پیش می آید، نزد شریک بن اعور حارثی _ که مورد اعتماد و از بزرگان شیعه بود _ می رود و با او درباره امام حسن علیه السلام مشورت می کند و ترس و دلهره اش را بیان می دارد:

می ترسم عموم نیز مانند دیگر لشکریان، بی وفایی کند و به این بزرگوار، که امام مسلمین و مقتدای مؤمنین است آسیبی برساند، شما در این باره چه می اندیشید؟

شریک که مرد عاقل و کاردانی بود، می گوید:

به نظر من باید در خلوت به سعد بگویی که اگر امام حسن علیه السلام را بکشیم پیش معاویه تقرب خواهیم یافت و در بسط قدرت و نفوذ ما خواهد افزود. اگر او همچو فکری داشت به طور مسلم در پاسخ شما اظهار می کند، و اگر نظر خیانتی نسبت به امام حسن علیه السلام در مغزش پروراند، امام حسن علیه السلام را از منزل او بیرون می بریم و نمی گذاریم آسیبی به او برساند. مختار پیش سعد آمد و آن پیشنهاد را در خلوت با او در میان گذاشت، ولی [وی] برخلاف انتظار مختار پرخاش کرد. (۲)

علامه مجلسی گفت و گوی مختار با عمویش را چنین بیان می دارد: بیا تا حسن را به معاویه تسلیم کنیم و از این طریق او حکومت عراق را به ما واگذار خواهد کرد. شیعیان که در آن جلسه حضور داشتند به خشم

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۸ .

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۸ . به نقل از سید نورالله مرعشی، مجالس المؤمنین، مجلس هشتم .

آمدند و قصد کشتن مختار را کردند، ولی سعد از آن‌ها درخواست نمود که از تقصیر مختار بگذرند و او را ببخشند. (۱)

در اعیان الشیعه آمده که سعد با لحن تندی به مختار گفت: خدا نظرت را خیر نگرداند، می فهمی چه می گویی؟ چگونه این سخن را درباره کسی می گویی که شرف و بزرگواری ما از اوست؟ مگر فراموش کردی که پدر او، علی علیه السلام، چه مقام و موقعیتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله داشت؟ آیا حق پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به فرزند دخترش ادا و حفظ نکنم؟!

بعد سعد دستور داد تا طیب آورند و آن حضرت را معالجه نماید و امام در خانه ایشان بود تا این که بهبود حاصل فرمود.

مختار در جواب عمویش گفت: جدی نگفتم می خواستم شما را امتحان کنم. (۲)

عده ای این روایت را مستمسک خود برای ذم مختار قرار داده اند. آیت الله خویی در رد نظر اینان می فرماید: اولاً این روایت مرسله است و راوی آن حذف شده و قابل اعتماد نیست. ثانیاً اگر روایت را بپذیریم و آن را صحیح بدانیم مختار قصد آزمایش عموی خود را داشته است که چنان چه عموی چنین قصد سوئی نسبت به امام حسن علیه السلام داشته باشد، چاره ای برای حفظ جان امام بیندیشد. (۳)

نگرش مختار به صلح امام حسن علیه السلام

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛ تاریخ طبری؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴.

۲- محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۰؛ مختار ثقفی رایت امید، ص ۳۵، به نقل از فرسان الهیجان، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۵.

دکتر علی کربوتلی به نقل از طبری و بلاذری (۱) می گوید که مختار از صلح امام حسن علیه السلام ناراحت بود؛ زیرا مختار با روش معاویه و سیاست های او مخالف بود. به همین علت صلح امام حسن علیه السلام اثر بدی روی او گذاشت:

چیزی نگذشت که مختار پی برد که احساساتی که در نتیجه صلح حضرت امام حسن علیه السلام در او تولید شده بود موردی نداشته و روشی که حسن علیه السلام به واسطه سستی و نفاق مردم پیش گرفت عادلانه و صحیح بوده است. از این رو نسبت به حکومت غاصبانه کوفه و معاویه و خاندان امویان بدبین گردید و هرگز حاضر نشد با آنان همکاری کند. (۲)

این احتمال غیر ممکن به نظر نمی رسد اما با توجه به این که مختار بر اوضاع کاملاً مسلط بود و موقعیت امام حسن علیه السلام را درک می کرد و به آن آگاهی داشت و نیز او با افکار و روحیات خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از دیگران آشنا بود و در دفاع از این خاندان شهرت یافت، به گونه ای که به «شمشیر اولاد علی بن ابی طالب و قهرمان شیعه» (۳) معروف شد. با این وصف بعید به نظر می رسد که او به موقعیت امام حسن علیه السلام در آن هنگام توجه نداشته و چنان موضعی را بر ضد آن حضرت اتخاذ نموده باشد، به خصوص که در آن زمان امام حسن علیه السلام به مختار و عمویش توجه خاصی داشت و این دو به عنوان منصوبین حکومتی از سوی آن حضرت مشغول وظیفه بودند که طبعاً در جریان تمامی وقایع قرار می گرفتند. کسی که در چنین اوضاعی قرار داشته باشد بیش تر از دیگران به دنبال علل و عوامل قضایا می گردد و با دقت و توجه

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴.

۲- مختار ثقفی، ص ۳۰.

۳- مختار ثقفی، ص ۳۰.

خاصی تغییرات و تحولات موجود را دنبال می کند. تغییر موضع پیش گفته مناسب حال کسی است که در متن ماجرا قرار نداشته باشد، و بدون آگاهی و به ناگاه با پدیده مواجه شود، اما مختار چنان نبود.

عقاید خاندان مختار

عقاید خاندان مختار

خاندان مختار از پیروان و شیعیان مخلص اهل بیت علیهم السلام بودند، به ویژه عمومی مختار، سعدبن مسعود، که از چهره های درخشان مجاهدان صدر اسلام و از جمله یاران و صحابه پیامبر گرامی اسلام بود.^(۱)

سعد بن مسعود در زمان حکومت امام علی علیه السلام در کنار او قرار داشت و در سپاه ایشان بر روی دشمنانش شمشیر می زد؛ به همین علت در جنگ صفین آن حضرت او را به لحاظ لیاقت، اخلاص و فداکاری در جنگ به فرماندهی طایفه قیس و عبدالقیس گماشت.^(۲)

سعد علاوه بر این که وفاداری خود را در جنگ نشان داده بود، انسان لایق و با تدبیری بود؛ به همین سبب امام علی علیه السلام او را پس از جنگ صفین به استانداری مدائن منصوب نمود و اداره حکومت آن جا را به وی سپرد^(۳) که تا زمان امام حسن علیه السلام در آن سمت قرار داشت.

نقش عمومی مختار در تکوین شخصیت مختار بسیار مهم بود؛ زیرا پس از آن که پدر مختار در فتح ایران به شهادت رسید سرپرستی و تربیت مختار را به عهده گرفت و از هیچ تلاشی در پرورش او کوتاهی نکرد. مختار از سیزده سالگی در جنگ ها شرکت می کرد اما این برای او کافی نبود و می بایست از نگاه سیاست و تدبیر امور نیز تربیت می شد. به همین

۱- اعیان الشیعه، ص ۲۳۰.

۲- اعیان الشیعه، ص ۲۳۰؛ الغارات، ج ۱، ص ۵۱.

۳- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۰.

علت وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عمومی مختار را به ولایت مدائن منصوب کرد، وی مختار را در کنار خود قرار داد و رسم حکومت داری را به او آموخت.

مختار در هنگام استانداری عمویش، در امور حکومتی و سیاسی با او همکاری می کرد و در این راستا زمینه کارآیی خود را به خوبی نشان داد.

در سایه نبوغ و هوش سرشاری که مختار داشت، عمویش او را به کارهای مهم می گماشت و او به خوبی آن ها را انجام می داد.

هنگامی که سعد به مسافرت می رفت، مختار را به نیابت خود در مدائن می گذاشت. مورخان، مخصوصاً صاحب اخبارالطوال می نویسند: موقعی که عبدالله بن وهب سنجاب که از رؤسای خوارج بود، در مدائن با پیروان خود خروج کرد سعد در مسافرت بود. مختار که از طرف عمومی خود نیابت حکومت را داشت، با پانصد جنگجوی مجهز برای سرکوبی او قیام نمود و در محل کرخ قوای او را در هم کوبید و همگی را طعمه شمشیر ساخت. (۱)

بخش سوم: مختار و حادثه عاشورا

اشاره

بخش سوم: مختار و حادثه عاشورا

زیر فصل ها

فصل اول: مختار قبل از حادثه عاشورا

فصل دوم: مختار پس از حادثه عاشورا

فصل سوم: ابن زبیر؛ اندیشه ها و روش ها

فصل چهارم: مختار و ابن زبیر

فصل اول: مختار قبل از حادثه عاشورا

اشاره

فصل اول: مختار قبل از حادثه عاشورا

زیر فصل ها

مختار و مخالفت او با جانشینی یزید

مختار مهماندار مسلم

علت حضور مسلم در خانه مختار

مختار و تلاش برای یاری حسین علیه السلام

عبیدالله بن زیاد به جای نعمان بن بشیر

مسلم در خانه هانی

خبر غیر منتظره

رهایی مختار از کام مرگ

مختار در زندان ابن زیاد

خشم مختار پس از شهادت امام حسین علیه السلام

مژده میثم از آینده مختار

رهایی مختار از زندان

مختار و مخالفت او با جانشینی یزید

مختار و مخالفت او با جانشینی یزید

همزمان با صلح امام حسن علیه السلام و تسلط معاویه بر امور مملکت، سعد بن مسعود از استانداری مدائن بر کنار شد. از آن زمان مختار همراه با عموی خود سعد به حومه کوفه در محلی از خطر نیه به نام لُقفا که در آن جا زمین زراعتی داشت رفت و

به کار کشاورزی مشغول شد.

صلح امام حسن علیه السلام باعث شد تا امام علیه السلام به آن پای بند بماند و با سکوت تلخ و دردناک خود پرده از چهره سیاه معاویه بردارد و عهد شکنی او را برملا سازد؛ مختار نیز به تبع امام خود و به پیروی از سیاست او تا زمان جانشینی یزید از سوی معاویه، که با آن آخرین مواد تعهد نامه صلح شکسته شد، در ظاهر زندگی عادی و آرامی داشت و در لفظاً به کار کشاورزی مشغول بود.^(۱)

مهم ترین علت صلح امام حسن علیه السلام با معاویه این بود که وی با استفاده از نفاق به وجود آمده در جامعه اسلامی به طور بسیار فعال در دو جبهه نظامی و تبلیغاتی در برابر امام حسن علیه السلام جبهه گرفته بود. امام حسن علیه السلام که می دید به علت سستی یارانش نمی تواند از راه نظامی و جنگ با معاویه مقابله نماید، با در پیش گرفتن موضع دفاعی به مقابله با حملات تبلیغاتی وی که به مراتب خطرناک تر از جنگ رویارو بود

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۲۰ به نقل از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۱۴.

برخاست، زیرا در این جنگ معاویه افکار، اعتقادات و دین مردم را مورد تهاجم قرار داده بود و خود را فرشته صلح، آرامش و همای سعادت مردم قلمداد می نمود و از صلح به عنوان مهم ترین حربه تبلیغاتی استفاده می کرد. از این رو امام حسن علیه السلام با تیزهوشی و درایت شرایطی را در پیش روی او قرار داد و عهدنامه ای را درباره صلح تنظیم نمود و از او آشکارا به عمل کردن به آن، پیمان گرفت که مهم ترین مواد آن عهدنامه به قرار ذیل است:

۱. معاویه بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله عمل نماید.

۲. بعد از خود حق تعیین جانشین ندارد و خلافت پس از او به شورا واگذار گردد.

۳. دست از تبلیغات سوء بر ضد علی علیه السلام بردارد و به سب و لعن آن حضرت نپردازد.

۴. دست از هر نوع توطئه و سرکشی پنهان و آشکار بر ضد امام حسن علیه السلام بردارد.

۵. به هیچ یک از شیعیان آزاری نرساند.

۶. در جامعه عدالت را مراعات و حق هر کس را به اهل آن بسپارد. (۱)

امام حسن علیه السلام می دانست که اگر معاویه در آن وقت آن شرایط را نمی پذیرفت دروغ بودن تمام شعارهای صلح طلبانه اش نمایان و شمشیر تبلیغات سوء وی کند می شد، و اگر هم می پذیرفت هیچ انتظاری وجود نداشت که معاویه به پیمان خود عمل کند، ولی در آن صورت عهد

۱- نک: انساب الاشراف، ص ۴۲ و ۴۴.

شکنی او برای همه، دلیل محکم و انکار ناپذیری می شد بر این که معاویه به هیچ تعهد و اصلی پای بندی ندارد. همان طور که همه دیدند او به هیچ یک از تعهداتش که با امام حسن علیه السلام بسته بود عمل نکرد، اما همین عمل نکردن او به آن ها، روشن ساخت که او جز عناد با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، سرکشی در برابر حق و ریاست و جاه طلبی هدفی نداشته است. به خصوص عهدشکنی معاویه نسبت به تعیین یزید بعد از خود به عنوان خلیفه، چهره واقعی او را آشکارتر نمود و باعث برافروخته شدن خشم و انزجار همه مسلمانان گردید؛ زیرا جانشینی یزید مخالفت با عهدنامه صلح بود؛ علاوه بر این، خود یزید نیز از نظر مسلمانان شایستگی نداشت امر مهم خلافت را به عهده بگیرد.

عهد شکنی های مکرر و زیر پا گذاشتن مواد عهد نامه صلح با امام حسن علیه السلام از سوی معاویه _ به خصوص جانشینی یزید _ ذهنیت های مسلمانان را به سوی امام حسین علیه السلام متوجه ساخت؛ به ویژه شیعیان منتظر بودند تا بنگرند که او چه موضعی را در قبال یزید اتخاذ می فرماید.

مختار نیز که تا آن زمان بی نام و نشان زندگی می کرد، در انتظار فرمان مولای خود حسین علیه السلام بود، لذا وقتی خبر مخالفت شدید آن حضرت در قبال خلافت یزید به گوشش رسید، همراه با بزرگان شیعه کوفه نخستین جلسه مشورتی را درباره امر خلافت در منزل سلیمان بن صُرد خزاعی تشکیل دادند.

در این مجلس پس از بحث و گفت و گوی طولانی به اتفاق آراء، تصویب شد که امامت حسین علیه السلام را به رسمیت بشناسند و از آن حضرت با جان و مال حمایت کنند و برای تثبیت این پیمان همگی

سوگند خوردند که پیوسته در این امر پافشاری بکنند. سپس نامه مفصلی با امضای حاضران به امام حسین علیه السلام نوشتند و به مکه فرستادند. به دنبال این حادثه نامه های متعددی در همین زمینه برای حضرت ارسال می شد. (۱)

این جلسه که مختار نیز در آن حضور داشت نشان دهنده مخالفت علنی آنان با خلافت یزید و پشتیبانی از امامت حضرت امام حسین علیه السلام است. پس از آن مختار فعالیت خود را برای یاری امام حسین علیه السلام و بیعت گرفتن از مردم برای آن حضرت آغاز کرد و عملاً وارد صحنه سیاسی و مبارزاتی شد و برای همین مزرعه خود را ترک کرد و به کوفه آمد.

مختار مهماندار مسلم

مختار مهماندار مسلم

مسلم در پانزدهم ماه مبارک رمضان نامه امام حسین علیه السلام را که به بزرگان و مردم کوفه نوشته بود گرفت و با آن حضرت خداحافظی کرد و به سوی کوفه در حرکت شد، تا سرانجام بعد از نوزده روز در شب پنجم شوال وارد کوفه گردید و با وجود بزرگان و شخصیت های سرشناس شیعه مانند هانی بن عروه، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و سلیمان بن صرد خزاعی یگراست به خانه مختار _ که به خانه مسلم بن مسیب معروف بود _ وارد شد. (۲)

بدین ترتیب مختار نخستین مهماندار و میزبان نماینده خاص امام حسین علیه السلام «و از جمله کسانی بود که در همان ابتدا به طور سرّی [و قبل

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۲۱؛ به نقل از بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰؛ ضمناً متن نامه در ج ۳ کامل ابن اثیر و ج ۴ تاریخ طبری آمده است .

۲- تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۳؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۲۰۵؛ حیات الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، صص ۳۴۴ _ ۳۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴ .

از حضور جمعیت در خانه او] با مسلم بیعت کرد.»^(۱) این می رساند که مختار از قبل خود را برای همکاری با امام حسین علیه السلام آماده کرد و نیز او یکی از شیعیان و محبان اهل بیت: بود.

خبر ورود مسلم به خانه مختار در شهر پیچید؛ لذا گروه های مردم و بزرگان شهر دسته دسته به خانه مختار سرازیر شدند و از خود شور و احساسات بی سابقه ای نشان دادند و به مسلم خوش آمد گفتند.^(۲)

وقتی بزرگان و دسته های مردم در خانه مختار جمع شدند، مسلم بن عقیل پس از قدردانی از استقبال مردم نامه امام را گشود و آن را برای آن ها خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤمنان و مسلمانان، اما بعد، همانا هانی و سعید نامه های شما را به ما رساندند، و این دو نفر آخرین فرستادگان شما بودند، و من به همه گفتار و مطالب شما آگاهی یافتم. سخن بیش تر شما این بود که امام و پیشوا نداریم. پس به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو ما را هدایت کند. من هم برادرم و پسر عمویم و آن کس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم است یعنی «مسلم بن عقیل» را به سوی شما فرستادم تا اگر برای من نوشت که رأی و اندیشه گروه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه در نامه های تان خواندم می باشد ان شاءالله به زودی سوی شما خواهم آمد.^(۳)

وقتی مسلم نامه امام حسین علیه السلام را می خواند، جمعیت حاضر گریستند.^(۴) و در حالی که قطرات اشک از شدت شوق دیدار امام حسین

۱- ابی مخنف لوط بن یحیی، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴.

۲- مختار ثقفی، ص ۵۲.

۳- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۶۸.

۴- مختار ثقفی، ص ۵۲.

علیه السلام، از چشمان آن‌ها فرو می‌ریخت دست مسلم بن عقیل را به عنوان بیعت فشردند و پیمان فداکاری و جانبازی بستند و خلافت و امامت حضرت امام حسین علیه السلام را از جان و دل پذیرفتند.^(۱)

مورخان شمار افرادی را که با حضرت مسلم در کوفه بیعت کردند ۱۸ هزار، ۲۵ هزار و در حدیثی که شعبی روایت کرده ۴۰ هزار نفر ذکر نموده اند.^(۲)

با ورود مسلم در خانه مختار، آن‌جا مرکز انقلاب و پایگاه شیعیان شد.^(۳) و مردم برای بیعت به آن‌جا می‌آمدند.

علت حضور مسلم در خانه مختار

علت حضور مسلم در خانه مختار

همان‌طور که گفتیم مسلم در میان همه متنفذین شیعه خانه مختار را برای اقامت و شروع کار خود برگزید. البته این امر نمی‌توانست تصادفی و بدون مشورت با امام حسین علیه السلام صورت گرفته باشد؛ زیرا با توجه به شناختی که امام حسین علیه السلام از سابقه برخورد مردم کوفه با پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام داشت و با در نظر داشتن این که امام می‌دانست یزید و کارگزارانش با ورود مسلم بن عقیل در کوفه دست روی دست نمی‌گذارند بلکه با استفاده از وضعیت و روحیات مردم کوفه تلاش‌های همه‌جانبه‌ای برای انصراف آنان از پشتیبانی آن حضرت می‌کنند، احتمال این موضوع را شدت می‌بخشید که در این مرحله نیز مردم کوفه همان رفتاری را که با امام علی علیه السلام و امام

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۲۲ .

۲- مختار ثقفی، ص ۵۳؛ سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۶۹ .

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ الانساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷ .

حسن علیه السلام نمودند تکرار کنند.

علاوه بر این ها رفتن مسلم به کوفه دارای اهمیت بسیار زیادی برای همه مسلمانان بود؛ آن چنان که همه امیدها برای رهایی از ستم امویان به آن وابسته بود. بنابراین امام حسین علیه السلام نمی توانست درباره برنامه های ورود مسلم و انتخاب پایگاه مطمئن برای شروع کار در کوفه با مسلم مشورت نکرده و او را هدایت ننموده باشد. اما سؤال این جاست که دلیل این انتخاب (ورود مسلم به خانه مختار) چه بود؟ و چرا از میان آن همه شخصیت های شیعه مختار به عنوان میزبان و خانه او مرکز مبارزه و تجمع شیعیان انتخاب شد؟

پاسخی که پس از دقت در تاریخ زندگی و افکار مختار به نظر می رسد این است که عمده ترین دلیلی که وی میزبان مسلم می شود تکیه امام حسین علیه السلام و مسلم به وفاداری، اخلاص و تعهد مختار نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اعتماد محکمی که امام حسین علیه السلام از هر حیث نسبت به مختار داشت.

مسلم به خانه مختار وارد شد؛ زیرا او از سرشناس ترین بزرگان شیعه و یکی از شمشیرهای آنان به شمار می رفت و بیش از همه به دوستی و محبت حسین علیه السلام عشق می ورزید و به مصالح و منافع [و اهداف] آن حضرت علیه السلام پای بند بود. (۱)

اما در کنار این دلیل عوامل دیگری که در ذیل ذکر می کنیم نیز وجود داشت ولی نمی توان از آن ها به عنوان علت تام برای اقامت مسلم در خانه مختار یاد کرد اما می توان گفت که در مجموع آن ها نیز در این انتخاب

۱- حیات الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، صص ۳۴۴ _ ۳۴۵.

شایسته بی تأثیر نبوده اند:

۱. وجود صمیمیت و رابطه دوستی که بین مسلم و مختار از دوران کودکی برقرار بود.

۲. از آن جایی که نعمان، حاکم کوفه، پدر زن مختار بود احتمال این که مسلم در خانه مختار امنیت بیش تری داشته باشد و از سوی او مزاحمتی متوجه مسلم نشود وجود داشت. «بستگی مختار با نعمان وسیله ای برای دفاع از مسلم گردید و نعمان ناچار درباره مسلم سکوت اختیار نمود. همین وضع موجب انتشار دعوت و تبلیغ شیعه در کوفه گردید.»^(۱)

لذا سکوت و نرمش نعمان در برابر مسلم باعث شد تا امویان مقیم کوفه از نعمان به یزید در دمشق شکایت کنند و او را به سُستی و مدارا با مسلم متهم سازند. به همین علت نعمان طی دستوری از سوی یزید عزل و به جایش عبیدالله بن زیاد منصوب شد.

۳. از میان شیعیان کوفه مختار از امکانات مالی و ثروت زیادی برخوردار بود، به همین علت در زیر بارِ مصارف هنگفتی که شیعیان به خانه او می آمدند احساس ناتوانی نمی کرد.

۴. او دارای قدرت، نفوذ و موقعیت اجتماعی خوبی در میان مردم کوفه بود.

مختار و تلاش برای یاری حسین علیه السلام

مختار و تلاش برای یاری حسین علیه السلام

آمدن مسلم در کوفه و بیعت گرفتن به نفع امام حسین علیه السلام خود، مخالفت آشکار، قیام و مبارزه علنی با حاکمیت یزید به شمار می آمد.

به همین علت انتظار این که کوفه مورد حملات شام قرار بگیرد چیزی بود که کسی نمی توانست آن را نادیده انگارد و در قبال آن بی اعتنا بماند؛ به خصوص این که امام حسین علیه السلام در نامه خود به مردم کوفه مژده آمدن خود را در کوفه موکول نموده بود به این که چنان چه مسلم زمینه را مساعد تشخیص دهد و مقدمات آمدنش فراهم بیاید، آن حضرت به زودی خواهد آمد. مسلماً آمدن امام حسین علیه السلام در کوفه آن شهر را به مرکز قیام بر ضد حکومت یزید تبدیل می کرد. به همین لحاظ تا رسیدن آن حضرت باید قبل از هر چیز در فکر سپاه مجهز و قدرت مندی می بود که بتواند امتیث شهر را حفظ کند و کوفه را از نیروهای طرفدار بنی امیه پاک سازد و از جان امام علیه السلام حفاظت نماید و در برابر سپاه شام آن حضرت را یاری رساند. به همین منظور بزرگان شهر با آمدن مسلم جلسه مشورتی تشکیل دادند که در آن، موقع قیام و پاک سازی شهر کوفه از محافظین معین گردید و تصمیم گرفته شد تا هرچه زودتر نیرو جمع گردد و این سپاه تشکیل شود.

مسلم طبق تصویب بزرگان شهر، به مختار مأموریت داد تا برای جمع آوری نیرو و بیعت گرفتن از قبایل عرب به اطراف کوفه رهسپار گردد. (۱)

ابن اثیر و ابی مخنف نیز به این مأموریت مختار اشاره می کنند و می نویسند که وقتی ابن زیاد مسلم را در کوفه دستگیر کرد، مختار برای جمع آوری نیرو به اطراف کوفه رفته بود. (۲)

از سخنان بلاذری نیز به دست می آید که وقت دست گیری مسلم،

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۲۷ .

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۹ .

مختار در کوفه نبود. (۱)

از تاریخ یعقوبی نیز استفاده می شود که مختار در هنگام دست گیری با گروهی بود که به قصد یاری حسین علیه السلام جمع شده بودند. (۲) در زمانی که مختار در کوفه زندانی نشده بود امام حسین علیه السلام در عراق نیامده بود، بنابراین منظور از یاری حسین علیه السلام همان زمینه سازی برای ورود امام در کوفه و فراهم کردن مقدمات قیام و نهضت به رهبری آن حضرت است.

عبیدالله بن زیاد به جای نعمان بن بشیر

عبیدالله بن زیاد به جای نعمان بن بشیر

کوفه برای شام از اهمیت خاصی برخوردار بود، به ویژه حضور امام حسین علیه السلام در آن جا، می توانست به حاکمیت یزید پایان دهد و تومار خلافت امویان را برای همیشه در هم پیچد و نعمان که «مردی پرهیزکار و بردبار بود و اهل شورش و پیکار نبود» (۳) در آن اوضاع نمی توانست خواسته های یزید را برآورده سازد. به همین علت طرفداران یزید در کوفه از رفتار نعمان به خشم آمدند و او را سرزنش کردند که خود در برابر مسلم سستی به خرج می دهد. نعمان در جواب آن ها گفت: «این که ضعیف باشم اما مطیع خدا، بهتر از آن است که در کار معصیت خدا نیرومند باشم. من کسی نیستم که پرده ای را که خدا پوشانیده بدرم.» (۴)

این موضع نعمان در قبال مسلم باعث شد تا یزید حکم عزل او را صادر کند و به جای او عبیدالله بن زیاد، با حفظ سمتش در بصره، به حکومت کوفه منصوب شود.

درست در زمانی که چشم ها برای آمدن امام حسین علیه السلام در راه بود و

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۵.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۶۷؛ به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۴.

۴- تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۲۹۱۷.

همه در انتظار ورود آن حضرت لحظه شماری می کردند مردی ناشناس در حالی که صورت خود را با پارچه ای بسته و عمامه سیاهی به سر بسته بود با همراهان خود وارد کوفه شد.

از آن جایی که هیچ کس انتظار ورود عیدالله را در آن زمان نداشت، همه پنداشتند که امام حسین علیه السلام آمده است؛ لذا با گرمی و ابراز احساسات بسیار از او استقبال کردند، به طوری که جمعیت هر لحظه زیادتر می شد و صدای تکبیر و فریاد «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله خوش آمدی» بلند و باشکوه تر می گردید. در این هنگام مسلم بن عروه که همراه عیدالله بود فریاد زد: «ای مردم پراکنده شوید. این حسین بن علی نیست بلکه عیدالله بن زیاد امیر جدید کوفه است.» اما بسیاری سخن او را نشنیده گرفتند و عده ای نیز در شک فرو رفتند.

وقتی ابن زیاد و همراهان او به قصر دارالاماره رسیدند هوا تاریک شده بود. نعمان نیز به گمان این که حسین بن علی علیه السلام است، درهای دارالاماره را بست و از بالای قصر ندا داد: «ای پسر پیامبر، تو را به خدا از این جا دور شو؛ زیرا امانتی را که من در دست دارم به تو نمی دهم، و نیازی به جنگ تو نیز نیست.»

وقتی عیدالله نزدیک شد و نعمان هم از قصر پایین آمد، عیدالله خود را معرفی کرد و گفت: «در را بگشا که شب به درازا کشید.» مردی که نزدیک آن ها بود و به گفت و گوی عیدالله گوش می داد به مردم گفت: «پراکنده شوید، این شخص امام حسین علیه السلام نیست، بلکه ابن مرجانه است.»^(۱)

صبح آن شب عیدالله مردم را جمع کرد و طی خطبه شدید اللحن

۱- نک: سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله ، محمدی اشتهاردی، صص ۱۰۷۰ _ ۱۰۷۱ .

به ایجاد ترس و وحشت در دل مردم پرداخت و گفت:

هر کسی که با ما مخالفت کند، خون و مالش برای ما مباح است و به بزرگان و رؤسای طوائف و محله‌ها اخطار می‌کنم هر کس از شما دشمنان یزید را بشناسد و به ما معرفی نکند بر در خانه خود به دار آویخته خواهد شد و حقوق ماهیانه اش قطع می‌گردد. (۱)

مسلم در خانه هانی

مسلم در خانه هانی

پس از ورود ابن زیاد به کوفه و اعلام تهدیدآمیز قتل مسلم بن عقیل، کوفیان از اطراف مسلم پراکنده شدند و او را رها نمودند. به دنبال آن مسلم خانه مختار را ترک کرد و به سوی خانه هانی بن عروه رفت و از هانی تقاضای پشتیبانی کرد. هانی به پناه دادن مسلم مایل نبود، اما نمی‌توانست او را از در خانه خود براند؛ از این رو گفت: «خدا تو را رحمت کند، تکلیف مرا بیش از حد سنگین کردی. اگر به خانه ام نمی‌آمدی و به من اعتماد نمی‌کردی از تو می‌خواستم که مرا رها کنی، اما حال وظیفه دارم تا از تو حمایت نمایم؛ شایسته نمی‌بینم که از شخصی مانند شما چشم‌پوشم.» (۲)

ماجرای پناه بردن مسلم به خانه هانی در زمانی صورت گرفت که مختار در خارج کوفه در مأموریت به سر می‌برد. شاید همین امر باعث شد که مسلم خانه مختار را ترک کند تا با نبودن مختار عبیدالله که انسان سنگ دل و بی‌رحمی بود به خانواده او ضرر نرساند و با هجوم در خانه او موجب ترس و نگرانی خانواده مختار نشود؛ به خصوص با توجه به

۱- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله ، محمدی اشتهاردی، ص ۱۷۱ .

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۶۲؛ مختار ثقفی، ص ۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۹؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۲۰ .

این که نعمان، پدر زن مختار، نیز به سبب مدارا با مسلم علاوه بر این که دستش از کار گرفته شده بود، مورد اتهام قرار داشت؛ لذا در آن موقعیت نمی توانست در غیبت مختار از خانواده او حمایت کند و مانع تهاجم ابن زیاد به خانه اش شود. بر همین اساس مسلم به خانه هانی که دارای موقعیت و احترام خاصی در کوفه بود و در نزد شیعیان محبوبیت بسیار داشت پناه برد.

هانی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان داشت و به عقاید شیعه سخت پای بند بود و از آن پیروی می کرد. او «بزرگ قبیله بنی مراد بود که بسیاری از افراد قبیله بنی کنده با آن پیمان اتحاد بسته بودند. وی از نزدیکان علی بن ابی طالب علیه السلام بود.»^(۱)

هانی به علت حمایت از مسلم جان خود را از دست داد و او را به فرمان ابن زیاد پس از دستگیری و بعد از شهادت مسلم بن عقیل بسیار بی رحمانه «به میدان کُناسه کشاندند و در آن جا کشتند و به دار آویزان کردند.»^(۲)

خبر غیر منتظره

خبر غیر منتظره

گفتیم که مختار پس از تصویب بزرگان شهر از سوی مسلم مأموریت یافت تا برای تهیه نیرو برای نهضت حسینی به اطراف کوفه برود. لذا وقتی مسلم دست گیر شد مختار در خارج شهر کوفه، در لُقفا، جایی که زمین زراعتی داشت مشغول انجام دادن مأموریت بود. هنگام ظهر خبر

۱- مختار ثقفی، ص ۵۶.

۲- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله ص ۱۸۳؛ به نقل از مشیر الاحزان ابن نما.

درگیری و به هم ریختن اوضاع شهر به گوش مختار رسید. (۱) او که انتظار نداشت در غیبت او قیام شروع شود تعجب کرد؛ زیرا موعد تعیین شده برای قیام فرا نرسیده بود.

این خبر باعث نگرانی مختار شد، لذا فوراً دوستان و موالی و بستگان خود را طلبید و دستور داد هرچه زودتر به سوی کوفه حرکت کنند و خود نیز همراه آنان به سوی شهر به راه افتاد. (۲)

در انساب الاشراف در این باره آمده است:

در هنگام خروج و قیام مسلم، مختار در کوفه نبود. او در خطر نیه در جایی که زمین کشاورزی داشت رفته بود. قرار هم نبود مسلم در آن موقع قیام کند؛ زیرا قبلاً مشخص شده بود که کی قیام صورت بگیرد، اما جریان دست گیری هانی بن عروه و وقوع قضایایی که انتظار آن نمی رفت، باعث شد تا مسلم قبل از موعدی که برای قیام معین شده بود قیام خود را آغاز کند. هنگامی که مختار از ماجرا باخبر شد و اوضاع کوفه را شنید با شتاب خود را به آن جا رساند. (۳)

اما در کتاب البدایه و النهایه آمده هنگامی که مسلم در کوفه قیام کرد مختار هم حضور داشت و در جنگ با مسلم شرکت نمود. علت قیام مختار را در کتاب مذکور چنین می نویسد: وقتی مسلم خبر زندانی شدن هانی را شنید بر اسبش سوار شد و فریاد یاری سر داد؛ هزاران نفر به یاری او شتافتند. در این هنگام مختار و عبدالله بن حارث همراه مسلم

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۷، ص ۳۲۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۴ .

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۶۹؛ مقتل الحسین، ص ۲۶۸؛ اخبار الطوال، ص ۲۷۹؛ ماهیت قیام مختار، صص ۲۴۲ _ ۲۴۳ .

۳- انساب الاشراف، ج ۵، صص ۲۱۴ _ ۲۱۵؛ فضل الله کمپانی، حسین کیست؟

در کوفه قیام کردند و پرچمدار بودند. (۱) مختار پرچم سبز حمل می کرد و عبدالله پرچم سرخ و خود وی نیز لباس سرخ بر تن داشت. (۲)

ولی از آن جایی که تاریخ طبری از البدایه و النهایه معتبرتر است ما بیش تر به قول طبری استناد می کنیم.

در کتاب انتقام یا انقلاب کوفه درباره ماجرای آمدن مختار به شهر کوفه بعد از به هم خوردن اوضاع کوفه چنین آمده است:

... اوضاع کوفه به هم خورده و طرفداران امام حسین علیه السلام دور ابن زیاد را گرفته بودند و هانی و مسلم شهید شده و شهر به کلی به تصرف ابن زیاد در آمده بود و برای جلوگیری از خطرهای احتمالی، شهر حکومت نظامی بود و دروازه های شهر تحت مراقبت پلیس های ابن زیاد قرار داشت.

مختار با همراهان خود نخست به ابوقدومه شامی که با عده ای نگهبان جاده قادسیه کوفه بود برخورد. مختار که از اوضاع داخل کوفه کاملاً بی اطلاع بود، به سرعت وارد دروازه شهر شد. ابوقدومه با همکاران خود جلو مختار را گرفت و از ورود یاران مختار وی جلوگیری کرد. مختار از آن ها پرسید شما به دستور چه کسی این جا جمع شده اید؟

ابوقدومه گفت: به فرمان عبیدالله بن زیاد.

مختار با تعجب پرسید: مگر عبیدالله به کوفه آمده است؟!؟

ابوقدومه گفت: مگر اطلاع نداری که عبیدالله به جای نعمان استاندار کوفه شده و جنگ سختی میان او و مسلم در گرفته است که در نتیجه مسلم و گروهی از بزرگان شیعه به قتل رسیده اند؟

۱- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴.

۲- ماهیت قیام مختار، به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۱.

مختار از شنیدن این خبر ناگوار تکان خورد و قطره های اشک در چشمانش حلقه زد و یک مرتبه در حالتی که بدنش مقابل طوفان اندوه می لرزید آه سردی از دل کشید و گفت: «إنا لله و انا الیه راجعون»؛ ولی خود را در مقابل دشمن نباخت و خواست وارد شهر شود. بار دیگر نگهبانان شهر جلو او را گرفتند. مختار ناگزیر شمشیر کشید و به پاسبانان کوفه حمله کرد. آن ها چون طاقت دفاع نداشتند، پس از دادن چند کشته که ابوقدامه یکی از آنان بود ناگزیر عقب نشینی کردند.

مختار و همراهانش بیرون دروازه نشستند، و مدتی گریستند. مختار به نمایندگان قبایل گفت همان طور که می بینید اوضاع کوفه دگرگون شده است و ورود شما به کوفه صلاح نیست، برگردید.

سپس خود تنها به منزل رفت، لباس جنگ از تن بیرون کرد و با لباس عادی بیرون آمد و به سوی میدان دارالاماره رفت.

شهر کوفه به ویژه میدان دارالاماره بحرانی بود. چادر سرخ رنگی در کنار میدان به چشم می خورد که پرچمی بالای آن خیمه در اهتزاز بود و عمرو بن حدیث، رئیس شهربانی کوفه با گروهی از پاسبانان در آن جا مراقب اوضاع شهر بودند و یک نفر در جلو خیمه ایستاده بود و هر دم صدا می زد: امیر دستور داده که هر کسی امروز زیر این چادر وارد شود در امان است و گرنه با خطر بزرگی روبه رو خواهد شد. (۱)

رہایی مختار از کام مرگ

رہایی مختار از کام مرگ

مختار پس از آن که تاریکی شب بر شهر چیره شد به باب الفیل (۲) _ که نزدیک مسجد بزرگ کوفه و میدان دارالاماره قرار داشت (۳) _ آمد و در

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، محمدحسن محمدی، صص ۲۷ _ ۲۹ .

۲- بلاذری می گوید: باب الفیل مسجدی بوده که به آن نام شناخته می شده (انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۵ .

۳- بر اساس نقشه مستشرق فرانسوی، مایسون، از شهر کوفه در قرن یک و دو؛ برگرفته از کتاب ماهیت قیام مختار .

گوشه ای ایستاد و با ناباوری به اوضاع شهر نگریست که چگونه یک باره ورق برگشت و اوضاع چنین به نفع امویان تغییر کرد.

در هنگامی که مختار غرق در اندیشه های خود بود صدای هانی بن ابی حنیه وادعی رشته افکار او را از هم گسیخت: «مختار، چرا این جا ایستاده ای؟ تو نه در خانه ای و نه در میان مردم!»

مختار گفت: من از سنگینی گناه شما آشفته خیالم. وادعی پاسخ داد: به خدا قسم خودت را به کشتن می دهی.

هانی بن حنیه از عمال حکومتی و نیز از دوستان مختار بود؛ برای همین فوراً نزد عمرو بن حریث رفت و ماجرای ملاقات خود با مختار را به اطلاع او رساند. عبدالرحمن بن ابی عمر ثقفی، پسر عموی مختار نیز در نزد عمرو نشست. او می گوید پس از آن که هانی بن حنیه واقعه را به عمرو باز گفت، وی رو به من کرد و گفت تا به پیش مختار روم و به او بگویم که مواظب باشد خود را به هلاکت و زحمت نیاندازد، زید بن قدامه بن مسعود نیز نزد ما حضور داشت. من می خواستم نزد مختار بروم، او از من پیشی گرفت و به عمرو گفت: مختار را به آن شرط پیش تو می آورم که در امان باشد و آسیبی به او نرسد، و چنان چه برضد او گزارشی به ابن زیاد داده باشند شخص شما از او دفاع نمایید.

عمرو گفت از سوی من نگران نباش، او در امان است و اگر درباره او چیزی به امیر عبیدالله گزارشی داده باشند من او را شفاعت می کنم و به نفع مختار شهادت می دهم.

زائده نیز گفت: بنابراین انشاءالله کار به خیر و نیکی خواهد گذشت.

عبدالرحمن و زائده پس از آن که از سوی عمرو کاملاً مطمئن شدند

به سوی مختار رفتند و تمام ماجرا را به او بیان کردند و مختار را قسم دادند که باعث دردسر و هلاکت خود نشود. مختار پس از شنیدن پیام عمرو و تأکیدهای عموزادگان خود با خود گفت بهتر آن است تا به نزد عمرو بروم، سپس همراه عبدالرحمن و زائده به چادر عمرو بن حریث رفت. وقتی مختار وارد چادر وی شد پس از سلام، عمرو به او گفت: باید فردا تو را خدمت عبیدالله ببرم.

مختار گفت: رفتن من نزد او به صلاح نیست؛ زیرا او انسانی شرور است؛ به ویژه با توجه به این که به من بدگمان شده است.

عمرو گفت: نگران نباش، من تو را می برم و از او درخواست شفاعت تو را می کنم.

صبح، شهر ظاهرا آرام به نظر می رسید و عبیدالله پسر زیاد که توانسته بود سلطه خود را بر شهر محکم کند، برای قدرت نمایی قبلاً اعلام کرده بود که امروز همه می توانند به حضور او برسند. عمرو بن حریث نیز همراه مختار به ملاقات ابن زیاد رفتند. از آن جایی که ابن زیاد برای دستگیری مختار و عبدالله بن حارث مأمورانی را گماشته بود، با دیدن مختار بر او برآشفته و فریاد زد: «تو همانی که برای پسر عقیل به جمع آوری نیرو پرداختی؟»

مختار پاسخ داد: به خدا سوگند در کوفه نبودم و دیشب را هم در زیر پرچم عمرو پناه داشتم.

ابن زیاد بر اساس اطلاعاتی که از کار و فعالیت مختار و همکاری او با مسلم از طریق جاسوسان خود به دست آورده بود، کینه عمیقی از وی در دل گرفته بود و تصمیم داشت او را نیز مانند هانی و مسلم بکشد؛ لذا

با عصبانیت فراوان با چوب دستی خود به صورت مختار زد که بر اثر آن پلک وی آسیب دید و وارونه شد و خون از صورتش جاری گردید. عمرو که قول داده بود تا مختار را شفاعت کند، از جایش برخاست و شهادت داد که: او راست می گوید و دیشب در پناه ما بود.

شهادت عمرو که اندکی خشم ابن زیاد را فرو نشانده بود گفت: اگر شهادت عمرو و شفاعت او نبود گردنت را می زدم.

گواهی عمرو و شنیدن این خبر که مختار دیشب در پناه عمرو بوده شاید برای این خشم ابن زیاد را فرو نشانده که پنداشت مختار همانند اکثر سرشناسان کوفه از کار گذشته خود منصرف شده است؛ با آن همه او را رها نکرد و فریاد زد: او را به زندان ببرید. (۱)

مختار در زندان ابن زیاد

مختار در زندان ابن زیاد

طبق نقل طبری، مختار و عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب (۲) که هر دو از مسلم حمایت می کردند در یک بند در زندان کاموره (۳) به زنجیر کشیده شدند. میثم تمار نیز که قبل از آنان به جرم شیعه بودن و طرفداری از علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به زندان افتاده بود، در کنار آن ها قرار داشت.

مختار آرزو داشت تا با آمدن مولایش حسین علیه السلام در رکاب او با بنی امیه به مبارزه پردازد؛ لذا تمام تلاش خود را برای گرفتن بیعت برای آن

۱- اقتباس از: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۱ به بعد؛ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، صص ۳۲۰۱ _ ۳۲۰۲؛ حکایه المختار فی اخذ الثار، ابومخنف لوط بن یحیی، ص ۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۹؛ نفس المهموم، شیخ عباس قمی، صص ۷۵۷ _ ۷۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۷۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۹؛ ماهیت قیام مختار، صص ۲۴۵ _ ۲۴۷.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۸۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۶.

۳- کامل ابن اثیر، ص ۲۷۴.

حضرت و تشکیل سپاه مصروف داشت اما اینک در گوشه زندان به سرنوشت نامعلومی دچار شده است. او وقتی جنگ مسلم را شنید با همان مقدار سپاهی که تهیه دیده بود با شتاب تمام خود را به کوفه رساند تا شاید بتواند به یاران مسلم ملحق شود و آنان را یاری رساند؛ اما وقتی به شهر رسید که جمعیت مسلم از هم پاشیده بود. (۱) از این رو صلاح ندید تا به جنگش ادامه دهد، به خصوص این که می دانست امامش در راه است و به او و یارانش احتیاج دارد، و گرنه حتما او و همه یارانش کشته خواهند شد، لذا با زیرکی و آینده نگری در موقعیتی که تصمیم صحیح گرفتن برای هر کسی دشوار است، از کشته شدن بی نتیجه خود و یارانش جلوگیری کرد و جالب توجه این که مختار بر خلاف بسیاری که با تسلیم شدن در کنار ابن زیاد قرار گرفتند، غرور و شرافت دینی و انسانی خود را حفظ نمود و تحت فرمان ابن زیاد در نیامد و همانند سایر اشراف کوفه تن به رذالت تحقیر و پشیمانی نداد، بلکه همواره در برابر ابن زیاد ایستاد و از حقوق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد.

خشم مختار پس از شهادت امام حسین علیه السلام

خشم مختار پس از شهادت امام حسین علیه السلام

هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را به کوفه آوردند ابن زیاد در مجلسی که اشراف و اعیان کوفه را دعوت نموده بود، دستور داد که مختار را نیز حاضر کنند تا به این طریق وی را تحت تأثیر قرار دهد و با ایجاد وحشت در دل او قدرت خود را به رخش بکشانند.

مختار را با وضعیت بسیار بدی کشان کشان به مجلس آوردند، اما همین که چشم او به سر مقدس امام حسین علیه السلام افتاد به شدت گریست و از شدت ناراحتی از هوش رفت. هنگامی که به هوش آمد خطاب به

ابن زیاد گفت: ای فرزند حرام زاده! به زودی سزای این کارت را خواهم داد، و از بنی امیه به سبب این عمل شان سیصد هزار نفر را خواهم کشت.

ابن زیاد که از خشم برافروخته شده بود فرمان داد: او را بکشند. اما مشاوران و کسانی که در مجلس بودند ابن زیاد را به خونسردی خواندند و گفتند فعلاً صلاح نیست که در برابر او چنین موضع بگیری؛ ممکن است قتل او باعث فتنه و آشوب بزرگی شود. ابن زیاد با تازیانه ای که در دست داشت به چشم مختار زد و گفت: او را به زندان ببرید! (۱)

طبق نقل طبری، پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران او ابن زیاد با کمال وقاحت و بی شرمی بر فراز منبر مسجد کوفه به بدگویی و دشنام امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او می پرداخت، اما هیچ کس جرأت اعتراض به او را نداشت. روزی که او ناسزاگویی و هتاکی را از حد گذراند، عده ای از شیعیان مخلص علی علیه السلام از جمله عبدالله عقیف کاسه صبرشان لبریز شد و تحمل شان به سر رسید، لب به اعتراض گشودند که در نتیجه، ابن زیاد، عبدالله را به شهادت رساند. با وقوع این ماجرا همه با ترس و لرز عقب نشینی کردند. در فردای آن روز که عبدالله به شهادت رسیده بود باز ابن زیاد با گستاخی بیش از پیش شروع کرد به هتاک و دهان به فحش و ناسزاگویی علی علیه السلام و خاندان او گشود که ناگاه فریاد رسا و زبانی که به شمشیر برنده ای می ماند همه را تحت تأثیر خود قرار داد و مو بر بدن ابن زیاد راست نمود. ابن زیاد به گوشه ای از مسجد که صدا از آن سوی می آمد نظر افکند و مختار را دید که از سر خشم خطاب به او فریاد بر می آورد: «وای بر تو، ای پسر زیاد! مگر تو

کیستی؟ جز همان زنازاده معروف، تهمت هایی که زده ای زیننده تو و امیرت یزید است، نه حسین و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله.»

مختار این سخنان را در هنگامی بیان داشت که زمانی اندکی از آزادی او سپری شده بود. این شهادت و جرأت او قلب زخمی همه شیعیان را التیام بخشید و اشک های شوق را بر دیدگان آنان جاری ساخت. فریاد او مشعل امید را به دل ها فروزان ساخت و او را محبوب القلوب شیعیان گردانید و به همان میزان خشم این زیاد را برافروخت و او را همانند سگ هار به حمله واداشت. او با عصایی که در دست داشت از بالای منبر به مختار یورش برد که بر اثر آن صورت وی مجروح شد. (۱)

مژده میثم از آینده مختار

مژده میثم از آینده مختار

زندان برای مختار از این جهت ناگوار بود که می ترسید مبادا نتواند به موقع امامش را یاری رساند، لذا با اندوه فراوان در گوشه ای از زندان به فکر فرو رفته و خود را برای مرگ آماده ساخته بود، امّا واقعه ای در زندان روحیه مختار را به کلی عوض کرد و او را به آینده اش امیدوار ساخت، و آن بدین قرار بود:

وقتی میثم تمّار، مختار را نگران دید، به وی مژده داد که نگران نباشد؛ زیرا روزی از زندان آزاد خواهد شد و به خون خواهی حسین علیه السلام قیام خواهد نمود. نیز به مختار گفت: ابن جبار که هم اکنون ما در بند او هستیم به دست تو کشته می شود. هم چنین در حالی که به پاهای مختار اشاره می کرد افزود: تو با همین پاهایت گونه های او را لگدمال خواهی کرد. (۲)

۱- نک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- بحارالانوار، ص ۳۵۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۹۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۲۹۳.

دکتر علی کربوتلی این ماجرا را از رساله اخذ الشار چنین نقل می کند که میثم تمار گفت:

آن دو (مختار و ابن حارث) زنده خواهند ماند و ابن حارث به حکومت بصره خواهد رسید، اما مختار زنده خواهد ماند تا ابن زیاد را به قتل برساند و قصاص خون حسین علیه السلام را بگیرد. (۱)

رهایی مختار از زندان

رهایی مختار از زندان

خبر شهادت مظلومانه حسین علیه السلام و یاران او از ناگوارترین اخباری بود که به شدت مختار را در زندان متأثر ساخت. از این رو به فکر افتاد تا هر طور شده از زندان آزاد شود و عاملان این جنایت بزرگ و فاجعه دردناک را به سزای اعمال شان برساند. بدین منظور تصمیم گرفت که برای رهایی از زندان از شوهر خواهر خود، عبدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم که از مقام و موقعیت مهم اجتماعی برخوردار بود و بنی امیه به او بسیار حرمت می نهادند کمک بگیرد.

در آن زمان یزید می کوشید تا به هر نحو ممکن از شخصیت های سرشناس و معروفی چون با ابن عمر به نفع خود بیعت بگیرد. یزید به خصوص پس از ارتکاب جنایت بزرگ در کربلا و به شهادت رساندن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او، از ترس شورش مردم، ظاهراً می خواست خود را از آن جنایت تبرئه کند؛ لذا به حمایت آنان بیش تر نیاز داشت. مختار که در زندان اوضاع را به کمک دوستان خود، از جمله زایده بن قدامه ثقفی، عموزاده اش دنبال می کرد و می دانست که اگر ابن عمر

همکاری کند می تواند موافقت یزید را برای آزادی خود جلب کند. لذا نامه محرمانه ای به ابن عمر نوشت و از زایده خواست که هرچه زودتر آن را بدون این که کسی متوجه شود به عبدالله بن عمر برساند. (۱)

در کتاب ماهیت قیام مختار، ماجرای رسیدن نامه به دست ابن عمر چنین آمده است:

سفره غذا گسترده بود و عبدالله بن عمرو همسرش صفیه آماده صرف غذا بودند که در خانه زده شد.

— کیست؟

— منم، از عراق آمده ام.

— چه کار دارید؟

— بعد از لحظاتی درب باز شد.

— بفرمایید این یک نامه فوری است برای شما.

— نامه کی؟

عبدالله به محض خواندن نامه چهره اش در هم رفت و با ناراحتی نامه را بست. مختار در نامه نوشته بود: من در کوفه در حبس ابن زیاد هستم. از شما می خواهم هرچه زودتر نامه ای به یزید بنویسید تا به ابن زیاد دستور دهد مرا آزاد کند. (۲)

وقتی صفیه، خواهر مختار، از ماجرا مطلع شد از شوهر خود عبدالله خواست تا هرچه زودتر به آن کار اقدام کند. عبدالله بن عمر بر خلاف

۱- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۱۵؛ حکایه المختار فی اخذ الثار، صص ۱۰ - ۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۹؛ مقتل الحسین، ص ۲۷۰ با تحقیق آقای غفاری .

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۲۴۹؛ به نقل از الغارات، ص ۷۹۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳ .

میل باطنی خود نامه ای به این مضمون به یزید نوشت: «اما بعد، عبیدالله بن زیاد مختار را بداشته (۱) که خویشاوند من است و دوست دارم آزاد شود و کارش سامان گیرد. خدا ما و تو را رحمت کناد اگر خواهی به ابن زیاد بنویس که رهایش کن، بنویس و سلام بر تو باد.» (۲)

به مجرد این که نامه به دست یزید رسید، فوراً نامه ای به ابن زیاد نوشت و چنین دستور داد: «به محض آن که نامه مرا خواندی مختار را رها کن و به او آسیبی نرسان و السلام.» (۳)

وقتی نامه یزید به ابن زیاد رسید او به رغم میل قلبی خود چاره ای جز آزاد کردن مختار ندید؛ زیرا وی تصمیم داشت مختار را همانند سایر شیعیان به قتل برساند، اما نامه یزید او را از قتل حتمی نجات داد. (۴)

ابن زیاد به هیچ عنوان حاضر نبود وجود مختار را در کوفه تحمل کند و از حضور او در کوفه به شدت هراسان و نگران بود؛ چون می دانست مختار در هر شرایطی برای حکومت او خطر ساز است. به همین دلیل پس از آزادی او را تبعید کرد و اخطار داد که اگر پس از سه روز از عراق بیرون نشود گردنش را می زند. (۵)

۱- در بند نگه داشته است .

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۳۲۰۳ .

۳- ماهیت قیام مختار، ص ۲۵۰ به نقل از الغارات، ج ۲، ص ۷۹۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳ .

۴- الغارات، ج ۲، ص ۷۷۹؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۹ .

۵- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۹ .

فصل دوم: مختار پس از حادثه عاشورا

اشاره

فصل دوم: مختار پس از حادثه عاشورا

زیر فصل ها

حرکت مختار به سوی حجاز

علت حرکت به سوی حجاز

حرکت مختار به سوی حجاز

حرکت مختار به سوی حجاز

مختار در حالی عراق را به قصد حجاز ترک کرد که تصمیم گرفته بود هر طور شده انتقام خون مولایش حسین علیه السلام را بگیرد. به همین سبب وقتی از عراق بیرون شد می گفت: «به خدا ناخن های ابن زیاد را قطع می کنم و به تعداد کسانی که در مقابل ریخته شدن خون یحیی بن زکریا کشته شدند به انتقام شهادت حسین بن علی علیه السلام خواهم کشت.» (۱)

در راه حجاز مختار به ابن عرق برخورد. او که مختار را می شناخت تا چشم مختار را دید متعجب شد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» چه شده مختار؟! چرا یک چشمت علیل شده است؟ مختار: چیزی نیست، آن زنا زاده (ابن زیاد) چشمم را به ضربه چوب دستی خود معلول کرده است. (۲)

مختار به ابن عرق گفت: من ناخن های او را خواهم کشید و اعضای بدنش را قطعه قطعه خواهم کرد. اگر چنین نکنم خدا مرا بکشد. ای ابن عرق، فتنه و آشوب سر و صدایی به راه انداخته، گویی آتش آن شعله ور شده است و هرگاه آن را مشاهده نمودی که من در مکانی ظهور کرده ام، بگو مختار با گروه های مسلمان به خون خواهی آقا و پیشوای

۱- مختار ثقفی، ص ۶۶ به نقل از البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۹.

۲- ماهیت قیام مختار، صص ۲۵۲ _ ۲۵۳، به روایت از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۹؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۹.

مسلمانان و فرزند پیشوای آنان قیام کرده است. (۱) سپس مختار به ابن عرق گفت: «قسم به پروردگارت که به قصاص قتل وی به شمار کسانی که به عوض خون یحیی بن زکریا کشته شدند، خواهم کشت.» (۲)

علت حرکت به سوی حجاز

علت حرکت به سوی حجاز

مختار از ابن عرق درباره اوضاع حجاز و عبدالله بن زبیر پرسید. او در جواب گفت: ابن زبیر در پناه کعبه به سر می برد و مدعی خلافت است و پنهانی از مردم برای خود بیعت می گیرد. چنانچه نیرویش افزایش یابد ادعای خود را علنی خواهد کرد. (۳)

مختار گفت: بلی در این تردیدی نیست. (۴) آن گاه ادامه داد: «من در حجاز به سراغ ابن زبیر خواهم رفت، اگر او حرف مرا گوش کند و به مشورت و نظریات من اهمیت دهد و از من اطاعت کند، کارش را سامان خواهم داد و دشمن (بنی امیه) را سر جایش خواهم نشاندم. اگر هم به نظریات خیرخواهانه من توجهی نکرد مهم نیست، خود از پس مشکلات بر می آیم، من کارم را خواهم کرد.» (۵)

مختار به این امید که شاید ابن زبیر به نظرهای او توجه کند به سوی او می رود اما مطمئن نیست.

از این جمله مختار که می گوید: «اگر ابن زبیر به نظریات خیرخواهانه من توجه نکرد مهم نیست» معلوم می شود که او تصمیم خود را گرفته و هدفش معلوم است. چنانچه ابن زبیر با او هم رأی گردید با او همراه

۱- مختار ثقفی، ص ۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۲۰۴ و ۲۲۰۵.

۲- مختار ثقفی، ص ۶۶ و الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ طبری ج ۷، ص ۳۲۰۴.

۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۰۵.

۵- ماهیت قیام مختار، ص ۲۵۳ به نقل از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۰.

است، و گرنه خود بدون ابن زبیر به راهش ادامه می دهد.

به هر حال ابن زبیر توانسته بود نظر بسیاری از فرزندان صحابه را در حجاز به سوی خود جلب کند و به کمک آنان حرکت ضد اموی را به راه اندازد و خود در رأس آن قرار گیرد. در این راه او از قیام و شهادت امام حسین علیه السلام برای کسب قدرت و جلب و تحریک مردم، به خصوص شیعیان بر ضد یزید استفاده می نمود و به آنان می گفت که انتقام خون حسین علیه السلام و یاران او را از یزید می گیرد.^(۱) بدین صورت ابن زبیر در حجاز توانسته بود خطر بزرگی را متوجه خاندان اموی سازد و نفوذ و موقعیت خوبی به دست آورد. مختار با توجه به این مسایل می کوشید تا این حرکت را جهت دهد و ابن زبیر را از کج روی هایش باز دارد.

طبق شواهد تاریخی آنچه برای مختار مهم تر از مسأله ابن زبیر بود و بیش از همه باعث شد تا او را به سوی حجاز بکشاند، ارادت و اعتقاد او به امام علی بن حسین علیه السلام بود، که می بایست در نهضت خود تأیید آن بزرگوار را می گرفت و از حمایت معنوی ایشان برخوردار می شد.

البته امام زین العابدین علیه السلام در آن موقعیت که از دو سوی (ابن زبیر و یزید) در خطر قرار داشت و در موقعیتی نبود که خود آشکارا وارد صحنه شود و زمام نهضت را به دست گیرد، لذا آن امر را به محمد حنفیه سپرد و در ظاهر از مختار کناره گرفت، که به دلایل این موضوع در فصل آینده به بحث خواهیم پرداخت.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۶ به نقل از ذوب النضار ابن نما.

فصل سوم: ابن زبیر؛ اندیشه ها و روش ها

اشاره

فصل سوم: ابن زبیر؛ اندیشه ها و روش ها

زیر فصل ها

ابن زبیر از زبان امام علی علیه السلام

ابن زبیر و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن زبیر، عوام فریبی و فرصت طلبی

ابن زبیر از زبان امام علی علیه السلام

ابن زبیر از زبان امام علی علیه السلام

عبدالله، فرزند زبیر، وابسته به قبیله قریش است. کنیه او را ابوحُجیب یا ابوبکر نوشته اند. وی در نیمه سال دوم هجری در مدینه به دنیا آمد. مادرش اسماء، دختر ابی بکر، خلیفه اول است و مادر پدرش صفیه، عمه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام، می باشد. (۱)

ابن زبیر شخصی مرموز بود و به پول علاقه بسیار داشت. کم حرف بود و در گفتار و کردارش تردید نشان می داد. (۲)

اما از نظر اعتقادی و گرایش های فکری و خصلتی بهتر است او را از دیدگاه امام علی علیه السلام معرفی کنیم. ایشان در جمله ای کوتاه او را چنین معرفی می کند:

«زبیر همواره با ما [اهل بیت] بود تا آن که فرزند نامبارکش [عبدالله] پا به جوانی گذاشت.» (۳) این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به خوبی بیانگر این حقیقت است که عبدالله در خروج پدرش زبیر از یاران اهل بیت و گمراهی او نقش عمده ای داشته و خود نیز جزو دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ لذا امام علی علیه السلام نام او را «مشئوم» یعنی نامبارک و نحس می داند.

ابن ابی الحدید در تفسیر این کلام امام علی علیه السلام می گوید: وقتی

۱- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۱.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۱۴ به نقل از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۶.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نبرد جمل با زبیر روبه رو شد. به او فرمود: زبیر، چرا با ما می جنگی؟

و او در پاسخ گفت: برای خون خواهی عثمان!

امام او را به یاد سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و فرمود: مگر به یاد نداری که پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به من به تو فرمود: «ای زبیر، تو با علی می جنگی و به او ستم روا می داری؟»

زبیر: چرا یادم آمد.

پس از یاد آوردن آن، زبیر شروع کرد به استغفار و اظهار پشیمانی و گفت: به خدا قسم اگر این سخن را به یاد می داشتم هرگز رو در روی تو نمی ایستادم، حال چگونه برگردم؟

امام علی علیه السلام فرمود: «دست کشیدن از جنگ ننگ نیست، آتش جهنم سخت تر از آن است.»

در حالی که زبیر از جنگ با امام علی علیه السلام پشیمان شده و روی از میدان بر می گردانید ناگهان عبدالله فرزند او جلوش ایستاد و به او گفت: «آیا شمشیر بنی هاشم تو را به هراس واداشته که روی از جنگ برگردانیدی؟» بدین صورت او را بار دیگر به جنگ با امام علی علیه السلام کشاند. (۱)

ابن زبیر و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن زبیر و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن زبیر پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام در مکه طی سخنرانی از حادثه کربلا به عنوان دردناکترین حادثه یاد نمود و مردم کوفه را به علت بی وفایی و پیمان شکنی شان سرزنش کرد. هم چنین یزید بن معاویه و

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۱۶۶ - ۱۶۷.

عاملان قتل امام حسین علیه السلام را لعن نمود و گفت: من کوچک ترین اعتمادی به حکومت امویان ندارم. چطور می توان به حکومت عده ای که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشتند و اولاد او را اسیر کردند، اعتماد نمود؟ و سخنان آن ها را باور کرد و پیمان آن ها را پذیرفت؟! به خدا قسم که آنان برای خلافت کوچک ترین شایستگی ندارند. به خدا سوگند که هدف این ها جز ریشه کن ساختن دین چیز دیگری نیست، مگر برای این سخن دلیلی بهتر از شهادت حسین علیه السلام لازم است؟ آنان کسی را کشتند که شب ها تا صبح با خدای خویش راز و نیاز می کرد و بر تمام جهانیان برتری داشت. (۱)

آیا عبدالله بن زبیر این سخنان را از سرِ مسئولیت و درد و دلسوزی بیان داشت یا این که هدف او چیزی دیگری بود؟ آنچه می توان از کتب تاریخ و روایات به دست آورد این است که وی نه تنها هیچ اعتقادی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت بلکه همیشه آنان را مانع پیشرفت و رسیدن به اهداف خود می دانست. علامه مجلسی در این باره به نقل از ابن نما می گوید: عبدالله بن زبیر در زمان یزید مردم را به خون خواهی از امام حسین علیه السلام و یارانش می خواند، اما پس از مرگ یزید در سال ۶۴ قمری از آن سخنان برگشت. این نشان می دهد که سخنان عبدالله فریبی بیش نبود، بلکه هدف او از آن، رسیدن به حکومت و خلافت بود و مردم نیز به حيله او پی برده بودند. (۲)

چون ابن زبیر به اهمیت مقام و برتری امام حسین علیه السلام پی برده بود (۳) و می دید که مردم پس از شهادت امام حسین علیه السلام جذب نهضت او

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۳۷، به روایت از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۶ به نقل از رساله ذوب النصار ابن نما.

۳- مختار ثقفی، ص ۷۰.

شده اند، برای جبران نقیصه خود و جلب عواطف دینی مردم، راه فریب و ریا را در پیش گرفت تا بدان وسیله به مقاصد سیاسی خود دست یابد.

در کتاب مختار ثقفی به نقل از البیاسی آمده: «حسین علیه السلام بیش از هر شخص دیگر بر ابن زبیر سنگین می نمود. او می دانست که مادام حسین در حجاز است مردم حجاز نه با او بیعت و نه از وی متابعت خواهند نمود.»^(۱) لذا وقتی نامه های مردم کوفه به امام حسین علیه السلام رسید گفت: «اگر من کسانی مانند شیعیان تو با خود می داشتم از این سفر منصرف نمی شدم.» ابن زبیر این سخنان را در حالی به زبان می آورد که از بی وفایی مردم کوفه و روحیات آنان کاملاً مطلع بود و می دانست امکان این که این بار نیز مردم کوفه به امام حسین علیه السلام بی وفایی کنند وجود دارد، آن چنان که به برادر و پدر بزرگوارش وفا نکردند، اما هدف او این بود تا امام حسین علیه السلام از سر راه او برداشته شود.

«او کلی» می نویسد: «ابن زبیر کاملاً یقین داشت که مادام حسین علیه السلام زنده است تمام کوشش های او بیهوده خواهد ماند، اما چنان چه آسیبی به آن حضرت برسد زمینه خلافت برایش آماده خواهد گردید.»^(۲)

امام حسین علیه السلام کاملاً از ضمیر ابن زبیر آگاه بود و می دانست که تشویق ابن زبیر برای رفتن او به کوفه نه از صداقت بلکه ناشی از میل رسیدن به خواسته های خود و طمع دست یابی به خلافت است، لذا فرمود:

«برای این شخص [ابن زبیر] هیچ چیزی در دنیا بهتر از این نیست که

۱- مختار ثقفی، ص ۷۱ به روایت از البیاسی، الاعلام بالحروب الواقعة فی صدر الاسلام، ج ۲، ص ۸.

۲- به نقل از مختار ثقفی، ص ۷۱.

من از حجاز بیرون بروم... از این رو او خواست من این جا را ترک بگویم تا میدان برایش خالی بماند»^(۱)

ابن زبیر، عوام فریبی و فرصت طلبی

ابن زبیر، عوام فریبی و فرصت طلبی

ابن زبیر برای رسیدن به قدرت از هر وسیله ای استفاده می کرد و به هر کاری دست می زد. مخالفت او با معاویه و یزید و هم چنین ترس آنان از ابن زبیر به علت قدرت و خلافت بود. از این رو معاویه در واپسین لحظات زندگی خود به پسرش یزید گفت: «... اما عبدالله بن زبیر، هر جا بر او دست یافتی او را بکش و بدنش را قطعه قطعه کن زیرا او اگر فرصتی به دست آورد می خواهد مثل شیر تو را بدرد، و گرنه همچون روباه که با سگ رفتار می کند، با تو رفتار خواهد کرد»^(۲)

مخالفت ابن زبیر با امام حسین علیه السلام نیز به این علت بود که آن حضرت را بزرگ ترین مانع بر سر راه خود می دانست، و از این که می دید مسلمانان او را پیشوا و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله خود می دانند رشک می برد و به مقام معنوی امام که در نزد مسلمانان داشت حسادت می ورزید. از این رو می کوشید تا از راه عبادت و تزهید، او هم مورد احترام مردم قرار گیرد. یکی از دلایلی که او از مدینه به مکه آمد و در جوار خانه خدا معتکف گردید و شب و روز مشغول عبادت و نماز شد این بود که مورد علاقه مسلمانان قرار گیرد و مردم زهد و تقوای او را بستایند و چنان هم شد، به قسمی که نماز و سجده های طولانی و ذکر او زبان زد مردم شده بود.^(۳)

عبدالله بن عمر تشبیه زیبایی از عبادت ابن زبیر دارد. ابن ابی الحدید

۱- مختار ثقفی، ص ۷۲.

۲- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۶۳.

۳- نک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۱۵.

می نویسد که ابن زبیر به علت موقعیت خانوادگی ابن عمر برای این که او را با خود همراه کند به او پیشنهاد بیعت نمود اما عبدالله بن عمر آن را ردّ کرد. تلاش ابن زبیر برای گرفتن بیعت از او به حدّی بود که به همسر عبدالله، صفیه، متوسل شد وقتی وی علت بیعت نکردن شوهرش را پرسید، او گفت: ابن زبیر مردی قدرت طلب و دنیا پرست است.

صفیه نماز و عبادت و سجده های طولانی ابن زبیر را یادآوری کرد. عبدالله گفت: آیا قاطرهایی را که معاویه سوار بر آن ها وارد مکه می شد دیده بودی؟

صفیه گفت: بلی. ابن عمر افزود: ابن زبیر از نماز و روزه اش همان را می خواهد که معاویه از قاطرش می خواست. (۱)

۱- نک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۶.

فصل چهارم: مختار و ابن زبیر

اشاره

فصل چهارم: مختار و ابن زبیر

در آن هنگام که مختار وارد مکه گردید هنوز پایه های قدرت ابن زبیر محکم نشده بود، لذا برای جلب حمایت مردم و برانگیختن احساسات آنان یکی از اهداف قیام خود را انتقام گرفتن و خون خواهی از شهدای کربلا معرفی کرد. او تا زمانی که یزید زنده بود نیت قلبی خود را که رسیدن به خلافت بود پنهان داشت و از بیعت گرفتن علنی خودداری ورزید؛ زیرا آن را به صلاح خود نمی دانست.

این دو مسأله، یعنی طرفداری از نهضت و قیام حسین علیه السلام و نشان دادن این که قصد خلافت ندارد، در کنار عبادت های طولانی اش در جوار کعبه او را در انظار مردم، مردی پرهیزگار و عابد جلوه گر ساخت. از آن جایی که ابن زبیر انسان زیرک و موقعیت شناسی بود می دانست که اگر بهانه ای به دست یزید بدهد ممکن است مورد حمله او قرار گیرد. لذا می کوشید تا ضمن این که به بهانه «پناهنده شدن به کعبه» مقاصد سیاسی خود را به پیش ببرد، از آن جا به عنوان پناهگاهی برای حمله احتمالی یزید بهره بگیرد. به همین سبب با نماز خواندن و عبادت می خواست نشان دهد که او به علت ظلمی که حکومت یزید در حقش کرده از مدینه به کعبه پناه آورده است نه مقاصد دیگر.

مختار از نیت قلبی ابن زبیر آگاهی داشت و می دانست که دشمنی او

با یزید برای تصاحب قدرت و خلافت است و طرفداری اش از نهضت حسینی با توجه به علاقه مردم به امام حسین علیه السلام و تأثیر شدید آنان از فاجعه کربلا، برای تشکیل نیروی عظیم جنگی بر ضد یزید و به منظور نیل به هدف شخصی اش می باشد. مختار هم چنین می دید که مخالفت او با ابن زبیر هم نه تنها فایده ای ندارد بلکه او را در فشار میان دو سنگ آسیاب قرار می دهد و ممکن است قبل از آن که در مبارزه با خاندان اموی موفق شود از بین برود، اما کنار آمدن او با ابن زبیر می تواند پایه های حاکمیت اموی را متزلزل سازد و به ستم آنان پایان بخشد. به همین سبب نه از ابن زبیر کنار گرفت و نه به حرف ها و شعارهای او اعتماد کرد و در بست خود را در اختیار او گذاشت.

وقتی مختار وارد مکه شد، طبق معمول ابن زبیر در کنار خانه کعبه نشسته بود و با دیدن مختار قدم وی را گرمی داشت و او را در کنار خود جای داد و به گرمی از او پذیرایی نمود و گفت: «ای ابواسحاق از احوال کوفه برایم بگو!»

با شناختی که ابن زبیر از مختار داشت، بودن او را در کنار خود از یک سو لازم می دانست و از سوی دیگر از مختار هراس داشت و نمی توانست به او اعتماد کند؛ چون، مختار بر خلاف او، از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می کرد و قلباً به امام حسین علیه السلام عشق می ورزید و به ادامه راه او ایمان داشت و به انتقام گرفتن از قاتلین شهدای کربلا کاملاً مصمم بود. به همین لحاظ ابن زبیر از بیان کردن برنامه های آینده خود به مختار طفره رفت و نخواست از مقاصد خود برای او سخن گوید.

عباس بن سهل بن سعد که در آن جلسه حضور داشت ماجرای

ملاقات مختار و ابن زبیر را چنین باز می گوید: پس از مدتی مختار به ابن زبیر نزدیک تر شد و شروع کردند باهم به سخن گفتن، آن چنان که گویا رازی را با یکدیگر بیان می کردند. سپس مختار در حالی که دستش را به سوی ابن زبیر دراز نموده بود گفت: «در انتظار چه هستی؟ دستت را بده تا با تو بیعت کنم و آنچه موجب خرسندی ماست به ما عطا کن. حجاز را بگیر که همه مردم آن با تو اند.» اما ابن زبیر پیشنهاد مختار را رد کرد، آن گاه مختار از جایش برخاست و به طائف رفت و تا یک سال هم دیده نشد. (۱)

مورخان درباره این که مختار پس از مخالفت ابن زبیر چرا به طائف رفت و در آن جا مشغول چه کاری شد سخنی نمی گویند به جز این که انساب الاشراف و ابن اثیر می نویسند وقتی مختار به سوی طائف می رفت خشمگین بود و با خود می گفت: «من هلاک کننده ستمگرانم.» (۲)

شرایط مختار و ترس ابن زبیر از آن ها

شرایط مختار و ترس ابن زبیر از آن ها

به راستی چرا ابن زبیر با مختار دست بیعت نداد؟ مگر مختار از او چه خواسته و چه شرایطی را در پیش روی او نهاده بود که او فرصت همراهی مختار را از دست داد؟

به ظاهر عباس در ملاقات اول مختار و ابن زبیر، بر آن چه راجع به گفت و گوی آن دو ذکر شد، چیز دیگری نیفزوده است، اما ملاقات دوم همه چیز را روشن ساخت.

عباس بن سهل که شاهد ملاقات دوم مختار و ابن زبیر نیز بود، آن را

۱- اقتباس از تاریخ طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، از ص ۲۳۰۶ به بعد .

۲- مختار ثقفی، ص ۷۶ .

چنین نقل می کند: روزی نزدیک ابن زبیر بودم، از من پرسید: آیا مختار بن عبید را دیده ای؟

گفتم: او را جز یک سال پیش که نزد تو دیدم دیگر ندیده ام.

ابن زبیر: گمان می کنی کجا رفته؟ اگر در مکه بود تا به حال دیده می شد.

گفتم: یک یا دو ماه بعد از آن که او را در پیش شما دیدم به مدینه رفتم چند ماهی در مدینه بودم. در آن جا از کسانی که از طائف آمده بودند شنیدم که می گفتند مختار در طائف است و نیز می گفتند او نسبت به ستمگران خشمناک است و می گوید: «من نابود کننده ستمگرانم.»

ابن زبیر گفت: خداوند او را بکشد! دروغ گوی کهانت پیشه است. اگر خدا جباران را هلاک کند مختار یکی از آنان است.

عباس نقل می کند که هنوز این گفت و گوی ما تمام نشده بود که مختار از گوشه مسجد نمایان شد. ابن زبیر گفت: «از گمشده یاد کن تا پیدا شود.» گمان می کنی او کجا می رود؟

گفتم: به گمانم آهنگ کعبه دارد.

مختار به طرف کعبه رفت و هفت بار به طواف پرداخت و آن گاه در کنار حجرالاسود، دو رکعت نماز به جا آورد و در آن جا نشست. طولی نکشید کسانی که او را می شناختند اطرافش را گرفتند.

ابن زبیر که به دنبال یافتن مختار بود، عباس را نزد او فرستاد تا هر طور شده او را با خود به نزدش بیاورد، اما مختار به عباس گفت: مگر ندیدی، سال پیش به نزد او آمدم و رأی خود به او گفتم اما او راز خود را از من پوشیده داشت و از کار خود با من سخن نگفت. وقتی دیدم او از من بی نیاز است خواستم تا به او بفهمانم که من نیز نیازی به وی ندارم.

به خدا او بیش تر از آنچه به او نیاز دارم نیازمند من است.

عباس سرانجام مختار را راضی کرد تا شب هر دو به ملاقات ابن زبیر بروند. این بار ابن زبیر بیش از پیش از مختار پذیرایی نمود و او را گرامی داشت.

پس از احوال پرسی لحظاتی سکوت میان آن دو حکم فرما شد. گویا هر یک منتظر بودند تا دیگری آغازگر سخن باشد. سرانجام مختار لب به سخن گشود و پس از حمد و ثنای خدا خطاب به ابن زبیر گفت: نه پرگویی سزاوار است و نه کوتاهی در بیان آنچه لازم است گفته شود. من آمده ام تا با تو بیعت کنم، به این شرط که کارها را بدون مشورت من به پیش نبری و من جزو نخستین کسانی باشم که در نزد تو هستند و زمانی که به پیروزی رسیدی مهم ترین کارت را به من واگذاری. پذیرفتن این شرایط از سوی ابن زبیر معنایش این بود که او به هیچ کاری بدون موافقت مختار دست نزند و بدون رضایت او هیچ تصمیمی نگیرد. ابن زبیر که جز به عقیده و منافع خود به هیچ چیزی اهمیت نمی داد این پیشنهادها و شرایط همانند زنجیری بود که او را از تک تازی و لجام گسیختگی باز می داشت و مهاری بود که جلو خواسته های او را می گرفت.

مختار و رهبری ابن زبیر

مختار و رهبری ابن زبیر

آقای دکتر علی کربوتلی حسنی در کتاب مختار ثقفی علت آمدن مختار به نزد ابن زبیر را چنین تحلیل می کند:

«او [مختار] از ابن زبیر خواست برای خودش بیعت بگیرد [زیرا مختار] چنین استنباط نموده بود که وی یگانه کسی است [!؟] که می تواند جنبش شورشی را به ضد دولت اموی رهبری نماید.»^(۱)

اگر واقعا مختار چنین عقیده داشت و پسر زبیر را یگانه رهبر لایق نهضت ضد اموی می دانست، چه لزومی داشت که بر مشورت او با خود تا آن حد پافشاری کند؟!

پافشاری مختار بر این که هیچ امری بدون مشورت او صورت نگیرد نشان می دهد که او اعتمادی به ابن زبیر و کارهایش نداشت و او را شایسته امری که او خود را مدعی آن می دانست نمی دید.

در این که ابن زبیر با استفاده از موقعیت موجود و شرایطی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به وجود آمده بود و نیز با استفاده از عنوان پناهندگی کعبه و عبادت های طولانی و ظاهر سازی عوام فریبانه توانسته بود خود را مطرح سازد و جای پای در میان مردم باز کند جای بحث نیست و این هم بدان علت بود که او در آن زمان رقیبی در کنار خود نداشت و نیز در این که ابن زبیر انسانی زیرک و سیاست باز بود و می توانست از موقعیت ها خوب استفاده کند تردیدی نیست، اما این ها دلیل بر این نمی شود که مختار کارهای او را پسندیده و شایستگی او را پذیرفته بود. اگر چنان می بود، می بایست معاویه نسبت به ابن زبیر شایستگی بیش تری در نزد مختار می داشت؛ زیرا معاویه، هم ظاهرالصلاح بود و هم زیرک؛ آن چنان که شیطان به پایش نمی رسید.

مخالفت ابن زبیر با شرایط مختار نیز، خود شاهد گویای این مطلب است که او نمی خواست در کار خود کسی را بپذیرد که ظاهرا رهبری او را قبول کرده اما در واقع باید او، از آن شخص «اطاعت» کند و دستور بگیرد؛ همان طور که خود مختار در میان راه حجاز به ابن عرق گفته بود که:

اگر ابن زبیر سخن مرا گوش کند و به مشورت و نظریات من اهمیت

دهد و از من اطاعت کند، کارش را سامان خواهم داد و دشمن، بنی امیه، را سر جایش خواهم نشانند. (۱)

به همین سبب، وقتی مختار شرایط خود را برای ابن زبیر مطرح کرد، او گفت: «با تو طبق حکم کتاب خدا و سنت رسول الله بیعت می کنم.»

مختار می دانست که ابن زبیر با پیش کشیدن کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد از پذیرش شرایط او سر باز زند؛ لذا گفت: «به خدا هرگز با تو بیعت نکنم مگر طبق این شروطی که ذکر کردم.»

پذیرفتن این شرایط برای ابن زبیر سخت بود و قلبا نمی توانست آن را قبول کند، اما از طرفی او به مختار احتیاج داشت و حمایت او در آن مقطع برای ابن زبیر مهم بود و به همین لحاظ نمی دانست چه کند. عباس بن سهل که او را متحیر بر سر دو راهی دید در گوشش گفت: «دین وی را بخر تا در این باره بیندیشی.» آن گاه ابن زبیر گفت آنچه را خواستی پذیرفتم و بعد دست خود را برای بیعت به سوی مختار دراز کرد و از او بیعت گرفت. (۲)

اهداف ابن زبیر از کنار آمدن با مختار

اهداف ابن زبیر از کنار آمدن با مختار

از مطالبی که ذکر شد تا حدی دلیل مخالفت ابن زبیر با مختار در ملاقات اول نیز روشن می شود. در آن موقع که ابن زبیر چندان به مختار نیاز نداشت به راحتی شرایطش را رد کرد، ولی بعد که احتمال درگیری او با امویان بسیار زیاد به نظر می رسید او خود را بیش از هر موقعی به تدبیر، لیاقت، دلاوری و موقعیت های اجتماعی و سیاسی که مختار در حجاز و

۱- ماهیت قیام مختار، ص ۲۵۳ به نقل از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- اقتباس از تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، از ص ۲۳۰۶ به بعد.

عراق داشت محتاج می دید.

بنابراین مخالفت ابن زبیر با مختار در مرحله اول نه آن گونه است که طبری می گوید، یعنی به علت آشکارا بیعت خواستن مختار، و نه آن طور که جناب دکتر علی کربوتلی نظر می دهد، یعنی به سبب زنده بودن یزید و ترسی که ابن زبیر از حمله وی داشت. (۱)

البته هم آشکار نشدن بیعت و هم بر ملا نشدن مقصود ابن زبیر برای او در آن مقطع مهم بود؛ زیرا همان طور که گفتیم، در آن زمان ابن زبیر ضعیف بود و زمینه را برای آشکار ساختن مقاصد خود مساعد نمی دید؛ اما این دلیل بر مخالفت ابن زبیر با پیشنهاد مختار نبود، بلکه دلیل همان شرایط مختار بود که ابن زبیر را مجبور به رد پیشنهاد او در آن زمان نمود. ولی این بار که بیعت خود را علنی ساخته بود و درگیری با یزید را حتمی می دانست، تمام سعی اش این بود که با جلب و جذب نیروهای مؤثر و کسب موقعیت اجتماعی و مذهبی بیش تر، پایه های قدرتش را محکم کند تا احتمال توفیق خود را بالا ببرد. از این رو او از آمدن مختار هدف های زیر را دنبال می کرد:

۱. مختار هم در عراق و هم در حجاز طرفداران بسیاری داشت که با آمدن او در کنار ابن زبیر آن ها از ابن زبیر حمایت می کردند.

۲. به همان اندازه که حمایت و بیعت عبدالله بن عمر برای یزید مهم بود، برای ابن زبیر نیز اهمیت داشت. ابن زبیر می خواست تا از طریق مختار او را راضی به بیعت با خود نماید یا حداقل جلو مخالفت او را بگیرد.

۳. مدینه پس از مکه نزد همه مسلمانان بسیار مهم بود، مخصوصاً در آن زمان که فرزندان صحابه و مهاجرین و انصار که همه برای آنان احترام قائل بودند در آن جا زندگی می کردند و ابن زبیر می دانست که بدون جلب نظر آنان و نفوذ در مدینه نمی تواند بی درد سر خلافت کند. در آن زمان نماینده یزید در مدینه نعمان بن بشیر، پدر زن مختار بود. او مرد ظاهر الصِّلاح و مورد احترام مردم بود و قبلاً نیز در کوفه با مسلم بن عقیل مدارا کرد و جلو فعالیت او را نگرفت و به همین علت از حکومت کوفه عزل شد. ابن زبیر می خواست با داشتن مختار، در مدینه از موقعیت او نزد نعمان بن بشیر استفاده نماید.

۴. مختار در جنگ و تدبیر نظامی، خود به منزله یک سپاه بود. او از سیزده سالگی که با پدرش در فتح ایران و عراق در جنگ حضور داشت و تجربیات بسیاری در آن زمینه اندوخته و بارها مهارت و لیاقت خود را در نبرد به ثبوت رسانیده بود. ابن زبیر به این ویژگی های مختار آگاهی و اذعان داشت و می خواست در صورت نیاز از وجود او در این زمینه نیز بهره گیرد.

به خون نشستن قیام مردم مدینه

به خون نشستن قیام مردم مدینه

شهادت مظلومانه و پرافتخار امام حسین علیه السلام و یاران او همه مسلمانان را متأثر و ناراحت ساخت و یزید را در انظار مردم منفور گردانید؛ زیرا در هیچ آیینی دیده نشده است کسی که خود را خلیفه پیامبری می داند، در عین حال فرزندان او را به آن صورت دردناک به شهادت برساند.

مستشرق آلمانی، مارتین نیز این عمل یزید را عمده ترین عامل تنفر مسلمانان از او و یکی از بزرگ ترین اشتباهات سیاسی حکومت اموی

می‌شمارد که باعث شد اسم و رسم امویان برای همیشه با آن محو شود (۱) و آنان منفور جهانیان شوند. علاوه بر این، رفتار ظالمانه و بی‌بند و باری و تمرد یزید و والیان او از دستوره‌های اسلام باعث برافروخته شدن بیش‌تر آتش خشم مردم گردید و باعث شد تا شعله‌های انقلاب شراره کشد. مردم مدینه، نخستین شهر اسلام و پایتخت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، با وجود نرمش یزید با آنان پس از شهادت امام حسین علیه السلام قبل از همه دست به قیام همگانی زدند و به امویان و طرفداران یزید که در مدینه به سر می‌بردند حمله و آنان را از شهر بیرون کردند. شورای شهر در مدینه که از بزرگان و سرشناسان آن جا تشکیل شده بود یزید را از خلافت خلع کرد و بر تداوم مبارزه تا سرنگونی او تصمیم گرفت و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه را که سرشناس و مورد اعتماد مردم شهر بود به رهبری قیام انتخاب کرد و مردم نیز با وی بیعت کردند و او را به رهبری قیام خود برگزیدند.

یزید پس از آگاهی از قیام مردم مدینه تصمیم گرفت تا هر طور شده با آن مقابله کند؛ زیرا ترس یزید از آن بود که اگر این حرکت به طور جدی سرکوب نشود ممکن است شعله‌های آن سر تا سر حجاز را فرا گیرد. برای همین مسلم بن عقبه را که مردی سنگ‌دل و بی‌رحم بود با پنج هزار جنگ‌جوی زبده برای مهار این قیام و سرکوبی مردم مدینه به آن جا گسیل داشت.

سپاه بی‌رحم یزید در نزدیکی شهر مدینه، در بیابانی به نام «حِزّه» اردو زد و به مردم مدینه سه روز مهلت داد تا تسلیم گردند و الا با آنان

۱- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، ص ۳۲۰، به نقل از: لطف الله صافی گلپایگانی.

خواهد جنگید، اما مردم مدینه تسلیم نشدند و عبدالله بن حنظله دستور حفر خندق را در اطراف شهر داد تا به این وسیله جلو نفوذ سپاه شام به داخل شهر گرفته شود.

درگیری سختی که به جنگ حرّه معروف شد به وقوع پیوست، اما مردم مدینه پس از نبرد دلیرانه و مقاومت سخت، شکست خوردند و شهر به تصرف سپاه یزید در آمد. (۱)

جنايات هولناك سپاه شام در مدینه

جنايات هولناك سپاه شام در مدینه

با شکست مقاومت مردم مدینه قیام آنان به خون نشست و تعقیب خانه به خانه مبارزان در مدینه از سوی سپاهیان شامی آغاز شد. آنان به هیچ کس رحم نمی کردند و همه را از دم تیغ می گذرانند. یزید به مسلم بن عقبه دستور داد تا سه روز به سربازان طمع کار شامی مهلت دهد که هر کاری را می توانند در مدینه انجام دهند و در این سه روز مال و جان و ناموس مردم مدینه را بر آنان مباح شمارد. با این فرمان سپاهیان شام به خانه های مردم هجوم بردند، به نهصد دختر باکره تجاوز کردند (۲) و اموال و دارایی مردم را غارت نمودند. سپاهیان یزید حتی حرمت حرم پیامبر را هم شکستند و با اسب و کفش وارد آن جا شدند و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را آلوده کردند.

شهدای این حمله وحشیانه را مورخان از چهار هزار تا ده هزار نفر از مردم عادی و ساکنان شهر، و هفتصد تن از سران قریش و بنی هاشم و

۱- البدایه و النهایه، ص ۲۱۶ _ ۲۱۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹؛ در کتاب ماهیت قیام مختار، ص ۲۰۹، ماجرای واقعه «حرّه» دو کتاب فوق نیز نقل شده است .

۲- کتاب ماهیت قیام مختار به نقل از تاریخ فخری آمده است: «پس از واقعه حرّه مردم مدینه هنگامی که دختر خود را به شوهر می دادند بکارت او را تضمین نمی کردند» .

انصار ذکر کرده اند. (۱)

قشون اموی پس از سرکوبی قیام مردم مدینه راه مکه را در پیش گرفت تا ابن زبیر را که یزید می پنداشت عامل اصلی قیام مردم مدینه است در خانه خدا محاصره کند و از بین ببرد.

حمله به مکه و وحشت ابن زبیر

حمله به مکه و وحشت ابن زبیر

شکست و قلع و قمع شدن مردم مدینه به دست سپاهیان یزید بر روحیه مخالفین حکومت اموی اثر منفی نهاد. ابن زبیر نیز که هدف اصلی سپاه یزید بود در وضعیت وخیم روحی به سر می برد.

وقتی خبر حرکت سپاه شام به مکه رسید، ابن زبیر که ادعای خلافت مسلمین را داشت از ترس سپاه شام، کعبه را به عنوان پناهگاه خود انتخاب کرد. (۲)

ابن زبیر در مکه از موقعیت خوبی برخوردار شده بود؛ زیرا علی بن زبیر بقیه سپاه مدینه را که از چنگ مسلم بن عقبه نجات یافته بودند با خود آورده بود. آن ها برای گرفتن انتقام خون شهدای خود تا رمق آخر حاضر به جنگ با سپاه شام بودند و نیز گروه خوارج نجدی و ازارقه (۳) و دسته هایی از مسلمانانی که برای دفاع از کعبه خود را به مکه رسانیده بودند و مختار ثقفی که از شخصیت های نیرومند نظامی و سیاسی زمان خود به حساب می آمد در کنار ابن زبیر قرار داشتند. با آن همه او

۱- البدایه و النهایه، ج ۸، صص ۲۱۷ - ۲۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۹۵ به بعد؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۷۸ - ۷۹ و نک: کتاب ماهیت قیام مختار ص ۲۰۸ - ۲۱۰؛ مختار ثقفی، صص ۸۱ - ۸۲.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۳۹.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص .

وحشت زده دروازه های شهر را بست و خود در کعبه به تحصن نشست، به امید این که در آن جا مورد حمله سپاه یزید قرار نگیرد و شاید هم به یاد سخن پدر خود زبیر _ وقتی که از مکه به بصره حرکت می کرد _ افتاده بود که رو به سوی کعبه نموده و به او گفته بود: «به خدا برای صاحب میل و شخص وحشت زده و مرعوب هیچ مکانی بهتر از این جا سراغ ندارم.»^(۱)

مسلم بن عقبه، فرمانده بی رحم سپاه شام در میان راه مدینه و مکه گرفتار مرض سختی شد و بر اثر آن در «قدیه» مرد. مرگ او باعث انصراف یزید از حمله به مکه نشد، بلکه او دستور داد تا حصین بن نمیر، که در شقاوت و سنگ دلی از مسلم بن عقبه کم نبود، فرماندهی سپاه را به عهده گیرد و به راه خود به سوی مکه همچنان ادامه دهد.

وقتی سپاه شام به سرکردگی حصین بن نمیر به مکه رسید، در بلندی های مشرف بر کعبه موضع گرفت و منجیق ها و عراده ها آماده حمله به مسجد شد.^(۲) ناگاه با صدور فرمان حمله از سوی حصین بن نمیر و اعلام دستگیری ابن زبیر و یارانش منجیق ها به صدا در آمدند و سنگ های بزرگ به سوی کعبه سرازیر شد، و عراده ها با سرعت بسیار از بلندی های مشرف به خانه خدا با سنگ هایی که با پارچه های آغشته به روغن نفت آتش زده شده بود به کعبه حمله کرد، به گونه ای که خانه خدا خراب شد و دیوارهای آن فرو ریخت.^(۳)

۱- مختار ثقفی، ص ۷۶ به نقل از: ابن عساکر، تاریخ الکبیر، ج ۷ ص ۴۰۹.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۲۲۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۴، صص ۴۷ - ۴۸.

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۱. نک: کتاب ماهیت قیام مختار، ص ۲۱۰ - ۲۱۲.

دفاع از مکه و دلداری به ابن زبیر

دفاع از مکه و دلداری به ابن زبیر

مختار با تنظیم دسته های مختلفی که برای مقابله با امویان آمده بودند مشغول دفاع از مکه شد و با دلاوری بی نظیری به نبرد با سپاه حصین بن نمیر پرداخت.

جنگ با سپاهیان یزید یکی از آرزوهای دیرینه مختار بود. در این نبرد که او به آرزویش رسیده بود، خشم فرو خفته اش همانند آتش فشان فرو خفته یک باره شروع به فوران نمود. حمله سپاه یزید به کعبه نفرت مختار را از آنان _ که از شهادت امام حسین علیه السلام در دل داشت _ افزون ساخته بود؛ به همین علت همانند برق می جهید و برای شکستن محاصره مکه می جنگید.

در هنگام محاصره کعبه و نبرد سنگینی که در گرفته بود ابن زبیر خود را باخته و به کلی ناامید شده بود. مختار می دید که ابن زبیر در وضعیت دشواری به سر می برد و بیش از هر زمانی خود را محتاج کمک و دلاوری او می بیند؛ لذا او را تنها نگذاشت و به عهد خود نسبت به وی وفا کرد؛ به این امید که ابن زبیر لحظات فراموش نشدنی خود را که از ترس مرگ به گوشه ای از کعبه پناه بسته بود از یاد نبرد و به عهد خود وفادار بماند.

مختار ابن زبیر را در آن حالت رقت بار مشاهده می کرد دلداری می داد و برای جنگ با مهاجمین به خانه خدا روحیه می بخشید و تشویق می کرد و این آیه شریفه را برای او می خواند که خداوند می فرماید: «در خانه خدا به جنگ نپردازید مگر این که به شما حمله شود و چنان چه به شما حمله کردند شما نیز به آنان حمله نمایید و از خود دفاع کنید.»^(۱)

پس ای ابن زبیر، برخیز و با مهاجمین بجنگ. (۱) مختار هم چنین برای تشویق سپاهیان در نبرد با سخنان حماسی خود روح دلاوری و مقاومت را در آنان زنده می ساخت:

«ای فرزندان دلاور: مردان دشمن ستیز، ای مدافعان و حامیان حقیقت، به پیش بتازید و به دشمن امان ندهید.»

بدین گونه بسیاری از سپاهیان شام طعمه شمشیرهای مدافعان مکه قرار می گرفتند و نابود می شدند. (۲)

در این نبرد مختار روح تازه ای یافته بود. نبرد با سپاه یزید چنان او را سرمست و بی باک ساخته بود که سر از پا نمی شناخت، روح سلحشوری مختار در این نبرد به ابن زبیر نیز روحیه بخشید و ترس را از دل او زدود؛ لذا وقتی او رشادت مختار را در میدان جنگ دید گفت: تا آن هنگام که مختار در کنارم است هیچ باکی ندارم که چه کسی از کنارم می رود. به راستی هرگز نبردی چنین سخت و جنگی چنان بی باکانه از او ندیده بودم. (۳)

باز ذکر شده که ابن زبیر پس از دیدن شجاعت و دلاوری مختار در شعف شد و گفت: تا هنگامی که مختار در کنارم می جنگد پروایی ندارم که چه کس با من درگیر می شود؟ به راستی که دلاورتر از او در جنگ هرگز ندیده ام. (۴)

رجزخوانی مختار در این جنگ بیانگر روحیه بالا و اراده فولادین او در این نبرد است: «ای سپاهیان شام، منم مختار، فرزند ابی عبید. منم آن که

۱- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۴۸.

۲- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۰.

۳- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۴۹.

۴- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۰.

بر دشمن می تازد امّا هرگز از نبرد روی نمی گردانند، به پیش می تازد اما پشت بر دشمن نمی کند، به سوی من بیاید ای نگهبانان و مدافعان جاهلیت سیاه گذشته.» (۱)

مرگ یزید و شانس ابن زبیر

مرگ یزید و شانس ابن زبیر

تا روز چهارم ربیع الاول سال ۶۳ محاصره مکه ادامه داشت، اما پس از آن با شنیده شدن مرگ یزید حصین بن نمیر دست از جنگ کشید و خواهان مذاکره با ابن زبیر شد. قرار بر آن گذاشته شد تا هر دو طرف در «ابطح» تشکیل جلسه دهند.

گویا شانس به ابن زبیر روی آورده بود. او با مرگ یزید لباس خلافت را آراسته خود می دید، به خصوص وقتی حصین به او پیشنهاد نمود که به شام آید و امور خلافت را به عهده گیرد و به او قول داد که سپاهیانش از او حمایت خواهند کرد؛ امّا از بخت بد، او در موقعیتی قرار نداشت که بتواند به درخواست حصین جواب مثبت گوید؛ زیرا جنایتی که سپاه یزید به فرمان حصین مرتکب شده بود احساسات همه مسلمانان را جریحه دار کرده بود. او حرمت کعبه را شکست و در کنار مسلم بن عقبه مردم مدینه را به شکل فجیعی قتل عام نمود، بی شک اگر ابن زبیر با حصین دست مصالحه می داد مردم خشمگین، به خصوص جنگجویان مدینه به او حمله می کردند و مختار نیز آرام نمی نشست. ابن زبیر نیز به خوبی به این موضوع واقف بود. لذا برای این که مختار به او بدگمان نشود با درخواست حصین که مذاکره در خفا و خصوصی میان آن دو صورت گیرد مخالفت نمود و پیشنهاد او را با تندی و صدای بلند ردّ کرد تا مختار صدای او را بشنود. حصین که فهمیده بود ترس از مختار باعث

شده تا ابن زبیر چنین موضعی را در قبال او بگیرد با عصبانیت گفت:

خدا رسوا کند کسی را که پس از سعی بیهوده وعده مساعدت به تو بدهد پنداشتم تو صاحب نظر هستی. هر قدر با تو آهسته و محرمانه سخن می گویم با صدای بلند جواب می گویی. من تو را برای خلافت می خوانم اما تو چیزی جز قتل و هلاکت نمی خواهی! (۱)

مخالفت ابن زبیر به علت ترس از مختار و مردمانی بود که در کنار او به دفاع از مکه پرداخته بودند و این که مبدا حمایت مردم حجاز را از دست بدهد؛ زیرا همه از ظلم و تعدی امویان به ستوه آمده بودند، اما قلباً بسیار تمایل داشت تا با حصین کنار بیاید؛ لذا پس از مدتی در پیامی به حصین گفت: «حاضر نیستم به شام بروم و دوست ندارم از مکه خارج شوم، اما شما در اینجا با من بیعت کنید و من به شما ایمان دارم.» (۲)

اما حصین بیعت با او را در مکه نپذیرفت و از او خواست تا همراهش به شام برود تا در آن جا برای خلافت با او بیعت کند.

عهد شکنی ابن زبیر و تصمیم مختار

عهد شکنی ابن زبیر و تصمیم مختار

پیام ابن زبیر به حصین بن نمیر نخستین عهد شکنی او با مختار نشان دهنده پای بند نبودن او به شروطی بود که با مختار بسته بود؛ زیرا اولاً او می بایست در چنین مواردی با مختار مشورت می کرد؛ ثانياً حصین کسی بود که به طور فعال در شهادت امام حسین علیه السلام و قضایای کربلا شرکت داشت. بنابراین هم از نظر مختار که خود را مبلغ امام حسین علیه السلام می دانست و اعلام می کرد که او انتقام خون شهدای کربلا را خواهد گرفت، حصین بن نمیر قابل بخشش نبود، و هم ابن زبیر که تا آن زمان

۱- مختار ثقفی، ص ۸۷.

۲- مختار ثقفی، ص ۸۶.

شعار انتقام گرفتن از خون امام حسین علیه السلام را سر می داد و بعد از شهادت آن حضرت مردم کوفه را به سبب بی وفایی و عهد شکنی شان ملامت می کرد، نمی بایست با او کنار می آمد.

پس از هلاکت یزید و شکسته شدن محاصره مکه، ابن زبیر دیگر از امام حسین علیه السلام و انتقام گرفتن از قاتلین آن حضرت سخن نمی گفت. از این تغییر موضع او معلوم بود که او از ابتدا در سخنانش صادق نبود و نیز وی با مختار شرط کرده بود که پس از پیروزی مهم ترین کار را به او سپارد، اما پنج ماه مختار در نزد او ماند ولی کاری به او نسپرد. (۱)

حکومت شام روز به روز محدودتر می شد. پس از مرگ معاویه بن یزید مردم دمشق با مروان بیعت کردند، اما ساحت حکومت او به بخشی از شام منحصر می شد؛ در حالی که سایر مناطق مانند عراق، حجاز، مصر و الجزایر در اطاعت عبدالله بن زبیر در آمده بود. (۲) مختار انتظار داشت که ابن زبیر بر اساس تعهدی که با او کرده بود در انتصاب والیان در نقاط مختلف با او مشورت و دست کم حکومت عراق را به او واگذار کند، اما ابن زبیر چنان نکرد. مسأله باعث دلسردی مختار و ناامیدی او از ابن زبیر شد و یقین کرد وی به عهدش وفا نمی کند و پس از این نیازی به او ندارد.

چنان که گفتیم ابن زبیر از اول در گفتارش با مختار صادق نبود. او می دانست که مختار از نظر فکری یک شیعه مخلص و وفادار به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان اوست؛ در حالی که ابن زبیر با علی و فرزندانش دشمنی دیرینه داشت. او در جنگ جمل پدرش را به جنگ با

۱- شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ترجمه محمدباقر کمره ای، ص ۷۶۰.

۲- مختار ثقفی، ص ۸۸.

امام علی علیه السلام واداشت و یکی از محرکان عایشه _ خاله اش _ در جنگ با امام علی علیه السلام بود.

کینه و دشمنی ابن زبیر با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام به حدی بود که در خطبه هایش نام پیامبر صلی الله علیه و آله را به زبان نمی آورد؛ وقتی مردم به او اعتراض کردند در جواب گفت: «من از پیامبر روگردان نیستم اما او خاندان گردن کشی دارد که هرگاه نام پیامبر را ببرم بر خود می بالند و من دوست ندارم که آنان این افتخار را داشته باشند.»^(۱)

این سخنان حاکی از دشمنی عمیق و دیرینه او نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. بنابراین او با شیعیان و دوستان آن خاندان نیز دشمن بود لذا نمی توانست با مختار کنار بیاید و او را در کنار خود بپذیرد. وقتی مختار به این حقیقت مطمئن شد و دید با این که او به تعهدات خود کاملاً وفا نموده است اما ابن زبیر پیمان های خود را زیر پا گذاشته نمی توانست عهد شکنی و به خصوص دشمنی ابن زبیر با خاندان رسالت را تحمل کند، به همین علت چاره ای ندید جز این که از او جدا شود و کار خود را در عراق جدا از ابن زبیر آغاز کند.^(۲)

بدین ترتیب معلوم شد که جدایی مختار از ابن زبیر آن طور که بعضی گفته اند،^(۳) با پیشنهاد خود او و مشورت با ابن زبیر و طبق دستور وی نبوده است.

مختار با رفتن به عراق فصل نوی از زندگی خود را آغاز کرد؛ فصلی پر از حادثه های بزرگ که بی شک روند حرکت تاریخ اسلام را تغییر داد.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۲۷.

۲- نک: مختار ثقفی، صص ۸۸ _ ۸۹.

۳- نک: کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۸۳.

بخش چهارم: قیام مختار

اشاره

بخش چهارم: قیام مختار

زیر فصل ها

فصل اول: زمینه سازی برای قیام

فصل دوم: زمینه های قیام مختار

فصل سوم: ابن زبیر و تلاش برای مهار قیام مختار

فصل چهارم: مختار پس از آزادی

فصل پنجم: زبانه کشیدن شراره های خشم انقلاب

فصل اول: زمینه سازی برای قیام

اشاره

فصل اول: زمینه سازی برای قیام

زیر فصل ها

در اندیشه بازگشت به عراق

مختار و محمد حنفیه

چرا مختار نزد محمد حنفیه رفت؟

نهضت مختار و رهبری امام سجاد علیه السلام

حرکت به سوی عراق

تجدید میثاق بر سر مزار یار

بازگشت به کوفه

در اندیشه بازگشت به عراق

در اندیشه بازگشت به عراق

پس از مرگ یزید ورق به نفع ابن زبیر برگشت و قلمرو حکومت او روز به روز گسترش یافت. مختار پنج ماه پس از مرگ یزید در کنار ابن زبیر بود و در این مدت به عهد خود پای بند بود، ولی ابن زبیر به هیچ یک از شرایط او جامه عمل نپوشاند و با او در هیچ یک از امور مشورت نکرد، فداکاری های او را نادیده گرفت و عملاً چنان وانمود کرد که دیگر نیازی به او ندارد. مختار انتظار داشت که حکومت عراق به او سپرده شود؛ زیرا او در دوران کودکی با پدر در فتح عراق سهم داشت و به علت صداقت، شجاعت، جوان مردی و لیاقت خود در میان آن مردم موقعیت خوبی یافت. شیعیان عراق نسبت به او به لحاظ اخلاصش به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اعتماد کامل داشتند و حاضر بودند از او اطاعت کنند. ابن زبیر از بیم این که مبدا مختار شیعیان عراق را سروسامان دهد حاضر نبود حکومت عراق را به او واگذارد؛ زیرا با توجه به کینه عمیق و خصومت دیرینه ای که ابن زبیر با علی علیه السلام و خاندان او داشت هرگز نمی توانست ببیند شیعیان در عراق به عنوان یک قدرت بزرگ سیاسی حکومت کنند و مرکز قوی و مستقلی از خود داشته باشند. گذشته از آن، ابن زبیر خلافت را برای خود می خواست، اما شیعیان به امامت علی بن حسین زین

العابدین علیه السلام اعتقاد داشتند و آن حضرت را مستحق خلافت می دانستند و مصمم بودند تا انتقام خون شهدای کربلا را بگیرند، اما ابن زبیر پس از آن که قدرت یافت بر خلاف شعارهای خود که مردم را به خون خواهی امام حسین علیه السلام دعوت می کرد تغییر جهت داد و درصدد استحکام خلافت خود برآمد.

عهد شکنی ابن زبیر باعث شد تا مختار از وی ناامید شود و به فکر بازگشت به عراق افتد و از کسانی که از عراق می آمدند احوال آن جا را پرسد. لذا او از اوضاع عراق کاملاً آگاه بود و می دانست که شیعیان عراق برای خون خواهی امام حسین علیه السلام آماده اند و جز عده کمی حاضر به بیعت با ابن زبیر نشده اند. از این رو مختار تصمیم گرفت به عراق بازگردد و هنگامی که وضعیت را برای رفتن خود مساعد دید گفت: «من ابو اسحاق هستم، به خدا قسم من به آنان تعلق دارم و باید ایشان را در راه حق جمع و متفق بکنم و به کمک آنان کاروان باطل را در هم بریزم و با نیروی آنان همه دشمنان ستمگر را به هلاکت برسانم.»^(۱)

مختار و محمد حنفیه

مختار و محمد حنفیه

مختار قبل از حرکت به سوی عراق به ملاقات محمد حنفیه، فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، رفت و با او درباره رفتن به عراق و برنامه آینده خود سخن گفت.

رفتن مختار نزد محمد حنفیه و مشورت او با ایشان باعث شده تا سؤالات و شبهاتی در نزد کسانی که شناخت درست و کافی درباره قیام

۱- مختار ثقفی، ص ۹۰ به نقل از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۲؛ سیدمحسن الامین العاملی، اصدق الاخبار، ص ۳۴.

مختار و موقعیت امام سجاد علیه السلام و اوضاع آن زمان نداشتند، به وجود آورد و حتی عده ای پنداشتند محمد حنفیه در صدد زمینه سازی برای خلافت و امامت خود بوده است و مختار با توجه به آن موضوع از فرصت استفاده کرده. لذا ابتدا لازم است هر چند بسیار خلاصه بدانیم که محمد حنفیه که بود و چه نقشی در ماجرای قیام مختار به عهده داشت؟

محمد بن علی معروف به محمد حنفیه، برادر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است. مادر وی از قبیله بنی حنیفه بود. محمد به امام حسین علیه السلام بسیار علاقه داشت و هنگامی که آن حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد از محمد خواست تا در مدینه بماند و مسایل و رویدادهای آن جا را به اطلاع آن حضرت برساند و سپس در حالی که سخت می گریست به طوری که از گریه او امام حسین علیه السلام نیز گریست، با آن حضرت خداحافظی کرد. (۱)

طبق نقل مورخان هنگامی که امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت می کرد محمد حنفیه نیز به مکه آمده بود. آن حضرت وصیت نامه خود را که در پایان آن را با انگشتر خود مهر فرموده بود به محمد حنفیه داد. در آخر این وصیت نامه خطاب به محمد حنفیه آمده است: «برادرم، این است وصیت من به تو، پیروزی از طرف خداست، بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.» (۲)

به این که چرا محمد حنفیه همراه امام به کربلا نرفت مورخان چندان

- ۱- زندگانی اباعبدالله الحسین علیه السلام ترجمه لهوف، برگردان: سید محمد صفی، ص ۳۷، به نقل از بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ معهد تحقیقات باقرالعلوم، موسوعه کلمات الامام، ص ۲۸۹.
- ۲- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۹۹.

توجهی نکرده اند اما مسلم است که محمد حنفیه مورد اعتماد و امین امام حسین علیه السلام بود و او نیز ارادت خاصی به آن حضرت داشت و طبق آخرین گفتارش در مدینه و مکه ایشان را یگانه امام به حق می دانست. همین که امام در مدینه به او مأموریت داد و فرمود: «به منزله چشمانم باش و مرا از اوضاع آن جا مطلع ساز»^(۱) و نیز این که امام وصیت نامه خود را به او سپرد و او را وصی خود قرار داد، شاهد گویای اعتماد امام به محمد حنفیه است.

چرا مختار نزد محمد حنفیه رفت؟

چرا مختار نزد محمد حنفیه رفت؟

سوالی که ممکن است در این جا به ذهن هر خواننده ای بیاید این است که چرا مختار با بودن امام زین العابدین علیه السلام که شیعیان آن حضرت را پس از شهادت امام حسین علیه السلام امام به حق می دانستند، نزد آن حضرت نرفت و از او درباره کارهایش تأیید و مشورت نخواست؟

در پاسخ باید گفت همان طور که امام حسین علیه السلام به محمد حنفیه اعتماد داشت و او را به منزله چشمان خود می دانست، امام زین العابدین علیه السلام نیز همان اعتماد را به او داشت برای همین او را در تمام امور اجتماعی و سیاسی نماینده خود قرار داده بود و خود امام زین العابدین علیه السلام به دلایلی در اجتماعات ظهور فعال نداشت.

نهضت مختار و رهبری امام سجاد علیه السلام

نهضت مختار و رهبری امام سجاد علیه السلام

از آنچه گفتیم معلوم می شود که نه تنها امام زین العابدین علیه السلام کاملاً در جریان نهضت مختار قرار داشت و به آن خوش بین بود، بلکه نهضت مختار با مشورت و اجازه امام صورت گرفت و در حقیقت آن حضرت

۱- موسوعه کلمات للامام، ص ۲۸۹.

از طریق محمد حنفیه رهبری آن را به عهده داشت. آیت الله خوئی به این مطلب نیز اذعان کرده و فرموده است: «از بعضی روایات چنین بر می آید که نهضت مختار و حرکت او با اجازه خاص حضرت سجاد علیه السلام بوده است.»^(۱) علامه مامقانی نیز تأکید دارد که «حرکت و قیام مختار و حکومت او با اجازه امام زین العابدین علیه السلام بوده است.»^(۲) آیت الله خوئی هم چنین در مورد تأیید امام سجاد علیه السلام از مختار می فرماید: دعای امام زین العابدین علیه السلام برای مختار دلیل روشن و برهان انکارناپذیر است بر این که مختار نزد آن حضرت از میان یارانش شایسته ترین و برگزیده ترین انسان بوده و اگر چنان نبود و مختار از نظر اعتقادی مشکلی می داشت و مخالف با او بود، امام هرگز در حق او دعا نمی کرد و برای او آرزوی آینده نیک و جزای خیر نمی نمود؛ زیرا امام دعایی را که اراده اجابت آن را نمی داشت هرگز نمی نمود و چیزی را که نمی خواست تحقق یابد از خداوند آرزو نمی کرد؛ چرا که در غیر آن صورت دعای امام بی فایده و عبث می بود و امام معصوم علیهم السلام از هر عمل عبث و بی فایده منزّه است.^(۳)

مهم ترین دلیل بر تأیید و حتی ثبوت رهبری امام زین العابدین علیه السلام در نهضت مختار همان اعلام نمایندگی و اختیار تام داشتن محمد حنفیه از طرف آن حضرت در جمع نمایندگان و بزرگان کوفه است؛ اما از آن جایی که مختار نیز از سیاست مبارزاتی امام سجاد علیه السلام آگاه و با آن حضرت هماهنگ بود، به بیان و بر ملا کردن این حقیقت که او با تأیید و

۱- معجم رجال حدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۳۱۰ به نقل از تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۷۸.

مشورت امام سجّاد علیه السلام حرکتش را آغاز نموده نمی پرداخت و آن را به صلاح آن حضرت نمی دانست، لذا خود را وزیر و نماینده محمد حنفیه معرفی می کرد. نکته جالب توجه در این ماجرا این است که چون مختار در کوفه بر اساس همان سیاست امام زین العابدین علیه السلام خود را نماینده محمد حنفیه معرفی نموده بود، هیئت نمایندگی کوفه مستقیماً نزد محمد حنفیه رفت و صحت موضوع را از او جویا شد. محمد حنفیه ضمن تأیید موضوع، مطلب مهم دیگری را نیز برای اعضای هیئت روشن ساخت و آن این که به رغم تقیّه امام، آنان را نزد آن حضرت برد تا به آنان ثابت کند که ادعای مختار مبنی بر نمایندگی از محمد حنفیه به اجازه شخص امام بوده است و خود محمد حنفیه نیز بدون هدایت امام به هیچ کاری نمی پردازد.

حرکت به سوی عراق

حرکت به سوی عراق

گفتیم که عهد شکنی این زیبر باعث شد تا مختار به فکر رفتن به عراق شود و در آن جا بدون او کارهایش را آغاز کند، به همین علت وقتی زمینه را برای رفتن خود مساعد دید به نزد محمد حنفیه رفت و با او در این زمینه مشورت و تمام برنامه های خود را بیان کرد و پس از موافقت محمد حنفیه به سوی کوفه حرکت نمود.

در این سفر شخصی به نام «عبدالله بن کامل همدانی» مختار را همراهی می کرد. در بین راه در منطقه ای به نام عذیب به هانی بن ابی حئیّه از اهالی کوفه که به تازگی از آن جا بیرون آمده بود برخورد و از او اوضاع آن شهر را پرسید. او گفت: در حالی کوفه را ترک گفتم که مردم همانند کشتی بدون ناخدا در آب قرار داشتند. مختار گفت: من ناخدای

آن کشتی هستم و آن را هدایت و راهنمایی خواهم کرد.

هانی اوضاع کوفه را برای مختار گزارش داد و گفت: عدّه اندکی به ابن زبیر گرویده اند ولی هدف اکثر مردم عراق خون خواهی حسین بن علی _ علیهما السلام _ است، اما مرد شجاعی که آنان را در این راه رهبری کند وجود ندارد. مختار گفت: به خدا سوگند من آنان را در راه حق جمع می کنم و با آن، سپاهیان باطل را در هم می کویم و به خواست خداوند همه ستمگران گردن کش را به هلاکت می رسانم. (۱)

تجدید میثاق بر سر مزار یار

تجدید میثاق بر سر مزار یار

در بعضی از متون تاریخی آمده است که مختار وقتی از حجاز به سوی عراق باز می گشت، در نزدیکی های کوفه راهش را به سوی کربلا _ سرزمینی که خون معشوقش در آن ریخته شده بود _ تغییر داد تا قبل از آن که کار خود را آغاز کند پیمانش را با امام مظلوم خویش محکم سازد و خاک مزار آن حضرت را توتیای چشمانش نماید و دل را با زیارت آن مجاهد بزرگ و سردار شهیدان عالم تجلی بخشد و با حضور در کنار خاک پاک آن بزرگوار، از دلاوری و پاکبازی و خلوص آن امام همام توشه ای برگیرد برای راه دشوار مبارزه ای که در پیش داشت.

آری، مختار به سوی کربلا رفت و قبل از رسیدن به کنار قبر مطهر امام حسین علیه السلام غسل کرد و با کمال ادب با اشکی ریزان و قلبی سوزان تا کنار قبر مطهر گام برداشت و چون به آن رسید چون عاشقی که سال ها درد هجران کشیده است و اکنون نیز تنها از دور به محبوب خود می نگرد و با او سخن می گوید، آهی کشید و سلامی به محضر حضرت گفت.

۱- نک: انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۴۰؛ مختار ثقفی، ص ۹۷.

سپس خود را به روی قبر افکند و خاکی را که بوی عشق می داد و نشان حسین علیه السلام داشت، غرق بوسه کرد. آن گاه دست خود را روی قبر گذاشت و پیمان خود را این گونه بازگفت و تجدید نمود: ای سرورم، به حق جد بزرگوار و پدر گرامی و مادر عزیز و برادر ارجمندت و اهل بیت مظلوم و تمامی شیعیان و دوستانت سوگند یاد می کنم که غذای لذیذ نخورم و آبی گوارا ننوشم و بر بستری راحت نخوابم مگر آن که انتقام خون پاک تو را بگیرم یا در این راه شربت شهادت بنوشم. (۱)

بازگشت به کوفه

بازگشت به کوفه

روز جمعه پانزدهم ماه رمضان سال ۶۶ مختار نزدیک کوفه رسید؛ در کنار رودخانه «حیره» رفت تا در آن جا نفس تازه کند و خستگی سفر را بزدايد و در ضمن، گرد و غبار راه را با غسل کردن در آن رودخانه بشوید. (۲)

مختار پس از غسل نمودن مشغول مرتب کردن سر و صورت خود شد؛ موهایش را روغن زد، لباس مناسبی بر تن نمود و خود را معطر ساخت و شمشیرش را حمایل کرد و سپس سوار بر اسب به سوی شهر به راه افتاد. ظهر به مسجد سکون که در ابتدای شهر و در محله «کنده» قرار داشت وارد و در کنار ستونی مشغول نماز شد تا نماز برگزار گردید. پس از اتمام نماز کسانی که متوجه او می شدند نزدش می آمدند و به گرمی با او به احوال پرسی می پرداختند و با یکدیگر می گفتند این مختار است که برای امر بسیار مهمی آمده و خداوند به وسیله او ما را پیروز خواهد کرد.

وقتی مختار از مسجد بیرون رفت مردم دور او حلقه زدند و به او

۱- مختار ثقفی رایت امید، صص ۷۰ _ ۷۱.

۲- اصدق الاخبار، صص ۳۴ _ ۳۵.

خیر مقدم گفتند. مختار در جواب استقبال آنان گفت: «پیروزی و صلح را به شما مردم مژده می دهم، کسی را که می خواستید نزد شما آمد.»

از آن جایی که آن روز تعطیل بود و مردم برای ادای نماز جمعه از خانه های خود بیرون آمده بودند، شهر شلوغ به نظر می رسید و دسته های مردم که پس از نماز به سوی خانه ها و بازار شهر روی آورده بودند جلوه خاصی به شهر داده بود. مختار برای همه چهره آشنایی بود، لذا توجه ها را به سوی خود جلب نموده بود. همه به او سلام و از آمدنش اظهار خوشی می کردند و مختار هم به آنان نوید پیروزی می داد.

همان طور که مختار به سوی منزل خود در حرکت بود در مسیر راه در محله «بنی بداء» به عبیده بن عمرو بدی برخورد. او مرد شجاع و دلیری بود و به امام علی علیه السلام عشق می ورزید و از شیعیان مخلص آن حضرت بود. مختار به او سلام کرد و گفت: «ابا عمرو، تو را به پیروزی و پایان سختی ها مژده می دهم. تو دارای اعتقادی هستی که زشتی ها و بدی ها را می زداید و عیب ها را می پوشاند و باعث آمرزش گناهان می گردد.»

ابو عمرو گفت: خدا خیرت دهد.

مختار پاسخ داد: قرین رحمت خدا باشی، با اهل مسجد و مریدانت به دیدارم بیایید.

هم چنین مختار دیگر سران و بزرگان شیعه را فراخواند که به ملاقات او در منزلش بیایند تا نوید سعادت و پیروزی را که باعث خیر آنان است به آنان باز گوید. (۱)

۱- برگرفته از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۷؛ ماهیت قیام مختار، صص ۲۷۹ - ۲۸۰؛ مختار ثقفی، صص ۹۰ - ۹۸؛ اصدق الاخبار، ص ۳۵.

ابوعمر و ابن کثیر و برادر اسماعیل که از بزرگان کوفه بودند با شعاری از شخصیت‌ها و افراد مورد وثوق مردم کوفه که همگی از شیعیان و دوستان اهل بیت بودند شب به خانه مختار آمدند و با او ملاقات کردند. مختار از آنان خواسته بود تا وی را از اوضاع عراق و کوفه آگاه کنند؛ از این رو آنان به تفصیل اوضاع کوفه و عراق را برای مختار گزارش دادند و ماجرای سلیمان بن صُرد خزاعی را که با جمعی از شیعیان برای خون‌خواهی امام حسین علیه السلام به پا خواسته بودند نقل نمودند و گفتند که همین لحظه که ما و شما نشسته ایم سلیمان در مسجد سخنرانی می‌کند و مردم را برای خون‌خواهی و گرفتن انتقام از قاتلان شهدای کربلا می‌خواند.

مختار به گزارش‌های آنان با دقت گوش می‌داد. وقتی سخنان آنان در مورد اوضاع عراق و کوفه به پایان رسید مختار پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

مرا مهدی، فرزند وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان نماینده، امین و وزیر خود به سوی شما فرستاده و به من دستور فرموده تا کسانی را که در قتل فرزند رسول خدا و شهدای کربلا دست داشته‌اند و ریختن خون آنان را حلال دانسته‌اند، به قتل رسانم و انتقام شهدای کربلا را بگیرم و از ستم دیدگان به دفاع برخیزم و از شما نیز می‌خواهم تا از نخستین کسانی باشید که به این دعوت جواب مثبت می‌دهید.

همه کسانی که در آن شب نزد مختار آمده بودند از سخنان او استقبال و با او بیعت کردند و وی را به عنوان نماینده خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتند. (۱)

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸۰.

فصل دوم: زمینه های قیام مختار

اشاره

فصل دوم: زمینه های قیام مختار

مختار هنگامی به کوفه آمد که شرایط برای قیام او مساعد و زمینه های حرکت ضد اموی فراهم شده بود. او با هوشیاری، تیزبینی و موقعیت شناسی توانست از آن شرایط و زمینه های به وجود آمده به خوبی استفاده و حرکت خود را شروع کند و به نتیجه مطلوب برسد.

ما در این قسمت در پی بحث و بررسی مفصل درباره زمینه های قیام مختار نیستیم اما به اختصار می توان از عوامل زیر یاد کرد:

۱. قیام و شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و جوانان بنی هاشم و اصحاب آن حضرت در سرزمین کربلا نه تنها تأثیر مهمی در بیداری و اتحاد شیعیان گذاشت، بلکه باعث بیداری تمام مسلمانان از ظلم و ستم امویان شد و سرفصل تازه ای فرا روی عدالت خواهان و ظلم ستیزان، از جمله مختار، گشود.

۲. دومین عاملی که زمینه قیام مختار را به وجود آورد بی بند و باری و بی لیاقتی یزید بود. عیاشی، خوش گذرانی و شراب خواری جزء اصلی برنامه های یزید به شمار می رفت. (۱) او نخستین حاکمی بود که رسماً به ناسزا گویی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. شعر و حرکت ناشایست او در مجلسی که برای به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یاران او ترتیب

۱- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۶.

داده بود معروف است که: «بنی هاشم دین و حکومت را به بازی گرفتند در حالی که اصلاً قیامتی در کار نیست و وحی نازل نشده است.» (۱) و به دنبال آن کاسه شراب را سر کشید و رسماً به کینه جاهلی خود اعتراف کرد و گفت: «ما از بزرگان آنان [بنی هاشم] کشتیم و در مقابل کسانی که آنان در بدر از ما کشته اند انتقام گرفتیم.» (۲)

علاوه بر آن، تهاجم یزید در مدینه و حمله اش به خانه خدا خشم مردم مسلمان را برانگیخت و آنان را بر ضد خاندان اموی شوراند.

۳. به دنبال شهادت امام حسین علیه السلام و جنایات یزید حرکت توأین به رهبری «سلیمان بن صُورِد» شکل گرفت و مردم کوفه با توجه به عهد شکنی خود با امام حسین علیه السلام تصمیم گرفتند تا با ریختن خون خود کفاره گناه شان را بپردازند. حرکت توأین صرفاً قیامی انتقام جویانه از قاتلین امام حسین علیه السلام بود ولی می توان آن را یکی از مهم ترین زمینه سازهای قیام مختار در کوفه نام برد. توأین بر اثر بی تجربگی نتوانستند به تمام اهداف خود دست یابند، اما مختار توانست از نتیجه کار و فعالیت آنان به نفع حرکت خود بهترین بهره را ببرد.

۴. چهارمین عاملی که زمینه های قیام مختار را فراهم ساخت مرگ یزید بود. با مرگ وی اختلاف و پراکنندگی در حکومت امویان راه یافت و از قدرت آنان کاسته شد و قلمرو حکومت شان در بخش هایی از شام محدود گردید.

درماندگی ابن زیاد در برابر آتش خشم مردم

درماندگی ابن زیاد در برابر آتش خشم مردم

۱- سید محمد شفیعی، پیرامون حماسه عاشورا، ص ۲۱۰؛ لهوف، ص ۲۳۶.

۲- سید محمد شفیعی، پیرامون حماسه عاشورا، ص ۲۱۰ و برای اطلاع بیش تر نک: لهوف، ترجمه سید علی رضا رجالی، تهرانی، صص ۲۳۴ _ ۲۳۶.

همان طور که اشاره کردیم با مرگ یزید حکومت اموی متزلزل و از قدرت شان کاسته شد و مردم حجاز به مخالفت با امویان پرداختند و سلطه ابن زبیر را پذیرفتند. اما مردم عراق با وجود این که از امویان نفرت عمیقی داشتند، کاملاً از ابن زبیر نیز حمایت نکردند و در وضعیت خاصی قرار داشتند مخصوصاً دو شهر مهم بصره و کوفه که از بزرگ ترین شهرهای عراق به شمار می رفت در انتظار حوادث آینده به سر می برد.

عبیدالله بن زیاد، حاکم این دو شهر، پیش از همه در نگرانی به سر می برد. او می دید که حکومت مرکزی در شام تضعیف شده و اوضاع ولایات هر روز رو به آشفتگی می نهد و مردم پس از شهادت امام حسین علیه السلام در وضعیتی هستند که ممکن است هر لحظه سر به شورش و قیام نهند. «از این رو درصدد بر آمد تا دوستی مردم عراق را به خود جلب کند و برای این منظور به آنان نزدیک شد ولی کوشش او در این راه بی فایده بود.»^(۱)

نهضت توأبیین در کوفه خطر بزرگی برای ابن زیاد به شمار می رفت. شعار آنان انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام بود. ابن زیاد می دانست که اگر آنان قدرت گیرند و در شعارهای خود موفق شوند او نخستین هدف خواهد بود؛ لذا درصدد آن برآمد که کسب قدرت کند و از مردم عراق برای خود بیعت بگیرد. با توجه به وضعیت دو شهر مهم عراق، یعنی بصره و کوفه، ابن زیاد بصره را برای شروع کار خود برگزید؛ زیرا

او در بصره بیش تر کار کرده و توانسته بود روحيات آنان را بهتر به دست آورد. گذشته از آن بصره يکپارچه نبود و نيرویی در آن جا که طالب خون امام حسين عليه السلام باشد وجود نداشت و در گذشته نیز کم تر از خاندان پيامبر صلی الله عليه و آله حمايت نموده بود.

مردم بصره چهار دسته شده بودند: يک دسته با عبيدالله بن حارث بن نوفل بيعت کردند و عده ای چشم به عبدالله بن زبير دوخته و منتظر بودند تا او شخصی را برای آنان معرفی کند. دسته های خوارج نیز مخالفت خود را آشکار کرده بودند و گاه گاهی دست به قيام می زدند. شيعيان بصره نزد اخنف بن قيس رفتند و از او خواستند تا آنان را برای قيام بر ضد ابن زياد رهبری نمايد، اما او به تقاضای آنان جواب رد داد. عبيدالله می خواست با استفاده از وضعيت نابسامان بصره و ناهماهنگی آن مردم سود جويد و به قول معروف «از آب گل آلود ماهی بگيرد»؛ لذا همه را در مسجد گرد آورد و در خطابه ای به آنان از گذشته خود گفت و اين که چه خدماتی برای آنان انجام داده است. سپس گفت اگر با او بيعت کنند آرامش را به عراق باز می گرداند و مردم را از پراکندگی نجات می دهد، اما مردم بصره بر خلاف انتظار او نه تنها به هيچ يک از وعده های وی اطمینان نکردند و به حرف هایش توجهی نمودند، بلکه همه دسته های مردم اين عمل او را فريب ديگری برای دست يابی به قدرت و فرار از مکافاتى که در انتظار او بود تلقی کردند. به همین علت وقتی مردم از مسجد بيرون شدند می گفتند: «آيا ابن مرجانه گمان می کند که ما دسته جمعی و جدا جدا از او اطاعت می کنیم؟!»^(۱)

کار به جایی رسيد که مردم آشکارا به ناسزاگویی ابن زياد

۱- مختار ثقفی، ص ۹۴، به نقل از الکامل، ج ۴، ص ۵۶.

می پرداختند و هنگامی که او بالای منبر می رفت سنگ به سویش پرتاب می کردند. ابن زیاد امید چندانی به کوفه نداشت با این حال زمانی که خود مشغول فعالیت در بصره بود نماینده ای به آن جا فرستاد تا از مردم کوفه برایش بیعت بگیرد، اما همین که نماینده او مردم را جمع کرد و مسأله بیعت با ابن زیاد را مطرح ساخت مردم سر به شورش زدند و او را زندانی نمودند. خطیب کوفه نیز به نمایندگی از مردم اعلام نمود که ما احتیاجی به بنی امیه و حکومت آن ها نداریم.

مردم بصره قبل از کوفه بر ضد ابن زیاد دست به شورش زدند و قیام را آغاز کردند. ابن زیاد وقتی وضعیت را خطرناک دید و موضع مردم کوفه و بصره را مشاهده نمود به ناچار به سوی شام پا به فرار نهاد.

از آن جا که وضعیت در بصره به بی نظمی و پراکندگی بیش تر پیش می رفت مردم آن جا به ناچار توافق کردند تا نامه ای به عبدالله بن زبیر بنویسند و بدین طریق وفاداری خود را به او اعلام دارند. ابن زبیر نیز پس از آن، برادرش مُصعب بن زبیر را به عنوان استاندار بصره به سوی آنان فرستاد.

مختار و سلیمان بن صُرد خزاعی

مختار و سلیمان بن صُرد خزاعی

قبل از آن که مختار در کوفه بیاید سلیمان بن صرد خزاعی که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود نهضتی را به نام توابین به راه انداخته بود که هدف آن، انتقام گیری از قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران او بود. سلیمان بن صرد رهبر این نهضت، با مختار هر دو در زندان ابن زیاد یک جا زندانی بودند، اما پس از فاجعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام هر دو آزاد شدند.

نهضت تواین زمینه های قیام مختار را هموار ساخت و احساسات شیعیان را در عراق بر ضد حکومت اموی برانگیخت و آنان را به اشتباه بزرگ شان در برابر حرکت امام حسین علیه السلام متوجه ساخت و به عللی که در ذیل یادآور می شویم توانست بسیاری از شیعیان را تا قبل از آمدن مختار به خود جلب کند و در تحریک و بسیج آنان بر ضد امویان به موفقیت هایی دست یابد:

۱. حضور شخصیت های سرشناس در رأس این حرکت مانند سلیمان بن صُیرد که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از بزرگان شیعه در کوفه بود و مُسَیب بن نجبه الفزاری و عبدالله بن وال تمیمی و عبدالله بن سعد بن نفیل الازدی و رفاعه بن شداد بجلی که همه از اصحاب امیر مؤمنان بودند.

۲. آنان هدف خود را انتقام گرفتن از قاتلان امام حسین علیه السلام معرفی نموده بودند؛ برای همین با سخنانی و مرثیه خوانی واقعه جانگداز حادثه کربلا را برای مردم بیان می کردند، به گونه ای که شنوندگان به گریه و نوحه سرایی می پرداختند و برای مظلومیت امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت متأثر می شدند، به حدی که برای انتقام گیری از قاتلین آن حضرت با اشتیاق از تواین استقبال می کردند.

۳. تواین واقعا خود را در قبال شهادت امام حسین علیه السلام گناه کار و مسئول می دانستند. آنان متعهد شده بودند تا با ریختن خون خویش گناه بی وفایی به فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یاری نرساندن به ایشان مرا بشویند؛ از این رو همه دارایی های خود را در اختیار حرکت تواین گذاشتند و املاک و مزارع خود را برای پیشبرد حرکت تواین اختصاص دادند. از جمله این اشخاص سعید بن نفیل بود که همه دارایی خود را وقف کرد. (۱)

۱- نک: مختار ثقفی، صص ۱۰۰ _ ۱۰۲؛ انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۴۵ _ ۴۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۹.

اما با آمدن مختار به کوفه شیعیان بیش تر به او توجه نمودند، به طوری که هر روز جمعیت او فزونی می یافت.

عوامل موفقیت مختار در قبال توّابین

عوامل موفقیت مختار در قبال توّابین

اشاره کردیم که حرکت توّابین زمینه ساز قیام مختار شد. با این حال او نمی توانست سیاست هایی را که توّابین در پیش گرفته بودند بپذیرد؛ زیرا مختار عقیده داشت که توّابین در حرکت خود دچار اشتباه اند. به همین دلیل می کوشید تا آنان را متوجه اشتباه شان بکند، امّا تلاش وی برای قانع کردن آنان سودی نبخشید تا این که آن اشتباهات و سیاست های نادرست باعث شکست حرکت توّابین شد.

ما در این قسمت می کوشیم به عمده ترین سیاست ها، روش ها و عواملی که هر دو حرکت (مختار و توّابین) در پیش گرفته بودند، اشاره کنیم؛ سیاست هایی که باعث شد تا مختار در صحنه های سیاست و مبارزه از رقیب خود سلیمان بن صرد پیشی جوید و رهبری شیعیان را به دست گیرد، امّا سلیمان شکست بخورد و حرکت آنان نتواند موقعیت خود را در میان شیعیان تثبیت کند:

۱. موضع مختار در قبال قاتلان امام حسین علیه السلام قاطع، روشن و سازش ناپذیر بود. از نظر او همه کسانی که در جنگ با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در کربلا شرکت داشتند مجرم و گناه کار بودند و می بایست به مجازات اعمال زشت خود می رسیدند. امّا حرکت توّابین نتوانست همپای شعارهای خود عمل کند و در برابر قاتلان آن حضرت قاطعیت نشان دهد؛ زیرا وجود روحیه قوم گرایی و اشراف منشی در میان بعضی از سران توّابین باعث شد تا عده ای از قاتلان سرشناس شهدای کربلا که با بعضی

از سران توابین خویشاوندی داشتند؛ از جمله عمر بن سعد بن ابی وقاص و سایر رؤسا و اشرافی که در کربلا در مقابل امام ایستادند بی هراس در کوفه زندگی کنند. به همین علت عبدالله بن سعد بن نوفل ازدی که از شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنان علیه السلام بود، به سلیمان و سایر رهبران توابین اعتراض کرد و گفت: ما برای خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام نموده ایم، در حالی که قاتلین حسین علیه السلام ... در کوفه اقامت دارند، با این وضع به کجا می رویم؟! (۱)

این سیاست توابین باعث شد تا مردم در میان عمل و شعار آنان تناقض آشکاری مشاهده کنند و به آنان به قسم گروه پیمان شکن نظر نمایند و در نتیجه نتوانند کاملاً به آنان اعتماد کنند و کم کم از آنان روی گردانند و به مختار بپیوندند.

علامه کمپانی نیز اشتباه سلیمان بن سرد را در این خصوص یکی از عوامل ناکامی توابین ذکر می کند و می گوید نرمش او در قبال اعیان و اشراف کوفه که بیش تر آنان از قاتلان امام حسین علیه السلام بودند باعث دلسردی و اعتراض طرفداران او شد.

۲. مختار خود را نماینده اهل بیت و نهضت خود را مورد تأیید محمد بن حنفیه _ که در آن زمان خود، نماینده امام زین العابدین علیه السلام بود _ معرفی کرد. اما توابین به هیچ یک از اهل بیت متکی نبودند و بدین لحاظ تعریف روشن و مشخصی از آینده مبارزه خود برای شیعیان عرضه نکردند. شعار خون خواهی از قاتلین سیدالشهدا البته برای شیعیان جالب توجه بود اما این شعار به تنهایی نمی توانست آینده توابین را و این که

۱- اصدق الاخبار، ص ۱۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۴.

آنان پس از پیروزی چه خواهند کرد و حکومت را به چه کسی خواهد سپرد روشن سازد. اصلاً توابین به آینده توجهی نداشتند؛ به همین علت شعارهای مختار که آل علی علیه السلام را مُحقق به خلافت می دانست و خود را نماینده و وزیر آنان معرفی می کرد تمام اهداف او را از مبارزه مشخص می ساخت و این موضوع شیعیان را نسبت به آینده حرکت مختار دل گرم و امیدوار ساخته بود.

۳. از مهم ترین عوامل توفیق یافتن مختار در کارهایش، دقت در شناخت موقعیت ها برای وارد شدن در صحنه عمل بود. او از حداقل امکانات و فرصت ها بیشترین بهره را می بُرد. در صحنه های سیاست و جنگ با تدبیر و تیزهوشی اش تمام جوانب قضایا را می سنجید. اما توابین شتاب زده و بدون دقت عمل می کردند. از بزرگ ترین اشتباه های توابین این بود که بدون در نظر گرفتن توانایی و بی توجه به پیروزی، با امویان وارد جنگ شدند. جنگی که در عین الوردیه میان توابین و سپاه امویان به سرکردگی عبیدالله بن زیاد در ربیع الثانی سال ۶۵ قمری رخ داد ضربه جبران ناپذیری بر توابین وارد ساخت؛ زیرا توابین با عجله و بدون تدبیر صحیح نظامی و قبل از آن که سنجش درستی از افراد و امکانات خود داشته باشند به جنگ پرداختند. با وجودی که مختار سلیمان را از عاقبت این جنگ بر حذر داشته بود اما او هیچ توجهی به این اخطار نکرد تا سرانجام در آن جنگ به شهادت رسید و سپاهیان او شکست سختی خوردند و بسیاری از آنان شهید شدند.

در این جنگ سپاه توابین از خود رشادت بسیاری به خرج دادند اما بی تجربگی آنان باعث شد تا نتوانند بر دشمن فایق شوند، ولی این

شکست نیروهای باقی مانده توابین را متوجه اشتباهات شان نمود تا پس از آن دست به اقدامات عجولانه و احساساتی نزنند. مختار پس از واقعه تلخ عین الوردی توابین را تسلی داد و از آنان دعوت کرد تا برای خون خواهی حسین بن علی علیه السلام به او بپیوندند و خود را برای نبرد با دشمنان، بیش از پیش آماده سازند.^(۱)

فصل سوم: ابن زبیر و تلاش برای مهار قیام مختار

اشاره

فصل سوم: ابن زبیر و تلاش برای مهار قیام مختار

زیر فصل ها

حاکمان ابن زبیر در کوفه

مختار در زندان ابن زبیر

حاکمان ابن زبیر در کوفه

حاکمان ابن زبیر در کوفه

همزمان با آمدن مختار به کوفه ابن زبیر، عبدالله بن یزید را به عنوان حاکم آن جا تعیین کرد و ابراهیم بن محمد بن طلحه بن عبدالله را موظف کرد تا خراج کوفه را جمع آوری کند. مسئولیت اصلی این دو نفر در قدم اول بیعت گرفتن از مردم کوفه به نفع ابن زبیر بود. آنان هم چنین می بایست ارتباطات خود را با توابین تثبیت و آنان را در قبال مختار که به عنوان رقیب او در آمده بود تقویت می کردند؛ زیرا توابین هیچ خطری برای ابن زبیر نداشتند. آنان نه به دنبال تشکیل حکومت بودند و نه به نفع کسی دعوت به خلافت می نمودند. به همین علت ابن زبیر می کوشید برای بر انداختن حکومت امویان و جنگ با آنان _ که دشمن مشترک شان بود _ از توابین بیش ترین بهره را ببرد؛ به خصوص این که سلیمان بن سرد به یاران خود توصیه کرده بود که با ابن زبیر درگیر نشوند؛ زیرا در این صورت آنان را از هدف شان، یعنی جنگ با قاتلین سیدالشهداء گمراه می ساخت. (۱)

ابن زبیر _ بر خلاف توابین _ از مختار بیمناک بود؛ زیرا وی از آل علی علیه السلام پشتیبانی می کرد و خلافت را حق مسلم و مشروع آنان می دانست و در کوفه دارای موقعیت و نفوذ خوبی بود؛ مخصوصاً پس از

شکست تواین شیعیان اطراف او را گرفته بودند. مختار با بیان سحرآمیز و سخنان حماسی خود مردم را به جنگ با امویان تشویق می کرد و در ضمن نارضایتی خود را از ابن زبیر و این که او هیچ مسئولیتی از طرف ایشان ندارد اعلام می داشت.

ابن زبیر کینه عمیقی نسبت به آل علی علیه السلام داشت، امّا برای رقابت با مختار و برای جلب توجه مردم عراق و به ویژه کوفه به فرستادگان خود دستور داده بود تا مسأله خون خواهی امام حسین علیه السلام را فراموش نکنند و در ظاهر درباره شهدای کربلا- اظهار حزن و سوگواری نمایند و از شور و هیجان شیعیان بر ضد عبیدالله بن زیاد، حاکم امویان در عراق، استفاده کنند. با همه این ها مختار جای خود را در قلوب شیعیان باز کرده بود و هیچ ترفندی از سوی ابن زبیر مانع پیشرفت و گسترش موقعیت مختار نمی شد؛ به همین علت ابن زبیر که مختار را بزرگ ترین مانع بر سر راه خود در عراق می دید درصدد برآمد تا قبل از آن که خطری از سوی او متوجه حکومتش شود کار او را تمام کند.

ابن زبیر که از پیروهای وسیع و چشم گیر خود مغرور شده و توانسته بود قلمرو نفوذ خود را بر تمامی کشورهای اسلامی به جز شام گسترش دهد، می پنداشت مهار کردن شخصی مانند مختار برای او چندان مشکل نیست. لذا پس از آن که نمایندگان او، عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمد پیشنهاد کردند مختار زندانی شود، او آن را پذیرفت.

مختار در زندان ابن زبیر

مختار در زندان ابن زبیر

زندانی شدن مختار به سعایت و اصرار عده ای از قاتلان امام حسین علیه السلام از جمله عمر سعد، یزید بن حارث و شَبَث بن ربعی به نزد عبدالله بن یزید

و ابراهیم صورت گرفت. آنان مختار را برای حکومت آن‌ها خطرناک معرفی نمودند و گفتند چنان چه او زندانی نشود کوفه روی آرامش را نخواهد دید و حکومت آنان ثبات نخواهد یافت. (۱) ابن یزید نیز پس از موافقت ابن زبیر، دستور بازداشت مختار را صادر کرد. مختار در خانه خود بود که ناگهان سربازان هجوم آوردند و او را دستگیر کردند. مختار وقتی متوجه منظور آنان شد گفت: منظورتان چیست؟ به خدا قسم به هدف تان نخواهید رسید. (۲)

زندانی شدن مختار فرصت تازه‌ای برای او فراهم ساخت تا ضمن اندیشیدن به عملکردها و برنامه‌های آینده خود، فریاد مظلومیت خویش را به گوش شیعیان برساند و احساسات آنان را تحریک کند که وی را بی‌تقصیر به زندان افکنده‌اند. عده‌ای از پیروان مختار و شیعیان وقتی از زندانی شدن او آگاهی یافتند به زندان رفتند و با او بیعت نمودند. (۳)

از یحیی بن ابی عیسی نقل شده که وقتی مختار در زندان بود او با حمید بن مسلم به ملاقاتش رفتند. هنگامی که مختار آن دو را دید نتوانست جلو احساسات درونی اش را بگیرد، لذا گفت:

سوگند به آفریدگار دریاها، درختان، نخلستان و زمین پست و بلند و صحراها و فرشتگان فرمانبر و پیامبران برگزیده، من از هدف خود دست نخواهم کشید و ستمگران را به وسیله شمشیرهای تیز و نیروهای مردان و افرادی که برای رضای خدا با من همکاری می‌کنند خواهم کُشت. من

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸۰.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۶۶ به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۵۷.

۳- مختار ثقفی، ص ۱۳۶.

به خواست خدا پایه های دین را به کمک ایشان استوار می سازم و شکاف هایی را که هم اکنون در اجتماع مسلمانان پیدا شده پر می کنم و قلوب داغ دیده مؤمنان را شفا می بخشم... من از مرگ هراس ندارم، هرگاه که به من روی آورد با آغوش باز از آن استقبال می کنم. (۱)

مختار در زندان با شیعیان و توابع ارتباط برقرار می کرد و آنان را به مقاومت تشویق می نمود. وی نامه ای از زندان به توابع نوشت و خواستار پیروزی آنان شد، و به آنان نوید داد که اگر از زندان آزاد شود حکومت بنی امیه و قاتلان امام حسین علیه السلام را در هم خواهد کوبید. وقتی نامه مختار به آنان رسید، آن ها نیز عبدالله بن کامل را در زندان نزد او فرستادند و پیام دادند که: ما طبق خواسته و رضایت تو عمل خواهیم کرد و اگر اجازه دهی به زندان می آییم و تو را آزاد می کنیم.

مختار در جواب آنان به عبدالله گفت: عجله نکنید من به زودی از زندان آزاد خواهم شد. (۲)

مختار از زندان نامه ای به عبدالله بن عمر، شوهر خواهر خود، نوشت. در آن نامه آمده که او بدون تقصیر زندانی شده و این بار نیز از او خواست تا از عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن طلحه بخواهد که او را آزاد سازند. با توجه به رابطه این دو با ابن عمرو احترامی که نسبت به او قائل بودند با رسیدن نامه، فوراً و بدون این که ابن زبیر را آگاه کنند، مختار را آزاد کردند. اما از آن جایی که از وی می ترسیدند از او خواستند تا قسم بخورد که از آنان اطاعت نماید و راه مسالمت را در پیش گیرد و

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۷؛ ذوب النصار، ص ۸۰.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۰ به نقل از انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۶۸.

بر ضد آنان دست به شورش و قیام نزنند و چنان چه دست به قیام بزنند باید هزار شتر در خانه خدا قربانی کند و کنیزان و غلامانش آزاد شود. (۱)

مختار از زندان آزاد شد و نمایندگان ابن زبیر را به باد تمسخر گرفته، گفت: خدا آنان را بکشد، تا چه حدّ احمق اند اگر امید داشته باشند من به عهد و قسم نسبت به آن‌ها وفادار بمانم، در صورتی که وقتی سوگند خوردم، در نظر داشتم تا کفاره آن را بپردازم. اهدای شتر و آزادی همه غلامان و کنیزانم از انداختن آب دهان برایم آسان تر است. من آرزو دارم تا به هدف مقدس خود نایل آیم اما هیچ غلام و کنیزی نداشته باشم. (۲)

زندانی شدن مختار بیش از پیش توجه شیعیان را به او جلب کرد و از او در اذهان شیعیان شخصیتی ترسیم کرد که می‌تواند آنان را به اهداف شان برساند؛ به همین علت پس از آزادی با استقبال گرم و بی سابقه شیعیان و طرفدارانش مواجه شد.

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸ و ۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸ و ۹

فصل چهارم: مختار پس از آزادی

اشاره

فصل چهارم: مختار پس از آزادی

زیر فصل ها

بزرگان کوفه، امام سجاد و قیام مختار

ابن مطیع حاکم جدید ابن زبیر

سیاست ابن مطیع در قبال مختار

بزرگان کوفه، امام سجاد و قیام مختار

بزرگان کوفه، امام سجاد و قیام مختار

مختار پس از آزادی با امام زین العابدین علیه السلام تماس برقرار کرد اما همان طور که گفتیم آن حضرت در وضعیتی نبود که خود آشکارا با مختار در ارتباط باشد و مستقیماً او را هدایت کند. به همین منظور مسئولیت آن امر را به محمد حنفیه سپرد؛ لذا مختار خود را نماینده و وزیر محمد حنفیه معرفی کرد. مطرح شدن محمد حنفیه برای شیعیان سؤال برانگیز بود؛ زیرا آنان معتقد به امامت علی بن حسین علیه السلام بودند و مختار می بایست از آن حضرت اجازه جهاد می گرفت. مورخانی مانند مسعودی و یعقوبی معتقدند که شیعیان راجع به نمایندگی مختار از محمد حنفیه شک کردند. اما اگر بیش تر دقت شود خواهیم دید که قضیه به گونه ای دیگر است، شیعیان با توجه به این که علی بن الحسین علیه السلام را امام و پیشوای خود می دانستند، در قیام خود نیازمند تأیید او بودند؛ به همین علت وقتی عده ای از بزرگان کوفه^(۱) به دیدار محمد حنفیه رفتند، وی آنان را به نزد امام سجاد علیه السلام برد و آن حضرت به صراحت فرمود محمد حنفیه در ماجرای قیام مختار نماینده آن حضرت است پس از آن ملاقات شیعیان با اطمینان خاطر به کوفه باز گشتند.

۱- مثل «عبدالرحمن بن شریح» و «سعید بن منقذ ثوری» و «اسود بن جراد کندی» و «قدامه بن مالک جثمی».

عبدالرحمن بن شریح پس از بازگشت از نزد امام سجاد علیه السلام و محمد حنفیه در کوفه به شیعیان گفت: علی بن حسین علیه السلام و محمد حنفیه به ما اجازه دادند تا با مختار همکاری کنیم و چنان چه آنان راضی نبودند ما را نهی می کردند.

عبد الرحمن می گوید: شیعیان در کوفه چشم در راه آمدن ما و شنیدن نظر امام بودند. وقتی به کوفه برگشتیم و آنان را در جریان امر قرار دادیم تصمیم نهایی برای همکاری با مختار گرفته شد؛ زیرا قبل از آن عده ای از شیعیان که مختار از آنان دعوت نموده بود به او گفته بودند: منتظریم تا از مدینه خبر موثقی به ما برسد که دال بر صحت گفتار تو باشد.

هنگامی که مختار از ماجرای گسیل هیئت مذکور در مدینه و هدف آنان باخبر شد، با نگرانی منتظر بازگشت آنان ماند. نگرانی وی به این علت بود که ممکن بود امام زین العابدین علیه السلام و محمد حنفیه به آنان اطمینان نکنند و به سبب تقیه حقیقت را برای شان نگویند؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در شرایطی قرار نداشت که آشکارا قیام مختار را رهبری کند و محمد حنفیه که نماینده آن حضرت در امور قیام مختار بود نیز در وضع دشواری قرار داشت و ابن زبیر که در آن زمان در مدینه مسلط شده بود او را تحت مراقبت قرار داده بود و برای گرفتن بیعت از او به اذیت و آزارش می پرداخت.

اما این هیئت پس از یک ماه انتظار با خبر مسرت بخش و امیدوار کننده ای به کوفه بازگشت. آنان وقتی به کوفه رسیدند قبل از آن که به خانه های خود بروند یگراست به خانه مختار رفتند. مختار هنوز نمی دانست که امام به آنان چه جوابی داده و راجع به او چه گفته است.

به همین علت با نگرانی و دلهره فراوان پس از احوال‌پرسی به آنان گفت: چه خبر؟ گویا شما درباره کار من به خود تردید راه داده و به فتنه افتاده اید.

آنان گفتند: به تو مژده می‌دهیم بر این که ما دستور گرفته ایم تا با تو همکاری کنیم.

این خبر برای مختار بشارتی نیکو و مسرت بخش بود، به گونه‌ای که وی با شنیدن آن از سر خوشحالی گفت: «اللّه اکبر! مرا ابواسحاق می‌گویند، بیا خیزید و شیعیان را آماده قیام نمایید.»^(۱)

مختار پس از آمدن هیئت دستور داد همه بزرگان جمع شوند. هنگامی که آنان گرد آمدند گفت:

ای گروه شیعیان، عده‌ای می‌خواستند صحت‌مأموریت مرا به یقین بدانند؛ برای این منظور به مدینه خدمت‌پیشوای هدایت و پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برگزیده یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام رفتند. امام به آنان فرموده است: که من نماینده و پشتیبان او هستم و به شما دستور داده که از من پیروی کنید و به فرمانم گردن نهید.^(۲)

به دنبال سخنان مختار، عبدالرحمن بن شریح برخاست و شرح ملاقات خودشان را با امام چهارم علیه‌السلام و محمد حنفیه به تفصیل نقل کرد. سخنان وی عواطف و احساسات شیعیان را برافروخت و افرادی که تا آن هنگام متحیر بودند، با شور و هیجان گرد مختار را گرفتند و کار وی رونق تازه‌ای به خود گرفت.^(۳)

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۷۳-۷۴، به نقل از بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵.

۳- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۷۴.

ابن مطیع حاکم جدید ابن زبیر

ابن مطیع حاکم جدید ابن زبیر

مختار در میان شیعیان از موقعیت خاصی برخوردار شده بود و کار او هر روز بیش تر از قبل بالا می گرفت؛ به همین خاطر نگرانی ابن زبیر بیش تر می شد. ابن زبیر معتقد بود که عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمد طلحه به وظایف شان به خوبی عمل نکردند و نتوانستند مردم کوفه را مطیع خود بسازند و در این که مختار را بدون مشورت با او از زندان رها ساختند مرتکب اشتباه بزرگی شدند لذا آن دو را از حکومت کوفه معزول ساخت و به جای آنان عبدالله بن مطیع را به عنوان حاکم کوفه برگزید عبدالله بن مطیع مرد بیابان بود و به امور سیاست و اداره حکومت چندان آشنایی نداشت، ولی از آن جایی که صمیمی ترین دوست ابن زبیر بود و هیچ کاری را بدون مشورت او انجام نمی داد برای ابن زبیر کافی بود تا به او اعتماد کند؛ به خصوص که او به سبب سابقه دوستی با مختار به روحیاتش بیش تر آشنا بود.

ابن مطیع در مسجد کوفه برای مردم سخن گفت و برنامه های آینده خود را اعلام کرد. در آن سخنرانی او از ابن زبیر به عنوان امیرالمؤمنین یاد نمود و خود را فرستاده و مأمور او معرفی کرد و گفت: امیرالمؤمنین به من دستور داده تا مالیات شما را جمع کنم و مازاد خراج شما را برایش ببرم و افزود که او طبق وصیت عمر بن خطاب و روش عثمان بن عفان عمل خواهد کرد. ^(۱)

مردم از سخنان ابن مطیع مبنی بر این که از سیاست عمر و عثمان پیروی می کند و مازاد خراج را برای ابن زبیر می فرستد، بر آشفته شدند و به مخالفت پرداختند و «سائب بن مالک اشعری» که از شیعیان مخلص و

۱- مختار ثقفی، ص ۱۲۱، به روایت از الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۹؛ مقتل ابومخنف از دی، ص ۳۱۸.

متعصب بود، از وضعیت پیش آمده استفاده نمود و برای مردم از زمان خلافت علی علیه السلام و سیاست عادلانه او سخن گفت و یادآوری کرد که کوفه در زمان حکومت آن حضرت عظمت یافته و مردم عراق و کوفه از موقعیت بالایی برخوردار شده بود. او هم چنین از ابن مطیع خواست که از سیاست علی علیه السلام پیروی کند نه سیاست عمر و عثمان و مازاد خراج را به مصرف خود عراق برساند. سخنان ابن مالک تأثیر سخنان ابن مطیع را از بین برد و وی در نخستین گام مأموریت خود، ناکام ماند.

سیاست ابن مطیع در قبال مختار

سیاست ابن مطیع در قبال مختار

ابن مطیع، استاندار جدید کوفه، می بایست دو وظیفه را قبل از همه امور انجام می داد: نخست از مردم عراق برای ابن زبیر بیعت می گرفت و او را به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه واجب الاطاعه تبلیغ می کرد. دوم این که جلو حرکت مختار را می گرفت و مردم را از دور او پراکنده می ساخت؛ مسئولیتی که مأموران قبل از او نتوانستند به خوبی آن را به انجام رسانند و به همان علت عزل شدند و او به جایشان انتخاب گردید.

ابن مطیع از دوستان مختار بود ولی بی توجه به آن، تصمیم گرفت تا با شدت با وی برخورد نماید و هر طور شده جلو او را بگیرد. به همین علت دست به کار شد و به ایاس بن مضارب که شخصی سخت گیر و در امور شهربانی فرد کار آزموده ای بود، وظیفه داد تا مسئولیت اداره شهر کوفه و نظارت بر آن را به عهده گیرد و با مختار مقابله کند و جلو حرکت شیعیان را بگیرد. به همین سبب وی افرادی را موظف ساخت تا تمام حرکات مختار و شیعیان را زیر نظر داشته باشند و او را از اخبار مربوط به آنان آگاه کنند.

ایاس در نخستین اقدام، گزارشی برای ابن مطیع از نتایج تحقیقات

خود راجع به سائب بن مالک اشعری که جلسه سخنرانی ابن مطیع را با سخنان خود به هم زده بود و مردم عراق را به اطاعت نکردن از او وامی داشت تهیه کرده و در آن متذکر شده بود که سائب از یاران و عوامل نزدیک مختار است. هم چنین در آن گزارش از ابن مطیع خواسته بود که چون مختار محرک اصلی مردم و عامل تشنج مردم بوده و در آینده نیز هیچ اعتمادی وجود ندارد که بر ضد حکومت او دست به قیام نزنند او را در حضور بخواهد و سپس دستگیر کرده، به زندان افکند تا او با خیال راحت کار کوفه را روبه راه و به امور حکومتی رسیدگی کند.

ایاس از ابن مطیع خواست چنان چه او موافقت کند، شخصا مأموریت دستگیری مختار را به عهده گیرد و ترتیب جلب و احضار او را فراهم سازد.

ابن مطیع با توجه به توصیه های رئیس شهربانی خود و شناختی که از مختار داشت دو نفر را برای احضار او مأمور ساخت و به آنان گوشزد نمود که به مختار بگویند ابن مطیع دعوت کرده تا نزدش حضور یابد. آنان وقتی به خانه مختار رفتند و ماجرای دعوت او را به مختار ابلاغ کردند، وی آماده رفتن به نزد ابن مطیع شد اما زایده بن قدامه (۱)، یکی از فرستادگان ابن مطیع و پسر عموی مختار، با اشاره چشم او را متوجه قصد سوء ابن مطیع ساخت و با خواندن این آیه: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ... یعنی [به خاطر بیاور] هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا [از مکه] خارج سازند، آن ها چاره می اندیشیدند [نقشه می کشیدند] و خداوند هم تدبیر می کرد؛ و خدا بهترین چاره جویان و تدبیر کنندگان

۱- ابوعلی بلعمی، قیام سیدالشهداء و خون خواهی مختار .

است»^(۱) او را از عواقب رفتنش نزد ابن زبیر آگاه ساخت. مختار وقتی از حقیقت امر آگاه شد خود را بیمار وانمود کرد و از مأموران خواست تا به ابن مطیع بگویند فعلاً به علت کسالتی که دارد نمی تواند خود را نزد او حاضر کند.^(۲)

۱- انفال، آیه ۳۰.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۲۲، به نقل از الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۹؛ اصدق الاخبار، ص ۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۴؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۹۱.

فصل پنجم: زبانه کشیدن شراره های خشم انقلاب

اشاره

فصل پنجم: زبانه کشیدن شراره های خشم انقلاب

زیر فصل ها

دعوت از سردار دلاور ابراهیم بن اشتر

بیعت ابراهیم گامی به سوی پیروزی

کوفه در التهاب قیام بزرگ

مژده نخستین پیروزی

صدور فرمان قیام

طلیعه خورشید پیروزی در شب باشکوه

تحركات دشمن در قبال نیروهای انقلاب

مقایسه دو سپاه

یورش ظفرمندان به قلب دشمن

به سوی فتح آخرین سنگر

فرار با لباس زنانه

تبیین هدف در نخستین خطبه پس از پیروزی

نکات خطبه

بیعت رستگاری و پیمان آگاهانه

دعوت از سردار دلاور ابراهیم بن اشتر

مختار می دانست که ابن مطیع تلاش همه جانبه ای را برای مهار کردن حرکت او شروع و عده ای از بزرگان کوفه را از راه وعده و وعید با خود همگام نموده است، لذا تصمیم گرفت تا هرچه زودتر و قبل از آن که ابن مطیع دست به اقدامی بزند قیامش را آغاز کند. برای شروع قیام و به راه انداختن نهضت، همکاری شخصیت هایی چون ابراهیم بن اشتر ضروری است لذا عده ای از یاران به او پیشنهاد نمودند که از ابراهیم بن اشتر برای همراهی با آنان دعوت شود.

ابراهیم فرزند مالک اشتر، از یاران باوفا و شجاع امیرمؤمنان علی علیه السلام و رهبر قبیله نخع از مدحج بود. او جوان نوسال و شجاع^(۱) آزاد و دارای همت بلند و اندیشه عالی و صفات و اخلاق پسندیده بود. همیشه از حق طرفداری می کرد و رزم آوری، دلاوری و صف شکنی در میدان های رزم را از پدرش به ارث برده بود و به علی علیه السلام و خاندان آن حضرت عشق می ورزید و از طبع بالای شعری و زبان فصیح و بلیغی برخوردار بود.^(۲)

ابن نما در وصف ابراهیم می گوید: ابراهیم _ که درود خداوند بر او

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲۴.

۲- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۰.

باد _ مظهر دلاوری، شهامت و قاطعیت بود. او عاشق اهل بیت و مشعل دار دوستی آن خاندان و پرچم دار مکتب اهل بیت بود. (۱) او در جنگ صفین با وجودی که نوجوانی بیش نبود همراه با پدرش مالک اشتر در رکاب امام علی علیه السلام شجاعانه شمشیر می زد و با دلاوری تمام با دشمنان آن حضرت می جنگید و از خود فداکاری و رشادت های بسیاری نشان داد. (۲) وی با محمد حنفیه نیز ارتباط نزدیک داشت، اما با توأیین ارتباطی نداشت و به همکاری با سلیمان بن سرد از خود تمایل نشان نمی داد.

قبیله ابراهیم (نخع) نیز یکی از بزرگ ترین و مهم ترین قبایل بود و در نزد سایر قبایل احترام خاصی داشت.

ابراهیم از معدود شخصیت های بود که نه تنها در میان قبیله خود از موقعیت و محبوبیت خاصی برخوردار بود، بلکه همه او را شخصیتی بزرگ و خیرخواه می دانستند و به او بسیار حرمت می نهادند. صفات نیک، صداقت، شجاعت، جوان مردی و اخلاص او نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باعث شد تا مختار به او توجه کند و یاران او نیز پیشنهاد دعوت از ابراهیم را با مختار مطرح سازند.

هنگامی که تصمیم گرفته شد تا قیام آغاز گردد، بزرگان شیعه _ از جمله آنان که در مدینه به نزد امام زین العابدین علیه السلام رفته بودند _ نزد مختار آمدند و ضرورت پیوستن ابراهیم را به نیروی انقلاب مطرح نموده، گفتند: سران و اشراف کوفه برای جنگ با شما با ابن مطیع

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۶ به نقل رساله ذوب النصار ابن نما .

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۳۱۶، به نقل از وقعه الصفین، ص ۴۴۱ .

همدست شده اند، با این حال اگر ابراهیم فرزند مالک اشتر را با خود داشته باشیم به پیروزی امیدوار خواهیم بود؛ زیرا او جوانی است شریف و دلاور و رئیس قبیله بزرگی که طرفداران بسیار دارد.

مختار از پیشنهاد به جا و شایسته آنان استقبال کرد و گفت: خوب است بروید به ابراهیم بگویید که ما با تأیید اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بپا خواسته ایم و برای خون خواهی امام حسین علیه السلام با قاتلان او می جنگیم. (۱)

یاران مختار به خانه ابراهیم رفتند و پس از سخنان مقدماتی و بیان ارادت و فداکاری و شجاعت مالک اشتر، پدر ابراهیم، در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام به موضوع اصلی پرداختند. نخست یزید بن انس گفت: غرض ما از آمدن به خدمت شما این است که پیشنهادی بدهیم و امر مهمی را مطرح کنیم و موافقت و همکاری شما را در آن امر بخواهیم، امیدواریم به پیشنهاد ما _ که خیر و صلاح شما را نیز در بر دارد _ جواب مثبت دهید. در غیر آن صورت ما حجت را بر شما تمام نموده و وظیفه و خیرخواهی خود را نسبت به شما ادا کرده ایم و از شما می خواهیم که موضوع را در پیش خود مخفی دارید.

ابراهیم گفت: من نه باکی از گزارش جاسوسان دارم و نه وابستگی به حکومت، تا از سخن چنان آن بترسم؛ دشمنان ما هم کسانی نیستند جز معدودی افراد سبک سر و احمق.

یزید بن انس سخنان ابراهیم را قطع کرد و گفت: کاری که ما در پیش گرفته ایم ساده نیست، ما تصمیم داریم تا برای برپایی حکم خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از ستم دیدگان و خون خواهی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهدای کربلا و مبارزه با کسانی که ریختن خون آنان را

حلال دانستند قیام کنیم؛ سران و بزرگان شیعه نیز در این امر با ما هم رأی اند.

احمر بن شَمِیْط گفت: من خیر و مصلحت شما را می‌خواهم و شما را دوست دارم. خداوند پدرت، مالک اشتر، را پیامرزد که مرد بزرگواری بود. اگر تو نیز همانند پدرت رعایت حق خدا کنی جای او را خواهی گرفت. ما تو را به امری فرامی‌خوانیم که اگر بپذیری همانند پدرت در قلب همه جای خواهی گرفت و بار دیگر خاطره پرشکوه و عظمت پدرت را در دل‌ها زنده خواهی کرد. هم‌چنین می‌توانی با تلاش و جدیت به مقام و موقعیت والای گذشتگان دست یابی و باعث افتخار و سربلندی شوی.

ابراهیم گفت: دعوت شما را برای خون خواهی از حسین بن علی علیه السلام و شهدای کربلا می‌پذیرم؛ مشروط بر این که مسئولیت این امر بر عهده من باشد.

آنان گفتند: درست است که تو شایستگی آن مسئولیت را داری، اما مختار از سوی علی بن حسین علیه السلام و محمد حنفیه مسئولیت آن امر را به عهده دارد و رهبری قیام از سوی آنان به او واگذار گردیده است و به ما هم امر شده تا از او اطاعت کنیم لذا ما هم با او بیعت نموده ایم.

ابراهیم پس از سخنان آنان ساکت ماند و چیزی نگفت، تا این که جلسه پایان یافت و آنان ماجرای ملاقات خود با ابراهیم را با مختار در میان گذاشتند. (۱)

بیعت ابراهیم گامی به سوی پیروزی

بیعت ابراهیم گامی به سوی پیروزی

پس از سه روز مختار ده نفر و به قولی پانزده نفر (۲) از بزرگان کوفه را که

۱- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۱۵ - ۱۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲۲؛ ماهیت قیام مختار، صص ۳۱۸ - ۳۱۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۶.

۲- قیام سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام، و خون خواهی مختار، ص ۶۰.

با او همراه بودند طلبید و بی آن که مقصد خود را به آنان بگویند آن ها را به همراهی با خویش خواند. وی در حالی که پیشاپیش آنان در حرکت بود کوچه ها و میدان های شهر را پشت سر نهاد. به جلو خانه ابراهیم که رسید ایستاد و سپس در را کوبید. همه در آن هنگام فهمیدند که مقصود مختار چیست. وقتی در باز شد و ابراهیم از حضور مختار و همراهان او مطلع شد با روی آنان را به داخل خانه راهنمایی و از آنان به گرمی استقبال کرد؛ مختار را در کنار راست خود نشاند و نهایت احترام را نسبت به او انجام داد. (۱)

مختار پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب به ابراهیم گفت:

من از جانب مهدی (محمد حنفیه)، فرزند امیر مؤمنان علیه السلام و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله ، که اکنون بهترین مردم روی زمین و فرزند کسی است که بعد از مقام نبوت و پیامبر صلی الله علیه و آله برترین فرد روی زمین بود، نامه ای برای تو دارم: او از تو خواست که ما را پشتیبانی کنی و با ما همراه شوی. اگر بپذیری رو به حق نهاده ای و اگر نپذیری، این نامه حجت را بر تو تمام کرده است و باشد که خداوند، مهدی و دوستان او را از تو بی نیاز کند. (۲)

مختار رو کرد به یکی از یارانش که نامه نزدش بود و گفت: نامه را به ابراهیم بده!

آن گاه نامه را که هنوز گشوده نشده بود به ابراهیم داد. او مهر آن را

۱- تاریخ طبری، ج ۶ ، ص ۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴ ، ص ۲۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۵ ، ص ۲۲۲؛ ماهیت قیام مختار، ص ۳۲۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶ ، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵ ، ص ۳۶۶ .

برداشت و شروع کرد به خواندن آن:

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد مهدی، به ابراهیم فرزند مالک اشتر، درود بر تو باد!

سپاس خدای را که جز او خدایی نیست، اما بعد، مختار را به عنوان وزیر، امین و برگزیده خود به سوی شما فرستادم و به او فرمان داده ام تا با دشمنان ما به نبرد پردازد و به خون خواهی خاندانم قیام کند. تو نیز با قبیله ات که تحت فرمانت قرار دارد و هر کسی که از تو اطاعت می کند قیام و با مختار همکاری نماید.

چنان چه دعوت مرا بپذیری و یاریم کنی نزد من برتری و فضیلت بسیار خواهی یافت و فرماندهی کل نیروها را به عهده خواهی داشت و تمام شهرها و مرز و بوم هایی که فتح کردی، از کوفه تا دورترین شهرهای شام، تحت فرمان و اختیار تو قرار خواهد گرفت. من این را به تو تعهد می کنم، و تو نیز در این صورت نزد خدا به مقام بالایی دست می یابی، و اگر با من همراه نشوی گرفتار هلاکتی خواهی شد که هرگز از آن رهایی نیابی. والسلام. (۱)

از آن جایی که عنوان «مهدی» برای ابراهیم تازگی داشت، نسبت به نامه اظهار تردید کرد و گفت: «ابن حنفیه پیش از این با من مکاتبه نموده و در نامه های خود فقط نام خود و پدرش را ذکر کرده است.» (۲)

مختار: گفت درست است، اما اوضاع فعلی با گذشته فرق می کند.

اما ابراهیم که دلایل محکم تر می خواست، گفت: از کجا مطمئن شوم

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۶؛ ماهیت قیام مختار، ص ۳۲۱.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۲۵؛ ماهیت قیام مختار، ص ۳۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷.

که این نامه از محمد حنفیه است؟ از همراهان مختار سران و بزرگان شیعه و کسانی که برای وثوق از سخنان مختار مبنی بر نمایندگی از محمد حنفیه به نزد امام زین العابدین علیه السلام در مدینه رفته بودند همه بجز دو نفر (عامر شعبی و پدرش) که جزء آن هیئت نبودند به صحت نامه شهادت دادند. به همین علت ابراهیم، عامر شعبی را به کناری فراخواند و از او پرسید: آیا تو درباره صحت نامه و شهادت اینان تردید داری؟

او گفت: نه، آنان از بزرگان و قاریان قرآن و شیوخ و معتمدترین قوم و از شجاعان عرب بشمار می روند و من به گفتار آنان اطمینان دارم.»^(۱)

عبدالرحمن بن شریح نیز برای اطمینان بیش تر ابراهیم ملاقات خود با امام چهارم علیه السلام و نماینده آن حضرت، محمد حنفیه را به تفصیل بیان کرد.

هنگامی که ابراهیم به صحت نامه اطمینان یافت از جای خود برخاست و مختار را بر مسند خویش نشانید و گفت: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم» و دست او را فشرد و مراسم بیعت را در حضور آن جمع به جای آورد. سپس دستور داد تا میوه و شربت و عسل بیاورند.^(۲)

پس از پایان جلسه و پذیرایی از مختار و یارانش، ابراهیم او را تا در خانه اش بدرقه کرد و از آن جا به خانه خود بازگشت.

ابراهیم بن اشتر پس از بیعت با مختار قبیله و هواداران خود را گرد آورد و آنان را نیز با خود همراه ساخت. با پیوستن ابراهیم تصمیم گرفته شد تا قیام هرچه زودتر آغاز گردد. برای همین جلسات و رفت و

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۳۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۶.

۲- دستور آوردن عسل را علاوه بر میوه و شربت ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۹۲، نقل کرده است.

آمدهای سران و بزرگان کوفه به خانه مختار شروع شد و گاهی جلسات تا آخر شب ادامه می یافت. ابراهیم در تمام این جلسات حضور داشت و در کنار مختار به بررسی اوضاع و سازماندهی نیروها و طرح و برنامه ریزی قیام می پرداخت. پس از مذاکرات و رایزنی تصمیم نهایی گرفته شد و به همه نیروها و مسئولان ابلاغ گردید که شب پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ۶۶ خود را برای قیام سراسری و بزرگ آماده سازند.^(۱)

ابراهیم که مسئولیت نیروهای نظامی را به عهده داشت به تشکیل هسته های زیر زمینی _ که وظیفه آن هماهنگی، نظارت و سازماندهی نیروها بود _ پرداخت.^(۲) این هسته ها علاوه بر وظایف مذکور مسئولیت جمع آوری اطلاعات و توجه به حرکات و واکنش های دشمن را نیز به عهده داشت.

کوفه در التهاب قیام بزرگ

کوفه در التهاب قیام بزرگ

ایاس بن مضارب مسئول نیروهای نظامی کوفه، از قیام قریب الوقوع مختار مطلع شده بود اما دقیقاً زمان آن را نمی دانست؛ از این رو به دارالحکومه نزد عبدالله بن مطیع رفت و موضوع را به او گزارش داد.

ابن مطیع به دست و پا زدن افتاد و به ایاس دستور داد هرچه زودتر دست به کار شود و شهر را تحت نظر خود قرار دهد. روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال ۶۶ ایاس بر اساس دستور ابن مطیع نیروهای نظامی را در میدان های عمومی شهر، اطراف مسجد جامع کوفه، محلات

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۶.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۸.

و معابر عمومی مستقر ساخت و رسماً اعلام حکومت نظامی کرد. (۱) محل استقرار نیروهای ابن مطیع در کوفه به قرار زیر بود:

ایاس، رئیس شهربانی و فرزند او راشد، مسئولیت امنیت مرکز شهر، بازار، کناسه و مراکز مهم و حساس شهر کوفه را به عهده گرفتند و خود ابن مطیع نیز برای تأمین امنیت بیش تر نقاط حساس و مرکز شهر و اماکن حکومتی وارد عمل شد و نیروهای خود را در آن‌ها مستقر ساخت. (۲)

و مسئولیت کنترل باقی نقاط و مراکز مهم شهر، که عبارت بودند از میدان بشر و میدان سبیع در قسمت شمال شهر و میدان مراد و میدان سلیم و محله صائدین و میدان کنده، به ترتیب به عهده افراد ذیل گذاشته شد:

کعب بن ابی کعب خثعمی، عبدالرحمن بن سعید، ابو حَوشَب، شمر بن ذی الجوشن، عبدالرحمن بن مخنف، زحر بن قیس جعفی و گروه دیگری که همه در فاجعه کربلا شرکت داشتند. (۳)

در سایر نقاط راه‌های ورودی شهر نیز نیروهای حکومتی مستقر شدند و هر رفت و آمدی را زیر نظر گرفتند.

مژده نخستین پیروزی

مژده نخستین پیروزی

کوفه کاملاً در حالت بحرانی قرار داشت و وضعیت موجود نشان دهنده وقوع حوادث مهمی در آینده نزدیک بود. نیروهای مختار نیز، به فرماندهی ابراهیم، از قبل سازماندهی شده بودند و آمادگی هر نوع پیش

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۷.

۳- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۸.

آمدی را داشتند.

شب چهارشنبه (۱۳ ربیع الاول سال ۶۶ ه. ق) بنا بود آخرین تدابیر برای شروع قیام سراسری گرفته شود. برای همین ابراهیم بن اشتر بدون توجه به حکومت نظامی با صد مرد جنگی از یارانش به سوی خانه مختار به راه افتاد. او هر شب برای تشکیل جلسه از کنار دارالاماره و مرکز شهر با یاران خود به سوی خانه مختار می رفت، اما این شب وضعیت کاملاً متفاوت بود. در همه جا حضور نیروهای گشتی به چشم می خورد و معلوم بود که تدابیر شدیدی از سوی حکومت برای کنترل شهر اتخاذ شده است. به همین علت شماری از همراهان ابراهیم به او پیشنهاد کردند که از طرف «نخيله» که راه نسبتاً امنی بود به سوی خانه مختار بروند، اما ابراهیم نپذیرفت و گفت:

به خدا از کنار دارالاماره و وسط بازار می گذرم تا دشمن را مرعوب کنم و عملاً به آنان بفهمانم که ما آنان را چیزی حساب نمی کنیم. (۱)

ابراهیم از سوی باب الفیل به سوی دارالاماره و مرکز شهر به راه افتاد. نرسیده به میدان بزرگ شهر از کوچه عمرو بن حُرَیث رد می شدند که ناگاه سر و کله ایاس بن مضارب همراه با افرادی نمایان شد. ایاس به نیروهای خود دستور آماده باش داد و سپس خطاب به ابراهیم بانگ برآورد: که هستید و در این هنگامه شب به کجا می روید؟

ابراهیم از قبل آمادگی هرگونه برخوردی را با نیروهای دولتی داشت. همه افراد او زیر قبای خود زره پوشیده و مسلح به شمشیر بودند؛ از این

رو با خون سردی در جواب فریاد ایاس گفت: من ابراهیم، فرزند مالک اشترم و اینان که در کنارم قرار دارند دوستان من هستند که برای انجام دادن امر مهمی می رویم.

ایاس گفت: در این وقت شب و کار مهم! نه، اجتماع شما مشکوک است، من نمی توانم شما را رها کنم و دست از شما بردارم؛ وقتی رفتیم به پیش امیر همه چیز روشن می شود، یا الله همه شما بازداشتید.

ابراهیم گفت: برو دنبال کارت و به ما کاری نداشته باش.

ایاس پاسخ داد: خیر، هرگز رهایتان نخواهم کرد.

ابراهیم از سماجت و برخورد ناشایست ایاس برآشفت. در کنار ایاس شخصی به نام ابوالقطن با نیزه ای بلند ایستاد بود. او از دوستان ابراهیم بود. ابراهیم به وی گفت: ابالقطن جلو بیا تا به تو بگویم برای چه کاری در این وقت شب بیرون آمده ایم و تو به ایاس بگویی.

ابوالقطن به سوی ابراهیم آمد تا بشنوند او چه می گوید. ناگاه ابراهیم نیزه را از دست او قاپید (۱) و با یک حرکت سنجیده و سریع در حالی که فریاد می زد «ای دشمن خدا، تو نیز از قاتلین حسین هستی» نیزه را بر گلوی ایاس فرو کرد، به طوری که وی بر زمین افتاد و کشته شد. (۲)

به دستور ابراهیم سر ایاس از بدنش جدا شد. وقتی نیروهای تحت امر ایاس واقعه را چنین دیدند همه پا به فرار نهادند و از جلو راه ابراهیم و یاران او متواری شدند. خبر شکست و کشته شدن ایاس، رئیس

۱- قیام سیدالشهداء حسین بن علی و خون خواهی مختار، ص ۶۱.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۱۹ - ۲۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷؛ بحارالانوار ج ۴۵، ص ۳۶۷.

نیروهای مسلح و فرار نیروهای او به زودی در همه جا پیچید و باعث نگرانی و ترس همه نیروهای حکومت شد. وقتی ابن مطیع از ماجرا باخبر شد بی درنگ جای خالی ایاس را با تعیین پسر وی، راشد به عنوان جانشین او پر کرد.

ابراهیم وقتی به نزد مختار رسید گفت: قرار نبود امشب دست به قیام بزنیم، اما واقعه ای پیش آمد که ما را مجبور نمود تا دست به شمشیر ببریم و قیام را قبل از موعد آغاز کنیم.

مختار وقتی وضعیت غیرعادی ابراهیم و یاران او را که در حالت آماده باش کامل قرار داشتند دید تکانی خورد و گفت: مگر اتفاقی افتاده؟

ابراهیم ماجرای برخورد خود با ایاس و نیروهایش را باز گفت و افزود: وقتی ایاس حکم بازداشت ما را به نیروهایش داد چاره ای جز برخورد با او را نداشتیم، لذا او را کشتیم و سر بریده اش را به نزد شما آوردیم.

مختار که از شنیدن این خبر غافل گیر شده بود با خوشحالی فریاد زد: خوش خبر باشی ابراهیم! خدا تو را خیر دهد. من این مژده را به فال نیک می گیرم و به یاری خدا این آغاز پیروزی ما خواهد بود. (۱)

کشته شدن ایاس، فرمانده کل نیروهای مسلح ابن مطیع ضربه سختی بر دشمن وارد ساخت علاوه بر آن، ایاس بن مضارب یکی از مورد اعتمادترین و در عین حال متعصب ترین افراد طرفدار حکومت ابن زبیر در کوفه و از دشمنان سرسخت انقلاب مختار و از کسانی بود که در

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۸؛ ماهیت قیام مختار، ص ۳۳۲؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۷۸؛ مختار ثقفی، صص ۱۲۶ - ۱۲۷.

فاجعه کربلا سهم داشت. لذا مختار به قتل رسیدن او را نخستین پیروزی خواند و از خبر شکست او با خوشحالی استقبال کرد.

صدور فرمان قیام

صدور فرمان قیام

با پیش آمدن چنین وضعیتی مختار صلاح در آن دید تا قیام را یک شب زودتر آغاز کند. لذا دستور داد تا منادیان رمز قیام را که یا منصورُ امّت و یا لثاراتُ الحسین (۱) بود اعلام نمایند.

نحوه شروع قیام، از قبل سازماندهی و وظایف هریک از گروه ها و سران مشخص شده بود. مختار فرمان داد تا همه وارد عمل شوند. او به سعید بن منقذ دستور داد تا بر بام ها نی ها آتش زنند و مشعل ها را به نشانه اعلام قیام برافروزند (۲) و سر ایاس را بر نیزه کرده، در شهر بگردانند. (۳)

از آن جایی که نیروهای ابن مطیع در تمامی میدان ها و معابر عمومی جاسازی شده بودند، ابراهیم به مختار پیشنهاد کرد تا او نیروهای موجود را در کنار خود داشته باشد و در صورت حمله دشمن به مقابله شان پردازد و به ابراهیم اجازه دهد تا به سوی قبیله خود برود و نیروهایی را که با او بیعت کرده و آماده اطاعت از فرمان اویند به مرکز بیاورد تا در میدان های شهر رژه دهند و بدین وسیله هم ترس در دل نیروهای حکومتی ایجاد نماید و هم راه را برای پیوستن نیروهای مردمی باز کند و هم اگر مشکلی برای نیروهای موجود پیش آید آنان را به یاری شان گسیل دارد.

۱- ترجمه دو جمله فوق به ترتیب چنین است: ای ظفرمند و پیروز بمیران دشمن را مواجه با شکست و نابود کن و ای خون خواهان حسین علیه السلام (برای شکست و نابودی دشمنان و ستمگران و انتقام گرفتن از قاتلین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش آماده نبرد شوید).

۲- بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۶۷.

۳- مختار ثقفی، ص ۱۲۷.

مختار ضمن این که پیشنهاد ابراهیم را پذیرفت، برای این که او بتواند مأموریتش را هرچه سریع تر انجام دهد و برگردد به او توصیه کرد تا مجبور نشده، از هرگونه درگیری بپرهیزد. برای همین ابراهیم با شماری از سربازان همراهش از مسیرهایی که دشمن در آن حضور نداشت به راه خود ادامه داد؛ امّا در اطراف مسجد سکون با گروه زُحْر بن قیس جُعفی که راه را بر ابراهیم و یاران او بسته بود برخورد. در آن حال ابراهیم این جمله را با خود زمزمه می کرد: «خداوندا، تو می دانی که ما برای یاری اهل بیت علیهم السلام پیامبرت با دشمن می جنگیم و به پا خواسته ایم. پروردگارا، ما را بر دشمنانمان ظفر ده و پیروزی نهایی را نصیب ما بگردان.» (۱)

دشمن به زودی پراکنده شد و رو به فرار نهاد. نیروهای ابراهیم آنان را تا میدان کنده تعقیب کردند و سپس وی فرمان داد تا از تعقیب آنان دست بکشند و هرچه سریع تر به راه خود ادامه دهند.

پس از رفتن ابراهیم، مختار نیز لباس رزم به تن نمود و در حالی که سلاح به دست گرفته بود این شعار را با خود می خواند:

آن سپید روی نیکو صورت زیبا اندام می داند که من،

در فردای نبرد صف شکنِ قهرمانم،

نیم من ناتوان و بی تدبیر... (۲)

طلیعه خورشید پیروزی در شب باشکوه

طلیعه خورشید پیروزی در شب باشکوه

ابراهیم با نیروهایش از مرکز شهر و از جلو دیدگان سربازان حکومتی _ که از ترس ابراهیم به پناهگاه خود پناه برده بودند و با بُهت به آنان

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۰.

می نگرissentند _ به سوی خانه مختار در حرکت بود. هیچ مانعی وجود نداشت تا بتواند جلو مانور دادن و قدرت نمایی ابراهیم و نیروهای او را بگیرد.

عبدالله بن حر جعفی که از شخصیت های صاحب نفوذ و نام و نشان دار عراق بود نیز همراه با طایفه و طرفدارانش به قصد پیوستن به مختار در مرکز شهر در حرکت بود. نیروهای دشمن که در شهر متمرکز شده بودند با آنان درگیر شدند، اما به زودی شکست سختی خوردند و از هم متلاشی گردیدند.

شب باشکوهی بود. از هر کوی و برزنی صدای قدم های استوار مردان مجاهد به گوش می رسید و نوای روح بخش شعارهای انقلابیون یا منصور اَمِت و یالثارات الحسین سکوت شهر کوفه را در هم شکسته بود و فریاد شوق ستم دیدگانی که به امید طلوع خورشید انقلاب در انتظار بودند بلند شد. آنان به تشویق مجاهدان می پرداختند و با برافروختن آتش بر فراز بام های خانه های خود، شراره های خشمی را که از شهادت امام حسین علیه السلام و اصحاب او به دل داشتند نشان می دادند و با به دست گرفتن مشعل در هر کوی و برزن به چراغانی راه مبارزان می پرداختند.

شیهه اسب ها، صدای سُم ستوران همراه با نوای جان بخش مؤذنی که از مسجد کوفه برای فراخوانی مبارزان بلند بود، مردم را به بیداری می خواند و خواب را از دیدگان همه ربوده بود تا باشد که همه شکوه نیروهای انقلاب را به تماشا گیرند و زبونی و بی چارگی خصم را شاهد باشند و لحظاتی فراموش نشدنی را برای همیشه در خاطره جاودانه سازند.

رانده شدگان دربار جور و موالیانی که از ستم و نابرابری پاسداران

عصبیت قومی و حامیان نظام سیاه تبعیض و از ضربت شلاق زورمدارانِ زراندوز به ستوه آمده بودند، همه کمر به یاری مختار بسته بودند؛ تا به همت والای او باز هم از کوفه خورشید حاکمیت علوی بر جهان نورِ زندگی بخشید و زمامداری کاروان سرگشته امت محمد صلی الله علیه و آله به دست سردار قافله نور و وارث به حق علی و حسین علیه السلام امام زین العابدین علیه السلام افتد.

نیروی انقلاب هر لحظه فزونی می یافت و صفوف انقلابی ها فشرده تر می شد. مختار برای سنجش بهتر نیروها برای سازماندهی، و نیز اداره عملیات و جلوگیری از پراکندگی و احیاناً برخوردهای خودسرانه فرمان داد تا مرکز فرماندهی در موقعیت مناسب خارج از شهر تشکیل شود و از آن جا عملیات پاک سازی شهر از وجود نیروهای حکومتی آغاز شود. به همین منظور محله دیر هند که بعد از بستان زایده و در منطقه سبخه (۱) واقع بود در نظر گرفته شد و مختار و ابراهیم همراه با نیروهای انقلاب به سوی آن منطقه حرکت کردند.

مختار به «ابوعثمان نهدی» که از رؤسای قبایل اطراف کوفه بود دستور داد تا وارد شهر شود و مقرر فرماندهی نیروهای انقلاب را به اطلاع مردم و کسانی که با او بیعت کرده بودند و شمار آنان به دوازده هزار نفر می رسید (۲) برساند تا آنان به آن سوی حرکت نمایند. وی همراه با نیروهای خود وارد شهر شد و در حالی که شعار یا منصورُ اَمْتُ و یالثارات الحسین را فریاد می کشیدند، مردم و دسته های نظامی را به پیوستن به نیروهای مختار فرا می خواند و می گفت: «ای گروه رستگاران،

۱- شوره زار .

۲- قیام سیدالشهدا حسین بن علی و خون خواهی مختار، ص ۶۲ .

امین آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نموده و هم اکنون در دیرهند اردو زده است. او مرا مأمور ساخته تا شما را به پیوستن به انقلاب دعوت کنم. پس به سوی او بشتابید که درود خدا بر شما باد!»

گروه های مردم مخصوصا شیعیان و موالیان که ستم های فراوانی دیده بودند با سربلندی و غرور راهی دیرهند شدند، (۱) به گونه ای که تا نزدیکی های صبح سه هزار و ششصد نفر در آن جا گرد آمد. (۲)

در دیر هند مختار تا قبل از فرا رسیدن سپیده صبح، کار سازماندهی نیروها را به پایان رساند و وظایف عملیاتی هریک از فرماندهان را مشخص ساخت و آنان را در حالت آماده باش کامل قرار داد.

وقتی صبح فرا رسید مؤذن همه را به ادای فریضه نماز به امامت مختار فرا خواند. حمید بن مسلم و والبی و نعمان بن ابی جعدی می گویند: «به خدا قسم امامی فصیح تر و خوش لهجه تر از او ندیده بودیم.» (۳)

ابراهیم بن اشتر، فرمانده سپاه مختار، پس از ادای نماز برای تسلط بر کوه ها و نقاط مرتفع شهر کوفه به راه افتاد. (۴)

تحركات دشمن در قبال نیروهای انقلاب

تحركات دشمن در قبال نیروهای انقلاب

«شَبْثُ بنِ رَبِيعٍ» که در فاجعه کربلا- سهم و فرماندهی سه هزار از نیروهای حکومتی را به عهده داشت، شب هنگام به دارالاماره رفت و ابن مطیع را به جنگ و مقابله با مختار وا داشت. ابن مطیع نیز به راشد بن

۱- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲؛ ماهیت قیام مختار، صص ۲۴۲ _ ۳۴۴.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۷۹.

۳- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۷۹ و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳.

۴- مختار ثقفی، ص ۱۲۷.

ایاس که به جای پدرش فرماندهی پلیس شهر را به عهده داشت دستور داد تا مردم را در مسجد جامع جمع کند و او نیز ندا در داد که «هر کس امشب به مسجد نیاید خونش مباح است». کسانی که به نحوی در جنایات کربلا سهم داشتند، عناصر مخالف اهل بیت و طرفداران ابن زبیر و حتی کسانی که بی اعتنا بودند و به مختار نپیوسته بودند از ترس جان خود به سوی مسجد سرازیر شدند.^(۱) هم چنین اشراف و صاحبان ثروت و سران قبایلی که موقعیت خود را مرهون نظام بی عدالتی و تبعیض می دانستند و همیشه در سایه حاکمیت جور به استثمار مستضعفان و بی چارگان می پرداختند، به حمایت از ابن مطیع برخاستند و با افراد خود در مسجد حضور یافتند.

جنایتکارانی که در کربلا حضور داشتند و دست شان به خون فرزند رسول خدا رنگین بود به خوبی می دانستند که با پیروزی مختار روزگارشان سیاه خواهد شد؛ از این رو با تمام توان به حمایت ابن مطیع برخاستند. وی نیز با توجه به موقعیت آنان فرماندهان خود را از میان آن ها که بیش ترشان اشراف و بزرگ زادگان کوفه بودند برگزید. آنان با تلاش و شور بی سابقه ای مردم را به جنگ با مختار می خواندند و سربازان حکومتی را به مقاومت و مقابله تشویق می کردند.

فرماندهان ابن مطیع علاوه بر شَبَث بن رَبِعی _ که سه هزار نیرو^(۲) در اختیار داشت _ عبارت بودند از: «ایاس بن مضارب» با چهار هزار،^(۳) که پس از کشته شدن او این نیرو تحت امر فرزندش «راشد بن ایاس» قرار

- ۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۸.
- ۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳.
- ۳- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۰.

گرفت و «عکرمه بن ربیع» و «شداد بن البجر» و «عبدالرحمن بن سويد» هر يك سه هزار نیرو در اختیار داشتند. مجموع نیروهای ابن مطیع حدود بیست هزار تن بود. (۱)

ابن مطیع پس از سازماندهی نیروهایش راشد بن ایاس و شبت بن ربیع را مأمور ساخت تا با نیروهای خود به مقابله مختار بشتابند و آنان را در مقر فرماندهی شان سرکوب کند، اما قبل از آن که آنان عملیات خود را آغاز نمایند مختار «ابوسعید صیقل» را با لباس عادی به عنوان جاسوس به سوی مقر نیروهای دشمن فرستاد تا او اطلاعاتی از وضعیت و موقعیت آنان به دست آورد. او پس از آن که توانست اطلاعات لازم را از وضعیت دشمن و نیروهای آنان به دست آورد دوباره به سوی مختار بازگشت و آنچه را دیده بود نقل کرد. (۲)

مقایسه دو سپاه

مقایسه دو سپاه

مختار می دانست دشمن از نظر عده چندین برابر آنان است، اما در عوض در سپاه او افرادی حضور داشتند که دارای اهداف عالی و انگیزه های مقدس بودند. آنان حاضر بودند برای رسیدن به آن اهداف از جان خود بگذرند. نیروهای باقی مانده توانین با خدای خود عهد بسته بودند که انتقام خون حسین علیه السلام و یاران او را بگیرند و در این راه با تقدیم جان و ریختن خون خود، کفاره گناه بی توجهی به فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را پردازند. موالیان (غیر عرب ها) که شمارشان در سپاه مختار بسیار بود، از برخورد حقارت آمیز اشراف و حاکمان کوفه به شدت خشمگین بودند و از این که همیشه در اجتماع در موقعیت پستی نسبت به عرب ها قرار

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۰.

داشتند و از هر نوع حقوق سیاسی و اجتماعی محروم بودند رنج می بردند. آنان بارها مرگ را بر وضعیت‌شان ترجیح می دادند و از طرفی یقین داشتند تنها کسانی که به آنان به عنوان انسان ارج می نهند و برای شان مانند سایر شهروندان بی هیچ امتیاز و تفاوتی حق قایل اند اهل بیت و شیعیان آنان اند. به همین علت با انگیزه عالی حاضر بودند تا پای جان ایستادگی کنند و تا محو کامل سران ظلم و بی عدالتی در کنار مختار مبارزه نمایند و برای برپایی عدالت از هیچ فداکاری دریغ نورزند؛ به خصوص وقتی می دیدند مختار به آنان ارزش بسیار می نهد و «ابوعمر کیسان» را که از موالی بود به عنوان مشاور خود انتخاب نموده و بعدها او را به سمت رئیس گارد مخصوص منصوب کرد.^(۱)

هم چنین وجود شخصیت های مبارز و مؤمنی که بعضی از آنان جزء اصحاب امام علی علیه السلام و اینک در کنار مختار قرار داشتند مانند «عبدالله بن حارث» برادر مالک اشتر و «عبدالرحمن بن سعید بن قیس» و نَعیم بن هبیره» باعث گرایش موالیان به مختار می شد.

وجود چنین انگیزه ها، اهداف و شخصیت هایی در سپاه مختار آنان را از نظر روحی و آمادگی رزمی در وضعیت بسیاری بالایی نسبت به دشمن قرار داده بود، گرچه از نظر کمی قابل قیاس با آن ها نبودند، زیرا نیروهای دشمن چند برابر انقلابی ها و افراد مختار بودند.

یورش ظفرمندان به قلب دشمن

یورش ظفرمندان به قلب دشمن

پس از آن که مختار از موقعیت و چگونگی نیروهای دشمن آگاهی یافت، ابراهیم بن اشتر را که نیروهای او را ۹۰۰ الی ۱۵۰۰ نفر ذکر کرده اند^(۲) و

۱- ماهیت قیام مختار، ص ۳۸۵ .

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴ .

نعم بن هبیره را با ۳۰۰ نفر سوار و ۶۰۰ نفر پیاده به سوی نیروهای راشد بن ایاس که مرکز فرماندهی نیروهای ابن مطیع بود گسیل داشت و به آنان دستور داد که:

نخست به نیروهای پیاده دشمن یورش ببرید، مراقب باشید تا هدف تیر اندازان دشمن قرار نگیرید؛ زیرا عده شما از نیروهای دشمن کم تر است، امیدوارم پیروزمندانه به مقر خود بازگردید و یا سرخ رو جام شهادت را سر کشید. (۱)

ابراهیم با نیروهایش به قلب دشمن یورش بردند. نبرد سختی در گرفت و چکاچک شمشیرها همراه با ناله زخمیان و شیبه اسب ها فضای نیروگاه را پر کرده بود. ابراهیم اشتر با دلاوری تمام می جنگید و توانسته بود در قلب سپاه دشمن شکاف ایجاد کند و به دنبال او پرچم دارش «مزاحم بن طفیل» قدم به قدم به جلو می رفت، که ناگه فریاد تکبیر «خزیمه» و یارانش که از طرف مقابل به دشمن حمله برده بودند بلند شد و ندای: «فرمانده دشمن را کشتیم» به همه جا پیچید.

خبر کشته شدن فرمانده کل نیروهای دشمن باعث سستی و سر در گمی و پراکندگی و در نتیجه شکست قوی ترین نیروی دشمن شد و روحیه نیروهای مختار را چند برابر تقویت کرد.

وقتی قاصد ابراهیم خبر این پیروزی را به مقر فرماندهی رساند، صدای تکبیر در میان سپاه مختار بلند و عزم آنان برای پیروزی چند برابر شد (۲) و هنگامی که ابراهیم با کم ترین تلفات به مقر فرماندهی بازگشت، با

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۱ با قدری تصرف .

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۲ .

تشویق ها و استقبال گرم مختار و سپاه او مواجه گشت.

این پیروزی به قدری مهم بود که ابن مطیع با شنیدن آن، به رغم برتری نفری آن هم چندین برابر سپاه مختار و داشتن امکانات نظامی و تدارکاتی فراوان، به کلی ناامید و نشانه های شکست از چهره اش کاملاً آشکار شد.

تا قبل از این پیروزی نیروهای شَبَث بن ربعی با سه هزار جنگجو سرسختانه با نیروهای «نعیم بن هبیره» درگیر بود و توانسته بود آن فرمانده لایق و فداکار و شماری از همزمان او را به شهادت برساند^(۱) و عده ای از جمله «سعر» و «ابوسعید بن صیقل» و «خلید» را به اسارت درآورد. اما خبر این پیروزی روحیه تازه ای به این بخش از نیروهای مختار بخشید و آنان را به مقاومت واداشت. با آن همه «شَبَث» با تمام قوا می کوشید تا خود را به مختار نزدیک و به او حمله کند. در این هنگام «یزید بن حارث» از طرف مقابل نیروهای «شَبَث» به نیروهای وی حمله کرد و آنان را مجبور به عقب نشینی و فرار نمود که بسیاری از آنان به خانه های خود پناه بردند.^(۲)

به سوی فتح آخرین سنگر

به سوی فتح آخرین سنگر

پس از شکست و متواری شدن نیروهای دشمن در چندین محور، مختار دستور پیشروی به سوی مرکز شهر را صادر نمود. حرکت سپاه مختار از کناره های قسمت غربی شهر آغاز شد. آنان وقتی از محله های «احمس» و «بارق» مقداری گذشتند ایستادند و بجز مختار که روزه داشت همه آب

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۲.

نوشیدند. نظر مختار آن بود که سپاه او مدتی در این منطقه استراحت کند و پس از آن به پیشروی خود به سوی مرکز شهر ادامه دهد، اما ابراهیم نظری را نپسندید و گفت: توقف ما در این جا به صلاح نیست؛ زیرا دشمن از شکستی که خورده در حالت سراسیمگی، ترس و بیم قرار دارد و بسیاری از نیروهای شان پراکنده و سرگردانند، پس نباید تعلل کرد و فرصت تجدید سازماندهی را به آنان داد؛ الآن بهترین موقعیت برای تصرف دارالاماره است؛ زیرا دشمن با شکست های پیاپی که خورده توان مقاومت در برابر نیروهای ما را ندارد. (۱)

مختار نظر ابراهیم را پذیرفت و به سپاه خود دستور داد تا برای حمله نهایی به مرکز شهر آماده حرکت شوند و هیچ کس حق حمل بار اضافی نداشته باشد و هم چنین زخمی ها و کسانی که توان جنگیدن نداشتند همان جا بمانند.

مختار نیروهایش را در سه بخش تقسیم کرد: به ابراهیم دستور داد تا با نیروهای تحت امر خود در جلو حرکت نماید و باقی نیروها به همان شکلی که سازماندهی شده بودند همراه مختار از دنبال آن ها در حرکت بودند. هم چنین «ابوعثمان نهدی» را با شماری از سربازان مأمور ساخت تا برای حفاظت از زخمی ها، از پافشاران و سالمندان و وسایل اضافی در همان جا باقی بمانند.

ابن مطیع برای جلوگیری از پیشروی نیروهای مختار در مرکز شهر فوراً «عمرو بن حجاج» را که در کربلا مسئولیت بستن شریعه فرات را از سوی عمر سعد به روی امام حسین علیه السلام و یارانش به عهده داشت، با دو

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۸ و ۲۹.

هزار سرباز به جنگ آنان فرستاد. وقتی مختار از حرکت آنان مطلع شد فوراً به ابراهیم ابلاغ کرد تا با آن‌ها درگیر نشود و راه خود را از سوی دیگر به سوی مرکز شهر تغییر دهد؛ در عوض «یزید بن انس» را برای سرکوبی آن‌ها فرستاد. (۱)

دومین گروه دو هزار نفری از نیروهای ابن مطیع به فرماندهی «شمر بن ذی الجوشن»، قاتل سیدالشهدا علیه السلام، برای مقابله با پیشروی نیروهای مختار به سوی آن‌ها حرکت کردند. این بار هم مختار به ابراهیم پیغام داد تا این نیرو را نیز از پشت دور بزند و به راه خود به سوی مرکز شهر ادامه دهد، امّا برای مقابله با گروه شمر بن ذی الجوشن، «سعید بن منقذ همدانی» را مأمور ساخت و به او توصیه نمود که به محض رو به رو شدن با آنان امانشان ندهد.

ابن مطیع وقتی خبر پیشروی سپاه انقلاب را به نزدیکی مرکز شهر شنید بی درنگ از قصر بیرون آمد و حفاظت قصر را به شبث بن ربعی واگذار کرد و «نوفل بن مساحق» را با پنج هزار نیرو به مقابله با نیروهای مختار و جلوگیری آنان از پیشروی به سوی قصر موظف ساخت تا در میدان مقابل بازار موضع گیرند و خود با بقیه نیروها به محله کناسه رفت که «ابن مساحق» یکی از فرماندهان او با نیروهای تحت امر خود در آن جا مستقر شده بود.

وقتی ابراهیم بن اشتر با نیروهای خود که در پیشاپیش سایر نیروها قرار داشت با سربازان ابن مطیع در کناسه روبه رو شد، به نیروهای خود دستور داد تا اسب‌ها را بهم نزدیک کنند و با شمشیرهای خود

بی آن که ترسی در دل راه دهند بسیار سریع بر آنان هجوم آورند و سپس فریاد زد: «در برابر شما عناصر پلید و فرومایه قرار گرفته اند... که به خدا سوگند اگر ضربت شمشیرهای شما را بچشند دست از یاری فرزند مطیع بر خواهند داشت و مانند بزغاله ای که از گرگ می گریزد پا به فرار می نهند...»

ابراهیم با روحیه بسیار عالی دامن قبایش را بالا زد و کمر بند سرخی را که به کمر بسته بود محکم کرد و به همزمانش گفت: «همه کسانم قربانتان باد، به دشمن امان ندهید.»

با صدور فرمان حمله نبرد سختی در گرفت. ابراهیم و یاران او با قهرمانی وصف ناپذیری چون عقاب تیز چنگ بر سر دشمنان فرود آمدند؛ آن چنان که سربازان ابن مطیع از ترس جان خود در فرار، از یکدیگر سبقت می گرفتند و به خانه ها پناه می بردند، به گونه ای که از وحشت، یکی بر روی دیگری می افتاد. (۱)

نیروهای ابراهیم پس از شکستن مقاومت دشمن در کناسه وارد بازار و مسجد بزرگ کوفه شدند و خود را به قصر نزدیک ساختند. ابن مطیع و همه فرماندهان و کارمندان حکومتی و اشرافی که به حمایت او آمده بودند، بجز «عمرو بن حُرَیث» که به خانه خود فرار نموده بود، با بقایای نیروی خود در محاصره کامل نیروهای انقلاب قرار گرفته بودند؛ از این رو چاره ای جز عقب نشینی به سوی قصر و پناه بردن به داخل آن را ندیدند. (۲)

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۴.

قصر سه روز در محاصره نیروهای انقلاب قرار داشت و ابن مطیع و یاران او در داخل آن، غذایی جز آرد نداشتند و علاوه بر وضعیت سخت روحی، از نظر غذایی نیز در تنگنا قرار داشتند.

فرار با لباس زنانه

فرار با لباس زنانه

شبث که بسیار نگران و ترسیده بود، به ابن مطیع گفت: جان خود و همراهانت را در نظر بگیر، آنان به تو محتاج اند.

ابن مطیع گفت: نظر تو چیست، چه کنیم؟

شبث پاسخ داد: به نظرم بهتر آن است که برای خود و همه ما از مختار امان بخواهی و بدین وسیله خود و همراهانت را به هلاکت نیندازی.

ابن مطیع نظر شبث را نپذیرفت و به او گفت من نمی خواهم تسلیم مختار شوم و از او امان بخواهم، در حالی که سلطه امیرالمؤمنین ابن زبیر در بصره و حجاز پابر جا و محکم است.

شبث گفت: حال که با نظرم موافق نیستی بهتر آن است که خود مخفیانه از قصر بیرون شوی و به نزد کسی که در کوفه به آن اطمینان داری پناه ببری تا در فرصت مناسب خود را به دوستت برسانی. (۱)

روز سوم محاصره ابن مطیع که در حالت بسیار سختی به سر می برد (۲) تصمیم خود را گرفت، لذا همه را جمع کرد و سپس از آنان خواست تا هر کس می تواند از قصر بیرون رود و جان خود را نجات دهد. هم چنین به آنان گفت که خود وی نیز تصمیم دارد از قصر بیرون رود. (۳)

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲- و به تعبیر دینوری: «و چون ابن مطیع ناتوانی خود را در برابر ایشان [مختار] دید...» (احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی، ص ۳۳۶).

۳- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۹؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۷.

هنگامی که تاریکی شب فرا رسید، ابن مطیع با حالت بسیار ذلیلانه و تحقیر آمیزی لباس زنانه به تن کرد و پس از خدا حافظی با سایر محاصره شدگان از در «رومیان» پنهان از دید محاصره کنندگان قصر، خود را نجات داد و به خانه ابوموسی اشعری پناه برد و پنهان شد. (۱) پس از چند روز عبدالله بن کامل به نزد مختار آمد و او را از پناهگاه ابن مطیع مطلع ساخت و گفت: ابن مطیع در خانه ابوموسی اشعری پنهان شده است، اما مختار توجهی به سخن او نکرد، آن چنان که گویا چیزی نشنیده باشد. اول عبدالله پنداشت ممکن است مختار متوجه سخنانش نشده باشد، لذا سه بار سخنش را تکرار نمود، اما پس از آن متوجه شد که مختار نمی خواهد راجع به ابن مطیع چیزی گفته شود؛ از این رو دیگر ساکت شد و چیزی نگفت.

شب هنگام مختار کسی را نزد ابن مطیع فرستاد و به او پیغام داد که از مخفیگاهش اطلاع دارد و چون احتمال داد که وی به علت نداشتن هزینه سفر نتوانسته کوفه را ترک کند، مبلغ صد هزار درهم (۲) برای او فرستاد تا تجهیزات سفر خود را آماده و به سوی ابن زبیر در مکه رهسپار شود. این کار مختار شاید به علت دوستی سابق میان آن دو (۳) یا به سبب گذشت و بزرگواری بوده که مختار نسبت به دشمنان شکست خورده خود داشته است.

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۱.

۲- اخبار الطوال، ص ۳۳۶.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳؛ تاریخ یعقوبی، یعقوب، ص ۲۵۹؛ قیام سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و خون خواهی مختار، ص ۶۱.

ابن مطیع فردای آن روز از کوفه بیرون شد، امّا به مکه نرفت بلکه به سوی بصره حرکت و در آن جا اقامت کرد.^(۱) بقیّه محاصره شدگان نیز پس از فرار ابن مطیع مقاومت را بی فایده و صلاح در آن دیدند تا خود را تسلیم نمایند. صبح همان روز محاصره شدگان در قصر را گشودند و از ابراهیم بن اشتر امان خواستند و او به آنان امان داد،^(۲) اما به نقل «ابوعلی بلعمی» محاصره شدگان از فراز بام دارالاماره از مختار امان خواستند و ماجرای فرار امیر خود را نیز گفتند و مختار به آنان امان داد.^(۳)

آنان پس از امان گرفتن، گروه گروه از قصر بیرون می رفتند و در حالی که از اعمال گذشته خود اظهار پشیمانی می نمودند با مختار بیعت کردند.

تبیین هدف در نخستین خطبه پس از پیروزی

تبیین هدف در نخستین خطبه پس از پیروزی

نیروهای انقلاب بعد از بیرون آمدن محاصره شدگان وارد قصر شدند. مختار شب را در قصر گذراند و صبح همان روز که مصادف با جمعه بود، از همه دعوت شد تا برای ادای نماز و اعلام حمایت از مختار در مسجد جامع کوفه جمع شوند. جمعیت بی سابقه ای از مردم، سران قبایل و شخصیت های کوفه در مسجد و جلو قصر جمع شده بودند. اکنون که مختار نزدیک بود مرد شماره یک عراق شود، خود را برای اقامه نماز جمعه و اعلام رسمی پیروزی و بیان اهداف خود و بیعت گرفتن از مردم آماده می ساخت.^(۴)

۱- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۳۱ - ۳۲.

۳- قیام سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و خون خواهی مختار، ص ۶۳.

۴- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۳۱ - ۳۲.

مختار از قصر بیرون رفت و با بدرقه گرم انبوه طرفداران خود که در جلو قصر به انتظار او بودند به مسجد بزرگ کوفه وارد شد. به محض ورود مختار به مسجد، مردم به احترام او برخاستند و به شایستگی از او استقبال کردند و پیروزی او را تبریک گفتند.

همه در انتظار شنیدن سخنان مختار و اعلام مواضع سیاسی و بیان اهداف نهضت از زبان او بودند؛ لذا وقتی او بر فراز منبر قرار گرفت سکوت بر تمامی مجلس حکم فرما شد و همه آماده شنیدن نخستین خطبه او پس از پیروزی بودند:

سپاس خدای را که به دوست و یاری کننده خود پیروزی و به دشمنانش شکست را وعده داد؛ وعده حتمی و فرمان تخلف ناپذیر. همانا آنان که تن به حق ندادند امیدشان بر باد رفت. ای مردم، هدف ما مشخص شده و پرچم ما برافراشته گردیده. فرمان این است که این پرچم را برافراشته نگه دارید و به هدف پشت ننمایید و آن را حفظ کنید. ما که به فرمان گوش فرا داده و آن را پذیرفته ایم. اینک ماییم و جمع بی شماری از مردان و زنان سرکش و طغیانگر و شهدایی که به وظیفه خود عمل کردند. پس نابود باد آن که سرکشی نمود و از حق روی گردانید و به خدا کفر ورزید و به پوچی گرایید و به دروغ روی آورد و پشت به حقیقت نمود.

هان ای بندگان خدا، بشتابید به سوی رستگاری و جهاد با دشمنان و دفاع از مظلومان آل محمد، آن برگزیده خدا صلی الله علیه و آله و اینک من بر پیمان شکنان [کسانی که خون امام حسین علیه السلام و پیروان او را مباح شمردند] چیره گردیده ام و به خون خواهی فرزند فرستاده خدای جهانیان برخاسته ام. سوگند به پدید آورنده ابرها، آن که عقوبت و مجازاتش

سخت است، (۱) لاشه «فرزند شهاب» (۲) آن افتراگرِ دروغ پرداز و گناه کارِ تهمت پیشه را از قبر بیرون خواهیم کشید و سرزمین عرب باید از وجود چنان گروه های [جنایت کار و ستم پیشه] پاک شود.

پس به پروردگار جهان سوگند، که مددکاران ظالمان و بقایای قاسطین [پیروان معاویه و یزید] را نابود خواهیم کرد.

هان ای مردم، به ما ببینید و بر بیعتی که رستگاری را در پی دارد گردن نهید. قسم به خدایی که آسمان را سقفی استوار قرار داد و زمین را درّه ها و راه های آشکار، بیعتی هدایت گرانه تر _ پس از بیعت علی بن ابیطالب و خاندان او _ از این بیعت نکرده اید.

مختار پس از بیان خطبه اول نماز لحظاتی روی منبر نشست و برای ایراد خطبه دوم دوباره به پا خاست و گفت:

سوگند به خدایی که مرا آگاهی بخشید و قلبم را به نور معرفت روشن نمود، خانه های شان [ظالمان و ستمگران و دشمنان اهل بیت علیهم السلام] را به آتش خواهیم کشید و قبرهاشان را ویران خواهیم ساخت و قلب های [مؤمنین] را شاد خواهیم کرد و به زودی ستم پیشه گان کافر و دشمنان نفرین شده را به سزای اعمال زشت شان خواهیم رساند، و به پروردگار کعبه و خانه امن او و به آیه «نون» و «قلم» سوگند، پرچمی که برایم در کوفه برافراشته گردیده است تا بلندای اصم [کوهی در سرزمین حجاز] و تا کرانه های دوردست تحت فرمانم، در میان عرب و عجم به اهتزاز

۱- کلام بلاذری علاوه بر دو جمله اول خطبه این جمله را افزون دارد: نازل کننده کتاب «منزل الکتاب». فتح البلدان، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲- منظور از «ابن شهاب» همان «شهاب بن کثیر بن شهاب بن حصین حادثی» است که باعث پراکندگی مردم از اطراف مسلم بن عقیل شد و در حکومت یزید بن معاویه در امر جدا کردن مردم از مسلم و ایجاد ترس و ارباب در دل مردم نقش فعالی ایفا نمود. وی از مشاوران مخصوص و قابل اعتماد عبیدالله بن زیاد بود و برای جمع آوری نیرو به منظور جنگ با مسلم بن عقیل و سیدالشهداء از هیچ گونه فعالیت، دروغ پردازی و افترا دروغ نمی ورزید و از هیچ جنایتی در کربلا و پس از آن بر ضد شیعیان واهمه نداشت. او پس از واقعه کربلا مدت طولانی زنده نماند و خداوند جانش را ستاند. مراجعه شود. به تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۹ و ماهیت قیام مختار، ص ۳۷۳.

در خواهم آورد، و از میان بنی تمیم [که در این راه صادقانه یاریم نمودند] بیش ترین یاران و همکارانم را برخواهم گزید. (۱)

نکات خطبه

نکات خطبه

مهم ترین نکات و عمده ترین پیام این خطبه و اهداف مختار عبارت اند از:

۱. مبارزه سازش ناپذیر. با دو رویان دروغ پرداز و کتمان گران حقیقت، تن پرورانی که تمام همّ شان دنیای پست شان است و در لجن زار عصیّت قومی و در مرداب زندگی پوچ فرو رفته اند، نه پیمانی می شناسند و نه پای بندی به دین دارند.
۲. دفاع از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، آنانی که به جرم عدالت خواهی و ستم ستیزی، مقهور خداوندان زور و حاکمان غاصب و نالایق روزگار خویش شده اند، و در غربت غروب خورشید بیداری و معرفت، اشک غم از دیدگان بصیرت بین شان جاری است و آه جگرسوز از جور و نامردمی های ناپاکان از دل پر درد خویش بر می کشد.
۳. خون خواهی از قاتلان فرزند فرستاده خدا پیامبر صلی الله علیه و آله، آن شهید راه عدالت و آزادی که در سرزمین کربلا بی هیچ تقصیری به شهادت رسید.
۴. اعلام نبرد بی امان با بقایای قاسطین، یعنی خاندان امّ الفساد معاویه جنایت کار شیطان صفت و پیروان او.
۵. مطلب جالب توجه دیگر در این خطبه این است که در گرفتن بیعت از مردم نخست از بیعت مولا- و مقتدایش علی علیه السلام سخن به میان می آورد تا بگوید که او یعنی مختار دنباله رو راه امیرمؤمنان است و بیعت

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۷۰ - ۳۷۱؛ قسمت هایی از خطبه در کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، صص ۲۶۷ - ۲۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲.

گرفتنش از مردم در راستای همان اهداف بزرگ خدایی است.

۶. از آن جایی که دیدگاه مبارزاتی مختار وسیع است و دید او نمی تواند در محدوده های تنگ قومی، قبیله ای و جغرافیای خاصی محصور شود، هدف نهضت خود را خدمت به مردم و اعتلای همه مسلمانان معرفی می کند؛ زنجیر عصبیت های نفرت بار قومی را می شکند و به همه اقوام مسلمان به عنوان پیکر جدا ناپذیر می نگرد و با احترام به مقام والای انسانی آنان، خود را موظف به پاسداری از عزت و شرف و حفظ حقوق انسانی و اسلامی آنان می داند. از این رو به «نون» که «حرف» رحمان (۱) است و منبع «کلام» و سرچشمه نور «بیان» و «بصیرت» انسان، و «قلم» که سنبل آگاهی و دانش و حافظ «سخن» و دریای بی کران گوهرهای «معرفت» است، قسم یاد می کند پرچمی را که در کوفه به اهتزاز درآورده بر قله ها و کرانه های دور دست تا از خوان گسترده عدالت و از سایه سار سعادت همه انسان ها بی هیچ امتیازی بهره گیرند و از برکت انقلاب به پایداری و کمال رسند.

بیعت رستگاری و پیمان آگاهانه

بیعت رستگاری و پیمان آگاهانه

مختار پس از تبیین اهداف خود برای مردم آنان را به هم پیمانی با خود برای تحقق بخشیدن به آن اهداف فرا خواند و مردم کوفه نیز گروه گروه به نزد او آمدند و با او پیمان بستند. مختار برای این که پیمانش محکم تر شود و بدانند که بر سر چه با او بیعت کرده اند، متنی را به کسی که می خواست با او دست بیعت دهد نشان می داد و چنان چه او آن را می پذیرفت و جواب مثبت می داد با او بیعت می کرد. (۲) آن متن بدین قرار

۱- علامه طبرسی، مجمع البیان، جزء ۹، ص ۲۱۰.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲.

بود:

با من بیعت کنید بر اساس دستوره‌های کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله و خون خواهی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و جهاد با منحرفان و حمایت از ستم دیدگان و مظلومان و نبرد با آنانی که با ما سرِ جنگ دارند و صلح با کسانی که با ما از در صلح پیش آیند. و وفادار بمانید به پیمانی که بسته ایم (بیعت). ما بیعت شما را فسخ نمی کنیم و از شما نیز نمی خواهیم که آن را فسخ نمایید.

پس از بیان این مطالب چنان چه شخص همه آنان را می پذیرفت و می گفت «بلی»، با او بیعت می کرد. (۱) از خطبه مختار و مطالبی که هنگام بیعت گرفتن انشا می کرد، به دست می آید که او نهضت خود را برای حمایت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و حقوق از دست رفته آنان و خون خواهی سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السلام و برپایی عدالت و برچیدن ستم معرفی می کند و بر آن اساس از مردم بیعت می گیرد. اما هرگز تاریخ نمی نویسد که او خطبه ای به نام خویش خوانده یا از مردم برای خلافت خود بیعت گرفته باشد. هم چنین در خطبه و موادی که برای بیعت آن را به طرف بیان می داشت سخنی از خلافت محمد حنفیه به میان نیامده و «این بیعت تا آخر نیز بر همین اساس استمرار داشته» (۲) است. مختار هرگز از حمایت اهل بیت علیهم السلام دست نکشید و مواضع سیاسی اش تغییر نکرد.

وی پیرومندان بر کوفه مسلط شد. کوفه در آن زمان قلب کشور عراق و مرکز مهم حوادث سیاسی کشورهای اسلامی بود و دروازه های ایالات شرقی سرزمین های اسلامی مانند ایران و خراسان بزرگ و ماورا

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۸۲.

النهر به حساب می آمد. آیا مختار خواهد توانست این دروازه را به روی سپاه فاتح و عدالت خواه خود بگشاید و پرچمی را که در کوفه به اهتزاز در آورده است در سایر کشورهای عربی و اسلامی نیز برافراشته سازد؟ عملکرد او پس از این پیروزی چگونه خواهد بود؟ و دشمنانش در برابر فتح بزرگ و غیر قابل انتظار چه واکنشی از خود نشان خواهند داد؟ آیا او به وعده های خود راجع به خون خواهی سیدالشهداء علیه السلام عمل خواهد نمود؟ این ها مطالبی است که در فصل آینده به خواست پروردگار به آن ها خواهیم پرداخت.

بخش پنجم: حکومت، سیاست و مقابله با تجاوز و توطئه

اشاره

بخش پنجم: حکومت، سیاست و مقابله با تجاوز و توطئه

زیر فصل ها

فصل اول: سیاست اداری و حکومتی مختار

فصل دوم: مقابله با دشمنان خارجی و نفاق داخلی

فصل سوم: مقابله با توطئه داخلی

فصل اول: سیاست اداری و حکومتی مختار

اشاره

فصل اول: سیاست اداری و حکومتی مختار

زیر فصل ها

تشکیلات دولتی و سیاست حکومتی

روش اداری و حکومتی مختار

تشکیل سپاه منظم برای دفاع از مردم

تشکیلات دولتی و سیاست حکومتی

اشاره

تشکیلات دولتی و سیاست حکومتی

گفتیم که کوفه از مراکز مهم سیاسی وقت و دروازه نفوذ به شرق و غرب بلاد اسلامی به شمار می رفت؛ از این رو پس از تسلط مختار در آن جا نقاطی چون «ارمنستان، آذربایجان»، «موصل» «مدائن»، «بهبهان» «حلوان»، «اصفهان»، «قشم» و «ماهان»^(۱) نیز در تحت تسلطش قرار گرفت.

پیروزی های سریع و پیشروی های چشم گیر مختار باعث شد تا او به عنوان شخصیت اول عراق مطرح شود و وارد مرحله تازه ای از مبارزاتش گردد؛ مرحله ای که به مراتب از مراحل قبل مشکل تر و مهم تر بود؛ زیرا در این مرحله علاوه بر این که مختار عملاً در برابر دو جبهه نیرومند خارجی امویان و زبیری ها از یک سو و منافقان و اشرافیت فرصت طلب داخلی در کوفه در سوی دیگر قرار داشت، می بایست به وعده ها و شعارهای خود نیز جامه عمل بپوشاند. مردم و کسانی که از مختار حمایت کرده بودند نیز در این مرحله انتظار داشتند که وی به وعده های خود، که قبل از پیروزی به آنان داده بود، وفادار بماند.

سرکوبی ستمگران، به ویژه قاتلان سیدالشهداء علیه السلام بر پایی عدالت و از میان بردن نابرابری های اجتماعی و تبعیضات قومی و قبیله ای و مبارزه با روح اشرافیت گرایی و ایجاد نظم و امنیت از مهم ترین مسایلی بود که مختار در تمامی سخنانش از آن ها یاد می نمود و نوید تحقق آن ها را به مردم می داد.

مختار که دارای اندیشه قوی و برخوردار از هوش سرشار بود، با توجه به همه مشکلات و پیچ و خم کار مبارزاتی با دقت و درایت فوق العاده ای برنامه های پس از پیروزی خود را طرح کرد. نخستین برنامه و گام عملی که مختار برای تحقق اهدافش ضروری دانست، ایجاد نظام قوی و تشکیل دولت مقتدر از افراد لایق، نیک نام و با تجربه بود؛ زیرا او می دانست که هیچ هدفی بدون ایجاد مرکزیت قدرت و نظم اداری سنجیده و قوی در ولایات و مناطق تحت نفوذش امکان ندارد. لذا تشکیلات حکومتی و اداری و ارتشی خود را راه اندازی و وظایف هریک از افراد خود را بر اساس توانایی و موقعیت و لیاقت اجتماعی آنان مشخص ساخت. او بدون توجه به روابط خونی، قومی و قبیله ای حاکم بر جوامع آن روز عرب ها اعضای دولت خود را چنین تعیین کرد:

الف) در مرکز انقلاب (کوفه)

الف) در مرکز انقلاب (کوفه)

۱. ابراهیم بن اشتر نخعی را که فردی شجاع، دور اندیش و از صلابت و نفوذ خاصی در میان مردم برخوردار بود به فرماندهی کل ارتش منصوب ساخت.

ابراهیم بن اشتر علاوه بر این که لیاقت و وفاداری خود را به مختار ثابت کرده بود دارای اندیشه عالی و اراده بسیار قوی و از شیعیان مخلص اهل بیت علیهم السلام و از دوستان نزدیک محمد حنفیه بود. از ویژگی های شخصی او داشتن نفوذ کلام، لهجه بلیغ و چهره دوست داشتنی اما قاطع بود و در صلابت و شجاعت و درست کاری نظیر نداشت. به همین علت مردم عراق نسبت به او احترام خاصی قائل بودند و قبیله اش که یکی از بزرگ ترین قبایل عراق به شمار می رفت، او را به

سرداری خود برگزیده بود.

۲. مختار گارد مخصوص خود را از زبده ترین و قابل اعتمادترین نیروهایش تشکیل داد. وظیفه این گارد علاوه بر انجام دادن عملیات ویژه و احیانا پنهانی، حفظ و نگهداری از مرکزیت دولت بود. بنابراین می بایست در رأس آن انسانی کاملاً مورد اعتماد، قاطع و وفادار تعیین می شد، لذا او «ابوعمره کیسان» را که از موالیان کوفه بود به ریاست آن تعیین کرد.^(۱)

ریاست گارد مخصوص که در تمام قضایا و عملیات مهم طرف مشورت مختار قرار داشت _ با توجه به موقعیت ویژه کوفه و وجود حساسیت های موجود در میان قبایل و اشراف عرب _ بالاترین منصب بود. این موضوع خود نشان دهنده این حقیقت بود که مختار بر خلاف حکام موجود و زمامداران قبل از خود، ملاک در تعیین دولت را لیاقت والیان و کاردانی آنان می دانست نه امتیازات خونی و قبیله ای و حقیقتاً ابوعمره انسانی لایق و از چهره های قاطع و کاردان حکومت مختار بود. او توانایی خود را در سرکوبی و قلع و قمع نیروهای ضد انقلاب به خوبی به اثبات رساند.

۳. «عبدالله بن کامل شاکری» را به ریاست شهربانی منصوب کرد. وی از شیعیان مخلص اهل بیت علیهم السلام و انسانی اندیشور، متقی و شجاع بود، و نفوذ و موقعیت بالایی در میان مردم کوفه داشت.^(۲)

(ب) در سایر ولایات

(ب) در سایر ولایات

۱- تاریخ طبری، ص ۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴۵، ص ۲۲۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷.

مختار پس از پیروزی، نمایندگان خود را به ولایاتی که به او پیوستند و حمایت خود را از نهضت وی اعلام داشتند گسیل داشت. در ذیل به ذکر خلاصه ای از مشخصات آنان اکتفا می کنیم:

۱. «عبدالله بن حارث نخعی» برادر مادری «ابراهیم بن اشتر»^(۱) را به حکومت «ارمنستان» فرستاد. او نخستین نماینده ای بود که پرچم دولت مختار را در منطقه وسیع ارمنستان به اهتزاز در آورد.^(۲)

۲. «محمد بن عمیر» از طایفه «دارم» را که از شیعیان معروف عراق بود، به عنوان حاکم «آذربایجان» که شامل مناطقی از شمال عراق و شمال غربی ایران می گردید منصوب کرد.^(۳)

اما او در ماجرای شورش اشراف و ضد انقلابی های کوفه فریب آنان را خورد و از مختار جدا شد.^(۴)

۳. «سعد بن حذیفه» را به استانداری «حلوان» که یکی از مهم ترین شهرهای عراق بود، برگزید. سعد از مشاورین نزدیک مختار بود و در نهضت توابعین نیز فعالیت داشت. هنگامی که مختار او را روانه حلوان نمود، بیش از هزار جنگجو را با او همراه ساخت؛ زیرا حلوان علاوه بر این که دارای موقعیت مهمی بود به علت کوهستانی بودن و داشتن پناهگاه های طبیعی عده ای از اشرار و راهزن و خراب کار در آن جا موضع گرفته و امنیت راه ها را به خطر انداخته بودند. به همین سبب مختار به سعد توصیه کرد که به محض رسیدن به حلوان آن جا را از

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۸۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴؛ ماهیت قیام مختار، ص ۳۳۸.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۷.

وجود اشرار و راهزنان پاک سازد و امنیت راه ها را تأمین نماید، و به تمام عمال و فرمانداران منطقه شمال عراق دستور داد تا در اطاعت سعد در آیند و مالیات های آن مناطق را به حکومت حلوان تسلیم بپردازند. (۱)

۴. «یزید بن معاویه بجلی» را به حکومت «اصفهان» بگمارند. (۲)

۵. «زفر بن حارث» را به حکومت «قرقیسه» که یکی از شهرهای سوریه بود گماشت. (۳)

۶. «حاتم بن نعمان باهلی» را به حکومت «حران و رها و سمیساط» برگزید. (۴)

۷. «عمر بن حباب» را به حکومت «کفرتوثا و طور عبدین» مقرر کرد. (۵)

۸. «اسحاق بن مسعود» را به حکومت «مداین» منصوب ساخت. (۶)

۹. «عبدالرحمان بن سعید بن قیس» را به حکومت «موصل» منصوب کرد. (۷) وی رئیس قبیله همدان بود، و پدرش یکی از قهرمانان دلیر عرب به شمار می رفت و از شیعیان و مخلص امیرمؤمنان علیه السلام بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت با دشمنانش دلیرانه جنگید و جزو فرماندهان عالی رتبه آن حضرت بود و «شاید بعد از مالک اشتر، در میان صحابه علی علیه السلام مردی به عظمت او یافت نشود». (۸) عبدالرحمان نیز در کنار پدر در جنگ صفین حضور داشت و با وجود این که تازه به سن جوانی رسیده بود، شجاعانه با سپاهیان معاویه می جنگید. به همین علت

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷؛ ماهیت قیام مختار، صص ۳۹۰ - ۳۹۱.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۴۴ به روایت از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۱.

۳- مختار ثقفی، ص ۱۴۴ به روایت از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۱.

۴- مختار ثقفی، ص ۱۴۴ به روایت از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۱.

۵- مختار ثقفی، ص ۱۴۴ به روایت از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۱.

۶- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷.

۷- مقتل ابی مخنف، ص ۳۴۵.

۸- ماهیت قیام مختار، ص ۳۸۸.

او از جنگ و امور نظامی تجربیات فراوانی کسب کرده بود. شاید همین سابقه همکاری او و رشادت ها و جان فشانی های پدرش سعید در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و داشتن تجربیات رزمی و نظامی و نیز نقش مثبت و فعالیت هایی را که تا آن زمان عبدالرحمان در ماجرای قیام مختار از خود نشان داد، از جمله عواملی بود که مختار او را به حکومت موصل منصوب نمود.

عبدالرحمان به رغم وفاداری اش به مختار، تحت تأثیر تبلیغات سوء اشراف کوفه قرار گرفت و در ماجرای شورش آنان با مختار درگیر و کشته شد. (۱)

روش اداری و حکومتی مختار

روش اداری و حکومتی مختار

مختار پس از تسلط بر کوفه تقریباً بر تمام عراق مسلط شد و مردم آن سرزمین نیز به حمایت از او برخاستند. آرزوی مختار این بود که پس از پیروزی به تشکیل دولت مقتدر و نیرومندی پردازد که بر پایه عدالت استوار باشد. او کوفه را به عنوان مرکز حکومت خود برگزید و در نظر داشت تا بار دیگر آن شهر را مانند زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام مرکز اقتدار و قدرت مسلمانان بسازد و پرچم خلافت علوی را بار دیگر به دست نماینده امام زین العابدین علیه السلام، محمد حنفیه، در آن شهر برافراشته گرداند. (۲) امّا مشکلات جنگ و درگیری های مختار با اموی ها و ابن زبیری ها تمام فرصت ها را از او گرفت و به او مجال برقراری حکومت را نداد. با این وصف مختار در مدّت حکومت در کوفه روش و سیره ای را از خود بر جای گذاشت که می تواند برای همه سیاستمداران و

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۳۴، ۴۷ و ۴۸.

۲- نک: مختار ثقفی، ص ۱۴۳.

زامداران به عنوان الگو قرار گیرد. در این قسمت به مهم ترین موارد آن اشاره می کنیم:

۱. رسیدگی به مشکلات یاران: مختار به کسانی که با او همکاری می کردند و از جان خود برای یاری او مایه می گذاشتند، توجه خاصی داشت و می کوشید تا نیازهای زندگی آنان را رفع نماید تا هنگامی که آن ها مشغول ایفای وظیفه و مبارزه با دشمنان هستند هیچ گونه نگرانی، اعم از اقتصادی و غیره از سوی زن و بچه خود نداشته باشند. برای همین وقتی مختار بر کوفه مسلط شد، در بیت المال آن جا نه میلیون درهم طلا و نقره وجود داشت. مختار در بیت المال را گشود و برای هر یک از سپاهیان خود که در جنگ ابن مطیع او را یاری رسانیده بود و شمار آن ها به هزار و هشتصد نفر می رسید (۱) پانصد درهم و به کسانی که پس از آن به او ملحق شده بود دویست درهم داد. (۲)

۲. حمایت از ضعفا: «هدف اصلی مختار در برنامه سیاسی و اجتماعی، توجه به ضعفا بود». (۳) منظور از ضعفا در آن زمان موالیان یعنی مسلمانان غیر عرب بودند که غالبا ایرانی و فارسی زبان بودند و نصف ساکنان کوفه را تشکیل می دادند. آنان از سوی حکومت اموی و دست نشاندهانشان تحقیر می شدند و از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم گردیده بودند.

سیاست اموی ها نه تنها در کوفه، بلکه در سراسر بلاد اسلامی که بر آن

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۰؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲۶.

۳- مختار ثقفی، ص ۱۴۴.

تسلط یافته بودند بر تبعیض نژادی و امتیازطلبی بنا شده بود، آنان عرب را جزء نژاد برتر می دانستند؛ به همین علت معاویه به «زیاد ابن ابیه» که او را به عنوان حاکم خراسان گماشته بود _ طی نامه ای دستور داد:

متوجه مسلمانان عجم باش و آنان را همپایه عرب قرار مده. عرب ها می توانند از آنان زن بگیرند اما آنان حق ازدواج با زنان عرب را ندارند. عرب ها از آن ها ارث می برند اما آنان هرگز. در معیشت بر آن ها سخت بگیر و در جنگ ها باید در صف اول به کار گرفته شوند. آنان را به کارهای پست بگمار و کارهای مهم را به آنان وا مگذار. آنان حق امامت بر عرب را ندارند و نباید پیش روی عرب راه بروند یا در صف اول بنشینند. (۱)

اموی ها شرم داشتند تا با موالیان غیر عرب در یک صف راه روند و در تشییع جنازه آنان شرکت کنند. آن را برای خود ننگ می شمردند و در جنگ، موالیان جزء پیادگان بودند و از غنایم _ با وجودی که همیشه در صف مقدم قرار داشتند _ سهمی نمی بردند. آنان اجازه نداشتند که در مجلس عرب بنشینند و در صورتی که عربی پیاده بود، آنان مجاز به سوار شدن بر مرکب نبودند. (۲)

جرجی زیدان نیز می گوید: سیاست اموی ها بر تبعیض استوار بود؛ به خصوص رفتار آنان با اقوام غیر عرب بسیار غیر انسانی و تحقیرآمیز بود. البته سنگ بنای این سیاست هنگامی گذاشته شد که دست امام علی علیه السلام

۱- حسین علی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱، ص ۴۹ به روایت از شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ص ۱۶۵ .

۲- نک: عباس پرویز، از عرب تا دیالمه، صص ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۴۸۰ و ۴۸۲ .

را بعد از رحلت پیامبر از خلافت کوتاه نمودند، تا جایی که در زمان خلفای پیشین این سخنان بر سر زبان ها جاری شد:

کار زشتی است که عرب یکدیگر را اسیر کنند، در حالی که خداوند سرزمین پهناور عجم را برای اسیری گرفتن آماده کرده است. (۱)

آنان حتی کار را به جایی رساندند که به این عمل زشت خود، جنبه شرعی و قانونی بخشیدند و در این راه دست به بدعت گذاری زدند. توجه فرمایید:

فرزندان عجم در صورتی می توانند از موروث های خود ارث ببرند که در سرزمین عرب به دنیا بیایند. (۲)

دفاع مختار از حقوق ضعیفان و موالیان باعث شد تا آنان به حمایت از مختار برخیزند و با دل و جان در کنار او با دشمنانش بجنگند. امّا در عوض، عناصر نژادگرا و اشراف عرب به دشمنی با مختار پرداختند و شورش کوفه را به وجود آوردند و با دشمنان او دست همکاری دادند.

«ولیهها وزن» در کتاب خوارج و شیعه می گوید: هدف مختار از حمایت موالیان این بود تا «سیاست صلح جویانه» و هم زیستی مسالمت آمیز را میان مردم به وجود آورد و امتیازات نژادی و خونی را از میان بردارد. (۳)

۳. داوری برای اجرای عدالت: وقتی مختار بر کوفه مسلط شد خود شخصا مسئولیت قضا را به عهده گرفت و با بردباری به حلّ و فصل دعاوی میان مردم پرداخت. امّا علاوه بر گرفتاری های اجتماعی، سیاسی و مشکلاتی که معمولاً هر حکومت نوپایی با آن مواجه است؛ اموی ها و

۱- آیت الله جعفر سبحانی، فروغ ولایت، به روایت از تاریخ جرجی زیدان، ج ۴، ص ۳۵.

۲- آیت الله جعفر سبحانی، فروغ ولایت، به روایت از مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲.

۳- نک: مختار ثقفی، صص ۲۶۲ - ۲۶۳.

ابن زبیر مشکلاتی را که باعث درگیری های طولانی و پیاپی و منازعات داخلی می شد برای مختار به وجود آوردند که فرصت داوری را به او نمی داد، لذا وی با مشورت دوستان و مشاوران خود «عبدالله بن مالک طایی» را قاضی کوفه قرار داد. (۱)

مختار به کسانی که وظیفه قضات را به دوش می گرفتند دستور می داد تا عدالت را همیشه در نظر داشته باشند و بی هیچ تبعیض میان مردم به داوری بپردازند و خود نیز لحظه ای از مراقبت و پند دادن به آنان فرو گذاری نمی کرد. (۲)

۴. برخورد حسنه با مردم: اسلام پیروان خود را به اخلاق نیک و رفتار پسندیده با هم دیگر سفارش می کند و یکی از علل بعثت پیامبر گرامی اسلام را «اتمام اخلاق کریمه» برمی شمرد؛ زیرا مراعات رفتار نیک باعث ایجاد صفا، صمیمیت و اطمینان میان آحاد مردم می شود و زمینه های همکاری مشترک را _ که پایه ترقی، وحدت و سعادت مندی جامعه است _ فراهم می سازد. ولی اخلاق بد باعث شیوع بیماری های اخلاقی، فساد و جدال های اجتماعی می گردد. پایه های وحدت را متزلزل می سازد، روح همکاری و همدلی را از میان می برد و ریشه های تعالی و کمال را می خشکاند.

مختار نیز با پیروی از مکتب اسلام و مذهب اهل بیت، مردم را به رفتار نیک و عدالت فرا می خواند و خود هم با بهترین روش با آنان برخورد می کرد. (۳) رفتار او با ضعیفان و مستمندان از روی احسان و

۱- نک: کامل ابن ثیر، ج ۴، صص ۲۲۷ _ ۲۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۴۳.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۸.

محبت بود؛ با اشراف و بزرگان نیز رفتار بزرگوارانه و متینی داشت و هرگز به تحقیر و توهین آنان نمی پرداخت و در کارهای مهم با آنان مشورت می کرد؛ از خود بزرگ بینی و تکروی و خودمحوری پرهیز می نمود. (۱)

۵. گذشت نسبت به دشمنان: مختار پس از پیروزی، با دشمنان خود با گذشت و تسامح برخورد می نمود و در صورت مجازات آنان، از حد اعتدال تجاوز نمی کرد. برخلاف ترسیم بعضی از مورخان که چهره مختار را خشن، بی رحم و خون ریز معرفی نموده اند، او جز در برابر قاتلان امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا با گذشت برخورد می کرد. رفتار او با ابن مطیع والی ابن زبیر در کوفه و نیز گذشت او در برابر قاسم بن جارود که اقرار نموده بود با مختار جنگیده اما در کربلا حضور نداشته است و نیز برخورد او با اسرا، خود شاهدی گویا بر خصلت بخشنده گی او نسبت به دشمنان است. (۲)

تشکیل سپاه منظم برای دفاع از مردم

تشکیل سپاه منظم برای دفاع از مردم

مختار قشونی منظم از افراد مورد اعتماد و شجاع تشکیل داد، این قشون در نظم و انضباط و دلاوری معروف شدند و بیش تر افراد آن را موالیان تشکیل می دادند.

این قشون در عملیات نظامی و چریکی مهارت خاصی داشتند و با دلاوری در قلب سپاه دشمن یورش می بردند و به هر نقطه ای از مناطق تحت سلطه دشمن که اعزام می شدند مأموریت خود را با موفقیت انجام

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۲- نک: مختار ثقفی، ص ۱۴۳.

می دادند.

قشون مذکور به نام «خشبیه» شهرت یافته بودند. و علت آن این بود که مختار به آنان مأموریت داد، تا محمد حنفیه و یارانش را که عبدالله بن زبیر در مکه زندانی کرده بود و می خواست آنان را در آتش زنده بسوزاند نجات دهند. وقتی آنان برای نجات محمد حنفیه وارد مکه شدند شمشیرهای خود را برای احترام نهادن به حرم خداوند از نیام نکشیدند و به جای آن چوب هایی را که قبلاً آماده نموده بودند و به آن «کافرکوب» می گفتند به دست گرفتند و وارد خانه خدا شدند به همین علت به «خشبیه» معروف شدند. (۱)

این عملیات که در مرکز قدرت ابن زبیر با توفیق و مهارت بسیار انجام پذیرفت، قدرت عمل، مهارت، جرأت و دلاوری قشون مختار را به خوبی نشان می دهد.

فصل دوم: مقابله با دشمنان خارجی و نفاق داخلی

اشاره

فصل دوم: مقابله با دشمنان خارجی و نفاق داخلی

زیر فصل ها

پیشروی اموی ها به سوی موصل

گسیل سپاه به سوی موصل

نخستین نبرد پیروزمندانه

شکست دوباره اموی ها

واقعه تلخ

پیشروی اموی ها به سوی موصل

پیشروی اموی ها به سوی موصل

مبارزه با حکام شام و عاملان قتل امام حسین علیه السلام و یاران او یکی از اهداف قیام مختار بود؛ اما قبل از همه چیز او تصمیم داشت تا خیال خود را از سوی دشمنان و منافقان داخلی که در کوفه حضور چشم گیر داشتند راحت سازد؛ زیرا او می دانست کسانی که در فاجعه کربلا سهم داشتند، عاملان و جاسوسان حکام شام و اشراف و منافقانی که از نظر فکری وابسته به اموی ها بودند و با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی داشتند هرگز دست از توطئه بر نمی دارند و با یافتن کوچکترین فرصتی از داخل به مقابله با حکومت مختار می پردازند. اما قبل از آن که مختار به پاکسازی آنان از کوفه پردازد، حکومت شام دست به کار شد تا پیش از آن که مختار سپاه خود را برای مقابله با حکومت شام سازماندهی کند بر او ضربه وارد نماید.

همان طور که گفتیم مختار عبدالرحمن بن سعد را به حکومت موصل گماشته بود. قبل از آن، موصل در تسلط عبدالله بن زبیر قرار داشت وی محمد بن اشعث بن قیس را به حکومت آن جا نشانده بود؛ اما با آمدن نماینده مختار (عبدالرحمان) در موصل مردم به حمایت او برخاستند؛ لذا محمد بن اشعث از آن جا گریخت و به تکریت رفت. از آن جایی که موصل پس از کوفه از مهم ترین شهرهای عراق به حساب می آمد، از

دست دادن آن جا باعث نگرانی ابن زبیر شد و او بدان علت «ابن اشعث» را سرزنش کرد.

قبلاً عبیدالله زیاد به دستور مروان بن حکم حاکم وقت اموی برای تصرف «جزیره» و عراق با سپاه مجهز مأمور گردیده بود، اما حاکم جزیره، قیس عیلان، در برابر سپاه عبیدالله تا یک سال مقاومت کرد و مانع پیشروی سپاه شام به سوی عراق شد. (۱)

مروان بن حکم به عبیدالله وعده داده بود که در صورت مسلط شدن بر عراق و گرفتن کوفه او را حاکم عراق خواهد نمود و نیز به عبیدالله اجازه داده بود که در صورت اشغال کوفه سه روز جان و مال مردم را بر سربازان مباح دارند؛ ولی قبل از آن که عبیدالله خود را به مرکز عراق برساند، خبر مرگ مروان را شنید، لذا مردد ماند که چه کند، اما پس از مدت کمی نامه ای از سوی عبدالملک بن مروان که به جای پدر بر تخت حکومت شام نشسته بود به عبیدالله رسید. در آن نامه به او تأکید شده بود که کماکان به راهش ادامه دهد و هرچه زودتر به موصل حمله کند.

هنوز عبدالرحمان والی مختار در موصل قد راست ننموده بود که خبر سرازیر شدن سپاه اموی به موصل در همه جا پیچید. عبدالرحمان که توان مقابله با سپاه عبیدالله را در خود نمی دید در تکریت مستقر شد و نامه ای به این مضمون به مختار نوشت:

«اما بعد، عبیدالله زیاد وارد موصل گردیده و اینک شهر در تسلط سپاه او قرار دارد و من در «تکریت» مستقر شده ام تا فرمان شما برسد. والسلام». (۲)

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۳۹۹ به روایت از تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۹.

مختار با رسیدن نامه عبدالرحمان بی معطلی جواب نامه او را فرستاد:

«... نامه ات را دریافتم و از آنچه نوشته بودی آگاه شدم. از این که به تکریت رفته ای خرسندم. همان جا بمان تا فرمان من به تو برسد. والسلام» (۱).

گسیل سپاه به سوی موصل

گسیل سپاه به سوی موصل

مختار بدون معطلی سپاهی مرکب از سه هزار سوار به فرماندهی «یزید بن انس اسدی» آماده کرد و به او اطمینان داد که پس از این نیز برای کمک به او نیرو خواهد فرستاد؛ اما «یزید بن انس» با دلاوری و شهامتی که داشت به مختار گفت همین سه هزار نیرو کافی است و چنان چه نیروی بیش تری لازم باشد به او اطلاع خواهد داد.

سه هزار سپاه مجهز با افرادی که از میان سپاهیان مختار گل چین شده بودند برای انجام دادن مأموریت حرکت کردند. مختار تا مقداری از راه آنان را بدرقه نمود و هنگام خداحافظی با یزید بن انس به او توصیه کرد: به دشمن مهلت ندهد، آن چنان که امان را از آنان بگیرد؛ و گفت ارتباط خود را با وی قطع نکند و جریان ها را مرتباً گزارش دهد. (۲).

هنگامی که یزید بن انس با مختار خداحافظی می کرد از مختار و همراهانش خواست تا برایش دعا کنند، لذا کسانی که به بدرقه اش آمده بودند او را دعا کردند و از خدا خواستند تا پیروزی را نصیبش نماید. یزید بن انس به جمعی که او را بدرقه می کردند گفت: «به خدا قسم اگر در برابر دشمن به پیروزی دست نیافتم شهادت را از دست نخواهم داد»

۱- ماهیت قیام مختار، ص ۴۰۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۱.

و از آنان خواست تا از خدا بخواهند که او را از این سعادت محروم نگرداند. (۱)

سپاه سه هزار نفری یزید بن انس هنگامی که به موصل رسیدند در نقطه ای به نام «بنات تلی» (۲) اردو زدند. وقتی ابن زیاد از محل استقرار آنان آگاهی یافت، جاسوسانی برای کسب اطلاعات از کم و کیف نیروهای یزید بن انس در محل فرستاد و هنگامی که از شمار آنان آگاه شد، شش هزار نیرو را به فرماندهی ربیع بن مخارق غنوی و عبدالله بن حمله خُثعمی برای مقابله با «یزید بن انس» در دو نوبت گسیل داشت. (۳)

دو نیرو در برابر هم اردو زدند. یزید بن انس به شدت بیمار بود و در حالی که سوار بر الاغ شده بود و دو نفر از او مراقبت می کردند؛ به بررسی نیروهای خود می پرداخت و آنان را به مبارزه تشویق می کرد و فریاد می زد: «ای سربازان خدا، مقاومت کنید تا به اجر آن برسید و در مقابل دشمن شجاعت از خود نشان دهید تا پیروز شوید و با پیروان شیطان بجنگید که کید شیطان ضعیف و سُست است...» (۴)

سپس یزید بن انس، رقاء بن عازب، عبدالله بن حمز عُدَری و شعر بن ابی شعر حنفی را به ترتیب در صورت نبودن دیگری به فرماندهی بعد از خود معین کرد. (۵)

۱- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۴۰ - ۴۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۱.

۲- در کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۹ نام این منطقه «باتلی» آمده و در متن بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۱ «بافلّی» نوشته شده، اما در پاورقی آن «باتلی» ذکر شده است و در مقتل ابومخنف ص ۳۵۲ هم «بنات تلی» ذکر شده است.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۴۰ - ۴۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۱.

۴- ماهیت قیام مختار، صص ۴۰۳ - ۴۰۴؛ مقتل ابی مخنف، ص ۳۵۲.

۵- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۹.

نخستین نبرد پیروزمندانه

نخستین نبرد پیروزمندانه

سحرگاه نهم ذی الحجه (روز عرفه) سال ۶۶ هجری نبرد میان دو طرف آغاز شد «یزید بن انس» چون نمی توانست بر اسب سوار شود، فرماندهی سواره نظام را به «ورقاء بن عازب» سپرده و خود از مرکب به زیر آمده و بر تخت نشست و فرماندهی نیروهای پیاده را به عهده گرفت.

یزید بن انس در حالی که از درد به خود می پیچید و گاه گاهی سر را بر لبه تخت می گذاشت و استراحت می نمود جنگ را رهبری و پیاده نظام را به حمله و مقاومت تشویق می کرد. (۱)

«ورقاء بن عازب» که فرماندهی سواره نظام را به عهده داشت با دلاوری وصف ناپذیری می جنگید. او در حمله ای شجاعانه توانست به قلب دشمن نفوذ یابد و نیروهای آنان را از هم پراکنده سازد.

هنوز آفتاب نرمیده بود که مقر فرماندهی سپاه شام به تصرف سپاه مختار در آمد و نیروهای شان به کلی شکست خوردند و فرمانده آنان ابن المخارق کشته شد.

شکست دوباره اموی ها

شکست دوباره اموی ها

پس از شکست نیروهای ابن المخارق نیروی سه هزار نفری شام به سرکردگی عبدالله بن حنظل رسید و فراریان را به بازگشت ترغیب کرد و آنان را به پیروزی نوید داد. آن روز عبدالله بن حنظل مشغول بررسی اوضاع شد و به سازماندهی سپاهش پرداخت و شب را به نیروهایش استراحت داد تا تازه رسیده ها خستگی راه را از تن خویش

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱؛ اصدق الاخبار، ص ۵۸.

بزدایند و نیروهای شکست خورده از شوک شکست بیرون آیند.

صبح روز «عید قربان» پس از نماز بار دیگر شیپور جنگ به صدا درآمد و نبرد سنگینی میان دو لشکر در گرفت. نیروهای تازه نفس شام همراه با بقایای سپاه نیروهای ابن المخارق نخست به سختی می جنگیدند، اما در برابر حملات دلاورانه سپاه مختار این بار نیز شکست خوردند و فرمانده شان به دست عبدالله قراد کشته شد و مقر فرماندهی آن ها سقوط کرد و بقایای سپاه آنان به سوی مقر فرماندهی کل نیروهای شام (عبیدالله بن زیاد) پا به فرار نهادند. (۱)

واقعہ تلخ

واقعہ تلخ

دومین پیروزی سپاه مختار بر شامیان خستگی جنگ را بر آنان به فراموشی سپرده و روحیه شان را بسیار ارتقا داده بود. همه از آن شاد بودند و خدا را در برابر نعمت پیروزی که به آن ها عنایت کرده بود شکر می کردند، اما بیماری یزید بن انس همه را نگران ساخته بود؛ زیرا حال آن فرمانده محبوب و دلاور هر لحظه بدتر می شد.

در همان لحظه که یزید بن انس در میان آتش تب می سوخت، و درد امان را از او گرفته بود، سیصد نفر از اسرای شامی را به نزدش آوردند تا از او درباره آنان کسب تکلیف نمایند؛ او با غرور سرشار از پیروزی قامت راست نمود و با دست اشاره کرد که همه را گردن بزنید.

هجوم بی وقفه درد، امان را از فرمانده پیروز گرفته بود. او در حالی که آخرین نگاه ها را به سپاهیان می کرد و پیروزی را با لبخند به آنان تبریک گفت به سوی خدای خویش شتافت.

ورقاء بن عازب، جانشین یزید بن انس بر جنازه وی نماز خواند و

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۰.

سپس آن شهید بزرگوار را در همان جا به خاک سپردند.

این واقعه تلخ همه را در اندوه فرو برد و دل ها را در عزای آن دلاور مرد محزون ساخت.

پس از مراسم تدفین، فرمانده جدید و رقاء بن عازب همه همراهان را فرا خواند و با آنان درباره ادامه جنگ به مشورت پرداخت:

نظرتان چیست؟ خبر رسیده که ابن زیاد با هشتاد هزار نیروی رزمی به سوی شما روی آورده است. نظرتان را باز گوئید، نظر من، به عنوان فردی از شما، این است که ما توانایی مقابله با نیروی هشتاد هزار نفری را نداریم. بگوئید چه کنیم؟ اگر برگردیم دشمنان به ما خواهند گفت که به علت مرگ فرمانده مان موقتا جنگ را ترک کرده و باز گشته ایم. در این صورت ترس و وحشت شکستی که از شما خورده اند در دل شان باقی خواهد ماند، و اگر با آنان روبه رو شویم خویش را به خطر انداخته ایم؛ زیرا آنان اگر ما را شکست دهند پیروزی ما بر باد می رود. اکنون چه کنیم؟ با سه هزار نیرو به جنگ آنان برویم؟ یا به همان پیروزی بسنده نماییم و برگردیم تا ببینیم امیرمان مختار چه فرمانی می دهد؟

همه به شور پرداختند و در آخر تصمیم بر آن شد که به کوفه بازگردند و در آن جا درباره ادامه جنگ تصمیم گرفته شود تا اگر لازم بود با نیروی بیش تر و تجهیزات کامل تری به مقابله با سپاه شام پردازند.^(۱)

پس از آن با قاصد سریع السیر وقایع در کوفه گزارش داده شد، اما خبر رحلت فرمانده سپاه مختار و بازگشت نیروها به سوی کوفه، زمینه های تبلیغات سوء را برای ضد انقلابی های، اشراف طرفداران

۱- مختار ثقفی، ص ۱۵۲؛ ماهیت قیام مختار، صص ۴۰۸ _ ۴۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۰؛ اصدق الاخبار صص ۵۸ و ۵۹؛ مقتل ابو مخنف، صص ۳۵۳ _ ۳۵۴.

حکومت اموی و کسانی که در فاجعه کربلا حضور داشتند فراهم ساخت. آنان در کوفه شایع ساختند که شیعیان از سپاه شام شکست خورده اند و فرمانده شان نیز به قتل رسیده است.

مختار که واقعیت امر را دریافته بود، بدون توجه به شایعات مذکور مصمم بود تا هر طور شده با سپاه متجاوز شام مقابله کند و به دنبال پیروزی های سپاه خویش به فرماندهی «یزید بن انس» این بار به کلی آنان را شکست دهد. از این رو سردار دلاور و فرمانده کل قوای خود، ابراهیم ابن اشتر را با هفت هزار و به نوشته بحارالانوار با دوازده هزار مرد جنگجوی مجهز، به سوی موصل روانه ساخت.

بنابه نقل بحارالانوار از این دوازده هزار نیرو چهار هزار نفر از قبایل عرب و هشت هزار از موالیان و ایرانی ها بودند.^(۱)

به ابراهیم دستور داده شد تا خود را هرچه سریع تر به نیروهای یزید بن انس برساند و آنان را با نیروهای خود به سوی دشمن حرکت دهد.

ابراهیم با نیروهای تحت امر خود دو روز در «حمام اعین» (منطقه ای در نزدیکی شهر کوفه) برای سازماندهی و هدایت آنان در جنگ و دادن دستورها و تمرین های لازم اردو زد و سپس با شتاب به راه خود ادامه داد.^(۲)

۱- مختار ثقفی، ص ۱۵۲.

۲- نک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۱؛ ماهیت قیام مختار، ص ۴۱۰؛ مختار ثقفی، صص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ نگاهی به نهضت مختار، ص ۷۳.

فصل سوم: مقابله با توطئه داخلی

اشاره

فصل سوم: مقابله با توطئه داخلی

زیر فصل ها

شورش اشراف و جنایتکاران کربلا

ریشه ها و عناصر این شورش

امویان نقابدار در کوفه

آغاز شورش کوفه

محاصره مختار

سرکوبی شورش

آمار کشته شدن و اسرای شورشیان

پس از سرکوبی شورش

شورش اشراف و جنایتکاران کربلا

شورش اشراف و جنایتکاران کربلا

برگشت نیروهای یزید بن انس و رحلت آن فرمانده محبوب زمینه شایعه پراکنی را آماده ساخت؛ لذا ضد انقلابی ها، اشراف، طرفداران اموی و عناصر نژادگرایی که همه امتیازات را حق کسانی می دانستند که در رگ های آنان خون عربی جریان داشت و جنایتکاران کربلا- و اوباش کوفه که یقین داشتند در حکومت مختار نه تنها جایی برای آنان وجود ندارد بلکه به زودی جزای جنایات خود را خواهند دید، دست به کار شدند و به پخش اکاذیب پرداختند. مهم ترین این افراد عبارت بودند از: شمر بن ذی الجوشن، محمد بن اشعث، عبدالرحمان بن سعید بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی، شَبَث بن ربعی، کعب بن ابی کعب خثعمی، عبدالرحمن بن مخنف (۱) و در پشت این صحنه متعصبین و اشراف عرب قرار داشتند که حکومت اموی همیشه آنان را تقویت و حمایت می کرد و آنان در حقیقت حافظ منافع اموی ها در کوفه بودند.

درباره اهداف، انگیزه ها و اتهامات آنان نسبت به مختار دکتر علی حسنی کربوتلی می نویسد:

۱- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۴۳ - ۴۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۱؛ نگاهی به نهضت مختار، ص ۷۴.

آنان [اشراف عرب] خویشتن را قاندین قوم (حزب تعصب عربی) می دانستند و از این جهت که مختار بدون رضایت خودشان و بدون اجازه «محمد حنفیه»^(۱) پست ترین غلامان شان را برایشان مسلط ساخته بود، به او بدبین شده بودند. مختار موالیان اشراف را به خود نزدیک ساخته، به آنان اجازه سواری می داد^(۲) و از درآمد اشراف اطعام می کرد و بخشش می نمود. بدین طریق حقوق اشراف را سلب کرده بود. در صورتی که آنان غلامان خود را از راه ثواب و برای نزدیکی به خدا آزاد کرده بودند و هرگز انتظار نداشتند که مختار غلامان را بر اشراف مقدم و مسلط سازد. مختار آنان را با اربابان شریف سابق خود در درآمدشان شریک ساخته، سپس داخل قشون خویش کرده بود و به دست ایشان با عرب ها می جنگید.^(۳)

مختار با دفاع از موالیان و دادن حقوق سیاسی و اجتماعی برای آنان می خواست شکافی را که اموی ها و عناصر نژاد پرست عرب برای حفظ سلطه خود میان عرب ها و سایر مسلمانان ایجاد نموده بودند پر کند. موضعی که اموی ها و پس از آن عباسی ها در قبال اقوام غیر عرب اتخاذ کرده بودند پیامدی جز از هم پاشیدگی جوامع اسلامی، ایجاد کینه و تضاد شدید نژادی و قومی میان عرب ها و سایر اقوام مسلمان نداشت و زمینه های قیام و آتش شورش بزرگ اقوام مسلمان غیر عرب را برضد سلطه عرب ها که خود را خلیفه مسلمانان قلمداد می نمودند شعله ور می ساخت، امّا قیام مختار آنان را به این موضوع امیدوار ساخت که

۱- پیش کشیدن مسأله نداشتن اجازه از محمد حنفیه اگر از سوی آنان که هیچ اعتقادی به خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند، درست باشد فقط برای جذب و فریب شیعیان ناآگاه و ساده لوح در کوفه بوده است .

۲- پیشتر گفتیم که از نظر معاویه در صورتی که عربی پیاده بود موالیان حق سوار شدن بر مرکب را نداشتند .

۳- مختار ثقفی، ص ۱۵۳ .

هستند در میان عرب ها شخصیت هایی که از مکتب توحیدی و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اندیشه نجات بخش و عدالت خواهانه علوی و رشادت و ایثار و آزاد اندیشی آزاد مردی چون حسین علیه السلام پیروی کنند.

قیام مختار شعله های آتشی را که در کانون دل مسلمانان غیر عرب به سبب بی عدالتی حاکمان و خلفای متعصب اموی خفته بود، به نفع حکومت خود شعله ور ساخت و گرنه انفجار آن امکان داشت به انقلاب ضد عربی _ اموی تبدیل شود؛ هم چنان که این آتش پس از قیام مختار شراره کشید و توسط آزاد مرد خراسانی، ابومسلم، که تبلور خشم فرو خفته ناشی از جنایات و ستم های تبعیض آمیز امویان بر ضد ملت های مسلمان غیر عرب مخصوصا ایرانی ها و خراسانیان بود، تومار حاکمیت فاشیستی امویان در هم پیچیده. هم چنین خلافت عباسی که ظاهرا با شعارهای تازه اما در حقیقت با همان اهداف و انگیزه هایی که امویان داشتند وارد میدان شده بود، در میان آتش عصبیت قومی و بی عدالتی خود نابود گردید.

مختار با دفاع از اقوام غیر عرب و دادن حقوق سیاسی و اجتماعی به آن ها، خشم اموی ها و همه عناصر نژاد پرست عرب را برافروخت. حتی کسانی که به علت مسایل قبیله ای و خانوادگی و کسب سیادت و خلافت برای خود یا خانواده خویش در برابر اموی ها قرار داشتند اما در برتری نژاد عرب و سیادت بی چون و چرای آنان بر سایر اقوام و ملیت های مسلمان اتفاق نظر داشتند؛ به مخالفت با مختار پرداختند. همین موضع گیری مختار از مهم ترین عواملی بود که حتی بسیاری از یاران او که تحت تأثیر افکار اشراف عرب قرار گرفته بودند در کوفه

شورش کردند؛ از جمله محمد بن عمیر که به عنوان والی آذربایجان در حکومت مختار و عبدالرحمان بن سعید بن قیس استاندار مختار در موصل از شیعیان پاک دل، شجاع و مخلص امیر مؤمنان علیه السلام بود و در جنگ صفین به عنوان یک فرمانده دلیر و شجاع مورد ستایش آن حضرت قرار گرفته بود.

ریشه ها و عناصر این شورش

ریشه ها و عناصر این شورش

به نظر ما شورش کوفه نقشه ای از قبل طرح شده و توطئه ای برنامه ریزی شده برای نابودی نهضت مختار بود که از طریق دو جبهه خارجی و داخلی توسط حکام اموی صورت گرفت، زیرا اموی ها این تجربیات را از زمان معاویه به دست آورده بودند که:

اولاً: در جنگ رویاروی هرگز موفق به شکست عراقی ها نخواهند شد و سپاه آنان توان مقابله با نیروهای رزمجو و دلاور شیعیان را ندارد، به خصوص در زمان مختار که حکومت امویان هم از رهبری شخص زیرک، مکار و سیاست باز شیطان صفتی چون معاویه محروم بود و هم از موقعیت و زمینه هایی که حکومت شام در میان شامیان و سایر مسلمانان با تزویر و فریب به دست آورده بود. هم چنین بسیاری از مناطق شام از زیر سلطه حکام اموی ها پس از قیام زبیری ها بیرون آمده بود. علاوه بر این ها صلح امام حسن علیه السلام و به دنبال آن عهد شکنی های معاویه نقاب از چهره او برداشت و نه تنها او را در نزد همه رسوا کرد بلکه زمینه های ابراز مخالفت رقیبان درونی او را که در صدد کسب موقعیت و سروری و خلافت از چنگ او بودند کاملاً فراهم ساخت که چهره عمده آن ابن زبیر همان نسخه دوم معاویه در سیاست بازی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام بود. افزون بر این، خون به ناحق ریخته امام حسین علیه السلام و فرزندان

و یاران او به دنبال آن، ددمنشی های یزید به کلی چهره حکام شام را در نظر عامه مردم روشن ساخت و حقیقت درونی آنان را برملا کرد و باعث نفرت شدید و تأثر و تألم هر مسلمان و غیر مسلمان آزاده شد.

ثانیا: حکومت اموی با همه ضعف ها و کمبودهایی که در زمان مختار با آن مواجه شده بود تجربیات بسیاری در زمینه سرکوبی، فریب و سلطه یابی بر کوفه و عراق به دست آورده بود؛ تجربیاتی که میراث به جا مانده اندیشه های پلید معاویه در زمان جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام و امام حسن علیه السلام بود. حکام وقت شام با توجه به شناخت کافی از خصوصیات اجتماعی و روحی اشراف، مذهبیون متحجر و در کل مردم کوفه می توانست این بار نیز از همان حربه ای استفاده کند که معاویه با استفاده از آن همیشه برای نجات خود و بقای حاکمیت خانوادگی اش در عراق و مخصوصا در کوفه موفق بود و به راستی اگر درایت، تیزهوشی و واکنش سریع و به موقع مختار نبود، شاید که آنان این بار هم به رغم ضعف شدیدی که نسبت به حکام گذشته شام داشتند نقشه شیطانی خود را عملی می ساختند.

امویان نقابدار در کوفه

امویان نقابدار در کوفه

مؤثرترین روش حکام شام برای سرکوبی نهضت های ضد اموی در کوفه با استفاده از دو عنصر موجود در آن جا صورت می پذیرفت که از آنان به نام «امویان نقاب دار» یاد می کنیم؛ یعنی کسانی که در پشت چهره ظاهری خود، همیشه جاده صاف کن امویان و حافظان منافع آنان در عراق بودند:

۱. عناصر فرومایه ای که جز منافع شخصی خود به هیچ چیز دیگری پایبند نبودند و همه کسانی که منافع شان در سایه حاکمیت عادلانه امام

علی علیه السلام تأمین نشده بود یا کسانی که ثروت های باد آورده خود را از خون دل مستمندان به دست آورده بودند و مقام بزرگی را که در سایه حمایت حکام اموی کسب کرده بودند در خطر می دیدند. اینان با چهره منافقانه و منش سودجویانه حاضر بودند در هر جبهه ای که منافع شان اقتضا کند قرار گیرند، و مرتب تعهد بشکنند که از این عناصر در نهج البلاغه به «ناکثین» یاد شده است.

«شَبْث بن ربعی» از جمله این افراد بود که در توطئه اشراف کوفه نقش رهبری آن را به عهده داشت. او در زمان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام که حکومت کوفه از اقتدار و بزرگی برخوردار بود در کنار امام علی علیه السلام برضد معاویه شمشیر می زد، اما پس از آن که خوارج _ که در حقیقت مولود نامشروع سیاست های فریب کارانه و تزویرپیشگی معاویه و جهالت و تحجراندیشی مقدس مآب کم ظرفیت و پیش پایین بود _ پا گرفتند در کنار آنان قرار گرفت، و بعد از شهادت امام حسن علیه السلام که آسیاب به نفع حکومت معاویه می چرخید از طرفداران و مدافعان او شد و پس از مرگ وی که بسیاری از سران و بزرگان مدینه، عراق و مکه از دادن بیعت با یزید امتناع ورزیدند او نیز از جمله کسانی بود که همراه سران کوفه برای امام حسین علیه السلام دعوتنامه فرستاد و از آن حضرت خواست که به سوی عراق بشتابد. (۱) اما وقتی ابن زیاد بر کوفه مسلط شد تغییر موضع داد و با مسلم بن عقیل جنگید و در فاجعه کربلا جزو فرماندهان لشکر عمر بن سعد شد. هم چنین پس از فاجعه کربلا و قیام آگاهی بخش سردار بزرگ شهدای اسلام که پرده از دیدگان بسیاری از غفلت زدگان برداشت، فریادهای اعتراض از هر گوشه ای بلند شد و در این میان لاشخورهای

حکومت و خلافت که در کمین نشسته بودند یک باره به پرواز درآمدند تا پس از یزید به ارتزاق از جیفه باقی مانده آن پردازند و این بار به جای امویان در شام امپراتوری زبیری ها را در مکه بنا نهند، او از آنان اعلام حمایت کرد و به طرفداری از زبیری ها پرداخت.

از آن جایی که قیام تواین قبل از نهضت مختار توانست بخش عمده ای از شیعیان عراق را به خود جلب کند و شور و آتش انتقام از عاملین فاجعه کربلا را در دلها شعله ور سازد شَبَث بن ربیع نیز با توجه به جو حاکم در آن زمان مانند اکثر جنایت کاران کربلا اشک تمساح می ریخت و از کرده زشت خود اظهار ندامت می نمود، اما در قیام مختار جزو فرماندهان ابن مطیع شد و با مختار که می دانست جایی در حکومت او برایش نیست با سرسختی جنگید. (۱)

شبث با سوء استفاده از امانی که مختار به او داده بود رهبری شورش کوفه را به عهده گرفت. حال این سؤال مطرح است که آیا حکام شام با همه آگاهی ها که از کوفه و مردمان آن و شبث _ این مرد هزار چهره فریب کار _ او را رها کردند و برای باز پس گیری عراق و بسط سلطه مجدد خود بر آن سرزمین تنها از راه جنگ رویاروی با مختار که شانس موفقیت شان به مراتب ضعیف تر از زمان خود معاویه با عراقی ها بود، پیش آمدند؟!

مسئله؛ زیرا هر سیاست مداری به خصوص آن که قصد تسلط و تجاوز در سرزمین های دیگر را دارد قبل از تهاجم دست به یک سلسله

۱- کامل ابن اثیر، ج ۳، صص ۲۸۴ و ۳۲۶ و ۴۲۴ و ج ۴، صص ۲۰، ۳۶، ۶۲، ۶۸، ۱۷۲ و ۲۱۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۹، صص ۱۱ و ۱۲؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۸ و نک: فصل سوم همین رساله تحت عنوان تحركات دشمن در قبال نیروهای انقلاب .

مقدمات می زند که از آن جمله است ارتباط با عوامل مخالف و ایجاد حلقه های ستون پنجم برای ضربه زدن و ایجاد مشکلات و راه انداختن عملیات وحشت افکنانه برای زمینه سازی پیروزی و تجاوز نیروهایی که در جبهه رویارویی قرار دارند.

از نظر حکام شام شماری از قبیل «شبث» و سایر جنایت کاران کربلا، افراد ایده آل برای ایفای نقش ستون پنجم بودند و از طرفی چون چنین اشخاصی حکومت مختار را به ضرر خود تشخیص داده بودند و یقین داشتند که ممکن است در آینده نزدیک همه محاکمه شوند پناهی جز روی آوردن به حکام شام نداشتند.

۲. عناصر دیگری که همیشه نقش جاده صاف کن اموی ها را در عراق به دوش داشتند و آلت دست حکام شام قرار می گرفتند؛ عناصری جاهل، کم اندیش و مقدس مآب که از حقایق بی خبر بودند و خوارج نمونه بارز آنان هستند.

این عناصر به علت درک نکردن واقعیات موجود و حقایق قضایا بر اثر تحجّرگرایی در حقیقت باعث شکست امام علی علیه السلام و تنها ماندن امام حسن علیه السلام شدند و شمشیر معاویه را برای از میان بردن و قربانی شدن عدالت اسلامی و حاکمیت خدا بر زمین تیز کردند. وجود چنین عناصری که مردم عوام به سخنان آنان اعتماد می کردند و رفتارشان را خالی از گناه می پنداشتند در کوفه کم نبود. آن ها توانستند با تحریک غیرمستقیم معاویه کمر مالک اشتر را بشکنند و در نهضت مختار نیز افرادی چون «محمد بن عمیر»^(۱) و «عبدالرحمان بن سعد بن قیس» را که

از شیعیان و قهرمانان سپاه و مورد اعتماد مختار بودند و نیز قاری معروف شیعه «رفاعه بن شداد فتیانی» را که از دوستان صمیمی سلیمان بن صرد خزاعی بود (۱) فریب دهند.

باز کردن جبهه های داخلی توسط حکام شام علاوه بر این که یگانه امید سلطه یابی حکام شام در عراق محسوب می شد، از نظر بودجه نیز به مراتب کم خرج تر و در عین حال مؤثرتر از جبهه جنگ رویاروی بود. گذشته از همه اینها عناصر دسته اول که در دو رویی و فرصت طلبی و موقعیت شناسی دست شیطان را از پشت می بستند و برای دنیادوستی و سودجویی هرگز خطر نمی کردند، امکان نداشت که بدون پشتوانه و وعده های حاکمان شام به امر خطیر و مهمی اقدام نمایند که در آن پای مرگ و زندگی شان در میان باشد.

آغاز شورش کوفه

آغاز شورش کوفه

با اعزام دوازده هزار نفر به سوی موصل همراه فرمانده دلاوری چون ابراهیم اشتر شهر کوفه از سپاهیان مختار خالی به نظر می رسید و این بهترین فرصت برای اشراف و عناصر فرصت طلب و شورشگر کوفه بود تا با استفاده از آن موقعیت، برنامه های خود را عملی سازند و با کودتایی به کار مختار پایان دهند.

در میان اشراف کوفه بودند افرادی که از سیاست های منافقانه و جنگ طلبانه اموی دل خوش نداشتند و آن را به نفع مردم عرب نمی دانستند، به همین علت می کوشیدند تا اشراف کوفه را از درگیر شدن با مختار باز دارند؛ از جمله آنان «عبدالرحمان بن مخنف» بود. در مورد وی نوشته اند:

۱- مختار ثقفی، صص ۱۵۵ _ ۱۵۶ .

وی به حقیقت اوضاع واقف بود و با تصمیم برادران اشراف خود مخالفت نمود و به ایشان اعلام کرد که نه فقط غلامان و موالیان به یاری مختار قیام خواهند کرد بلکه قهرمانان و نجیب زادگان عرب نیز او را پشتیبانی خواهند نمود و همگی با یگانگی در این راه دست به هم خواهند داد. او با شجاعت عربی و عداوت عجمی (یعنی موالیان ایرانی) قهرمان جنگجوی شماس. اگر اندکی صبر کنید شما را از حمله مردم شام یا آمدن مردم بصره مصون خواهد داشت و او برای دفاع از هر تجاوزی کافی است. با این ترتیب چرا میان خودتان زور آزمایی می کنید؟

ولی ابن مخنف (۱) نتوانست اشراف عرب را با نظر خود متقاعد سازد و ناچار از رأی اکثریت پیروی کرد. (۲)

اشراف کوفه در خانه شبث که مرد منافق، خون خوار و بی پروا و فتنه جوئی بود، (۳) تشکیل جلسه دادند (۴) تا نقشه براندازی مختار را عملی سازند.

جنایت کاران کربلا مخصوصاً شمر بن ذی الجوشن و محمد بن اشعث و عبدالرحمن بن سعید بن قیس که صحنه را از وجود نیروهای فعال نظامی مختار خالی می دیدند نزد شبث آمدند و از او خواستند تا هرچه زودتر دست به کار شود. آنان از وضعیت خود نزد شبث نالیدند و تساوی میان موالی و عرب را تحمل ناپذیر دانستند.

۱- وی از خویشاوندان «ابی مخنف» راوی معروف است .

۲- مختار ثقفی، صص ۱۵۴ و ۱۵۵ .

۳- میرزا حبیب الله هاشمی خویی، منهاج البراعه، ج ۱۵، ص ۳۸۲ .

۴- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۴۳ - ۴۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۱ .

شبث که مرد زرنگ و فرصت طلبی بود آنان را به بردباری فرا خواند و گفت: اجازه بدهید تا من اول با مختار صحبت کنم و مشکلات شما را با او در میان گذارم.»

آمدن شبث نزد مختار فقط برای این بود تا خود را خیرخواه جلوه دهد، و به کسانی که به جنگ با مختار نظر خوشی نداشتند نشان دهد که او برای مذاکره با مختار می کوشد ولی مختار از موضع خود عقب نمی نشیند.

مختار که از بیت شبث و هم دستان او کاملاً آگاه بود مذاکره با او را پذیرفت. شبث که خود را نماینده اشراف کوفه می خواند گفت: «موالیان یک مشت افراد زیر دست و بندگان ما بودند. ما برای خدا آنان را آزاد کردیم، اما شما آنان را بر ما مسلط کردید و در صرف بیت المال ما را با آنان مساوی دانستید». شبث به مختار گفت که او باعث شده تا بندگان نسبت به اربابان خود نافرمانی و تمرد کنند.

شبث به حمایت حکومت شام، با نقشه دقیق و حساب شده ای وارد شده بود. او می خواست با راه انداختن کودتا در زمانی که کوفه از نیروهای زبده نظامی خالی است کار مختار را تمام کند. او برای رسیدن به این مقصود علاوه بر پخش شایعه و اکاذیب مشخصاً در سه محور کار کرده بود. محور اول اشراف و کسانی بودند که به عصبیت عربی حساسیت خاصی داشتند و معتقد بودند که موالیان عناصر پست جامعه اند و آنان را قانع ساختند که چون مختار با بالا بردن موالیان پا بر جا روی حقوق اشراف و عزت و کرامت اعراب نهاده، مستحق تنبیه است.

محور دوم مردم عوام و شیعیان ناآگاه و فریب خورده بودند که برای

جدا ساختن آنان از مختار شایعه حمایت نکردن محمد حنفیه از مختار را بار دیگر مطرح ساختند و آن را با آب و تاب در میان شیعیان تبلیغ کردند.

محور سوم که فقرات اصلی شورش را تشکیل می داد همان جانان کربلا و وابستگان فکری و خانوادگی حکومت شام بودند که همه از طبقه اشراف و بزرگان به شمار می آمدند.

مختار می دانست که در موقعیت بسیار دشواری قرار گرفته اگر کودتاجیان موفق شوند و کوفه را در اختیار گیرند در جبهه رویارویی نیز مقاومتی صورت نخواهد گرفت، لذا صلاح در آن دید تا در مرحله اول منطق و شمشیر تبلیغات اشراف و منافقان را کُند کند و بهانه را از آنان بگیرد. به همین سبب برای تحقیق در این باره که او نماینده محمد حنفیه است یا نه، پیشنهاد نمود که یک هیئت را آنان و نیز هیئتی را خود مختار نزد وی گسیل دارند. (۱)

اما در خصوص شکایت و اعتراض اشراف از موقعیتی که موالیان در حکومت مختار به دست آورده بودند و شبث آن را وسیله ای برای تحریک اشراف برضد مختار ساخته بود، وی با لحن جدی به شبث گفت: «اگر من موالی را هم در اختیار شما قرار دهم و سهم شما را از بیت المال به آنچه راضی هستید معین کنم، حاضرید در کنار من با بنی امیه و با جبهه ابن زبیر مبارزه کنید؟ و با من در این کار عهد و میثاق محکم ببندید؟» (۲)

شبث که انتظار چنین درخواستی را از مختار نداشت غافل گیر شد و

۱- مختار ثقفی، ص ۱۱۵ .

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۴۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۱ .

گفت: «در این باره می‌خواهم با دوستانم مشورت کنم و بعد نتیجه آن را به شما گزارش دهم.»

اما هرگز نزد مختار نیامد و جوابی هم برایش نفرستاد بلکه بر اساس نقشه از قبل طرح شده تصمیم گرفتند با مختار بجنگند. (۱)

هدف مختار از پیشنهاد گسیل هیئت نزد محمد حنفیه و پیشنهاد اخیر این بود که آنان را سرگرم سازد تا ابراهیم اشتر به کوفه باز گردد و آن‌گاه کار شورشیان را یکسره نماید. (۲)

محاصره مختار

محاصره مختار

مختار که قاصدی به سوی ابراهیم فرستاده و ضمن گزارش توطئه اشراف از او خواسته بود که هرچه سریع‌تر خود را برای سرکوبی آنان به کوفه برساند بی‌صبرانه منتظر رسیدن او به سر می‌برد؛ اما اشراف کوفه قبل از آمدن ابراهیم به کوفه وارد عمل شدند و به جمع‌آوری و سازماندهی نیرو و تصرف نقاط مهم شهر کوفه پرداختند. (۳)

مهم‌ترین مراکز تجمع نیروهای شورشی در کوفه به قرار ذیل بود:

۱. نیروهای «عبدالرحمان بن سعید بن قیس» و «اسحاق بن محمد» و «بشیر بن جریر بن عبدالله» با قبیله «بجیله» و «یمنی‌ها» که عمده‌ترین نیروهای شورشی را تشکیل می‌داد در میدان سبیع و مناطق شمال غربی مرکز شهر متمرکز شدند.
۲. نیروهای «کعب بن ابی کعب» در محله‌های «جَبَّانَه بشر» که در قسمت شمال مرکز شهر واقع بود مستقر شدند.

- ۱- ماهیت قیام مختار، ص ۴۱۹ و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۴.
- ۲- مختار ثقفی، ص ۱۵۵ به نقل از کامل ابن اثیر.
- ۳- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۵.

۳. در قسمت جنوب شهر و «جَبانه کنده» نیروهای «زحر بن قیس جعفی» موضع گرفتند.

۴. «شَبث بن ربعی» و نیروهای تحت امر او همراه با نیروهای «حسان بن فائد» و «ربیعہ بن ثروان» با طائفه «مضر» در «کناسه» قرار گرفتند.

۵. در قسمت غربی شهر در محله «ازد»، «عبدالرحمان بن مخنف» با نیروهایش جا به جا شدند که شماری از قبایل از جمله «ختعم» را فرماندهی می کرد.

۶. «حجار بن ابجر» و «یزید بن حارث» با «طایفه ربیعہ» در قسمت شمال شرق میدان بزرگ و بازار شهر قرار گرفتند و هم چنین شمر بن ذی الجوشن در «جَبانه بنی سلول» آماده حمله بود.

۷. در قسمت جنوب غرب شهر «جَبانه مراد» و محله «مراد» نیروهای «عمر بن حجاج زبیدی» با بعضی از نیروهای قبایل عرب موضع داشتند.

علاوه بر این در مرکز شهر و اطراف قصر جاسوسان شَبث اوضاع را کاملاً زیر نظر داشتند، و کوفه عملاً در اختیار نیروهای شورش قرار داشت به گونه ای که ارتباط مختار با خارج قطع شده بود. (۱)

«عمر بن نوبه» که قاصد مختار بود، در همان روز با تمام شتاب خود را به نیروهای ابراهیم در «ساباط» واقع در کنار رود «دجله» رساند و پیغام مختار و اوضاع شهر را به او باز گفت.

ابراهیم بی درنگ فرمان داد تا همه به سوی کوفه بازگردند، حرکت سپاه به سوی کوفه با شتاب تمام صورت گرفت حتی شب مانع توقف

۱- نک: ماهیت قیام مختار، ص ۴۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، صص ۲۳۱ _ ۲۳۲.

آنان نشد. عصر هنگام ابراهیم همراه با سپاه تحت فرمان خود به کوفه رسید. همه شورشیان حیرت زده و غافل گیر شده بودند؛ زیرا آنان می پنداشتند کار مختار تمام شده است و او هیچ راهی جز تسلیم شدن ندارد، لذا با غرور و تکبر می خواستند آخرین ضربه خود را بر مختار وارد سازند، امّا وی با درایت و تیزهوشی آنان را به مذاکره مشغول داشت و به یاران و طرفداران خود نیز تأکید کرد که تا بازگشت ابراهیم از هر نوع عملی که باعث برخورد و درگیری شود بپرهیزند. (۱)

سرکوبی شورش

سرکوبی شورش

ابراهیم پس از حرکت از «ساباط» عصر روز سه شنبه ۲۳ ذیحجه سال ۶۶ به کوفه رسید و نزدیک مسجد کوفه جا گرفت تا ضمن استراحت دادن به نیروهایش اوضاع شهر را بررسی و با تجدید سازماندهی، آنان را برای عملیات پاک سازی آماده کند.

صبح چهارشنبه ۲۴ ذیحجه مختار همراه با یارانش وارد مسجد شد و سپس بالای منبر رفت و برای حاضران در مسجد سخنرانی و آنان را به دفع نیروهای شورشگر تشویق کرد. (۲)

آمدن ابراهیم و سخنان مختار اوضاع را به نفع مختار تغییر داد؛ از این رو شورشیان احساس کردند که دیگر کار آنان تمام است. شبث که هرگز انتظار نداشت ابراهیم همراه با نیروهایش بازگردد، در فکر چاره جویی افتاد و با نفاق و بی شرمی فرزندش «عبدالمؤمن» را نزد مختار فرستاد و به او پیغام داد که: به خدا سوگند ما با تو سر جنگ نداریم، به ما اعتماد کن ما که از تبار و قبیله ات هستیم؛ پس از این قدرت و بازوان تو

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۳۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۴۶ - ۴۷.

خواهیم بود. (۱)

هدف شبث از آن پیام جز یافتن چاره ای برای نجات جان خود و سایر اشراف کوفه نبود، به همین سبب مختار بی توجه به آن برای سرکوبی و ضرب شست نشان دادن به شورشیان پرداخت. در این میان فرزند شبث بن ربیع به مختار پیوست و با سرسختی و شجاعت بی مانند با طرفداران و سربازان پدرش جنگید. (۲)

نیروهای شورشی شهر را عملاً به محاصره خود گرفته بودند، اما عمده ترین نیروهای آنان در «جبانه سبیع» گرد آمده بودند، بر همین اساس مختار نقشه ای کشید تا با محاصره کردن آنان ضربه ای سخت به شورشیان وارد سازد. وی خود در حمله به این قسمت و سرکوبی آنان شرکت کرد و ابراهیم بن اشتر به موضع قبیله «مضر» که در «کناسه» به جنگ می پرداخت و هم چنین قبیله «ربیع» حمله برد و آن جاها را متصرف شد و نیروهای دشمن را به آسانی پراکنده ساخت و قلع و قمع نمود. (۳)

خبر پیروزی ابراهیم با فریادهای «البشاره البشاره» (مژده باد مژده باد) در همه جا بلند شد و باعث بالا رفتن روحیه نیروهای مختار و ترس منافقان گردید. (۴)

سخت ترین جنگ در میدان «سبیع» رخ داد و عبدالرحمان بن سعید بن قیس که فرماندهی بخشی از نیروهای ضد انقلاب را در آن جا به عهده

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۷.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۵۶.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۳.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۹.

داشت کشته شد. شرحبیل بن ذی بقلان نیز که از سران قبیله همدانی ها بود پس از برداشتن زخم شدید، در حالی کشته شد که از عمل خود اظهار پشیمانی می نمود و می گفت: «چه کشته شدنی! که مقتول آن گمراه است، جنگ بی امام و جنگ بی هدف ...» (۱)

آمار کشته شدن و اسرای شورشیان

آمار کشته شدن و اسرای شورشیان

جنگ در چهارشنبه ۲۴ ذیحجه سال ۶۶ آغاز و در همان روز سرکوب شد. (۲) آمار کشته شدگان را اخبار الطوال پانصد و اسرای آنان را دویست نفر ذکر کرده است، (۳) اما در کامل ابن اثیر و تاریخ طبری شمار کشته شدگان را تا ۷۸۰ و اسرا را ۵۰۰ نفر نوشته اند. (۴) در میان آنان ۲۴۸ نفر از عاملین جنایات کربلا بودند و مختار در حالی که بر مسند تکیه کرده بود به محاکمه آن ها پرداخت و سپس به گردن زدن آنان حکم نمود و به حیات ننگین همه آن جانان خاتمه داد، و بقیه را جوان مردانه و با گرفتن تعهد از آنان که دیگر دست به شورش نزنند آزاد کرد. (۵)

پس از سرکوبی شورش

پس از سرکوبی شورش

مختار پس از آن که توانست با توفیق شورش اشراف کوفه را سرکوب کند فرمان داد تا منادیان در بالای مأذنه ها ندا دهند که جز قاتلان فرزندان رسول الله و جنایتکاران کربلا همه کسانی که در خانه های خود را ببندند در امان اند.

این خبر واهمه را در قاتلان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چند برابر نمود و

۱- ماهیت قیام مختار، ص ۴۴۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۵۶ - ۵۷.

۳- اخبار الطوال، ص ۲۰۶.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۶ - ۵۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۵.

۵- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۶ - ۵۷.

آنان را دچار وحشت شدیدی ساخت، به همین علت عده ای از سران شورش کوفه گریختند و در بصره به مُصعب بن زبیر پناهنده شدند.^(۱) بقیه آنان نیز تصمیم گرفتند که به هر قسم شده از کوفه خارج شوند؛ از جمله، «محمد بن اشعث» که از قاتلان بی رحم اهل بیت بود برای نجات جان خود و ترس از مختار لباس زنانه پوشید و بر خری سوار شد و از کوفه گریخت. وقتی مختار خبر فرار او را شنید دستور داد تا همه اموالش را مصادره کنند.^(۲)

شبث نیز با قاطری از کوفه گریخت. مورخان می گویند او با بی رحمی تمام دُم قاطر را برید و گوش های آن زبان بسته را شکافت و قبای خود را چاک زد و با آن حالت خود را به بصره رساند، مردم بصره وقتی او را با آن وضع عجیب و آشفته دیدند تعجب نمودند اما او با دیدن مردم فریاد می زد: «واغوثة واغوثة» (ای مردم به فریادم برسید و مرا یاری کنید).

وقتی به مصعب خبر دادند که مردی با این وضع وارد بصره شده و کمک می طلبد و قبای خود را دریده و... بی درنگ او را شناخت و گفت: این شخص کسی جز شبث نیست، اوست که دست به چنین کارهایی می زند، او را پیش من بیاورید. او در حالی که... از دم و گوش های قاطرش خون می چکید و فریادش به «واغوثة» بلند بود خود را به نزد مصعب رساند و با استغاثه فریاد برآورد: ای مصعب، به فریاد ما برس و ما را کمک کن. بین که مختار چه به روزگار ما آورده است.^(۳) سایر فراریان کوفه که از آمدن شبث نزد مصعب باخبر شدند خود را به

۱- اخبار الطوال، ص ۳۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۵.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۸۹.

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۴.

مجلس آنان رساندند. آن‌ها نیز که شبث را در آن حال دیدند شروع به همنوایی با او نمودند و فریاد خود را به استغاثه بلند کردند که مردم کوفه از ظلم و تعدی مختار به تنگ آمده و همه از او ناراضی و از آینده حکومتش نگران اند؛ زیرا او غلامان و بردگان و ایرانیان را بر بزرگان و اشراف کوفه مسلط نموده و به وسیله آنان بر بزرگان ما می‌تازد؛ که عده ای را کشته و عده دیگر را زندانی کرده است. (۱)

بدین ترتیب مختار در مقابل جبهه خطرناک داخلی و توطئه از قبل طراحی شده - که نمی‌توان آن را بی ربط به حمله سپاه شام در موصل دانست - پیروزمندانه بیرون آمد و شورشی را که نزدیک بود به قیام نوپای او پایان دهد با هوشیاری سرکوب نمود. این پیروزی موقعیت دشمنان داخلی مختار را تضعیف کرد، اما به کلی از بین نبرد و به قول کربوتلی: مختار تنها دم مار را بریده بود ولی خود مار یعنی اموی‌ها هنوز در شام بودند و سپاه شان به فرماندهی عبیدالله بن زیاد در موصل به پیشروی می‌پرداخت و ابن زبیر نیز چون اژدها، دهان گشوده بود و درصدد نابودی مختار در پی موقعیت مناسب می‌گشت. بنابراین مختار تا رسیدن به هدف اصلی که نابودی همه ستمگران و خون‌خواهی از قاتلان آل محمد صلی الله علیه و آله بود راهی بس دراز در پیش داشت و می‌بایست از کوره راه‌های دشوار می‌گذشت تا می‌توانست بر دشمنانش پیروز شود و سپس حکومت مورد نظر خود را ایجاد کند.

اشراف و قاتلان آل علی علیه السلام پس از ناکامی در کوفه خود را به دامن زبیری‌ها انداختند و به مُصعب در بصره پناه بردند. شاید دلیل و انگیزه

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۱، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۶۷.

این کار آنان این بود که:

اولاً: پیروزی‌هایی که زبیری‌ها به دست آورده و توانسته بودند به غیر از بخش‌هایی از عراق و شام به تمامی مناطق عربی از جمله مصر و یمن سلطه یابند و از حمایت مردم آن جا برخوردار شوند.

ثانیا: دورویی و بی وفایی حاکمان شام راجع به حمایت از جانان کربلا در مواقعی که احساسات مردم برضد جنایت فاجعه کربلا برانگیخته شده بود، به گونه ای که حکام شام برای تبرئه خود، کوفیان را به خودسری در جنایات و قتل فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله متهم می کردند.

ثالثا: حکومت شام پس از ارتکاب فاجعه بزرگ کربلا و جنایات و بی بند و باری علنی یزید دچار بی ثباتی گردید و موضع گیری معاویه دوم در قبال خاندان اموی و پدرش یزید که اموی‌ها او را به بی لیاقتی و ناتوانی در حکومت متهم نموده بودند حکومت شام را دچار ضعف و سُستی کرد، به طوری که حتی بخش‌هایی از شام را در مقابل زبیری‌ها از دست داد.

این مسایل شاید مهم ترین علل روی آوردن اشراف و جنایت کاران کربلا به زبیری‌ها بود تا این بار با مظلوم‌نمایی و نفاق پلی شوند برای تسلط زبیری‌ها بر کوفه و عاملی برای توجیه زبیری‌ها برای درگیر شدن با مختار در عراق.

بخش ششم: رایت انتقام

اشاره

بخش ششم: رایت انتقام

زیر فصل ها

فصل اول: درخشش شمشیر انتقام آل علی علیه السلام

فصل دوم: مصاف دوباره با سپاه شام

فصل اول: درخشش شمشیر انتقام آل علی علیه السلام

اشاره

فصل اول: درخشش شمشیر انتقام آل علی علیه السلام

گفتیم که یکی از اهداف مهم قیام مختار خون خواهی امام حسین علیه السلام و یاران او و مجازات عاملان فاجعه کربلا بود. مختار درباره آنان می گفت: من قاتلان حسین را به سزای اعمال شان می رسانم و تا زمین را از وجود کثیف آنان پاک نساختم خواب و غذا بر من گوارا نخواهد بود. او معتقد بود که اسلام به ما اجازه نمی دهد تا بگذاریم قاتلین امام حسین علیه السلام با خیال راحت و آسایش به زندگی سیاه و نکبت بار خود ادامه دهند و می گفت: من اگر انتقام خون خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نگیرم همان دروغ گویی که نسبتش را به من می دهند بیش نخواهم بود. خداوند را سپاسگزارم که مرا شمشیری قرار داد تا بر سر آنان فرود آیم و نیزه ای که قلب سیاه شان را بشکافم و انتقام گیرنده ای که حق اهل بیت پیامبر خدا صلی الل علیه و آله را از آن غاصبان باز گیرم.

مختار به همه یاران خود پس از سرکوب شورش کوفه فرمان داد که همه کسانی را که در فاجعه کربلا دست داشتند معرفی کنند تا ریشه آنان از زمین برچیده شود. (۱) به عبدالله بن کامل شاکری نیز دستور داد همه دروازه های شهر را ببندد، تا قاتلین شهدای کربلا نتوانند بگریزند. (۲)

کربوتلی می نویسد: مختار به وعده خود راجع به خون خواهی حسین علیه السلام و سایر شهدای کربلا عمل نمود. او نخست رییس پلیس کوفه را به همراه هزار نفر مأمور ساخت تا با بیل و کلنگ خانه های کسانی را که در

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۴.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۸۸.

جنگ حسین بن علی علیه السلام در کربلا شرکت کرده بودند ویران سازد. (۱) و نیز شماری از زنان مرثیه خوان را اجیر کرد تا در کوچه ها و معابر کوفه راه بیفتند و با شیون و زاری و کلمات حزن انگیز برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا به نوحه سرایی پردازند و بدین طریق احساسات مردم را برضد قاتلین شهدای کربلا تحریک کنند و مردم را به مشارکت در خون خواهی حسین علیه السلام و جستجوی قاتلین آن حضرت تشویق نمایند. (۲)

در جستجوی جنایتکاران کربلا

اشاره

در جستجوی جنایتکاران کربلا

مختار پس از آن که دروازه های کوفه را بست، مأمورانی را در اطراف شهر گماشت تا مبادا جانیان و قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران او از کوفه بگریزند و دستور داد تا هر کوی و برزنی و همه مخفی گاه هایی را که ممکن است قاتلین امام حسین علیه السلام و جانیان کربلا در آن پنهان شده باشند بگردند و اعلام کرد که هر کس سراغی از آنان یافت موظف است بی درنگ گزارش دهد.

مختار برای این که هیچ یک از قاتلین امام حسین علیه السلام و جنایت پیشگان کربلا از قلم نیفتد دستور داد تا دفتری تهیه گردد و هر یک از آنان که به مکافات عمل خود رسید نامش در آن ثبت شود.

تعقیب و دست گیری سه تن از جانیان

تعقیب و دست گیری سه تن از جانیان

به دنبال فرمان مختار گزارش دادند که سه نفر از جنایت کاران کربلا به نام های «عبدالله بن رسید جُهَنی»، «مالک بن بشیر بُیْدی» و «حمل بن مالک محاربی» در «قادیسیه» مخفی شده اند. مختار یکی از افسران خود به نام «مالک بن عمرو نهدی» (ابونمر) را برای دست گیری آنان گسیل داشت.

۱- مختار ثقفی، ص ۱۳۸.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۹۹.

ابونمر که مرد شجاعی بود، این جانان را دست گیر کرد و شب هنگام با خود در کوفه آورد.

وقتی خبر دست گیری این سه تن به مختار رسید وی آنان را به نزد خود طلبید. ابونمر آنان را به نزد مختار آورد. همین که چشم مختار به آن ها افتاد با فریاد گفت: «ای دشمنان خدا و کتاب او، ای دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او، حسین بن علی علیه السلام را چه کردید؟ او را به من تحویل دهید، ای فرومایه گان. کسی را کشتید که شما را به اقامه نماز امر می کرد...»

آنان که از شدت ترس به خود می لرزیدند و رنگ در رخ شان نمانده بود با وحشت گفتند:

امیر، بر ما منت بگذار و ما را نکش و... .

مختار گفت: بر شما منت گذارم؟! آیا شما بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله منت گذاشتید و دست از او کشیدید و به او آب دادید؟

مختار که از خشم برافروخته شده بود رو به مالک کرد و گفت: مالک، مگر تو نبودی که در کربلا- کلامه امام حسین علیه السلام را ربودی؟

عبدالله بن کامل در میان سخنان مختار پرید و گفت: بلی امیر، خود اوست.

مختار گفت: دو دست و پای او را ببرید تا جان بسپارد.

وقتی دست و پای مالک قطع شد آن قدر در میان خون خود غلتید تا جان سپرد. پس از آن مختار فرمان داد تا آن دو نفر دیگر را نیز اعدام نمایند و نام های شان را در دفتر به ثبت رسانند. (۱)

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۵۷ - ۵۸؛ ماهیت قیام مختار، صص ۴۸۶ و ۴۸۷؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۸۹.

مجازات نافع بن مالک

مجازات نافع بن مالک

خبر آوردند که مالک بن نافع، یکی از کسانی که آب را بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بود و با گروهی در شریعه فرات نگهبانی می دادند، دست گیر شده است. هنگامی که او را نزد مختار آوردند از وحشت زبانش بنده آمده بود و پاهایش می لرزید.

مختار رو به او کرد و گفت: چرا آب را بر روی فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بستی؟ اما او از شدت ترسی که سراپای او را در بر گرفته بود نتوانست حرف بزند.

مختار دستور داد تا سر از تن او جدا سازند و نامش را جزء کشته شدگان به ثبت برساند. (۱)

خولی، مسلمان یا کافر؟

خولی، مسلمان یا کافر؟

گزارش دادند که «خولی بن یزید اصبحی» در خانه خود پنهان شده است. مختار بی درنگ «ابوعمره» و «معاذبن هانی کندی» (۲) و به قولی «عبدالله بن کامل» و «ابوعمره کیسان» (۳) را همراه چند سرباز مسلح مأمور دستگیری او نمود. وقتی آنان خانه خولی را محاصره کردند وی دست و پای خود را گم کرد و از ترس غافلگیر شدن، در گودی مستراح خانه اش پنهان شد و برای این که دیده نشود سبد خرما را روی آن گودی قرار داد. (۴) مأموران مختار تمام خانه را جستجو کردند اما اثری از او نیافتند.

خولی دو زن داشت؛ یکی از آنان که دوست دار اهل بیت علیهم السلام بود

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۹.

۳- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۲؛ سیدهاشم بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۳۳۱.

۴- بعضی از مورخان گفته اند که خولی خود را در زیر زمین و نیز نقل شده که در میان دودکش مطبخ پنهان نموده بود.

«نوار» نام داشت. او همان بود که وقتی سر مبارک امام حسین علیه السلام را در خانه خود دید به نوحه سرایی پرداخت و شوهرش خولی را نفرین نمود و از او روی گردان شد. زن دوم خولی که بعد از واقعه کربلا با او ازدواج کرده بود «سمیه» نام داشت و از اهل شام بود. وی کینه اهل بیت علیهم السلام را به دل داشت و نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام اظهار شادی می نمود به همین سبب به خولی وفادار بود و او را دوست داشت.

پس از جستجوی فراوان که فرستادگان مختار از یافتن خولی نا امید شدند؛ از همسر دوم او پرسیدند: «شوهرش کجاست؟» او به دروغ گفت:

یک ماه است که از خانه بیرون رفته و هیچ خبری از او نداریم.

همسر اول خولی که پس از واقعه کربلا همیشه در غم و اندوه به سر می برد و عناد شدیدی از شوهر خود به دل داشت جلو آمد. وقتی از او پرسیدند: «شوهرت کجاست؟» در حالی که با دست و سر خود به مخفی گاه او اشاره می کرد و مأموران را متوجه می نمود که او در مستراح پنهان شده، با صدای بلند جواب داد: من از شوهرم خبری ندارم و نمی دانم کجاست.

مأموران وارد محل شدند و سبد خرما را از دهانه مستراح برداشتند. خولی با وضع فلاکت بار در حالی که از ترس مانند بید می لرزید، خود را به گودال مستراح چسبانیده بود. او را از آن جا بیرون کشیدند و دست و پای او را بستند.

خبر دستگیری خولی در حالی که مختار رسید که او با شماری از یارانش برای جستجوی قاتلان امام حسین علیه السلام از قصر بیرون رفته بود. مختار با شنیدن آن خبر بی درنگ خود را به خانه خولی رساند، و او را به نزد خود طلبید و خطاب به او گفت:

خولی، تو کافری یا مسلمان؟

خولی: مسلمان هستم.

مختار: اگر واقعا مسلمانی، پس چگونه پسر پیغمبر اسلام را کشتی و زن و فرزندان او را به اسارت بردی؟!

خولی: من تنها نبودم، بسیاری در این امر دست داشتند.

مختار: نه تو مسلمانی و نه آنانی که با تو بودند.

خولی در حالی که از ترس همانند دیوانه ها شده بود با تضرع و زاری از مختار التماس می کرد که: امیر، به من رحم کن و... .

مختار گفت: اگر من به تو رحم کنم خدا هرگز به من رحم نخواهد کرد.

آن گاه به دستور مختار، در جلو خانه و در پیش کسانش دست و پاهایش را بریدند و سر از تنش جدا ساختند و جسدش را در میان آتش سوزاندند تا تبدیل به خاکستر شد. (۱)

با تو جنگیده ام، اما در کربلا نبودم (معرفی سه نفر از قاتلین امام حسین علیه السلام)

با تو جنگیده ام، اما در کربلا نبودم (معرفی سه نفر از قاتلین امام حسین علیه السلام)

پیرزنی که معلوم بود بسیار عجله دارد از نگهبانان سراغ عبدالله بن کامل رییس شهربانی را می گرفت. معلوم بود خبر مهمی دارد. وقتی او را نزد عبدالله آوردند، در حال که تند تند نفس می کشید گفت: سه نفر از قاتلین امام حسین علیه السلام در خانه ام پنهان شده اند. آنان صد دینار به من داده اند تا برای شان غذا و لوازم بخرم.

عبدالله هم بی درنگ موضوع را به مختار گزارش کرد. مختار دستور داد تا خانه پیرزن محاصره شود و آنان را به پیش او آورند تا بنگرد که چه کسانی اند.

۱- نک: بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۳۵ - ۳۳۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۵۹ - ۶۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۳؛ انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۹۲ و ۹۳؛ مختار ثقفی، صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

عبداللہ با پنجاه مأمور به راه افتادند و پس از محاصره خانه پیر زن به درون خانه رفتند و آن سه نفر را دست گیر کردند و پیش مختار آوردند. آنان عبارت بودند از: «حارث بن بشیر» «قاسم بن جارود» و «حارث بن نوفل».

مختار خطاب به حارث بن بشیر گفت: ای خبیث، مگر تو نبودی که زینب علیہ السلام دختر فاطمہ علیہ السلام را تازیانہ زد؟ حارث کہ نمی توانست عمل زشت خود را منکر شود، در حالی کہ از ترس می لرزید سر به زیر افکند و چیزی نگفت.

مختار گفت: ببرید و به او ہزار تازیانہ بزنید. سپس فرمان داد تا پس از تازیانہ گردنش را بزنند.

در حالی کہ مأموران او را برای تازیانہ زدن می بردند، از وحشت با دو چشم از حدقہ بیرون آمدہ به زاری و تضرع در آمدہ بود و فریاد می زد:

ای امیر، از کردہ خود پشیمانم، مرا ببخشید.

مختار گفت: آیا می توانم تو را ببخشم؟ اگر من تو را ببخشم خدا از من نمی گذرد؛ زیرا تو فرزند رسول خدا را به شہادت رساندی.

حارث، سوزش دردناک ضربات شلاق را کہ با خشم فرود می آمد به سختی تحمل می کرد، به این امید کہ پس از آن رها خواهد شد، اما وقتی ہزار ضربه تازیانہ تمام شد و جلاد برای گردن زدن او با شمشیر آختہ به سویش آمد دانست کہ کارش به ضربات شلاق تمام نشدہ و باید تلخی مرگ را قبل از عذاب آتش جہنم بچشد.

پس از آن، مأموران قاسم بن جارود را کہ رنگ از رُخش پریدہ بود به پیش مختار آوردند. او کہ از ترس مرگ زبانش بند آمدہ بود با لکنت

زبان گفت:

امیر، به... به... به خدا در کربلا نبودم، نه... نبودم، من در کربلا نبودم، اما به همراه ابن اشعث با تو جنگیده ام. شما قبلاً سید نفر را که با تو جنگیدند بخشیدید، مرا هم ای امیر، ببخش و از تقصیرم بگذر، مرا ببخش.

مختار پرسید: آیا گواهی داری که در جنگ با حسین علیه السلام در کربلا نرفته بودی؟ اگر دو نفر شهادت دهند که تو در آن هنگام در کربلا نبودی تو را هم آزاد می کنم.

چهار نفر از حضار که قاسم را می شناختند جلو آمدند و گفتند:

ما شهادت می دهیم که او به بهانه بیماری از خانه خود بیرون نیامد و در کربلا به جنگ حسین بن علی علیه السلام شرکت نکرد.

مختار پس از گواهی آن چهار تن، او را آزاد نمود، اما حارث بن نوفل را که از جانیان کربلا بود گردن زد. (۱)

سرنوشت مُرّه بن منقذ

سرنوشت مُرّه بن منقذ

مره بن منقذ از طایفه قیس و مرد جسور و بی رحمی بود. او در کربلا حضور داشت و علی اکبر علیه السلام فرزند رشید امام حسین علیه السلام به دست ناپاک او به شهادت رسید. وقتی به مختار خبر رسید که او در خانه خود مخفی شده عبدالله بن کامل را با تنی چند از افراد مسلح مأمور دست گیری او نمود.

عبدالله خانه مُرّه را محاصره کرد و تمام راه های فرار او را به کمک مأموران مسلح بست، اما او تصمیم گرفت به هر قیمتی شده خود را از

محاصره نجات دهد؛ زیرا می دانست با جرمی که او مرتکب شده اگر به دست مختار بیفتد کشته می شود، لذا نیزه اش را گرفت و با جهشی سریع بر اسبش سوار شد. به عبدالله شبامی که راه او را بسته بود حمله برد و او را مجروح ساخت و خود از محاصره گریخت.

عبدالله بن کامل تا متوجه فرار او شد بی درنگ و با شتاب تمام او را دنبال کرد. وقتی «مژه» عبدالله را تنها دید در برابرش قرار گرفت تا به او حمله کند، اما عبدالله پیش دستی کرد و با ضربه شمشیر دست او را شکست و به دنبال آن می خواست تا با ضربه دیگر کارش را تمام کند اما او با دست چپ ضربه عبدالله را دفع نمود و از آن جایی که اسبش بسیار چالاک بود موفق شد از چنگ عبدالله نیز بگریزد و در حالی که دستش سخت آسیب دیده بود خود را در بصره به نزد مصعب رساند و بقیه عمر سیاه خود را با دست فلج شده سپری نمود. (۱)

ماجرای دست گیری مژه بن منقذ را به گونه ای دیگر نیز نوشته و گفته اند وی به دست مأموران دست گیر و به نزد مختار آورده شد. وقتی مختار از او پرسید:

ای تیره بخت تو علی اکبر علیه السلام را کشتی؟

او که مرگ را در پیش چشم خود می دید با جسارت جواب داد:

بلی، جنگ بود و در جنگ موضوع قتل مطرح است و هر کس برای از پا درآوردن دشمن می کوشد.

وقتی او به گناهش اعتراف کرد مختار دستور داد دست ها و بعد زبانش را قطع کنند و لب هایش را ببرند و یک چشمش را از حدقه بیرون

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۵.

آوردند و آن گاه سر از تن او جدا سازند و جسدش را در میان آتش اندازند. (۱)

آنانی که بر اجساد شهدا اسب تاختند

آنانی که بر اجساد شهدا اسب تاختند

گروهی را که پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت بر اجساد مطهرشان اسب تاخته بودند دست گیر نمودند. وقتی این خبر به مختار رسید آنان را طلبید و سپس دستور داد تا همه آنان را که ده نفر بودند به پشت بخوابانند و با میخ های آهنین دست و پای شان را بر زمین بکوبند و اسب ها را نعل تازه کنند و بر اجسادشان بتازند.

بر اجساد آنان آن قدر با اسب تاختند تا این که همه شان به هلاکت رسیدند و سپس لاشه های شان را در میان آتش سوزاندند. (۲)

این ده نفر عبارت بودند از: ۱- اسحاق بن حویه؛ ۲- اخنس بن مرشد؛ ۳- حکیم بن طفیل؛ ۴- عمر بن صبیح؛ ۵- رجاء بن مُنقذ عبدی؛ ۶- سالم بن خیشمه الجعفی؛ ۷- واحظ بن ناعم؛ ۸- صالح بن وهب؛ ۹- هانی بن نُسیت؛ ۱۰- اُسید بن مالک. (۳)

از تقدیر خدا نمی توان گریخت (عاقبت حکیم بن طفیل)

از تقدیر خدا نمی توان گریخت (عاقبت حکیم بن طفیل)

حُکیم بن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل العباس بود. او پس از شهادت عباس لباس های آن حضرت را از تنش بیرون کشید و غارت کرد. او علاوه بر آن، از جمله کسانی بود که به سوی امام حسین علیه السلام تیراندازی کردند. (۴)

عبدالله بن کامل وقتی او را دست گیر کرد، «عدی بن» حاتم برادر زن «حکیم بن طفیل» نزد عبدالله آمد و از او خواست که حکیم را به او

۱- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۴؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۶.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۵۶ - ۵۹؛ لهوف، صص ۱۱۲ و ۱۲۱؛ ماهیت قیام مختار، ص ۴۷۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۲؛ نفس المهموم، ص ۳۲۹.

ببخشد.

اما عبدالله گفت: او قاتل عباس بن علی علیه السلام است و باید به جزای عمل خود برسد.

عدی گفت: کاری بود که گذشت اما او اکنون توبه کرده و از کرده گذشته خود پشیمان است.

عبدالله پاسخ داد: من نمی توانم بدون اجازه امیر او را آزاد کنم.

عدی گفت: تو می دانی که اگر من این تقاضا را از مختار می نمودم او می پذیرفت.

عبدالله پاسخ داد: درست است امیر به تو علاقه دارد و بسیار به تو حرمت می نهد؛ پس بهتر است این تقاضا را از خود او بنمایی.

عدی با سرعت به سوی قصر شتافت تا قبل از آن که عبدالله خود را نزد مختار برساند و حکم اعدام حکیم را از او بگیرد، بخشش بخواهد. اما عبدالله که می دانست رد کردن تقاضای عدی برای مختار به علت ملاحظاتی ممکن است سخت باشد تصمیم گرفت تا کار حکیم را خود تمام کند و او را به جزای عملش برساند. (۱) از این رو به سربازان خود دستور داد تا او را آن چنان که شایسته اوست به جزای عمل زشتش برساند. مأموران عبدالله دست حکیم را بستند و به محلی به نام «عنزیان» در کنار دیواری قرار دادند و با تیر آن قدر او را زدند که بدنش مانند خارپشت شد. (۲)

مأموران عبدالله پس از کشتن حکیم سر او را از بدن جدا ساختند. وقتی عبدالله سر حکیم را به نزد مختار آورد، گفت: از تقدیر خدا

۱- اقتباس از انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۵.

نمی شود گریخت، مردم هجوم آوردند و او را کشتند.

عدی که در آن جا حضور داشت فهمید که عبدالله با این کارش خواسته نقشه او را نقش بر آب کند. لذا در حالی که از عصبانیت برافروخته شده بود و بغض گلویش را می فشرد گفت:

تو عمدا او را کشتی؛ زیرا می دانستی که اگر من از مختار خواهش می کردم او را می بخشید.

مختار در حالی که می کوشید عدی را آرام کند گفت: ای پسر حاتم، از تقدیر خدا نمی توان گریخت. (۱)

عمر بن سعد و امان مختار

عمر بن سعد و امان مختار

عمر بن سعد جزء اشراف و بزرگان کوفه به حساب می آمد و در جنگ با امام حسین علیه السلام فرمانده کل نیروهای کوفه و شام بود. او به طمع دست یابی به حکومت «ری» (۲) حاضر نشد فرماندهی سپاه یزید را به شمر واگذار کند. عمر سعد ابتدا کوشید امام حسین علیه السلام را قانع سازد بدون این که جنگی صورت گیرد (۳)، امّا همین که شمر فرمان خلع او را در صورت کوتاهی در جنگ با امام حسین علیه السلام از «ابن زیاد» آورد، او نتوانست از حکومت «ری» چشم بپوشد؛ لذا به شمر گفت: «من خود سرپرستی لشکر را به عهده می گیرم و به تو نمی سپارم و چنین افتخاری برای تو نخواهد بود، ولی تو فرمانده پیادگان باش.» (۴)

۱- اقتباس از انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۹۶.

۲- سوگنامه آل محمد، ص ۲۲۵ به نقل از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۲۵؛ کبریت احمر، ص ۱۹۳.

۳- سوگنامه آل محمد، صص ۲۲۹ - ۲۳۱ به نقل از تاریخ طبری؛ کامل ابن اثیر و مقتل الحسین مقررّم و ترجمه ارشاد.

۴- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۲۳۰ به نقل از تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۳۵ - ۲۳۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴،

ص ۵۵؛ مقتل الحسین مقررّم، صص ۲۴۶ - ۲۵۰؛ ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، صص ۹۱ - ۹۳.

از آن جایی که عمر سعد بسیار زرنگ، موقعیت شناس و ترفند باز بود یقین کرد اگر در نخستین فرصت اقدامی نکند مختار او را مجازات خواهد نمود. لذا با ترفند و زمینه سازی های فراوان توانست نظر اشراف کوفه را به خود جلب کند تا از او در پیش مختار قبل از آن که وی اقدامی برضد جانان کربلا نماید شفاعت کنند. از جمله این اشخاص که شفاعت او را در پیش مختار نمود عبدالله بن جعه بن هبیره بود.

عبدالله بن جعه به لحاظ قرابتی که با امام علی علیه السلام داشت در نزد مختار از احترام و موقعیت خوبی برخوردار بود. او از مختار تقاضا کرد که عمر سعد را امان دهد و گذشته اش را نادیده گیرد و او را ببخشد. در عوض از سوی عمر سعد قول داد که او متعهد می شود از هر عملی که بر ضرر شما باشد دوری کند و دست به هیچ اقدام خلافی نزند.

مختار بنا به مصالحی (۱) خواهش و تقاضای «ابن جعه» را پذیرفت و امان نامه ای را به این مضمون برای عمر سعد نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان

... از سوی «مختار بن ابی عیید» به «عمر بن سعد بن ابی وقاص» امان داده می شود. همانا جان، مال و خانواده و فرزندان عمر سعد در امان است و به خاطر کردار گذشته اش تحت تعقیب قرار نمی گیرد، امّا با مراعات شرایطی که خود وی نیز متعهد شده است که از ما اطاعت کند، با خانواده اش باشد و از شهر کوفه بیرون نرود. در این صورت همه نیروهای ما، اعم از پلیس و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله و مردم، با وی به خوبی برخورد نمایند و حق آزار و برخورد ناشایست با وی را ندارند.

مختار به شهادت سائب بن مالک، احمر بن شمیط، عبدالله بن شداد و عبدالله بن کامل تضمین می کند تا به این امان نامه وفادار بماند به شرط

این که از «عمر سعد» حدیثی سر نزند و شرایط امان نامه را زیر پا نگذارد.

وَالسَّلَامُ (۱)

در بحارالانوار آمده است که وقتی مختار به عمر سعد امان داد، برای این که مختار به او مشکوک نشود و خود را مطیع او جلوه دهد همواره در حضور مختار خود را نشان می داد و در کنار او می نشست و اگر خود نمی توانست فرزندش را به نزد وی می فرستاد.

عمر سعد با این کارش قصد داشت تا به مختار وفاداری خود را نشان دهد و ثابت کند که قصد هیچ توطئه ای را برضد او ندارد، اما این مسأله را وقتی محمد بن حنفیه شنید با توجه به جنایتی که عمر سعد مرتکب شده بود، از مختار اظهار نگرانی کرد و فرمود: «... خبر شده ام که مختار با قاتلین ما دوستی می نماید و آنان را در کنارش در کرسی می نشاند و...» (۲)

واقعا مختار به عمر سعد امان داد؟

واقعا مختار به عمر سعد امان داد؟

هیچ کس نمی تواند جنایت عمر سعد را در کربلا منکر شود. او فرماندهی با امام حسین علیه السلام را به عهده داشت و با وجودی که آن حضرت را خوب می شناخت فرمان حمله صادر کرد و تمام جنایات با فرمان او انجام گرفت. بنابراین آیا امان دادن به عمر سعد با شعارها و اهداف مختار یعنی مجازات جنایت کاران کربلا، سرنگونی ستمگران و مبارزه با عوامل فساد و تباهی جامعه و... منافات ندارد؟

نمی توان گفت که مختار از تقصیرات عمر سعد گذشت؛ زیرا او را پس از مدتی به مجازات رساند. پس چرا در اول او را امان داد و دلیل او

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱؛ بحارالانوار؛ ج ۴۵، ص ۳۷۸؛ متن امان نامه در مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۳۷۵، آمده است.

۲- نک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۶۲.

در آن امان چه بود؟

ما اگر به وضعیت اجتماعی، فکری و موقعیت های قومی و حساسیت های موجود در کوفه در آن زمان توجه کنیم، خواهیم دید که مختار در چنان موقعیتی چاره ای جز آن نداشت که به عمر سعد امان دهد.

ما برای روشن شدن این مطلب به مسائلی اشاره می کنیم:

۱. خون خواهی از قاتلین امام حسین علیه السلام را نخستین بار تواین مطرح کردند که خود را در برابر فاجعه کربلا گناه کار می دانستند. آنان با اعتراف به گناه خود _ اعم از این که پس از دعوت امام حسین علیه السلام بی اعتنا مانده یا به نحوی برضد مسلم بن عقیل و امام حسین علیه السلام با حکومت شام و نماینده آن، ابن زیاد، همکاری نموده بودند(۱) _ تصمیم گرفتند تا با انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام آن را جبران کنند؟

پس از شهادت امام حسین علیه السلام نقش فعال و تاریخی زینب کبری علیها السلام و امام زین العابدین علیه السلام در رساندن پیام قیام کربلا و رسوایی عاملین آن توانست احساسات مسلمانان را برضد حکومت اموی برانگیزاند و خشم آنان را برافروزد و کار به جایی رسید که خود یزید نتوانست در برابر خشم و سیل اعتراض های مردم طاقت آورد؛ به ناچار با تغییر موضع درصدد برآمد تا به تبرئه خود پردازد و گناه قتل سیدالشهدا را به گردن عبیدالله بن زیاد، عمر سعد و شمر و سایر اشراف کوفه بیندازد. اعتراض سفیر روم و مسلمان شدن او پس از زیارت سر مبارک امام حسین علیه السلام (۲) در مجلس یزید، و اعتراض شدید «یحیی بن حکم» برادر «مروان» که با خشم مجلس یزید را ترک نمود و گفت: «پس

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۹۶ می نویسد که بسیاری از تواین در کربلا حضور داشتند .

۲- نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ منتهی الآمال، در بخش «اهل بیت در شام»، ص ۵۲۶ .

از این هرگز با تو همکاری نخواهم کرد.»^(۱) اعتراض «هنده» زن یزید و... همه حکایت از شعله های خشمی می دارد که آتش آن تا درون کاخ یزید زبانه می کشید تا حدی که وی در حرکت انفجالی، ابن زیاد را مورد لعن و نفرین قرار داد، و او را قاتل امام حسین علیه السلام معرفی کرد و در پاسخ عبدالرحمن بن حکم گفت: «لعن الله ابن مرجانه... اگر من در کربلا بودم تا آن جا که در توانم بود خواسته های حسین بن علی را برآورده می کردم، گرچه به کشته شدن فرزندانم منجر می شد.»^(۲)

با توجه به جوّ به وجود آمده پس از شهادت امام حسین علیه السلام گروه توابین شکل گرفت که در زمان آنان افرادی چون «شَبَث بن ربعی» که از فرماندهان سپاه عمر سعد در کربلا بود و شمر و خولی و سنان با زد و بندهای قومی در امان بودند و زندگی عادی خود را در کوفه داشتند.

شَبَث از کسانی بود که وقتی ابوالفضل علیه السلام از عمر سعد خواست تا برای اهل بیت امام حسین علیه السلام آب بدهد در جواب گفت: «برو به برادرت بگو که اگر دنیا را آب فرا بگیرد، قطره ای از آن را به شما نخواهم داد تا با یزید بیعت کند.»^(۳) هم چنین وی به شکرانه شهادت امام حسین علیه السلام مسجدی بنا کرد که به نام او شهرت یافت.^(۴)

غرض این که، در میان توابین اشخاصی بودند که خود نیز در جنایت کربلا شرکت کرده بودند و ملاک برای آنان پشیمانی از کرده خود بود و به همین علت هیچ بعید نبود که اگر عمر سعد در جرگه توابین

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶.

۲- پیرامون حماسه کربلا، ص ۲۳۲ به نقل از عوالم، ص ۴۳۱؛ نفس المهموم، ص ۲۶۴.

۳- پیرامون حماسه عاشورا، ص ۲۰۵.

۴- پیرامون حماسه عاشورا، ص ۲۰۶ به نقل از مجمع البحرین، وقایع الایام، ص ۲۶۳.

می پیوست و اظهار ندامت می کرد آنان او را می پذیرفتند. بنابراین در میان توابین علاوه بر شخصیت هایی که واقعا توبه نموده بودند و گناه شان در حدی بود که قابل بخشیدن بودند اشخاصی نیز وجود داشتند که با توجه به ضعف حکومت اموی از یک سو و به وجود آمدن جوّ ضد اموی پس از شهادت امام حسین علیه السلام از سوی دیگر به تبرئه خود می پرداختند و اظهار ندامت می کردند و می کوشیدند تا برعکس حکومت اموی شرکت اشراف و سران کوفه را در کربلا توجیه کنند و تمام گناه را به گردن یزید و حکومت اموی بیندازند.

این نوع استدلال در کوفه تا حد زیادی با توجه به این که اکثر آنان به نحوی در آمدن امام حسین علیه السلام به سوی عراق و دعوت از آن حضرت نقش داشتند و در شهادت ایشان از این جهت خود را شریک و گناه کار می دانستند، جا افتاده بود و از نظر آنان پذیرفتنی بود.

۲. قبیله گرابی و روحیه حمایت از قوم به حدی در میان عرب ها و قبایل و اقوام عربی شدید بود که در بسیاری از روابط و زد و بندها آن را بر همه چیز مقدم می شمردند، به همین علت شبث بن ربعی بعد از آن که مطمئن شد شورش اشراف کوفه به شکست منتهی می شود خواست با تحریک احساسات قومی و عربی در مختار خود را در کنار او جا بزند؛ لذا از طریق فرزندش به او پیام داد که «ما عشیره و قبيله و قدرت بازوی تویم. به خدا قسم هرگز سر جنگ با تو نداریم، به ما اعتماد کن.»^(۱)

وجود کشش های شدید قومی و حساسیت های عشیره ای مهم ترین عاملی بود که اشراف کوفه با توسل به آن مردم را برضد مختار تحریک

۱- ماهیت قیام مختار، به نقل از تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۷.

می کردند و چون او به موالیان موقعیت داد و آنان را هم شأن با قبایل عرب ها قرار داد. اشراف کوفه که خود را قائدين قوم می خواندند «حزب تعصب عربی» را پی ریختند(۱) و به دفاع از شرف و کرامت قوم عرب! همه در برابر مختار دست به دست هم دادند، حتی بسیاری از شیعیان نیز تحت تأثیر آنان قرار گرفتند. شورش کوفه در حقیقت حرکت جمعی و سراسری و خطرناکی بود که به نام دفاع از شرافت عربی به راه انداخته شد و توانست حتی نزدیک ترین یاران مختار را با آن شعار تحت تأثیر قرار دهد، مانند «عبدالرحمن بن سعید بن قیس» که رئیس قبیله همدان بود و خود و پدرش از شیعیان مخلص امام علی علیه السلام محسوب می گردید(۲) و نیز «محمد بن عمیر» که از شیعیان معروف عراق به شمار می رفت و مختار او را حاکم آذربایجان نموده بود(۳) تحت تأثیر اشرافیت نژاد گرای عرب قرار گرفتند و با قبایل خود با مختار جنگیدند.

قبیله گرایی در سطح پایین به مراتب شدیدتر از نژاد گرایی عربی در میان قبایل عرب شدت داشت تا جایی که آنان تعدی به یک فرد از قبیله را تجاوز و هتک حرمت به تمام قبیله می شمردند، به خصوص این روحیه در میان اشراف که هر یک خود را حافظ و مدافع قبیله خود می دانستند شدت بیش تری داشت، تا جایی که اشراف کوفه موقعیت خود را در زدوبندهای اجتماعی و سیاسی به بزرگی، قدرت و نفوذ بیش تر قبیله خود می سنجیدند.

۳. در زمانی که مختار به عمر سعد امان داد احتیاج شدید به حمایت

۱- نک: مختار ثقفی، ص ۱۵۲ .

۲- نک: فصل پنجم همین رساله .

۳- مختار ثقفی، ص ۲۲۴ .

سران قبایل و اشراف کوفه داشت و می بایست حمایت آنان را به خود جلب می نمود؛ در غیر این صورت، با توجه به پیشرفت‌هایی که زبیری‌ها نموده بودند می کوشیدند تا با جلب توجه اشراف و سران قبایل عراق و مخصوصاً کوفه که از موقعیت خاصی برخوردار بود نهضت مختار را در اول پیروزی آن دچار مشکل و سپس شکست سازند.

علاوه بر آن، حاکمان اموی با توجه به این که اکثر اشراف کوفه و سران قبایل آن به سهم خود با حکومت شام در شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام و امام حسین علیه السلام و یاران او همکاری کرده بودند، می کوشیدند تا با ایجاد ترس در دل آنان از مختار و نیز تحریک احساسات قومی در آنان، از همان اول به مقابله با نهضت مختار پردازند و از طریق خود مردم و سران کوفه بار دیگر تاریخ بی وفایی‌های مکرر و عهد شکنی‌های پیاپی آنان را تکرار نمایند.

مختار با توجه به روحیه متزلزل اشراف و سران کوفه و با توجه به این که هم ابن زبیر و هم حکومت شام در صدد کوچک‌ترین زمینه برای ضربه وارد کردن به نهضت نوپای او بودند، می کوشید تا قبل از همه پایه‌های قدرت خود را در کوفه مستحکم سازد و زمینه‌هایی را که احتمال وارد شدن ضربه از آن طریق برایش وجود داشت از میان ببرد تا مبادا قبل از آن که به اهدافش برسد دچار شکست شود.

مختار نمی خواست با رد درخواست مکرر و مصرانه اشراف کوفه و از جمله عبدالله بن جعه که از موقعیت و احترام فراوانی نه تنها نزد مختار که نزد همه مردم عراق و مخصوصاً کوفه برخوردار بود، زمینه‌های نارضایتی را که می توانست در آن زمان وسیله مؤثری برای ضربه پذیری مختار توسط عوامل جنایتکار کربلا و اشراف طرفدار حکام اموی و

زبیری ها قرار گیرد، فراهم سازد.

گذشته از آن، با توجه به مسایل فوق و گستردگی عاملان جنایت کربلا در کوفه و با توجه به این که آنان از موقعیت محکم و قوی قومی و قبیله ای برخوردار بودند و با توجه به مراکز قوی و قدرتمندی که می توانست با بسیج و تشکل آنان بزرگترین نیرو را از سوی آنان برضد مختار به وجود آورد، مجازات و دست گیری آنان احتیاج به برنامه ریزی دقیق، تبلیغات وسیع و اتخاذ تدابیر جانبی سنجیده شده داشت و هر اقدام عجولانه در مورد آنان احتمال ایجاد پیامدهای خطرناکی را برای مختار و نهضت او به دنبال داشت.

حتی فرار این جانیان از کوفه با توجه به آنچه گفته شد ممکن بود برای مختار مشکل جدی ایجاد کند. آنان با فرار خود می توانستند با حمایت دشمنان خارجی مختار مرکز قوی ناراضیان را به وجود آورند و با استفاده از موقعیت های قومی و اجتماعی که داشتند مهارناپذیر شوند.

بنابراین امان دادن به عمرسعد درچنان موقعیتی توانست این ذهنیت را برای سایر جنایتکاران کربلا به وجود آورد تا قبل از آن که درصدد فرار، و یافتن حامی خارجی برآیند به فکر یافتن راهی برای گرفتن امان از مختار باشند؛ زیرا وقتی عمرسعد که عامل اصلی جنگ با امام حسین علیه السلام در عراق محسوب می گردید، توانست با استفاده از حمایت اشراف از مختار امان گیرد مسلماً اشخاص پایین تر از او هم می توانند از امان مختار برخوردار شوند.

در اندیشه مجازات عمر سعد

در اندیشه مجازات عمر سعد

بسیاری از عاملان فاجعه کربلا توسط یا به دستور مختار مجازات شدند و اسامی شان در دفتر مخصوص به ثبت رسید، اما هنوز بسیاری از سران

و فرماندهان آنان زنده بودند به همین علت مختار دستور داد تا فهرستی از آنان تهیه و براساس آن به تعقیب و جستجوی همه آنان پرداخته شود. تا آن زمان هر یک از قاتلین امام حسین علیه السلام و جنایتکاران کربلا دستگیر می شد نامش در دفتر ثبت می گردید، اما پس از آن که فهرستی از باقی ماندگان آنان تهیه شد هر یک که دست گیر می شد. و به مجازات می رسید روی اسم شان خط کشیده می شد. وقتی فهرستی از اسامی آنان تهیه شد در رأس آن ها نام شمربن ذی الجوشن و عمر سعد قرار داشت. (۱)

اما مجازات عمر سعد با توجه به آن امان نامه به زمینه سازی و ایجاد مستمسکی نیاز داشت تا مبادا مختار در نزد سران کوفه و مخصوصا عبدالله بن جعدہ متهم به عهدشکنی گردد، و از طرفی مختار مطمئن بود که عمر سعد با توجه به آن امان نامه هرگز فرار نمی کند. به همین علت در انتظار بود تا در فرصت مناسبی به مجازات او اقدام کند. اما واقعه ای او را واداشت تا هرچه سریع تر اقدام به دست گیری و قتل عمر سعد کند. ماجرا از این قرار بود:

خبر رسید که یزیدبن شراحل انصاری به تازگی از حجاز به کوفه بازگشته است، مختار برای این که احوال آن جا را از وی جویا شود او را نزد خود طلبید و پس از احترام و پذیرایی به او گفت:

از مدینه چه خبر داری؟ آیا به زیارت مهدی (محمد حنفیه) هم رفتی؟

یزید: بلی آقا.

مختار گفت: بگو! او چگونه بود و چه فرمود؟

یزید بن شراحل اندکی تأمل کرد سپس گفت:

به زیارت محمد حنفیه رفتیم؛ وقتی از اوضاع عراق و کوفه سخن به میان آمد گفتم آقای من وضع کوفه خوب است مختار به خون خواهی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کرده و شیعیان... اما ایشان با شنیدن این سخنانم به جای این که خوشحال شود ناراحت شد، حرفم را برید و فرمود:

مسخره است، مختار از سویی خود را شیعه ما می داند و خون خواه مولایم حسین علیه السلام و شهدای کربلا، اما از سوی دیگر خبر یافته ام با قاتلین آن حضرت با دوستی و ملایمت برخورد می کند و با آنان هم نشین می شود و به گفت و گو می پردازد.

سخنان این مرد چون پتک بر سر مختار فرود آمد و او را سخت نگران ساخت؛ زیرا از کوفه تا مدینه راه بسیار طولانی بود و او به عللی نتوانسته بود حقیقت امان دادن به عمر سعد را به محمد حنفیه _ که امام زین العابدین علیه السلام او را نماینده خود در نهضت مختار معرفی کرده بود _ بگوید. شاید گرفتاری زیاد یا نبودن شخص مورد اعتمادی که بتوان راز امان دادن عمر سعد را برای محمد حنفیه برساند، باعث شده بود که مختار نتواند به موقع آن موضوع را به مدینه گزارش دهد؛ زیرا پس از تسلط بر کوفه گرفتاری هایی که از هر سو بر مختار پیش آمد او را مجبور ساخت تا نزدیک ترین یارانش را به دور خود نگه دارد و در آن موقعیت دشوار هم سپاه اموی برای حمله به عراق آمده بود و هم می دانست که منافقان داخلی در عراق و مخصوصاً در کوفه و اشراف و سران کوفه که دست شان به خون شهدای کربلا آلوده بود آرام نمی نشینند، همان طور که آرام نشستند و مشکلاتی را بر سر راه مختار به وجود آوردند که اگر

تیزهوشی و عمل به موقع وی نبود در همان اول کار نهضت او به پایان می رسید.

ولی اکنون که او دماغ اشراف و سران منافق کوفه را به خاک مالیده و شبت بن ربعی آن مار پُر خط و خال و مغز متفکر منافقین در کوفه نیست و گریخته است، بهانه ای نمانده که عمر سعد هم زنده بماند، اما چطور؟

مختار نمی خواست کوچک ترین بهانه ای به دست اشراف کوفه بدهد تا او را متهم به عهدشکنی کنند، لذا فکری به نظرش رسید، و آن این که چون می دانست که او انسان ترسو و بزدلی است وقتی بشنود که مختار قصد کشتن او را کرده، به خصوص در چنین موقعیتی که عاملین فاجعه کربلا تحت تعقیب قرار گرفته و بسیاری شان اعدام شده اند از ترس امان نامه را با فرار خود نقض می کند، آن گاه هیچ عذری برای کشتن او باقی نمی ماند.

بر پایه همین اندیشه بود که مختار در جلسه ای که محرمانه هم نبود با زیرکی و بدون این که نامی از عمر سعد ببرد گفت: «فردا کسی را به سزای اعمالش می رسانم که پاهای بزرگ، چشمان گود و فرو رفته و ابروان پر پستی دارد؛ آن چنان که بروی چشمانش ریخته است.»

مختار در حالی که بسیار خوشحال به نظر می رسید به سخنانش ادامه داد: «با کشتن او همه مؤمنان و فرشته های آسمانی را شاد خواهم کرد.»

مختار برای این که قضیه را جدی نشان دهد وانمود کرد که نمی خواهد نام آن شخص را بگوید تا مبادا کسی او را مطلع کند و وی بگریزد. امّا با علایمی که او بیان کرد بسیاری فهمیدند که منظور مختار کیست. از جمله هیشم بن اسود نخعی که از دوستان صمیمی و نزدیک

عمر سعد بود کاملاً متوجه شد که منظور مختار جز عمر سعد کس دیگری نیست. لذا شب که به خانه آمد به فرزندش عریان گفت: هرچه زودتر خود را به خانه عمر سعد برسان، پس از ابلاغ سلام از طرف من به او بگو که چاره ای بیندیش و به فکر نجات جان خود باش که مختار قصد کشتنت را نموده است.

عریان با شتاب، از تاریکی شب استفاده کرد و مخفیانه خود را به خانه عمر سعد رساند و او را به گوشه ای برد و پیام پدر را برایش باز گفت.

عمر سعد که از این خبر شوکه شده و از ترس دست و پای خود را گم کرده بود، با تعجب و اضطراب گفت: عریان، خدا پدرت را بیامرزد، در حقم رسم برادری را به جای آورد که مرا به موقع در جریان امر قرار داد. اما چگونه؟ مختار به امن امان نامه داده و... من که عملی بر ضد او انجام نداده ام و مرتکب کار خلافی هم نشده ام؟!

ولی این خبر اثر خود را به جای گذاشت و خواب و آرامش را از عمر سعد ربود: چه کند؟ چگونه بگریزد؟ اگر فرار نکند چه خواهد شد؟ (۱)

تصمیم به فرار

تصمیم به فرار

سرانجام پس از کشمکش های ذهنی، ترس از مختار باعث شد که عمر سعد تصمیم خود را بگیرد. در بحارالانوار آمده که او مالک تمیمی را که از دوستان او و شخصی زرننگ و نترس بود طلبید و چهار صد دینار به او داد و بدون این که علت بیرون رفتن خود را از کوفه برایش توضیح دهد به او گفت:

زود باش خود را آماده کن تا از شهر بیرون برویم و این چهار صد

۱- اقتباس از: کامل ابن اثیر، ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۶۰ و ۶۱ و ۶۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۳۷۸؛ ماهیت قیام مختار، از ص ۴۹۱ _ ۵۰۰.

دینار را برای خرجی راه با خود بگیر. سراسیمگی بیش از حد و عجله عمر سعد برای خروج از شهر باعث شد که مالک زمینه مناسبی نیابد تا علت خروجش را از شهر پرسد، امّا وقتی عمر سعد کوچه های تاریک شهر را پشت سر نهاد و خود را به خارج شهر رساند، نفس راحتی کشید و پس از اندکی توقف، گفت:

مالک، می دانی چرا از کوفه می روم؟

مالک پاسخ داد: نمی دانم.

عمر سعد گفت: ترس از مختار.

مالک که تازه متوجه قضایا شده بود گفت: ترس از مختار؟! مگر ممکن است که او بتواند تو را بکشد؟ تو شخص کوچکی نیستی. همه به تو احترام می گذارند و تو را عزیز می دارند. مختار با آن امان نامه ای که داده چگونه جرأت خواهد کرد تا تو را بکشد.

مالک می کوشید تا عمر سعد را قانع سازد که ترس او بی مورد است و نباید با فرار خود باعث ویرانی خانه و به اسارت در آمدن زن و بچه اش شود. سخنان مالک باعث شد تا عمر سعد به خانه اش باز گردد.

در بحارالانوار بازگشت عمر سعد به گونه ای دیگر نقل شده است: عمر سعد تا پاسی از شب مردد بود و خواب بر چشمانش نمی آمد تا سرانجام تصمیم گرفت از تاریکی شب استفاده کند و با شتر از شهر خارج شود. وقتی از شهر بیرون رفت نفس راحتی کشید و خیالش آرام شد، لذا در داخل کجاوه بر اثر خستگی و بی خوابی به خواب رفت، و شتر هم که مهار خود را رها شده دید راه کج نمود و مسیر خانه را که برایش آشنا بود در پیش گرفت و پس از عبور از کوچه های شهر مستقیماً

او را به خانه اش به زمین گذاشت. (۱)

اما طبری و ابن اثیر می نویسند وقتی غلام عمر سعد پی به نیت وی برد و دانست که او قصد دارد بگریزد، به او گفت: مبادا فرار کنی؛ زیرا با این کار هم عهدهت را شکسته ای و هم بهانه به دست مختار می دهی، لذا او از تصمیمش منصرف شد و به خانه اش بازگشت. (۲)

اما عمر سعد با بیرون رفتن از شهر امان نامه را عملاً نقض کرده بود، مختار که ماجرای بیرون رفتن او را از شهر شنید بسیار خوشحال شد و گفت: «خوب شد او خود به نقض امان نامه پرداخت.»

مختار سپس پسر عمر سعد، حفص، را در حضور خود خواست و از او پرسید که: پدرش کجاست؟

حفص گفت: در خانه است اما با شنیدن شایعاتی نگران است که شما امان نامه را محترم می دارید یا خیر؟

مختار خطاب به او گفت: «تو همین جا می مانی تا معلوم شود که قضیه از چه قرار است.»

سر عمر سعد نزد مختار

سر عمر سعد نزد مختار

مختار، ابوعمره را مأمور ساخت تا عمر سعد را دست گیر کند و به نزدش بیاورد اما از آن جا که احتمال داشت از ترس به مقابله پردازد، به ابوعمره دستور داد چنان چه مقاومت کرد و یا جبه خود را طلبید، بدان که منظورش شمشیر است نه جبه، در این صورت به او امان نده.

ابوعمره با افرازش به خانه عمر سعد هجوم آوردند، به طوری که وی غافل گیر شده بود وقتی ابوعمره در برابر عمر سعد قرار گرفت به او

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۸.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴ ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱.

بانگ زد: عمر سعد، امیر تو را خواسته تا به نزدش بروی، زود باش!

ترس از ابوعمره لرزه بر اندام عمر افکنده بود، اما در ذهنش قصد داشت تا به آسانی تسلیم او نشود؛ زیرا می دانست در هر صورت کشته خواهد شد، لذا صدا نمود تا جبهه اش را بیاورند اما ابوعمره امانش نداد و چون شاهین مرگ بر سرش فرود آمد و با ضربتی نقش زمینش ساخت و با ضربه دیگر کارش را یکسره نمود و سپس سرش را از تن جدا ساخت و آن را در دامن قبای خود نهاد و به نزد مختار آورد. (۱)

مختار منتظر آوردن عمر سعد بود که ناگاه ابوعمره در حالی که دامن قبایش را پیچیده و چیزی در آن نهاده بود با یاران خود وارد شد و سلام کرد، مختار تا چشمش به ابوعمره افتاد گفت: چه شد ابوعمره، عمر سعد را آوردی؟

ابوعمره بدون این که چیزی بگوید، جلو آمد و دامن قبای خود را گشود و سر عمر سعد را در مقابل مختار بر زمین گذاشت.

سکوت سنگینی بر مجلس که بسیاری از یاران مختار حاضر بودند حکم فرما شد. همه بر سر بریده خیره شده بودند و مختار نیز چشم از آن بر نمی کند و خوشحال بود که توانسته فرمانده کل نیروهای یزید در کربلا را به مجازات برساند. کسی که فاجعه خونین عاشورا و تمام جنایات وحشتناک کربلا، به وسیله او صورت گرفت. او بزرگترین ستم را بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشته بود و با بی رحمی تمام، فجیع ترین ظلمی را که هرگز تاریخ به خود ندیده بود نسبت به خاندان شهدای کربلا روا داشت. تازیانه های شمر و ضربات کعب، نیزه سنان که بر پهلوها و شانه های زینب علیهاالسلام و کودکان در حالی که بر جنازه های بی

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴ ص ۲۴۱ و بحارالانوار، صص ۳۸۰ و ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱؛ مقتل ابی مخنف، ص ۳۷۷.

پدر، برادر، عمو و... چسبیده و نوحه سرایی می کردند دل سنگ را می شکافت اما قلب سیاه عمر سعد را لحظه ای متأثر نساخت.

چه دردناک بود زمانی که درد جان سوز کشتار فجیع و بی رحمانه از یک سو و شدت تشنگی از سوی دیگر چون آتشی بر جان همه شرر افکنده بود، آن چنان که گرمای نفس سوز و آه شرر بار کودکان عرش خدا را هم به آتش کشید و دنیا را به سر آل علی علیه السلام سیاه و تیره نموده بود. به دستور عمر سعد خیمه ها نیز به خاکستر تبدیل شد و شراره های بی رحم آن، آتش دیگری بر جان آن دردمندان مصیبت زده افکند، آن چنان که بر ماتم و شیون غریبانه آل محمد صلی الله علیه و آله در آن شام سیاه همه ملائک اشک خون ریختند، اشک خون.

... و مختار که عاشق راه حسین علیه السلام بود و دست پرورده آقایش علی علیه السلام، از ماتم آن مصیبت فراموش نشدنی که بر آل علی علیه السلام وارد شده بود و پس از فاجعه بزرگی که دنیا را به تأثر و تألم واداشت، آسایش و آرامش را بر خود حرام نموده بود و با دل مملو از حزن و ماتم اما اراده قوی و عزم آهنین عهد بست تا قصاص خون حسین علیه السلام را نگیرد از پای ننشیند.

اینک سر یکی از عاملان فاجعه کربلا فرمانده بزرگ سپاه جنایت کار شام و کوفه در پیش روی مختار ذلیلانه افتاده و او خدای خود را سپاس می گوید که نخستین گام را برای رضای مؤمنین و خشنودی آل علی علیه السلام و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله به پیش نهاده است. او آرزو داشت تا گام دوم را که مجازات عبیدالله بن زیاد است و سپس آخرین گام نابودی امویان و همه ستمگران و دشمنان اصلی آل رسول صلی الله علیه و آله را نیز بردارد.

مختار که بر چهره حفص نگاه کرد او را متأثر و منقلب دید،

آن چنان که از شدت ناراحتی به خود می پیچید و رخسارش دگرگون شده بود. به او گفت:

حفص، آیا صاحب این سر را می شناسی؟

حفص در حالی که حیرت و وحشت بر تمام وجودش چنگ انداخته بود گفت: آری می شناسم، سر پدرم است. «انا لله و انا الیه راجعون.»

در حالی که آتش خشم از سرپایش شعله می کشید با بغض گفت: امیر، زندگی پس از پدرم بر من حرام است و...

مختار در میان سخنانش پرید و گفت: راستی گفתי، تو هم بعد از او زنده نمی مانی. سپس فریاد زد:

آی جَلاد.

جَلاد: دستور فرما امیر!

مختار: حفص دوست دارد به پدرش ملحق شود.

جَلاد: اطاعت قربان.

آن وقت سر حفص را از بدنش جدا کرد و در کنار سر پدرش گذاشت.

مختار در حالی که با دست به سرها اشاره می کرد گفت: این (سر پدر) به جای حسین علیه السلام و آن هم (سر پسر) به جای علی اکبر علیه السلام فرزند حسین علیه السلام. نه، این ها هرگز مساوی نیستند به خدا سوگند اگر سه چهارم قریش را بکشم نمی تواند یک انگشت کوچک امام حسین علیه السلام را جبران کند. سوگند به پروردگارم که هفتاد هزار نفر را به تلافی خون مولایم حسین علیه السلام خواهم کشت؛ آن چنان که خداوند انتقام یحیی

بن زکریا را گرفت. (۱)

خدایا، پاداش نیکو به مختار عنایت کن!

خدایا، پاداش نیکو به مختار عنایت کن!

این دعا را محمد حنفیه هنگامی که مختار سرهای عمر سعد و پسرش را نزد او فرستاد در حق او نمود، ماجرای آن از این قرار است:

وقتی مختار موفق شد تا عمر سعد را به جزای عملش برساند، نامه ای به محمد حنفیه بدین مضمون نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای مهدی محمد بن علی علیه السلام، از جانب مختار بن ابی عبید. سلامم را بپذیر...

اما بعد، خداوند مرا برای انتقام گرفتن از دشمنان شما فرستاد، هم اینک آنان کشته، اسیر و یا آواره و سرگرداندند. سپاس خدا را که قاتلین شما را کشت و یاران شما را یاری فرمود و پیروز گرداند.

سرهای عمر سعد و فرزندش را برای شما فرستادم. ما هر کسی را که در ریختن خون حسین علیه السلام و خاندانش _ که درود خداوند بر آنان باد _ شرکت داشت و به آن دسترسی یافتیم کشتیم، و باقی مانده این جنایتکاران در برابر اراده خداوند کاری از پیش نخواهند برد و من تا هنگامی که یک نفر از آنان در روی زمین است آرام نخواهم گرفت.

ای مهدی، نظرت را برایم بنویس تا انجام دهم.

درود و رحمت خدا بر تو باد! (۲)

مختار پس از آن که نامه را نوشت، دو نفر از یاران نزدیکش را به نام های مسافر بن سعید (۳) و ضبیان بن عماره را طلبید و گفت:

هرچه زودتر خود را برای سفر به مدینه آماده کنید. شما مأموریت دارید تا سرهای عمر سعد و پسرش را همراه با نامه و هدایایی که به

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۲.

۳- در بحار الانوار، به نام «مسافر بن سعید» آمده است، ج ۴۵، ص ۳۷۹.

شما سپرده می شود به محمد حنفیه برسانید.

دو مأمور مختار بدون این که کسی متوجه شود نامه، سرها و هدایای مالی مختار برای بنی هاشم را برگرفتند و با شتاب به سوی مدینه حرکت کردند.

وقتی آن دو بر محمد حنفیه وارد شدند جمعی از شیعیان نیز در نزد وی حضور داشتند. آنان سر بریده عمر سعد و پسرش را در مقابل محمد حنفیه نهادند. همین که چشم او به آن دو سر افتاد پس از به جا آوردن سجده خدا را شکر نمود و سپس هر دو دست را به سوی آسمان گرفت و عرض کرد:

خدایا، این روز را برای مختار به فراموشی نسپار، و از سوی خاندان پیامبر خود برای او پاداش نیک عنایت فرما. به خدا سوگند بعد از این دیگر جایی برای سرزنش نمودن مختار نیست. (۱)

مختار به پاداش دست گیری و کشتن عمر سعد زرهی را که متعلق به امام حسین علیه السلام بود و عمر سعد در کربلا آن را غارت نموده بود به «ابوعمره» بخشید تا از آن به عنوان یادگار با ارزش سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام محافظت کند. (۲)

آخرین تقدیر خدا

آخرین تقدیر خدا

براساس روایتی دیگر، مأموران مختار عمر سعد را زنده اما با سر و وضع خون آلود به نزد مختار آوردند.

وقتی مختار او را به محاکمه کشاند و از او پرسید: «ای عمر، درباره

۱- ماجرای گرفتاری و کشته شدن عمر سعد از این منابع اقتباس شده است: کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۴۱ و ۲۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۶۰ - ۶۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۷۸ و ۳۷۹؛ مختار ثقفی، صص ۱۶۱ - ۱۶۲؛ ماهیت قیام مختار، صص ۴۹۱ - ۵۰۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸.

جنایتی که کردی چه فکر می کنی و چرا در کربلا- دست به قتل عام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله زدی؟» در جواب می گوید: «تقدیر خدا بود.» و وقتی مختار از او پرسید: آیا تقدیر خدا بود که آن ها را از یک جرعه آب هم محروم کنی؟» باز همان جواب را داد.

مختار با تمسخر از او پرسید: چرا حاکم ری نشدی!

عمر سعد: یزید خدمات ما را نادیده گرفت.

مختار: خدمات یا جنایات؟!

مختار: چرا عیدالله برایت کاری نکرد؟

عمر سعد: او نتوانست کاری کند.

مختار: در برابر قتل حسین علیه السلام چه پاداشی به تو رسید؟

عمر سعد: هیچ، گفتم تقدیر خدا این طور رقم خورده بود.

مختار در حالی که خشمگین شده بود گفت: عمر، پس آماده آخرین تقدیر خدا باش.

مختار، شمشیر سعد وقاص، پدر عمر، را که در مجلس حضور داشت گرفت و به ابوعمره گفت: با این شمشیر گردن عمر را بزن!

عمر سعد تا این لحظه می پنداشت مختار او را نمی کشد و با امانی که داده ممکن است باز تعهدی از او بگیرد و رهایش سازد، اما وقتی دستور مختار به گوشش رسید، مانند بید به لرزه و زاری افتاد و گفت: امیر، رحم کن... اما هنوز حرفش تمام نشده بود که ابوعمره با ضربتی سر از بدن او جدا ساخت. (۱)

شمر در چنگال عدالت

شمر در چنگال عدالت

۱- برگرفته از انتقام یا انقلاب کوفه با مقداری تلخیص و تغییر در عبارات .

گفتیم پس از آن که مختار شورش کوفه را سرکوب کرد دستور داد که همه راه‌های خروجی کوفه زیر نظر گرفته شود تا مبادا جانیان کربلا بگریزند؛ زیرا آنان یقین داشتند مختار هرگز از آن‌ها نمی‌گذرد و تا وقتی زنده اند نمی‌گذارد آب خوش از گلوی شان پایین برود، از این رو درصدد برآمدند تا با بیرون رفتن از کوفه در کنار دشمنان خارجی مختار که در کمین ضربه زدن او نشسته بودند مرکزی تشکیل دهد برای جلب و جذب سایر اشراف متعصب و نژادگرا و نیروهایی که در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت نموده بودند و شمارشان هم کم نبودند؛ اما با همه تلاش‌های مأموران راه‌ها، شماری از سران شورش کوفه که در قتل امام حسین علیه السلام نیز دست داشتند موفق به فرار شدند. «شبت بن ربیع»، «محمد بن اشعث»، «سنان بن انس»، «عمرو بن حجاج»، «حمید بن مسلم» و «شمر بن ذی الجوشن» با پانزده نفر (۱) از یاران خود بود.

مختار وقتی از فرار شمر آگاه شد، غلام خود عبدالله بن اسود را که به او «زربی» یا «رزین» نیز می‌گفتند و ایرانی الاصل و از شیعیان بود مأمور ساخت تا با ده نفر از مردان جنگی به تعقیب و دست‌گیری او پردازند. (۲)

زربی با گروهی از چابک سواران به دنبال شمر به راه افتادند، و از آن جایی که اسبان شمر و همراهان او ضعیف و خسته بودند زربی توانست به آنان نزدیک شود.

شمر وقتی دید که نزدیک است آنان او را دست‌گیر کنند به همراهان خود گفت: از هم جدا و هریک به سوی پراکنده شوید.

شمر با این ترفند توانست نیروهای زربی را متفرق سازد. زربی که

۱- برگرفته از انتقام یا انقلاب کوفه با مقداری تلخیص و تغییر در عبارات.

۲- ابن نما، ذوب النصار، ص ۱۱۶.

متوجه شمر بود به تنهایی به تعقیب او پرداخت. وقتی شمر به قدر کافی زربی را از یارانش دور ساخت، با او در آویخت و ضربه ای محکم بر پشتش وارد ساخت که بر اثر آن به شهادت رسید و شمر دوباره پا به فرار نهاد.

یاران زربی پس از شهادت فرماندهشان دست از تعقیب شمر کشیدند و به سوی کوفه بازگشتند.

وقتی مختار ماجرای شهادت زربی را شنید بسیار متأثر شد و گفت:

اگر زربی از من مشورت می خواست به او می گفتم که به تنهایی دنبال «ابو السابغه» نرود.

شمر پس از آن که از آن مهلکه جان سالم بدر برد در نزدیک دهکده دور افتاده ای به نام «کلثائیه» نزدیک بصره (۱) رسید و پس از بررسی منطقه، کنار رودخانه در نزدیکی تپه ای ایستاد و به یارانش دستور داد که در آن جا پیاده شوند.

شمر تصمیم گرفت که چند روز همان جا بماند تا پس از بررسی اوضاع و راه ها، به سوی بصره حرکت کند؛ زیرا می دانست مأموران مختار با تمام دقت راه هایی را که به بصره منتهی می شد زیر نظر دارند.

کلثائیه روستایی کوچک بود و شمر و همراهان او فاصله زیادی با آن نداشت. شب که فرا رسید صدایی جز شر شر رودخانه و بچه ملخ ها که گاه گاهی با آواز جیرجیرک ها و قورباغه ها درمی آمیخت چیز دیگری به گوش نمی رسید. همه در اطراف شمر گرد آمدند و نسبت به موقعیت شان اظهار نگرانی کردند، اما وی برخلاف آنان احساس راحتی و امنیت

می کرد و پس از رهایی از درگیری پیشین می پنداشت شانس به او روی آورده و دیگر مشکلی پیش نخواهد آمد، اما همراهان او احساس خوبی نداشتند به خصوص مسلم بن عبدالله. لذا رو به شمر کرد و گفت: ما می ترسیم، به نظر ما این جا جای امنی نیست، بهتر بود در این جا توقف نمی کردیم. شمر با تمسخر جواب داد: گمان می کنید که سایه آن دروغ گو همه جا گسترده است حتی این جا؟! شما ترسیده اید، بهتر است بدانید که من به هیچ روی نمی ترسم و مصمم هستم تا اوضاع روشن نشده حداقل سه روز این جا بمانیم. (۱)

سپس در حالی که خود را بسیار با جرأت نشان می داد با ناراحتی افزود: ترسوهای بزدل، خدا دل های تان را از ترس آکنده سازد!

فردای آن روز شمر در حالی که دهکده را بررسی می کرد فکری به نظرش رسید، با خود گفت: باید همین کار را بکنم، آری چاره ای جز آن نیست. نقشه شمر آن بود تا با گروگان گرفتن دهکده فردی از آن اهالی را مأمور سازد تا نامه ای که در آن وضعیت و موقعیت خود را می نویسد به مصعب بن زبیر برساند و از او برای رسیدن به بصره کمک بخواهد. شمر می پنداشت هر فردی از اهالی به خاطر خانواده خود این کار را انجام می دهد؛ لذا یکی از دهقانان آن روستا را به نزد خود خواند و از او خواست تا به بصره برود و نامه را به مصعب بن زبیر برساند، اما آن پیرمرد نپذیرفت و از شمر خواست تا او را معذور دارد و گفت: وقت کار و کشاورزی است، من نمی توانم زمین هایم را رها سازم و به بصره بروم، اما شمر او را تهدید کرد که اگر نامه را برساند و برگردد او و

۱- ذوب النضار، ص ۱۱۷؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، الشيخ عبدالله البحراني، ص ۶۹۴.

خانواده اش در امان است و گرنه از دست آنان هیچ یک از اهالی جان سالم بدر نمی برند. شمر برای ایجاد ترس بیش تر او را زیر ضربات مشت و لگد گرفت.

دهقان بیچاره از ترس جانش مأموریت را پذیرفت و پس از گرفتن توشه راه، حرکت کرد. ابوعمره نیز مدتی بود برای کنترل راه ها و تعقیب فراریان از کوفه بیرون آمده و افراد خود را در نقاط مختلف آن مناطق پراکنده ساخته بود تا به طور ناشناخته در جستجو و کسب اطلاعات راجع به فراریان باشند و خود ابوعمره در محلی از همان روستا پاسگاهی برای کنترل راه کوفه و بصره تشکیل داده بود.

مرد روستایی در سه فرسخی کلتائیه با مردی از روستای خود برخورد و همه ماجرا را تعریف کرد. یکی از افراد ابوعمره به نام عبدالرحمان بن عبید که متوجه سخنان آن دو شد، با زرنگی طی تحقیقی نشانی دقیق و محل استقرار شمر را از آن روستایی گرفت و فوراً موضوع را را به ابوعمره گزارش نمود و بدون معطلی با افراد خود به سوی محل استقرار شمر حرکت کرد.

اوایل شب، شمر و همراهان او در خیمه های خود خوابیده بودند که ابوعمره و افراد وی خود را در بالای تپه مشرف بر جایگاه شمر و همراهانشان رساندند. آنان از صدای پای اسب ها از خواب بیدار شدند، اما هنوز سر از بستر برنداشته بودند که ابوعمره با سربازان خود چون عقاب تیز پر در حالی که «الله اکبر» می گفتند بر سر آنان فرود آمدند، به طوری که حتی فرصت سوار شدن بر اسب را نیافتند و با لباس های خواب خود وحشت زده می گریختند شمر که هرگز گمان نمی کرد ابوعمره تا آن جا او را دنبال کند، از ترس دست و پای خود را گم کرده

بود و با لنگ نازکی که خوابیده بود و سفید پیسی بدنش از دو پهلوئی کناره آن دیده می شد وحشت زده با نیزه ای که در دست داشت به سربازان ابوعمره حمله ور شد، اما به زودی نیزه را انداخت و با سرعت از داخل خیمه شمشیری برداشت و جلو در خیمه اش و شروع به رجز خوانی نمود:

شمر دلاور را از خواب بیدار کردید، در حالی که اخم کرده و از ترس او پشت دشمن می لرزد. هرگز او از دشمن روی نگردانیده و مدام مرد نبرد بوده است.

با وجود رجز خوانی اش، او کوچک تر از آن بود که بتواند خود را از چنگ ابوعمره نجات دهد و در برابر شمشیر او به مقاومت پردازد. سر شمر و چند تن از یاران او توسط «ابوعمره» از تن جدا و نزد مختار در کوفه آورده شد. وی وقتی سر شمر و یاران او را دید به شکرانه کشته شدن آن ها به دست ابوعمره، سجده شکر به جای آورد و خدا را سپاس گفت که یکی از جنایتکارترین و سیاه دل ترین جنایتکاران کربلا را به سزای اعمال زشتش رسانیده است؛ کسی که سر امام حسین علیه السلام را از تن جدا ساخته و قلب فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آل علی علیه السلام را بارها و بارها خون نموده بود.

مختار دستور داد تا سر شمر و یارانش را در برابر مسجد جامع نصب کنند. وقتی سر شمر در آن جا نصب شد مردم و بچه های کوچه و بازار به سنگ سار کردن و انداختن نجاست به سوی آن پرداختند. (۱)

درباره نحوه دست گیری و کشته شدن شمر روایت های دیگر نیز

۱- نک: کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۳۶ _ ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۳۷۳ _ ۳۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۵۲ _ ۵۸؛ ماهیت قیام مختار، صص ۴۶۲ _ ۴۷۱؛ ذوب النضار، صص ۱۱۶ _ ۱۱۷.

وجود دارد. بعضی از مورخین نوشته اند که وقتی ابو عمره با گروهی او را تعقیب می نمود، با او درگیر شدند و در برخوردی شمر زخمی شد و به اسارت درآمد. ابو عمره دستور داد تا دست و پای او را محکم ببندند، سپس او را بر شتر برهنه ای سوار کردند و به کوفه آوردند.

وقتی به نزدیک شهر کوفه رسیدند او را از شتر پیاده نمودند؛ در حالی که دستانش بسته بود طنابی به گردن او بستند و او را با وضع بسیار بد و ذلیلانه به سوی دارالاماره کشیدند. وقتی خبر دستگیری شمر در شهر پیچید، مردم گروه گروه به تماشای او آمدند به طوری که پس از مدتی راه ها بسته شد. مردم که با دیدن شمر خشم شان برافروخته شده بود با پرتاب سنگ نفرت خود را از او ابراز می داشتند. تا رسیدن به دارالاماره مردم آن قدر به شمر سنگ زدند که تمام بدن او زخمی شد.

وقتی شمر را پیش مختار آوردند، مختار گفت:

ای شمر، یادت هست که در کربلا چگونه نعره می کشیدی و جولان می دادی؟ حال فهمیدی که خداوند انتقام مظلوم را از ظالم می گیرد و فرار از عدالت خداوند ممکن نیست؟

شمر که از وحشت و ترس به خود می لرزید و گلویش خشکیده بود چیزی نگفت و سر به زیر افکند.

مختار گفت: تو باید به سزای اعمال وحشیانه خود بررسی.

مرد بصری که از یاران مختار بود گفت: امیر او را به من واگذار!

وقتی مختار شمر را به او وا گذاشت تا هر طور که خواست او را به جزای اعمالش برساند، آن مرد بصری دست شمر را گرفت و با چنان شدتی او را به سوی خود کشاند که نقش بر زمین شد و سپس با زانوی راست خود با تمام قدرت بر سینه و بازوانش فشار آورد که صدای

شکستن استخوان هایش به گوش رسید و به دنبال آن، صدای ناله شمر به طور وحشتناکی بلند شد و در همه جا پیچید، اما هیچ کسی به او رحم نکرد.

پس از آن، مرد بصری با خنجرى که لبه های آن را به سنگ ساییده و مانند اژه شده بود از پشت سر به گردن شمر می کشید و در حالی که فریادها و ناله های او بلند بود به همان ترتیب نیمی از گردن او بریده شد، سپس مرد بصری با خونسردی سر او را به عقب فشار داد و با همان خنجر شروع به بریدن سر او از زیر گلو نمود تا این که سر از تنش جدا شد.

در بحارالانوار نیز آمده که شمر در درگیری با مأموران مختار زخمی شد و سپس به اسارت درآمد. وقتی او را نزد مختار آوردند وی دستور داد سر از تن او جدا سازند و جسد او را در دیگ روغن بجوشانند و یکی از اطرافیان مختار با لگد به سر و روی او می کوبید. (۱)

مجازات سنان

مجازات سنان

به روایتی سنان بن انس به دستور عیدالله بن زیاد سر امام حسین علیه السلام را در حالی که از تشنگی جرعه ای آب می طلبید از تن جدا نمود و به خولی داد. سید بن طاوس نیز در لهوف سنان را قاتل امام حسین علیه السلام ذکر کرده است (۲) و مختار نیز او را قاتل اصلی امام حسین علیه السلام می دانست.

از آن جایی که سنان یقین داشت اگر به دست مختار دست گیر شود کشته شدنش قطعی است، پس از شکست شورش کوفه شبانه گریخت و در بصره به مصعب پناه برد. مختار دستور داد که خانه وی ویران شود، و شماری از مأموران مخفی خود را نیز موظف ساخت تا به تعقیب و زیر

۱- نک: انتقام یا انقلاب کوفه، صص ۱۰۰ - ۱۰۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۸.

۲- زندگانی اباعبدالله الحسین، ترجمه لهوف سید بن طاوس، ترجمه: سیدمحمد صفحی، ص ۱۴۱.

نظر گرفتن او پردازند.

پس از مدتی نیروهای اطلاعاتی مختار گزارش دادند که سنان از بصره بیرون رفته و به قادسیه آمده است. مختار بی درنگ به گروهی از مأموران خود دستور داد که او را دست گیر کنند و به کوفه بیاورند.

مأموران مختار در منطقه ای بین عذیب و قادسیه او را دست گیر نمودند، سپس دست و پای او را بستند و با همین حالت نزد مختار آوردند.

مختار دستور داد تا دست ها و پاهای او را قطع کنند؛ سپس در حالی که هنوز زنده بود و ناله می کرد او را در میان دیگ بزرگی انداختند که روغن زیتون در آن می جوشید. (۱)

حرمه؛ تلخی آهن و سوزش آتش

حرمه؛ تلخی آهن و سوزش آتش

حرمه بن کاهل از جمله کسانی بود که مختار دستور تعقیب و جستجوی او را صادر نمود. وقتی گزارش دادند که او همراه با همکارانش در خانه خود مخفی شده مختار گروهی را مأمور جستجو و دست گیری وی کرد و خود نیز با عده ای از یارانش به دنبال آنان به راه افتاد تا شخصا در جریان دست گیری و مجازات حرمه قرار داشته باشد.

مختار بسیار خوشحال بود که یکی از سنگ دل ترین و جنایت پیشه ترین انسان ها، را که در کربلا حضور داشت دست گیر نموده است؛ کسی که حتی به طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام رحم نکرد و به جای این که او را که از فرط تشنگی و گرمای جانسوز نیمروز عاشورا نیمه جان شده بود جرعه آبی دهد، روی دستان پدرش هدف تیر سه شعبه

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۵؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۰۴.

قرار داد و گلوی نازکش را از گوش تا گوش درید. آن لحظه بر امام حسین علیه السلام بسیار سخت گذشت. وقتی فرزند شیرخوارش همانند مرغ پر و بال شکسته روی دستانش جان می سپرد شروع به گریستن نمود و سر به آسمان بلند کرد و به خدای خویش از آن جماعت وحشی و دور از عاطفه شکایت نمود. (۱)

یافتن محل اختفای حرمله به حدی مختار را به شوق آورده بود که نتوانست صبر کند تا او را به نزدش بیاورند، لذا صبح زود خود نیز به دنبال مأموران دستگیری حرمله به راه افتاد، هنوز مقداری زیادی از خانه خود دور نشده بود که چشمش به منهال بن عمرو کوفی افتاد که از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بود و به او گفت:

منهال، کجایی؟ چه شده که تا حال به دیدار ما نیامده ای، و برای تبریک گفتن این پیروزی سری به ما زده ای؟ چرا در هنگام قیام ما به کمک ما نیامدی؟

مختار مدّت ها از او بی خبر بود. شاید گرفتاری و مشکلات پیش از حدی که مختار پس از پیروزی با آن مواجه شد باعث شده بود که او منهال را از یاد ببرد و سراغی از او نگیرد. به هر صورت منهال در ماجرای قیام مختار به زیارت مکه رفته بود؛ وقتی به کوفه بازگشت که مختار پیروز شده و مشغول قلع و قمع قاتلان امام حسین علیه السلام بود.

منهال صبح زود، قبل از آن که کسی به دیدارش بیاید از خانه بیرون رفت تا به دیدار مختار رود که اتفاقاً به او در بیرون از خانه اش در حالی که به سوی محل اختفای حرمله می رفت برخورد.

منهال در جواب مختار گفت:

امیر، من به تازگی از سفر حج بازگشته‌ام، اما حال در خدمت توأم.

مختار پس از مصافحه و احوال‌پرسی موضوع بیرون آمدنش را به منهال گفت و هر دو به سوی مخفی‌گاه حرمله به راه افتادند.

مختار در محله کناسه ایستاد و بی‌صبرانه چشم به آن قسمت دوخت که پناه‌گاه حرمله قرار داشت. پس از مدّت کمی تنی چند از مأموران در حالی که با خوشحالی به سوی مختار می‌دویدند فریاد زدند:

امیر، مژده! حرمله دستگیر شد.

برق شادی در چهره مختار نمایان شد. پس از چند لحظه، حرمله کشان‌کشان از خانه اش بیرون آورده شد. از سر و وضعش پیدا بود که وحشت از مرگ و ترس از انتقام به کلی هوش و هواس او را از بین برده است. وقتی او را نزد مختار آوردند پاهایش به شدت سُست شده و کابوس مرگ ریشه بر اندامش افکنده بود. مختار نگاه تند و تنفرآمیزی به حرمله کرد و گفت: «خدا را سپاس گزارم که به چنگم افتادی.»

سپس فریاد کشید: آهای «سلاخ»،

سلاخ که در کناری ایستاده بود گفت: «بفرما آقا!»

مختار گفت: «زود دستان او را قطع کن.»

سلاخ با مهارت خاصی که در قلع و قمع حیوانات داشت در یک چشم بهم زدن دو دست او را از تنش جدا نمود.

باز فریاد مختار بلند شد: «دو پایش را نیز ببر.»

وقتی «سلاخ» دو پای حرمله را قطع کرد او در میان خون خود غوطه می‌خورد و ناله می‌کرد. هنوز مختار کارش با او تمام نشده بود لذا باز با صدای بلند فریاد زد: «آتش، آتش. زود باشید او را در میان آتش

سجده طولانی و روزه شکر

سجده طولانی و روزه شکر

وقتی شعله های آتش زبانه می کشید، او زنده بود. جسدش را در حالی که چون مرغ سرکنده در خود می پیچید در میان آتش قرار دادند. «منهال» که مانند چوب در جایش خشک شده بود یکباره فریاد کشید «سبحان الله ، سبحان الله ، سبحان الله».

فریاد او توجه مختار را به خود جلب کرد:

«چه شده منهال، مثل این که متعجب شده ای! آیا خبری هست؟»

منهال در حالی که لبانش خشکیده بود و با حیرت به سوختن حرمله نگاه می کرد گفت:

امیر، گوش کن تا ماجرای عجیبی برایت نقل کنم:

در سفری همراه با «بشیربن غالب اسدی» به زیارت مولای خود امام زین العابدین علیه السلام ، رفتم. او از من احوال حرمله را پرسید، عرض کردم تا هنگامی که کوفه را ترک نمودم زنده بود، امام سجاد علیه السلام در حالی که ناراحت بود دست های خود را به دعا بلند نمود و دو بار گفت: «خداوندا، تلخی آهن و حرارت سوزناک آتش را به او در [دنیا] بچشان.»

مختار که از شنیدن این سخن تکان خورده بود با حیرت پرسید:

«راستی تو خودت آن کلمات را از زبان امام شنیدی؟!»

منهال گفت: «آری، به خدا قسم خودم شنیدم و عین فرمایش او را به شما گفتم.»

مختار که از شوق شنیدن آن جملات در پوست خود نمی گنجید بی درنگ از اسبش فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و سپس به شکرانه این که دعای امام و مقتدایش به وسیله او تحقق یافته است، سجده طولانی کرد و هنگامی سر از سجده برداشت که جسد حرمله تبدیل به

زغال سیاه شده بود.

هیچ روزی مختار آن قدر سر حال و خوشحال به نظر نمی رسید. وی پس از مجازات حرمه سوار بر اسبش شد و با منهل در حالی که مشغول سخن گفتن درباره امام و وضعیت حجاز بود دوباره به سوی قصر بازگشت. وقتی آن دو به محله ای رسیدند که خانه منهل در آن جا قرار داشت، منهل گفت:

ای امیر، چه می شود که بر من منت نهی و با تشریف فرمایی در منزل ما سر فرازم نمایی تا هم لحظاتی رفع خستگی کنی و هم لب تر کنی و چیزی میل فرمایی.

مختار گفت: منهل، تو خود دعای امام سجاد علیه السلام را برایم نقل کردی، و دیدی که خداوند دعای آن حضرت را به دست من اجابت نمود، آن گاه مرا به خوردن غذا دعوت می کنی؟! نه، امروز باید روزه شکر بگیرم؛ زیرا خداوند توفیق بزرگی امروز نصیبم ساخته است. حرمه کسی بود که سر بریده امام حسین علیه السلام را حمل می کرد. (۱)

سرنوشت تلخ عمرو بن حجاج

سرنوشت تلخ عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج زبیدی با وجودی که خود به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد، اما وقتی عیدالله بن زیاد وارد کوفه شد در خدمت او قرار گرفت و با مسلم بن عقیل جنگید و در دست گیری آن حضرت دست داشت. در کربلا به سبب تلاشی که برای جمع آوری

۱- اقتباس از بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۳۳، ۳۳۲؛ علی بن عیسی، کشف الغمه، ص ۱۱۲؛ انتقام یا انقلاب کوفه صص ۱۰۵ - ۱۰۷؛ ماهیت قیام مختار، صص ۴۸۰ - ۴۸۳؛ امالی شیخ طوسی، صص ۲۳۸ - ۲۳۹؛ سیدهاشم بحرانی، مدینه المعاجز، ج ۴، صص ۳۲۳ - ۳۲۴؛ بحارالانوار، ج ۴۶، صص ۵۳ - ۵۴؛ العوالم، الامام الحسین علیه السلام، ص ۶۶۶؛ اصدق الاخبار، صص ۷۰ - ۷۱؛ سیدبن طاوس الحسینی، اللهوف فی قتلی الطفوف، صص ۱۹۶ - ۱۹۷.

نیرو کرد، جزء فرماندهان عمر سعد گردید و با پانصد نفر مسلح مسئولیت بستن آب به روی امام حسین علیه السلام و یارانش را به عهده گرفت. او در روز عاشورا لشکر کوفه را برای جنگ تحریک می نمود. در جنگ ابن مطیع با مختار او جزء نزدیکان ابن مطیع بود و در بسیج نیرو برضد مختار بسیار کوشید و تا آخر با مختار جنگید، و در شورش کوفه هم نقش فعال داشت.

عمرو بن حجاج با توجه به کارنامه سیاهش مطمئن بود که اگر دست گیر شود مختار از او نمی گذرد؛ به همین علت در همان روز اول شکست اشراف شورشگر کوفه، از شهر گریخت و هیچ کس پس از آن او را ندید و از وی اطلاعی هم به دست نیامد. اما طبق نقل ابن اثیر مأموران مختار که در حال گشت زنی و تعقیب فراریان بودند، جسد نیمه جان او را در بیابان اطراف کوفه که از شدت تشنگی از حال رفته بود یافتند، وقتی مأموران او را دست گیر نموده بودند (۱) لبانش از گرما و خشکی ترکیده و سر و صورتش از تابش سوزان آفتاب صحرا سوخته و زبان در کامش از شدت تشنگی خشکیده بود. او وقتی با شمشیر آخته مأموران مواجه شد، گویا با نگاه های ملتسانه اش جرعه آبی طلبید؛ اما او در کربلا آب را به روی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بود و بر ناله های جانسوز طفلان بی گناه و معصوم حسین علیه السلام بی شرمانه می خندید و هنگامی که به جای آب، گلوی خشکیده علی اصغر علیه السلام را با خونس تر نموده بود او بر مظلومیت و تنهایی پدرش وقیحانه پای می کوبید و... و اینک خود او که در کربلا فرمانروای فرات بود باید با لبان تشنه مکافات جنایت خود را بنگرد، و سر از تنش جدا شود.

براساس نقل علامه مجلسی مجموع کسانی که به دست مختار به کیفر رسیدند به هیجده هزار نفر می رسیدند، اما صاحب روضه الصفا شمار آنان را (البته غیر از کسانی که در صحنه جنگ کشته شدند) چهل و هشت هزار و پانصد و شصت نفر ذکر می کند که همه آنان پس از دست گیری به دست نیروهای مختار به جرم شرکت در فاجعه کربلا و به شهادت رساندن مسلم بن عقیل به کیفر رسیدند.^(۱)

انهدام خانه های فراریان جانی

انهدام خانه های فراریان جانی

مختار بسیاری دیگر از جنایت کاران فاجعه کربلا را دست گیر نمود و از بین برد اما شماری از آنان موفق شدند خود را به نزد مصعب برسانند و در پناه او جان خود را نجات دهند. مختار «ابوعمره» را که عملیات دست گیری و تعقیب قاتلین امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت را فرماندهی می کرد به اداره امور شهر منصوب نمود و به او دستور داد تا هزار نفر از کارگران را با بیل و کلنگ برای تخریب خانه های قاتلین امام حسین علیه السلام و فراریان جمع کند.^(۲)

مختار پس از تخریب خانه های فراریان جنایتکار، باز ماندگان و زن و بچه های آنان را در حمایت و پناه خود قرار می داد، و جز عده کمی از آنان که بدون اطلاع وی به دست سربازان کشته شده بودند، از کشتن آنان جلوگیری می نمود.^(۳)

۱- به نقل از انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۱۲ .

۲- اخبار الطوال، ص ۳۰۰ .

۳- مختار ثقفی، ص ۱۶۳ به نقل از کتاب خوارج و شیعه و لهاوزن، ص ۳۲۳ .

فصل دوم: مصاف دوباره با سپاه شام

اشاره

فصل دوم: مصاف دوباره با سپاه شام

زیر فصل ها

آمادگی نیروها برای سرکوبی عیدالله زیاد

حرکت به سوی موصل

عهد شکنی عیدالله بن حرّ

برخورد با نیروهای شام

پیش آمد جالب

شب باشکوه و خاطره انگیز

سخنان آتشین ابراهیم

آغاز نبرد

مقابله تن به تن

کشته شدن حصین بن نمیر

شریک بن جدیر کیست؟

فرمان حمله عمومی و اوج درگیری

هلاکت ابن زیاد به دست ابراهیم

شام غریبان یا جشن پیروزی

مژده فتح بزرگ به مختار

ابراهیم پس از تسلط بر موصل

بزرگواری ابراهیم

سر ابن زیاد نزد مختار

مار بر سر ابن زیاد

بهترین هدیه برای امام سجاد علیه السلام

موقعیت مختار پس از این پیروزی

آمادگی نیروها برای سرکوبی عبدالله زیاد

آمادگی نیروها برای سرکوبی عبدالله زیاد

مختار پس از آن که شورش کوفه را سرکوب کرد و آن جا را از عوامل جنایت کربلا پاک ساخت و خیالش از کوفه راحت شد، به فکر سرکوبی عبدالله بن زیاد و سپاه شام افتاد که موصل را در اختیار گرفته بود و قصد پیشروی در کوفه را داشت. او در این باره می گفت: «اینک مهم ترین هدفم سرکوبی و از میان بردن عبدالله بن زیاد است.»^(۱) به همین منظور بیست هزار نیروی رزمی را که ده هزارشان سواره نظام و ده هزار دیگر پیاده نظام بودند^(۲) و با ملحق شدن بقایای ارتش یزید بن انس مجموع نیروهای مختار به سی هزار رزمجو رسید^(۳) به فرماندهی ابراهیم بن اشتر آماده کرد، بیش تر این نیروها ایرانیان مقیم کوفه و معروف به «حمراء» بودند؛^(۴) به همین سبب این سپاه به «جیش الحمراء» (ارتش سرخ) معروف شد.

مختار ارتش تحت فرمان ابراهیم بن مالک را سازماندهی و آن را در چهار تیپ تقسیم کرد که فرماندهی هر تیپ را به افراد با تجربه و مردان شجاع و نامداری سپرد که در جنگ آوری به پختگی رسیده بودند و از

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۹.

۳- اخبار الطوال، ص ۳۳۸.

۴- اخبار الطوال، ص ۳۳۸.

مردان دلاور عراق به حساب می آمدند. آنان عبارت بودند از «عبدالله بن حیه اسدی»، «قیس بن طهفه نهدی»، «حیب بن منقذ ثوری همدانی» و «اسودبن جراد کندی».^(۱)

حرکت به سوی موصل

حرکت به سوی موصل

دو روز پس از سرکوبی شورش کوفه (شنبه ۲۲ ذی الحجه ۶۶ ه. ق)^(۲) نیروهای تحت امر ابراهیم برای حرکت به سوی موصل در صف های مرتب و منظم قرار گرفتند. مردم برای مشایعت آنان از خانه های خود بیرون آمده بودند و با ابراز احساسات برای شان آرزوی موفقیت می کردند.

ابراهیم از مختار که برای بدرقه نیروها با پای پیاده دوشادوش ابراهیم به راه افتاده بود خواست تا سوار بر اسبش شود، اما مختار گفت: ابراهیم، من پاداش هر گامی را که برمی دارم از خدا می خواهم و دوست دارم که پاهایم در راه یاری فرزندان پیامبر خاک آلود شود.

مختار تا نزدیکی های «رأس الجالوت» و «دیر عبدالرحمان» ابراهیم و نیروهای او را همراهی کرد. در میان راه هر دو درباره مسائلی در مورد این جنگ گفت و گو می کردند. وقتی سخن سر نیروهای موجود کشیده شد ابراهیم فرصت را مناسب دید و موضوعی را که از مدت ها او را می آزرده با مختار مطرح کردند:

من از وجود «عبیدالله بن حر» در میان سپاه خود نگرانم که مبادا به ما خیانت کند و در لحظات حساس از داخل به ما ضربه بزند.

مختار گفت: نه، تو از او نگران نباش، او مردی دنیادوست و

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۸.

پول پرست است، با پول و مال او را به خود دل گرم کن. از آن جایی که او انسان خودخواهی است با او گرم بگیر، ان شاء الله خطری پیش نخواهد آمد، اما مواظبش باش و همیشه حرکات او را زیر نظر داشته باش. من او را با تو فرستادم؛ چون ترسم از آن بود که اگر او را برگردانم در کوفه مشکل ایجاد کند و... (۱).

مختار قبل از خداحافظی با نیروهای اعزامی، آنان را به پیروزی نوید داد و روحیه شان را تقویت نمود (۲) و سپس در حالی که با سپاه خداحافظی می کرد سر به آسمان بلند و در حق شان دعا کرد:

پروردگارا، سپاه ما را پیروز و کافران و متمردان را نابود فرما و ستمگران قدرت طلب را ذلیل نما و در آتش جهنم بسوزان، تا نام و نشانی از آنان باقی نماند و عذاب سهمگین خود را بر آنان نازل فرما. (۳)

سپس ابراهیم را در آغوش گرفت و به او گفت:

ابراهیم، حال که عازم نبرد در راه خدا هستی، تو را به سه چیز توصیه می کنم که هرگز آن ها را به فراموشی نگیری: اول، در هر حال _ چه پنهان و چه آشکارا _ از خدا بترس و او را از یاد مبر. دوم، هرگز در کارهایت شتاب نکن. سوم، هیچ گاه به دشمنان مهلت نده و هر گاه با آنان روبه رو شدی چون صاعقه بر سرشان فرود آی. اگر شب به آنان رسیدی و توان یکسره کردن کارشان را داشتی آن را به صبح نینداز و اگر روز به آنان برخوردی در انتظار شب نمان، تا حکم خدا را بر آنان جاری سازی. (۴)

۱- اقتباس از بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۹؛ ماهیت قیام مختار، ص ۵۱۶.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۶۴، ژ.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۵۷ _ ۲۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۸.

۴- اصدق الاخبار، ص ۸۱.

آن گاه نگاهی که حاکی از رضایت به عزم و توان مندی ابراهیم بود و گویای از امید به پیروزی او به چهره اش انداخت و شانه های ستبرش را با دست تکان داد و گفت:

آنچه را گفتم شنیدی؟

ابراهیم گفت: آری.

برای بار آخر ابراهیم را در آغوش کشید و گفت: خدا به همراهت. (۱)

عهد شکنی عبيدالله بن حَزّ

عهد شکنی عبيدالله بن حَزّ

وقتی سپاه کوفه به تکریت رسید، ابراهیم، خراج آن منطقه را جمع آوری و میان سپاه تقسیم کرد؛ پنج هزار درهم از آن خراج را به عبيدالله داد اما او آن را نپذیرفت و گفت:

تو به من پنج هزار درهم می دهی در حالی که برای خود دو برابر آن را برداشته ای، می پنداری پدرم «حَزّ» از پدرت «مالک» کم تر بوده؟

ابراهیم گفت: نه به خدا قسم، من بیش تر از آنچه به تو دادم چیزی بر نداشتم.

ابراهیم از این برخورد ناشایست عبيدالله بن حَزّ بسیار ناراحت شد؛ لذا پنج هزار درهم سهم خودش را نیز به او داد، اما طمع عبيدالله بن حَزّ زیاد بود و او به سبب منش اشراف گونه اش از مختار و ابراهیم دل خوش نداشت، از این رو آن را بهانه ای برای شکستن بیعت و جدا شدن از مختار قرار داد و به ده هزار درهم نیز راضی نشد بلکه همراه با قبیله اش از سپاه ابراهیم جدا گردید.

عبيدالله بن حَزّ پس از این که از سپاه ابراهیم جدا شد همراه افراد

خود راه بصره را در پیش گرفتند، اما قبل از رسیدن به بصره به چند روستا حمله و اموال و دارای های شان را غارت کردند و منصوبین حکومتی مختار در آن مناطق را کشتند و سپس به سایر فراریان و منافقینی پیوستند که در بصره گریخته بودند و در پناه و حمایت مصعب بن زبیر قرار داشتند.

هنگامی که مختار از جریان تمرد عبیدالله بن حرّ و شرارت پیشگی او باخبر شد به «عبدالله بن کامل» دستور داد تا همه اموال او مصادره؛ و خانه اش خراب و زن بچه اش به اسارت گرفته شود.^(۱)

عبیدالله بن حرّ با سپاه عظیم و مجهز شام که مورخان شمار آنان را تا هشتاد و سه هزار^(۲) و کربوتلی به ده برابر نیروهای مختار^(۳) ذکر کرده اند موصل را به تصرف خود درآورده بود و قصد داشت تا به پیشروی خود در عراق از آن جا ادامه دهد. به همین علت نیروهای ابراهیم با سرعت تمام به سوی موصل به پیش می رفتند تا قبل از آن که شامی ها به پیشروی پردازند کار آنان را در موصل تمام کنند و در هر منطقه ای که می رسیدند وقتی ساکنان آن مناطق اطلاع می یافتند که آنان سپاه مختارند و برای خون خواهی امام حسین علیه السلام به جنگ سپاه شام و عبیدالله بن زیاد عازم اند، به گرمی از آن ها استقبال می نمودند و با فریاد و گریه بر مظلومیت سیدالشهداء با آن سپاه هم دردی و هم نوایی می نمودند و برای تقویت سپاه ابراهیم هدایای خود را تقدیم ابراهیم می کردند، مخصوصا مردم تکریت علاوه بر استقبال شایان از سپاهیان ابراهیم مقدار قابل

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۰.

۳- مختار ثقفی، ص ۱۶۵.

ملاحظه ای به آنان کمک کردند.

برخورد با نیروهای شام

برخورد با نیروهای شام

در نزدیکی موصل، در منطقه ای به نام «باریشا» واقع در کنار رودخانه «فارز» نیروهای ابراهیم با قشون شام باهم رو به رو گردیدند.^(۱) ابراهیم دستور داد تا در مقابل نیروهای شام که از دور پیدا بودند اردو بزنند.

ابراهیم بن اشتر می دانست که نیروهای شام چندین برابر نیروهای اوست؛ لذا با استقرار در برابر آنان به سازماندهی و تقویت روحی نیروهایش پرداخت و با بررسی درست از وضعیت منطقه به فرماندهان سپاه خود دستور داد تا در مواضعی که در نظر گرفته شده بود مستقر شوند و به طور جدی آماده فرمان حمله باشند.^(۲)

ابن زیاد که با ملاحظه سپاه عظیم و تجهیزات کامل نظامی و برخورداری از امکانات مالی بی حساب حکام شام مغرور شده بود، این بار مطمئن بود که هیچ نیرویی توان جلوگیری از پیشروی او به سوی عراق به خصوص کوفه را نخواهد داشت. به ویژه وقتی از استقرار نیروهای ابراهیم در نزدیکی خود و نیز کمیت تقریبی آنان اطلاع حاصل کرد، بیش تر مطمئن شد که به زودی آنان را شکست می دهد، اما بی خبر از این که «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند، و خداوند با صابران است».^(۳)

پیش آمد جالب

پیش آمد جالب

عمیر بن حباب سلمی مرد شجاع، با تدبیر و رئیس قبیله قیس بود. وی از

۱- مختار ثقفی، ص ۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۶.

۳- بقره، آیه ۲۴۹.

یاران ابن زیاد به حساب می آمد. (۱) میان قبیله قیس و قبیله کلبی رقابت سختی وجود داشت. عبدالملک بن مروان حاکم اموی با توجه به این رقابت کلبی ها را به خود نزدیک ساخت و آنان را نزد خود گرامی داشت؛ اما قبیله قیس را از خود دور ساخت. (۲) این مسأله باعث شد تا قبیله قیس کینه آل مروان را به دل بگیرند و درصدد انتقام جویی از آنان برآیند.

شب هنگام وقتی بزرگان قبیله قیس دور هم جمع شده بودند، فرات، یکی از بزرگان قبیله قیس، رو به عمیر کرد و گفت:

عمیر، تو از رفتار حکومت آل مروان با قبیله قیس آگاهی و از سوء نیت آنان نسبت به ما خبر داری. پس اگر عبدالملک در این جنگ پیروز شود قبیله قیس گرفتار ذلت می شود.

آنان پس از مذاکره و بحث به این نتیجه رسیدند تا با ابراهیم ارتباط برقرار و وضع او را بررسی نمایند؛ از این رو کسی را پنهانی به نزد ابراهیم فرستادند. او پیغام عمیر رئیس قبیله قیس را که با هزار نفر از قبیله خود در سپاه عبیدالله حضور داشت به طور محرمانه به ابراهیم رساند که: «عمیر با توست.»

این خبر باعث خرسندی بسیار ابراهیم شد و وی آن را به فال نیک گرفت و به قاصد عمیر گفت دوست دارد او را از نزدیک ملاقات نماید.

«عمیر بن حباب» و «فرات بن سالم» برای ملاقات با ابراهیم شبانه بر اسب خویش سوار شدند و به سوی اردوی او حرکت کردند. آنان به هر گز مه ای که بر می خوردند خود را از پیشاهنگان «حصین بن نمیر»

۱- مختار ثقفی، ص ۱۶۴.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۸.

می گفتند و چنین وانمود می کردند که برای بررسی اوضاع بیرون آمده اند. با همین بهانه خود را به محل استقرار نیروهای ابراهیم رساندند که تا مقر سپاه ابن زیاد چهار فرسخ فاصله داشت.

ابراهیم مشغول سخن گفتن با بزرگان، فرماندهان و مسئولان سپاه خود راجع به ترتیب نیروهای نظامی و سازماندهی آنان در بیرون از خیمه بود. هوا تاریک بود؛ اما چهره پر صلابت ابراهیم در روشنایی آتشی که او در کنارش ایستاده بود به خوبی دیده می شد. او پیراهن زرد هراتی و بالاپوش گلدار بر تن داشت و شمشیرش را به کمر آویخته بود. عمیر و فرات با دیدن ابراهیم از اسب پیاده شدند و در حالی که لگام های اسب های خود را به دست گرفته بودند به سوی او آمدند.

وقتی نزدیک ابراهیم رسیدند سلام کردند. ابراهیم پس از دادن جواب سلام از آنان پرسید: شما کیستید؟

عمیر گفت: من عمیر بن حباب و این هم فرات بن سالم است.

ابراهیم پرسید: تویی عمیر؟! خوش آمدی اندکی صبر کن، تا کارم تمام شود، آن گاه خدمت می رسم.

هر دوی آنان در حالی که حرکات ابراهیم را به نظاره گرفته بودند محو صلابت و استواری او شدند.

عمیر به فرات گفت:

فرات، آیا تا کنون مردی شجاع تر و استوارتر از او دیده ای؟!

فرات گفت: نه، هرگز مردی دلیرتر از او تا حال ندیده ام.

پس از مدتی ابراهیم آن دو را به خیمه خود دعوت کرد و در کنار خود نشاند و سپس به عمیر گفت: ابو مفلس، در این

موقعیت شب چه چیز تو را به سوی ما خوانده است؟

عمیر پاسخ داد: وقتی به اردوی شما وارد شدم با کسی که به عربی سخن گوید برنخوردم؛ شما با این عجم ها در برابر سپاه عظیم شام چه می توانید بکنید و چگونه با آنان درگیر خواهی شد؟!

ابراهیم گفت: به خدا سوگند اگر یاوری جز مورچگان نمی یافتم با آن ها به جنگ امویان می شتافتم حال آن که این گروه در جنگ و مبارزه دارای بصیرت اند. اینان فرزندان مرزداران و چابک سواران ایران هستند. من در نبرد سواران را با سواران و پیادگان را با پیادگان خواهیم در آویخت و پیروزی از سوی خداوند است.

عمیر با ابراهیم بیعت کرد و سپس گفت: ما به علت بدرفتاری آل مروان با قبیله قیس دوست داریم تا شما در این جنگ پیروز شوید نه امویان. من و افرادم در جناح چپ لشکر ابن زیاد قرار داریم؛ فردا که جنگ آغاز شد ما زمینه شکست ابن زیاد را فراهم می آوریم.

عمیر که از مذاکراتش با ابراهیم بسیار خرسند به نظر می رسید، به سوی قبیله خود بازگشت تا زمینه های همکاری آنان را با ابراهیم آماده سازد. (۱)

شب باشکوه و خاطره انگیز

شب باشکوه و خاطره انگیز

نوشته اند که ابن زیاد روز عاشورای سال ۶۶ هـ . ق کشته شد. (۲) بنابراین شب قبل آن، شب پر خاطره و باشکوهی برای ابراهیم و همراهان او بود؛ زیرا آن شب یادآور شب عاشورای حسینی در کربلا بود؛ شبی که امام حسین علیه السلام یاران خود را به دور خویش جمع نموده بود و با آنان راجع

۱- ماجرای ملاقات عمیر بن حباب با ابراهیم اقتباس از این منابع است: اخبار اطوال، صص ۳۳۸ _ ۳۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۶۱؛ مختار ثقفی، ص ۱۶۵؛ ماهیت قیام مختار، صص ۵۳۰ _ ۵۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۸۶ _ ۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۵، صص ۲۴۸ _ ۲۴۹؛ اصدق الاخبار، صص ۸۱ _ ۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۳؛ اما کربوتلی به نقل از کامل ابن اثیر تاریخ روز را مشخص نمی کند بلکه می گوید اوایل محرم سال ۶۷ هـ . ق بوده است. مختار ثقفی، ص ۱۶۴.

به جنگ فردا گفتگو می کرد، شبی که زمزمه های دل انگیز یاران حسین علیه السلام فرشتگان خدا را به وجد آورده بود؛ شبی که امام حسین علیه السلام تا صبح به بررسی روحيات یاران و بازدید از کودکان و زنان کاروان و شناسایی فراز و نشیب بیابان های میدان نبرد مشغول بود؛ شبی که زینب علیها السلام آن زن فداکار و پیامبر قیام کربلا، تا صبح از نگرانی این که مبادا فردا برادرش تنها بماند و... (۱) واقعا چه شب خاطره انگیزی بود. برای همین ابراهیم تا صبح نخوابید و به بررسی اوضاع سپاه و موقعیت منطقه پرداخت.

صبح آن شب همراه با نوای مؤذن همه خود را برای ادای نماز به امامت ابراهیم آماده کردند و پس از آن دستور داده شد تا فرماندهان بر اساس نقشه از قبل طرح شده به آرایش نظامیان پردازند و صفوف آنان را مرتب سازند.

هنوز هوا تاریک بود که آرایش نظامی تشکیل شد و هر گروه در موقعیت خود آماده پیشروی به سوی دشمن شدند. ابراهیم پس از تکمیل آرایش نظامی فرمان پیشروی آرام به سوی تپه ای را داد که مشرف بر سپاه شام و حایل میان دو لشکر بود.

پس از آن که سپاه در موقعیت مذکور قرار گرفت، ابراهیم «عبدالله بن زهیر سلولی» را مأمور ساخت تا به اردوگاه دشمن نزدیک شود و از موقعیت آنان گزارش تهیه کند. (۲)

سخنان آتشین ابراهیم

سخنان آتشین ابراهیم

ابراهیم پس از آن که سپاه را کاملاً آماده نبرد دید، سوار بر اسب از مقابل آنان گذشت و سپس در میان لشکر داخل شد. معلوم بود می خواهد

۱- نک: سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله ، صص ۲۳۵ _ ۲۴۵ .

۲- تاریخ طبری، ج ۶ ، ص ۸۷ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۴ ، ص ۲۶۲ .

سخنرانی کند. همه متوجه او بودند که با صلابت خاص در قلب سپاه خود قرار گرفت و در حالی که سوار بر اسب بود زبان به سخن گشود:

ای یاران دین، ای پیروان طریقت راستین، سپاه خدا، اینک عبیدالله پسر مرجانه، قاتل حسین علیه السلام فرزند امیرمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روبه روی شما قرار دارد. عبیدالله همان کسی است که حسین علیه السلام و یاران و خاندان او را محاصره کرد و بین آنان و شریعه فرات حایل شد تا آب ننوشند. او همه راه ها را بر روی حسین علیه السلام بست و آن حضرت را با جوانان و یارانش مظلومانه به شهادت رساند. سوگند به خدا کاری را که پسر مرجانه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نمود فرعون با بزرگان بنی اسرائیل نکرد؛ خاندانی که خداوند آنان را از هر پلیدی منزّه گردانیده و به پاکی و پاکیزگی آراسته شان ساخته است.

خداوند شما را در این سرزمین فرا خوانده و دشمن خود را در برابر شما قرار داده است. قسم به خدا که خواسته او آن است تا دل های شما را با ریختن خون ناپاک او شاد گرداند؛ زیرا او خود می داند که هیچ انگیزه ای جز خون خواهی حسین علیه السلام و خاندان پیامبرش شما را به این جا نکشانده است. (۱)

سخنان آتشین ابراهیم در سپیده دم روز شهادت مولای آزادگان و سردار شهدای اسلام آن چنان تأثیری بر روحیه سپاه نهاد که آنان را برای هر نوع فداکاری و جانبازی آماده ساخت.

ابراهیم پس از سخنان حماسی در قلب سپاه ایستاد و نظر دقیقی به

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴۸، ص ۲۶۲؛ اصدق الاخبار، ص ۸۳.

آرایش لشکر و چهره های مصمم و آماده نبرد یاران خود نمود: شمار سواره نظام نسبت به نیروهای پیاده کم بود و فرماندهی آن را به برادر ناتنی خود، عبدالرحمن بن عبدالله سپرده بود. فرماندهی پیاده نظام را طفیل بن لقیطه به عهده داشت، سفیان بن یزید ازدی فرماندهی سمت راست سپاه و علی بن مالک جشمی فرماندهی چپ آن را به دوش داشت. ابراهیم وقتی از آرایش و آمادگی آنان مطمئن شد در کنار پرچم دار سپاه مزاحم بن مالک ایستاد. (۱)

آغاز نبرد

آغاز نبرد

با صدای طبل و شیپور، فرمان نبرد از هر دو سو صادر گردید. نخست جناح راست دشمن به فرماندهی حصین بن نمیر با جناح چپ سپاه ابراهیم که فرماندهی آن را علی بن مالک به عهده داشت وارد جنگ شد.

حمله دشمن بسیار سنگین بود اما علی بن مالک نیز تا پای جان مقاومت کرد و در برابر آن ایستاد، تا شربت شهادت نوشید. سپس فرزند او قره بن علی پرچم پدر را به دست گرفت و شجاعانه به نبرد پرداخت، اما او نیز به شهادت رسید. پس از شهادت آن فرمانده دلیر و فرزند او تهاجم دشمن سنگین تر شد؛ اما جناح چپ سپاه ابراهیم به خصوص افرادی که در خط مقدم قرار داشتند به سختی مقاومت می کردند تا این که خط مقدم بر اثر شهادت بسیاری از آنان شکسته شد و نزدیک بود که جناح سمت چپ سپاه ابراهیم به کلی منهدم شود؛ اما در این هنگام عبدالله بن ورقا که از فرماندهان دلیر و جنگ آور سپاه ابراهیم و از شیعیان دلباخته خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آمد، متوجه وضعیت سمت

چپ لشکر شد و با شتاب در حالی که فریاد می زد: «ای سپاهیان خدا، به سوی من بیایید» پرچم سرنگون شده علی را برافراشت و با مهارت و سرعت تمام جناح چپ را سازماندهی نمود و سپس آنان را به سمتی که ابراهیم مشغول نبرد بود هدایت کرد و فریاد کشید: بنگرید، فرمانده دلیرتان ابراهیم را، که چگونه با پایداری مشغول نبرد است! همراه من به سوی او حرکت کنید.

ابراهیم، بی باک و خشمگین با چالاکی حیرت آوری مشغول نبرد بود، و برای این که شناخته شود سر خود را برهنه کرده و فریاد می زد: ای سربازان خدا منم ابراهیم فرزند مالک. (۱) این وضعیت ابراهیم باعث تقویت روحیه سپاه شد و آنان را تشویق به حمله نمود.

ابراهیم نخست به جناح چپ دشمن که فرماندهی آن را عمیر بن حباب به عهده داشت حمله کرد؛ اما به زودی تاکتیک عوض نمود و با تمام نیرو متوجه جناح راست دشمن گردید؛ زیرا جناح راست که هم جمعیتش زیاد بود و هم از نظر روحیه به سبب پیروزی نسبی که پس از شهادت فرمانده جناح سمت چپ ابراهیم به دست آورده بود در وضعیت برتری از سایر قسمت های سپاه دشمن قرار داشت و ابراهیم می خواست تا روحیه آنان را بشکند.

ابراهیم با حمله به سمت راست سپاه دشمن نیروهای خود را نیز به آن قسمت فرا خواند: «به این سوی حمله کنید. به خدا اگر جناح راست دشمن شکسته شود همه آنان مانند پرندگان از برابر شما فرار خواهند کرد و مقاومت شان در هم شکسته خواهد شد.»

جنگ سختی در گرفته بود. ابراهیم و سپاه او با دلاوری و شجاعت تمام می جنگیدند. شاید یادآوری خاطرات نیم روز عاشورا و مجسم شدن فداکاری ها و جان نثاری های حسین علیه السلام و یاران او در اذهان باعث شد که سپاهیان ابراهیم بی پروا بر قلب سپاه عبیدالله بن زیاد هجوم آورند و با سپاهی که هم از نظر کمیت افراد و هم از ناحیه برتری تجهیزات نظامی و امکاناتی چندین برابر آنان بودند بی هیچ ترسی در آویزند.

صدای چکاچک شمشیر و شیهه پیاپی ستوران و فریاد مجروحان فضای پر از غبار و خاک آلود نبردگاه را پر کرده و زمین در زیر گام های ستوران و جنگ آوران به لرزه در آمده بود. هر دو طرف برای به دست آوردن پیروزی آخرین تلاش های خود را می کردند. اما پس از آن که روز از نیمه گذشت آثار شکست در میان سپاه دشمن نمایان شد. تدبیر صحیح و توان مندی بالای نظامی ابراهیم و نبرد بی پروا و مقاومت دلیرانه سپاه او اثر خود را در لشکر دشمن گذاشت، آن چنان که ترس بر جان آنان پنجه افکند و ناامیدی توان مقاومت شان را گرفت و در برابر دلاور مردان سپاه ابراهیم یکی پس از دیگری به زمین افکنده و تلفات سنگینی را متحمل شدند.^(۱)

هنگامی که فریاد ابراهیم بلند شد: «پرچمدار! پرچم را در قلب سپاه بر زمین بکوب. یاران، به دشمن امان ندهید که ان شاء الله پیروزی از آن شماست»، همه در قلب سپاه دشمن با فریادهای «یا لثارات الحسین» (ای خون خواهان حسین علیه السلام) هجوم آوردند.

وقتی پرچم به پیش برده شد ابراهیم نیز با اراده و توان مندی عالی

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۶۴؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۰.

آن چنان که گویا گله‌های گوسفندان را به هر سوی می‌راند به سوی دشمن می‌تاخت و چنان با مهارت و قدرت مندی شمشیر می‌زد که با یک ضربه کار دشمن را تمام می‌کرد. سپاه پیاده و سواره ابراهیم نیز به پیش می‌تاختند و دشمن را به هر سوی پراکنده می‌ساختند، امّا هنوز هسته‌های مقاومت دشمن به کلی از بین نرفته بود و در بخش‌هایی از میدان جنگ سختی میان هر دو طرف ادامه داشت. عبیدالله بن زیاد در آن روز با تمام قوت می‌جنگید و هر کسی را که در برابرش قرار می‌گرفت از بین می‌برد؛ (۱) زیرا می‌دانست که قلم تقدیر او در این جنگ رقم می‌خورد و آینده‌اش بستگی به آینده این نبرد دارد، اما وقتی هزیمت نیروهایش را دید، تدبیری اندیشید تا جنگ را از حالت تهاجمی به مقابله تن به تن درآورد، و این فرصتی شد تا ابراهیم نیز جناح چپ سپاه خود را که بر اثر شهادت علی بن مالک و فرزند وی قره و به شهادت رسیدن نیروهای خط مقدم آن سمت، ضربه دیده و آرایش نظامی‌اش به هم خورده بود، تجدید سازمان کند.

مقابله تن به تن

اشاره

مقابله تن به تن

زیر فصل‌ها

«احوص» در برابر «ابن ضبعان»

حصین بن نمیر و جنایات او

«احوص» در برابر «ابن ضبعان»

«احوص» در برابر «ابن ضبعان»

در نبرد تن به تن رسم بر آن بود که نامدارترین رزم‌آوران هر دو سپاه به مقابله هم می‌پرداختند. این نبرد نیز سرنوشت جنگ را در بسیاری از مواقع با کشته شدن قهرمان طرف مقابل تغییر می‌داد و پیروزی را برای طرف غالب به ارمغان می‌آورد.

هر دو سپاه بار دیگر در برابر هم قرار گرفتند، تا شاهد زور آزمایی

قهرمان خود باشند. نخستین جنگ آور از سپاه عبیدالله بن زیاد که مرد شجاعی به نام «ابن ضبعان کلبی» بود پا به میدان نهاد و در حالی که با اسبش مانور می داد و آن را به جست و خیز و می داشت و گرد و خاکی به راه انداخته بود سپاه ابراهیم را مخاطب قرار داد: «ای شیعیان مختار دروغ گو، وای پیروان فرزند اشتر گمراه، به نبردم بیایید».

او برای معرفی خود شروع به رجزخوانی کرد:

من فرزند مردی بزرگوار و صاحب فضیلتم

و از گروهی ام که از آیین علی علیه السلام بیزارند

و از دیر زمانی است که بر اعتقاد خود استوارند.

«احوص بن شداد همدانی» که از شیعیان مؤمن و شجاع قبیله همدان بود، پس از کسب اجازه از فرمانده محبوبش ابراهیم، پا به میدان نهاد و با دلاوری و استواری چون کوه در برابر آن مرد شامی ایستاد و در جواب بی ادبی و هتاکی او نسبت به امام علی علیه السلام گفت:

من فرزند شدام و پیرو آیین علی علیه السلام ،

هرگز دل به دوستی عثمان فرزند اروی نبسته ام.

هر آن کس که امروز در برابرم قرار گیرد

آن چنان ضربتی زخم که آتش از آن زبانه کشد. (۱)

پس از این رجز خوانی هر دو در برابر هم قرار گرفتند و در کمین فرصتی برآمدند تا با حمله ای کار یکدیگر را تمام کنند.

احوص در حالی که تمام حرکات مرد شامی را زیر نظر داشت گفت: تو کیستی خودت را معرفی کن!

مرد شامی گفت: من کوبنده پهلوانانم.

احوص گفت: و من اجل معلق! (۱)

چشم‌ها به آن دو پهلوان دوخته شده و نفس‌ها در سینه‌ها بند آمده بود که ناگه احوص با چالاکی بر مرد شامی حمله کرد و با یک ضربه او را بر زمین افکند.

صدای تکبیر و فریاد شوق یاران ابراهیم فضای میدان را پر نموده بود. احوص رو به سپاه شام کرد و باز از آنان مبارز طلبید. این بار نیز مرد شامی دیگری به نام داود دمشقی با جسارت و شجاعت به پیش آمد و زبان به رجزخوانی گشود:

من فرزند مردی هستم که در صفین می جنگید

جنگ جنگ آورانِ استوار و نستوه،

من جز با دلاور مردان با تجربه در نیامیخته‌ام. (۲)

احوص نیز در جواب آن مرد شامی به رجزخوانی پرداخت:

ای فرزند کسی که در صفین جنگید و [می‌گویی که او] همیشه استوار ماند،

دروغ گفته‌ای، پدرت در دینش سُست و دودل و در کارش فریب خورده بود.

نه حق را می‌شناخت و نه بر یقین بود، بدا به حال او که زندگیش را با پستی و نفرت گذراند! (۳)

باز صدای چکاچک شمشیرهای آنان نفس‌ها را در سینه حبس کرد و چشمان هر دو سپاه را به امید پیروزی به سوی خود خیره ساخت. این بار

۱- احوص خود را «مُقَرَّبَ الْأَجَالِ» یعنی نزدیک کننده مرگ به او معرفی کرد .

۲- اصدق الاخبار، صص ۸۳ - ۸۴.

۳- اصدق الاخبار، صص ۸۳ - ۸۴.

نیز احوص بود که پیروزمندانه و همزمان با آماج تشویقات همزمانش به جایگاه خود باز می گشت.

حصین بن نمیر و جنایات او

حصین بن نمیر و جنایات او

پس از داود دمشقی، معروف ترین فرمانده سپاه شام حُصین بن نمیر پا به میدان نهاد. او نزدیک ترین و مورد اعتمادترین فرد به یزید بود، لذا در زمان یزید مأموریت های مهمی به او محول می گردید. در بی رحمی و قساوت قلب نسبت به دشمنان خاندان اموی نظیرش کم تر یافت می شد، او از جنایتکاران فاجعه کربلا بود و از کسانی که به سوی امام حسین علیه السلام تیراندازی نموده بود و برای تیری که به دهان مبارک امام حسین علیه السلام زد مورد نفرین آن حضرت قرار گرفت. (۱)

حصین بن نمیر در ماجرای سرکوبی قیام مردم مدینه در سال ۶۳ ه. ق و واقعه حرّه در کنار مسلم بن عقبه بود و در کشتار و جنایات فجیع برضد مردم آن جا نقش مستقیم داشت و به خاطر خوش خدمتی به یزید، پس از مرگ مسلم بن عقبه فرماندهی سپاه شام برای حمله به مکه به او سپرده شد، جنایت به آتش کشیدن خانه خدا و تخریب کعبه، به فرماندهی او صورت گرفت. هم چنین در جنگ با توابین او در کنار ابن زیاد قرار داشت. (۲)

کشته شدن حصین بن نمیر

کشته شدن حصین بن نمیر

حصین بن نمیر غرق در آهن پا به میدان نهاد و با تکبر و غرور شروع به رجزخوانی کرد:

ای سران کوفه و ای اهل زشتی و بدی،

۱- کامل ابن اثیر، ص ۶۹ .

۲- کامل ابن اثیر، ج؟، صص ۱۸۰ _ ۱۸۵ .

ای پیروان مختار و فرزند اشتر،

آیا هست در میان شما کسی که دارای نسب بزرگ باشد

و به پاکی خود در میان قوم خویش ببالد.

تا بدون تزلزل با من به نبرد پردازد؟^(۱)

شریک بن خزیم که او را شریک بن جدیر و یا حدیر نیز گفته اند،^(۲) و از قهرمانان سپاه ابراهیم و از شیعیان پاک دل و شجاع بود از میان سپاه ابراهیم به میدان آمد. او حصین بن نمیر را نمی شناخت و می پنداشت که او عبیدالله بن زیاد است. به همین علت پا به میدان نهاد و در برابر او شجاعانه ایستاد و گفت:

ای قاتل پیشوای بزرگ و نورانی، در کربلا در روز رویارویی سخت و دشوار

یعنی حسین علیه السلام آن که لایق مدح و صاحب بزرگی و افتخار است و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و پاکیزه و فرزند علی علیه السلام، آن قهرمان پیروز.

پس بگیر این ضربت شمشیر قدرت مند قوم ربعی و مضرری را^(۳)

ضربه ای که شریک بر حصین بن نمیر فرود آورد جراحت سختی بر او وارد ساخت و دومین ضربتش پس از دفاع حصین بن نمیر، کار خود را کرد و زندگی را از او گرفت. از آن جایی که حصین بن نمیر پس از عبیدالله بن زیاد بالاترین سمت را در لشکر شام داشت و از فرماندهان عالی رتبه و با تجربه ابن زیاد محسوب می شد، کشته شدنش باعث شادی و سرور سپاه ابراهیم شد و متقابلاً رعب و ترس را در دل سپاه

۱- اصدق الاخبار، ص ۸۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۱.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۶۴.

۳- ذوب النضار، ص ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۱؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۷۰۲.

شام تشدید نمود و موجب وحشت آنان گردید. (۱)

شریک بن جدیر کیست؟

شریک بن جدیر کیست؟

شریک فرزند جدیر یا جزیم، از یاران وفادار امیرمؤمنان بود، و در رکاب آن حضرت در جنگ صفین شجاعانه جنگید و یک چشمش در آن جنگ آسیب دید و پس از شهادت آن حضرت به بیت المقدس رفت. وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید سخت متأثر شد و گفت: «با خدای خود عهد می بندم اگر یارانی بیابم که با من به خون خواهی حسین علیه السلام برخیزند، به مقابله با پسر مرجانه خواهم رفت یا او را می کشم یا خود کشته می شوم».

وقتی شریک خبر قیام مختار ثقفی را شنید با شتاب خود رابه کوفه رساند و کمر به خدمت در سپاه او بست. در این جنگ او یکی از فرماندهان سپاه ابراهیم بود. براساس نقل طبری او با سیصد نفر از یاران خود که فرماندهی آنان را به عهده داشت در این جنگ «بیعت مرگ» بستند؛ به این معنی که تا شهید نشده اند به دشمن پشت نکنند؛ برای همین او و افرادش با شجاعت و صف ناپذیری می جنگیدند و تا خود را به مقرّ ابن زیاد نرسانیده و سپام شام را شکست نداده بودند دست از جنگ نکشیدند، و گفتن شعارِ یالثاراتِ الحسینِ علیه السلامِ آنان قوتِ قلب سپاه ابراهیم را چند برابر می نمود. (۲)

فرمان حمله عمومی و اوج درگیری

فرمان حمله عمومی و اوج درگیری

گفتیم با کشته شدن فرمانده عالی رتبه و نام دار سپاه اموی، فریاد شوق از میان سپاه ابراهیم بلند شد و روحیه رزمی آنان بیش از پیش تقویت گردید؛ اما وحشت سپاه شام را فرا گرفته بود.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۹۰ - ۹۱.

ابراهیم که با درایت و تیزبینی شاهد اوضاع بود زمینه را برای یک حمله کوبنده و برق آسا و تهاجم سرتاسری و نهایی بیش از هر زمانی مناسب دید؛ لذا فرمان حمله عمومی را با بیان این جملات حماسی صادر نمود:

ای سربازان خدا، و ای پیروان حق و یاری کنندگان دین، با نسل ستمگر _ آنانی که خون حسین را حلال دانستند _ بجنگید که هنگام نابودی آنان فرا رسیده است.

ای سربازان خدا، مگر پسر زیاد، آن قاتل مولای تان حسین علیه السلام را نمی بینید؟! (۱)

با صدور فرمان حمله عمومی از سوی فرمانده کلّ آن چنان شوری در میان سپاه ابراهیم به راه افتاد که چون صاعقه هولناک و سیل خروشان و بنیان کن بر سر سپاه شام فرود آمدند و با فریاد تکبیر و شعار «یا لثارات الحسین» علیه السلام بر قلب سپاه دشمن نفوذ کردند و کشتار عظیمی به راه انداختند. در این هنگام عمیر بن حباب به ابراهیم پیغام داد که اگر زمینه را مناسب می داند او به آن ها ملحق شود اما از آن جایی که وضعیت از کنترل خارج شده بود، صحنه جنگ به حدّی گرم بود و سپاه ابراهیم آن چنان به جوش آمده بودند که هیچ نیرویی قدرت جلوگیری آنان را نداشت. شاید عصر عاشورای آن روز، که عبیدالله بن زیاد فرماندهی سپاه یزید را در کربلا- به عهده داشت، خاطره عاشورای حسینی را در دل ها و اذهان زنده ساخته بود و یاد حسین علیه السلام و جوانان و اصحاب آن حضرت که مظلومانه در آن روز به دست عبیدالله به شهادت رسیده بودند همه را به هیجان واداشته بود. به همین علت ابراهیم به عمیر بن حباب پیغام داد:

۱- ذوب النصار، ص ۱۳۵۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۲.

خواهشمندم فعلاً صبر کن؛ زیرا سربازان خدا در اوج هیجان اند و ممکن است تو را بکشند، بگذار تا شراره های جنگ مقداری فروکش کند آن گاه بیا.

اما بلاذری می نویسد که در گرما گرم نبرد که سپاه شام رو به شکست می رفت عمیر بن حباب جناح چپ لشکر عبیدالله را رها ساخت و این شعر را خواند:

سپاهی که به زنا و شراب آلوده شده است

در میدان جنگ توان رویارویی با دشمن را ندارد. (۱)

از هجوم بی وقفه و بی باکانه سپاه ابراهیم لشکر ابن زیاد توان مقاومت را از دست دادند و در برابر شمشیرهای آنان چاره ای جز فرار را بر خود ندیدند. وحشت چنان بر آنان مستولی شده بود که از بالای اجساد کشته های خود می گذشتند و بی آن که بدانند به کجا فرار می کنند به هر سوی می دویدند، بسیاری از آنان که راه فرار خود را مسدود می دیدند از ترس خود را در میان رودخانه می انداختند تا شاید از مرگ نجات یابند اما در امواج خروشان آن غرق می شدند. (۲)

نبرد با گرمی در تمام آن روز ادامه داشت ولی در عصر همان روز به اوج خود رسیده بود، آن چنان که صدایی جز چکاچک شمشیر به گوش نمی رسید و فریادی جز نواهای برخاسته از جنگ در فضا طنین نمی انداخت. نخستین نشانه های پیروزی بر روی سپاه ابراهیم گشوده شده و فرصت مناسبی برای وارد کردن ضربه آخر به سپاه شام پیش آمده بود. درنگ در آن لحظه حتی برای لحظه ای ممکن بود باز سپاه عظیم شام

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۱؛ اصدق الاخبار، ص ۸۹.

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۵۴۷.

را سرو سامان بخشید. بر همین اساس ابراهیم فریاد می زد: «نباید به قاتلین امام حسین علیه السلام امان دهید و...». آن روز سپاه ابراهیم نماز ظهر و عصر را بر سر اسب های شان با اشاره به جای آوردند، تا مبادا دشمن دست به تجدید قوا بزند. اکثر فرماندهان شام به هلاکت رسیده بودند و سپاه آنان نیز مانند مور و ملخ به هر سوی می گریختند؛ اما کم تر کسی از آن ها توانست از برابر شمشیرهای عقابان تیز چنگک سپاه ابراهیم جان سالم بدر برد.

هلاکت ابن زیاد به دست ابراهیم

هلاکت ابن زیاد به دست ابراهیم

هوا کم کم رو به تاریکی می رفت، اما آتش جنگ همچنان گرم بود. ابراهیم بی آن که ذره ای احساس خستگی کند صف ها را می شکافت و دشمن را چون گله های گوسفند به هر سوی می راند. در آن هنگام مرد سرخ گونه ای توجه او را به خود جلب کرد که چون مرکب چموش از میان سپاه دشمن بیرون آمد و با دلاوری و بی باکی شروع به نبرد نمود، آن چنان که هر کسی را که در برابر او قرار می گرفت از پای درمی آورد و هر دلاور و شجاعی که با او درمی آویخت بر اثر ضربات شمشیرش سرنگون می شد. ابراهیم با مشاهده او خود را به سویش رساند و با حرکتی سریع آن چنان ضربتی بر او وارد ساخت که از کمر دو نیم شد؛ نیم بدنش در مشرق و نصف دیگر آن در غرب، در کنار رودخانه «خازر» در حالی که مانند گاو سر بریده نعره می کشید بر زمین افتاد. (۱)

مردی که نزدیکی جسد دو نیم شده ابن زیاد قرار داشت بی درنگ پوتین های وی را از پایش درآورد. ابراهیم پس از کشتن آن شخص احتمال داد که او ابن زیاد باشد، به همین دلیل عده ای را برای بررسی

۱- امالی شیخ طوسی، ص ۲۴۲؛ ذوب النضار، ص ۱۳۸؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۶۶۰.

فرستاد. آنان پس از دیدن جسد، به ابراهیم بشارت دادند که مقتول فرمانده کل سپاه شام ابن زیاد است.

ابراهیم وقتی مطمئن شد که ابن زیاد به دست او کشته شده است سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «سپاس خدای را که او را به دست من به هلاکت رساند.»^(۱)

شام غریبان یا جشن پیروزی

شام غریبان یا جشن پیروزی

روز عاشورا به پایان رسیده بود، اما نبرد حتی در تاریکی شب نیز ادامه داشت، تا این که تمام سواحل رودخانه مملو از اجساد کشتگان گردید، و زمین سرخ گون از خون های ریخته شده؛ آن چنان که «گویا پارچه سرخ بر ساحل رود گسترده بودند»^(۲). شمار کشته های دشمن در این جنگ به هفتاد هزار نفر می رسید. درست نود درصد کل سپاه شام در ساحل «نهر خازر» تلف و بقیه موفق به فرار شدند و بیش تر این کشته ها کسانی بودند که از ترس خود را به رودخانه افکنده بودند^(۳) و چون نتوانسته بودند خود را به آن سوی آب برسانند غرق شدند.

پس از پایان جنگ هوا کاملاً تاریک شده بود و گرگ های گرسنه که بوی خون و لاشه های سپاه شام، به مشام شان رسیده بود برای خوردن آن ها به گوشه های ساحل رسیدند.

یاران ابراهیم پس از تلاش و مجاهدت یک روزه اینک وقت آن می دیدند تا با برپایی جشن خستگی های جنگ را از تن بزدایند و شربت گوارای پیروزی را با شادمانی سر کشند.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۳. طبق نقل ابن نما، ابن زیاد وقتی کشته شد ۳۹ سال داشت .

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۵۵۸ .

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۵ .

به دستور ابراهیم بن اشتر جسد عبیدالله بن زیاد پس از آن که سر از بدنش جدا و زره و لباس از تنش بیرون آورده شد؛ در میان شعله های آتش سوزانده شد؛^(۱) تا شاید این کار سوزش زخم هایی را که وی با آتش زدن خیمه های حسینی در کربلا بر دل آل علی علیه السلام وارد ساخته بود و درد فراموش نشدنی که در شام غریبان آل محمد صلی الله علیه و آله در کربلا با برپایی جشن و سرور و غارت خیمه ها بر قلب هر مؤمنی وارد نموده بود مقداری تسکین بخشد.

مژده فتح بزرگ به مختار

مژده فتح بزرگ به مختار

مختار برای تقویت روحیه مردم و جلب حمایت آنان از ابراهیم با شماری از مسئولان حکومتی، بزرگان و مردم کوفه از شهر کوفه به قصد مدائن خارج شد و به جای خود «سائب بن مالک» یکی از معاونانش را نشانده.^(۲)

شاید علت بیرون آمدن مختار از کوفه این بود که او نگران ابراهیم بود؛ زیرا سپاه ابراهیم نسبت به لشکر شام بسیار کم بود و از نظر امکانات با آنان قابل مقایسه نبود، لذا مختار برای این که هم مردم را برای مقابله با سپاه شام در صورت نیاز به اعزام نیرو تشویق کند و هم در مدائن به سبب نزدیکی آن به موصل به اخبار جنگ زودتر دسترسی داشته باشد از کوفه خارج شد. وقتی به شهر «ساباط» رسید در آن جا مقداری توقف کرد و برای مردم آن جا از مقاومت نیروهایش و این که به زودی سپاه شام به دست آنان شکست خواهد خورد سخن گفت و از آنان خواست تا برای تقویت و حمایت ابراهیم و سپاهش آماده باشند.

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۰.

۲- ذوب النصار، ص ۱۴۱؛ بحار الانوار؛ ج ۴۵، ص ۳۸۴؛ العوالم الامام الحسين، ص ۷۰۵.

همین که مردم مدائن از آمدن مختار در آن شهر باخبر شدند به استقبال او شتافتند. وی همه رابه مسجد جامع شهر دعوت کرد. وقتی مردم در مسجد جمع شدند مختار بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا آنان را به حمایت از ابراهیم و پیوستن به ارتش او فراخواند و از همه خواست تا در راه سرکوبی ستمگران و خون خواهی شهدای کربلا بکوشند. هنوز سخنان مختار تمام نشده بود که گزارش رسید:

شام به طور کلی منهدم و نود درصد آنان در جنگ با ابراهیم کشته شده اند و سران آنان از جمله «عبیدالله بن زیاد»، «حصین بن نمیر»، «سرحبیل بن ذی الکلاع حمیری»، «ابن حوشب»، «غالب باهلی» و «ابی اشرس» به هلاکت رسیده اند.

شکست سپاه شام و کشته شدن ابن زیاد به حدی مختار را شاد نمود که گویی پر درآورده بود و می خواست پرواز کند. مردم نیز از شنیدن آن خبر خوشحال شدند، به گونه ای که فضای مسجد از شادی و سرور پر شد. همه با ابراز احساسات پیروزی را به مختار تبریک می گفتند. وقتی احساسات مردم اندکی فروکش کرد وی خطاب به آنان گفت:

ای مردم، ای لشکر خدا، مگر من قبلاً خبر این پیروزی را به شما نداده بودم؟

مردم با فریاد گفتند: بلی امیر، شما آن را به ما بشارت داده بودید. (۱)

ابراهیم پس از تسلط بر موصل

ابراهیم پس از تسلط بر موصل

با شکست لشکر شام ابراهیم فاتحانه وارد شهر موصل شد. او از سوی مختار به عنوان حاکم مناطق شمال و غرب عراق منصوب شده بود، لذا پس از پیروزی شهر موصل را به عنوان مرکز استانداری خود برگزید و در

سایر مناطق تحت نفوذ خود افراد ذیل را به سمت فرماندار منصوب کرد:

۱. عبدالرحمان بن عبدالله برادر مادری خود را به اداره امور «نصبین»؛^(۱)

۲. حاتم ابن نعمان باهلی را به اداره «حران» و «رُها» و «سمیساط»؛^(۲)

۳. عمیر بن حباب سلمی را به اداره «کفرتوثا»؛^(۳)

۴. مسلم بن ربیع را بر «تعد»؛

۵. سفاح بن کردوس را بر «سنجار»؛

۶. عبدالله بن مسلم را بر «میافارقین»؛

۷. اسماعیل بن زفر را به «ترقیب»؛^(۴)

بزرگواری ابراهیم

بزرگواری ابراهیم

پس از کشته شدن عبیدالله بن زیاد مردم به خانه او هجوم بردند و تمام دارایی اش را گرفتند به همین علت همسر او هند، دختر اسماء بن خارجه در تنگ دستی شدید قرار گرفت. هیچ کس در آن شهر به او کمک نمی کرد و از اقوام نزدیکش هم در آن جا کسی را نداشت. هنگامی که ابراهیم بر موصل مسلط شد، «هند»، همسر عبیدالله خود را نزدش رساند و عرض حال خود را برای او بیان کرد و گفت: اموالش به غارت رفته است و چیزی برای زندگی ندارد.

ابراهیم گفت: چه مقدار از اموال تو غارت شده؟

هند گفت: پنجاه هزار درهم.

۱- مختار ثقفی، ص ۱۶۵.

۲- مختار ثقفی، ص ۱۶۵؛ اخبار الطوال، ص ۳۴۱.

۳- ترجمه اخبار الطوال، ص ۳۴۱.

۴- در کامل ابن اثیر، ج ۴، فرماندار مذکور را به نام «زفر بن الحارث» ذکر کرده است به نقل از مختار ثقفی، ص ۱۶۵.

ابراهیم دستور داد تا صد هزار درهم به او داده شود و نیز صد سوار را با او همراه نمود تا او را در بصره به نزد پدرش برسانند. (۱)

سر ابن زیاد نزد مختار

سر ابن زیاد نزد مختار

ابراهیم، نام عبیدالله بن زیاد، حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع، ابن حوشب و غالب باهلی و... را در کاغذهای جداگانه نوشت و هریک را در گوش سرهای بریده شان آویخت و سپس آن ها را همراه با نامه ای مفصل که در آن پیروزی را تبریک گفته و تمام وقایع را نوشته بود به وسیله گروهی برای مختار فرستاد. (۲)

مختار بر سر سفره غذا نشسته بود که سر ابن زیاد و سرهای سایر سران سپاه شام را پیشش آوردند. تا چشم مختار به سر ابن زیاد افتاد، خدا را شکر کرد و گفت: هنگامی که سر بریده امام حسین علیه السلام را به نزد ابن زیاد آورده بودند او سر سفره غذا بود، اکنون که سر ابن زیاد را نزد من آوردند اند من نیز سر سفره غذا نشسته ام.

مختار پس از اتمام غذا از جایش بلند شد و با کفش خود چندین مرتبه به سر و صورت ابن زیاد زد و سپس به غلام خود گفت: «آن را بشوی که به صورت نجس و نحس کافر خورده است» (۳).

مختار دستور داد تا سر عبیدالله بن زیاد را همراه سایر سرها که ابن عماد حنبلی تعداد آن ها را تا هفتاد سر نوشته است (۴) در همان محلی که عبیدالله سرهای شهدای کربلا را نصب کرده بود آویختند.

۱- ترجمه اخبار الطوال، ص ۳۴۰.

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۰۹.

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۵؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۰۹.

۴- عبدالحی ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۷۴.

کوفه از این پیروزی مختار چراغانی شد و مردم در برابر آن سرها به جشن و پای کوبی مشغول شدند. (۱)

مار بر سر ابن زیاد

مار بر سر ابن زیاد

عامر بن وائله (ابوطفیل کنانی) که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و عمر طولانی نموده بود می گوید سر ابن زیاد همراه سایر سرهای سران سپاه شام در کنار دیوار شهر نهاده و پارچه سفیدی روی آن ها کشیده شده بود، ما پارچه را کنار زدیم تا سرها را تماشا کنیم، که ناگه بر سر ابن زیاد ماری را دیدیم که میان بینی و سایر سوراخ های سر او در حرکت بود. (۲)

بهترین هدیه برای امام سجّاد علیه السلام

بهترین هدیه برای امام سجّاد علیه السلام

مختار سر عبیدالله بن زیاد و سرهای سایر فرماندهان او را که در واقعه کربلا شرکت داشتند مانند حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع همراه با نامه بشارت آمیز برای محمد حنفیه _ که در حقیقت رهبری نهضت مختار از جانب امام سجّاد علیه السلام به او واگذار شده بود (۳) _ به سوی حجاز فرستاد، مضمون نامه مذکور چنین است:

من یاران و شیعیان شما را به سوی دشمن تان فرستادم و آنان به خون خواهی برادر شهید و مظلوم شما قیام کردند و با حال تأثر و تأسف [از شهادت آن حضرت] برای جلب رضای خدا به راه افتادند، و دشمنان شما را کشتند.

سپاس خدایی را که انتقام شما را از دشمنان شما گرفت و آنان را در کوه و بیابان به هلاکت رسانید، و در امواج آب غرق نمود و دل های

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۳۵ و ۳۸۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۶۵؛ حکایه المختار فی اخذ الثار، ص ۵۸؛ تاریخ فخری، ص ۸۹.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۳۳۵ و ۳۸۵.

مؤمنین را با این پیروزی شفا بخشید. (۱)

مختار همراه این نامه مبلغ سی هزار دینار نیز برای امام سجاد علیه السلام به وسیله هیئت مسئول رساندن سرها فرستاد، که در رأس این هیئت عبدالرحمن بن ابی عمیر ثقفی، عبدالرحمن بن شداد جشمی و انس بن مالک اشعری قرار داشتند.

در آن هنگام امام سجاد علیه السلام و محمد حنفیه در مکه بودند، لذا هیئت مذکور در مکه نخست نزد محمد حنفیه رفتند. (۲) هنگامی که محمد حنفیه، خبر پیروزی مختار را شنید بسیار خوشحال شد و با دیدن سر ابن زیاد به سجده شکر افتاد. نخست در حق مختار دعا کرد: «خدا به مختار پاداش نیکو عنایت فرماید، او انتقام ما را گرفت. حال حق او بر همه فرزندان عبدالمطلب بن هاشم واجب است.»

بعد از آن در حق ابراهیم که عامل این پیروزی و قاتل مستقیم ابن زیاد بود چنین دعا نمود: «خداوندا، ابراهیم بن اشتر را حفظ فرما و او را بر دشمنانش پیروز بدار، و بر آنچه رضا و خوشنودی تو در آن است توفیق عنایت فرما و او را مورد لطف و مغفرت خویش در دنیا و آخرت قرار بده.» (۳)

محمد حنفیه و هیئت اعزامی هنگامی که نزد امام سجاد علیه السلام مشرف شدند آن حضرت بر سر سفره غذا بود. وقتی سر ابن زیاد را که در میان سبوی نهاده بودند (۴) به آن حضرت نشان دادند، امام به قدری خوشحال

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۶؛ اصدق الاخبار، ص ۹۰؛ امالی شیخ طوسی، ص ۲۴۲؛ مدینه المعاجز، ص ۳۲۷؛ العوالم لامام الحسین علیه السلام، ص ۶۶۱.

۲- یعقوبی می نویسد که مختار سر ابن زیاد را در مدینه خدمت امام سجاد علیه السلام فرستاد، تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶.

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۵؛ العوالم للامام الحسین، ص ۷۰۶؛ اصدق الاخبار، ص ۹۱.

۴- مختار ثقفی، ص ۱۶۶.

شد که اشک شوق بر دیدگانش حلقه زد و به شکرانه کشته شدن ابن زیاد سجده شکر به جا آورد و فرمود:

«خدا را شکر که انتقام ما را از دشمنانمان گرفت و خداوند به مختار پاداش نیک عنایت فرماید.»^(۱)

مورخان می نویسند: هیچ کس امام سجاد علیه السلام را از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسیده بود خندان ندید مگر در آن روز که سر ابن زیاد را نزد آن حضرت آوردند.^(۲)

بنی هاشم نیز همگی سخن سرایی کردند و مختار را تمجید و تحسین و دعا کردند. ابن عباس می گفت: «مختار انتقام ما را گرفت و رشته محبت ما را به دست آورد و به ما پیوست.»^(۳)

امام سجاد علیه السلام در حالی که اشک شوق بر دیدگانش جاری شده بود رو به حاضران کرد و فرمود:

«وقتی ما را وارد مجلس ابن زیاد نمودند، او مشغول غذا خوردن بود که سر بریده پدرم را در برابرش قرار دادند. در آن هنگام من او را چنین نفرین کردم: بار خدایا، زنده باشم تا روزی را ببینم که سر بریده او را در مقابل من قرار دهند. اینک خدا را سپاس گزارم که دعای مرا مستجاب فرمود.»^(۴)

مرزبانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «تا زمانی که عبیدالله بن زیاد کشته نشده بود، هیچ زنی از خاندان هاشمی سرمه به چشم خود نکشیده و موهای خود را خضاب ننموده و در هیچ خانه هاشمی سرور و شادمانی دیده نشده بود.»^(۵)

۱- اصدق الاخبار، ص ۹۱.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۶۶.

۳- مختار ثقفی، ص ۱۶۶.

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶، به روایت از اخذ الثار ابن نما.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶؛ رجال کشی، ص ۱۱۶.

از فاطمه دختر امیرمؤمنان علیه السلام نیز نقل شده که «هیچ یک از زنان ما سرمه به چشم نکشید و آرایش نکرد تا هنگامی که مختار سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستاد.»^(۱)

موقعیت مختار پس از این پیروزی

موقعیت مختار پس از این پیروزی

مختار در راه انتقام گیری از خاندان اموی و سپاه خون آشام و جنایت کاران کربلا- گام های بزرگی را به پیش نهاد و با موفقیت توانست سوگندی را که خورده بود عملی سازد. او قسم یاد کرده بود که: «سوگند به پروردگرم که هفتاد هزار نفر را به تلافی خون مولایم حسین علیه السلام خواهم کشت. آن چنان که خداوند خون یحیی بن زکریا را گرفت.»^(۲)

اینک او بیش از هفتاد هزار نفر از سپاه شام و جنایت کاران کربلا را در کوفه و کنار نهر «خازر» به جزای عمل زشت شان رسانده بود؛ از این رو احساس رضایت می نمود و خوشحال به نظر می رسید.

مختار با کسب این پیروزی که با دلاوری فرمانده شجاعش ابراهیم بن اشتر به دست آورده بود از موقعیت خوبی در نزد مسلمانان برخوردار شد. او با کشتن قاتلین امام حسین علیه السلام در کوفه و شکست دادن سپاه شام و کشتن عبیدالله بن زیاد و سایر فرماندهان سپاه شام که در ایجاد فاجعه کربلا نقش مستقیم داشتند، هم به وعده خود نسبت به خون خواهی شهدای کربلا- وفا نمود و هم توانست دل های مسلمانان را که از فاجعه کربلا متأثر شده بود شاد سازد و هم توان مندی خود را به معرض ثبوت رساند. به همین علت پس از آن آوازه او در سراسر کشورهای اسلامی طنین انداز شد و نام نیک او بر سر زبان ها قرار گرفت.

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۴؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۳ .

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۹ .

اما این پیروزی برای عبدالله بن زبیر بسیار نگران کننده بود. به همین سبب درصدد برآمد تا از طریق برادرش مصعب بن زبیر در بصره جبهه مخالفان مختار را تقویت کند و به اشراف و قاتلین امام حسین علیه السلام که توانسته بودند از چنگ مختار بگریزند وعده داد به حمایت آنان مختار را شکست خواهد داد و کوفه را از او باز پس خواهد گرفت؛ زیرا از آن جا که مختار «عبدالله بن مطیع» را از کوفه خارج نموده بود، ابن زبیر همیشه درصدد باز پس گرفتن کوفه بود. (۱)

۱- اللهوف فی قتلی الطفوف، ترجمه عبدالرحیم بخشایشی، ص ۲۶۲.

بخش هفتم: آخرین نبرد

اشاره

بخش هفتم: آخرین نبرد

زیر فصل ها

فصل اول: مختار و ابن زبیر

فصل دوم: ابن زبیر و مبارزه با مختار

فصل سوم: پس از شهادت مختار

فصل اول: مختار و ابن زبیر

اشاره

فصل اول: مختار و ابن زبیر

زیر فصل ها

تصادم قدرت در عراق

نرمش مختار در قبال ابن زبیر

چرا نرمش؟

واکنش ابن زبیر در برابر نامه مختار

در فکر تصرف مدینه

حیله عباس بن سهل و ناکامی نقشه مختار

واکنش مختار پس از کشته شدن شرحبیل

تصادم قدرت در عراق

تصادم قدرت در عراق

کشته شدن عییدالله بن زیاد و به هلاکت رسیدن هفتاد هزار از نیروهایش در جنگ با نیروهای مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر، سخت ترین ضربه ای بود که اموی ها تا آن روز نظیر آن را ندیده بودند. به همین سبب زمان زیادی لازم بود تا اموی ها به جبران آن پردازند، و جای عییدالله بن زیاد و حصین بن نمیر نامدارترین و کار آمدترین فرماندهان حکام شام را پر کنند؛ لذا خیال مختار از سوی اموی ها حداقل تا مدتی راحت شد، ولی زبیری ها فکر مختار را به خود مشغول کرده بودند.

زبیری ها بصره را در اختیار خود داشتند و می توانستند از آن جا نفوذ خود را در سایر مناطق و بلاد فارس توسعه دهند و به قدرت خود بیفزایند. گذشته از آن، زبیری ها با در اختیار داشتن ده هزار فراری از کوفه (۱) می توانستند هر لحظه برای مختار خطر ساز باشند؛ زیرا این فراریان که اکثر آنان افراد سرشناس و اشراف کوفه بودند جزء کسانی بودند که به علت شرکت در فاجعه کربلا و دست داشتن در توطئه شورش کوفه به مصعب پناه آورده و حاضر بودند برای بازگشت به خانه های خود دست به هر کاری بزنند. گذشته از این، هریک از فراریان در کوفه بستگانی داشتند که با توجه به موقعیت و حساسیت های قومی

چه بسا مسایل و روابط قومی در میان آنان مقدم بر همه مسایل و روابط دیگر قرار می گرفت و نقش مهمی را در کسب موقعیت های سیاسی بازی می کرد.

۱- ترجمه اخبار الطوال، ص ۳۴۸.

به همین دلیل مختار نمی توانست خطری را نادیده بگیرد که از سوی فراریان متوجه حکومت او و مخصوصاً کوفه بود. آنان با توجه به شناخت دقیقی که از مردم و وضعیت کوفه توسط بستگان خود داشتند و با در نظر داشتن آشنایی کامل به تمام راه های نفوذی کوفه و کوچه ها و پس کوچه های آن می توانستند خطر نفوذ زبیری ها را در کوفه چند برابر سازند.

بنابراین عراق در تصادم دو قدرت قرار داشت؛ دو قدرتی که نه توافق بین آن ها ممکن بود و نه تقسیم قدرت در عراق میان آن دو پذیرفته می شد، زیرا آنان هم در اهداف باهم کاملاً اختلاف داشتند و هم از نظر فکری و اعتقادی در میان شان فاصله بسیار وجود داشت. ابن زبیر حکومت و خلافت را برای خود می خواست و در آن راه از هیچ تلاشی و متوسل شدن به هیچ وسیله ای ولو غیر مشروع فروگذاری نمی کرد، اما مختار خلافت را برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست. مسأله نژادگرایی و اعتقاد به برتری قوم عرب بر سایر اقوام از مهم ترین عناصر تشکیل دهنده جنبش زبیری ها به حساب می آمد و از این نظر میان آنان و اموی ها هیچ تفاوتی وجود نداشت، اما مختار فراتر از آن می اندیشید و به همین دلیل موالیان در جنبش او موقعیت مساوی با موقعیت عرب ها داشتند.

نرمش مختار در قبال ابن زبیر

نرمش مختار در قبال ابن زبیر

شکست ابن مطیع استاندار ابن زبیر در کوفه، سرکوبی شورش «اشراف کوفه» و سپس پیروزی در برابر سپاه عظیم اموی ها، از جمله موفقیت های بزرگی بود که مختار را به عنوان بزرگ ترین شخصیت سیاسی _ نظامی مطرح ساخت و عملاً برتری او را در قبال اموی ها و زبیری ها در

صحنه های جنگ و سیاست به اثبات رسانید، اما با وجود آن مختار صلاح می دید تا با ابن زبیر از راه مسالمت آمیز پیش آید و از درگیری با او پرهیزد.

مختار با وجودی که دو رویی و عهد شکنی ابن زبیر را قبلاً تجربه نموده بود و یقین داشت که این بار نیز نمی تواند به او اعتماد کند اما با آن همه می کوشید تا توجه او را به خود جلب کند و خود را خیرخواه او جلوه دهد، به همین سبب پس از سرکوبی سپاه شام نامه ای به این مضمون به او نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان

اما بعد، تو به گذشته ام راجع به خودت از هر کس دیگر بیش تر واقفی که من خیر و صلاح تو را می خواستم و با مخالفینت دشمن بودم و درباره عهدم وفادار، اما تو به عهد و پیمانی که با من بستنی وفا نکردی، بلکه برضد من دست به کار شدی و کمک خود را از من دریغ داشتی، ولی تو خود مرا دیدی که چه کردم. اینک نیز دیر نشده چنان چه قول دهی که مرا یاری نمایی من نیز چون گذشته یار دیرینه و وفادار تو خواهم بود و به خیر و صلاح عمل خواهم نمود. (۱)

چرا نرمش؟

چرا نرمش؟

سؤالی که از اتخاذ این سیاست مختار در قبال ابن زبیر به ذهن می آید این است که با توجه به این که وی هیچ اعتمادی به ابن زبیر نداشت دلیل این سیاست او چه بود و از آن چه هدفی را دنبال کرد؟

مختار می دانست که حفظ پیروزی های بزرگ و موفقیت هایی که نصیب او شده دشوارتر از به دست آوردن آن است؛ زیرا پس از آن پیروزی ها دشمنان او نه تنها عقب نشینی نخواهند کرد، بلکه بیش از

گذشته و با جدیت بیش تری خود را برای مقابله با نهضت مختار آماده خواهند نمود، به خصوص مصعب بن زبیر که بصره را در اختیار داشت و پس از شکست شورش کوفه و کشته شدن عبیدالله بن زیاد آن جا را پایگاه مخالفان داخلی مختار و فراریان کوفه قرار داده بود و عبدالله بن زبیر می توانست از این پایگاه مشکلات و خطرهای بسیاری برای مختار به وجود آورد. مخالفان مختار که با تشکیل «حزب تعصب عربی» مبارزه ای وسیع با او داشتند می توانستند آتش نارضایتی مردم و مخالفت داخلی را دامن بزنند و جوّ بی اعتمادی به مختار را به وجود آورند و با پشتوانه و کمک های ابن زبیر به عنوان خطرناک ترین حزب در قبال مختار قد علم نماید و راه را برای تسلط ابن زبیر در عراق هموار سازد.

وجود ده هزار نفر فراری در کنار مصعب^(۱) چندان مهم نبود، آن چه مختار را نگران ساخته و باعث شده بود تا نسنجیده وارد عمل نشود این بود که با توجه به عصیت های قومی و روابط قبیله ای حاکم در میان عرب ها، هریک از ده هزار نفر _ که بیش تر آنان شخصیت های صاحب نفوذ و معروف در میان قبایل خود بودند _ بستگان نزدیکی در کوفه داشتند و هریک از آنان می توانستند حداقل سه تا چهار نفر از نزدیک ترین بستگان خود را با خود همراه سازند؛ ابن زبیر هم می توانست از آنان به عنوان مؤثرترین نیروهای مخالف در درون کوفه برضد مختار استفاده نماید.

مختار با توجه به مسایل فوق صلاح می دید تا قبل از آن که موقعیت داخلی خود را خوب تثبیت نکرده و راه هایی را که احتمال ضربه خوردن از آن ها هست مسدود ننموده است برضد ابن زبیر کاری نکند و بهانه ای

برای جنگ به او ندهد. او در موقعیتی قرارداد داشت که می بایست قبل از درگیری با ابن زبیر به سازماندهی نیروهایش بپردازد و به نقاط وسیعی که تسلط یافته بود سر و سامان دهد و با تشکّل قوی به حکومت نوپای خود جلو هرج و مرج و بی نظمی ها و سوء استفاده هایی را بگیرد که ممکن است هر حکومت نوپایی با آن مواجه شود؛ هم چنین در کل با برآورد درست و سنجش صحیح از نیروها و امکانات خود، برنامه های آینده را پی ریزی کند. به همین علت چون می دانست ابن زبیر از پیروزی های او احساس خطر نموده و ممکن است به کمک مخالفین داخلی برای او مشکلات تازه ای به وجود آورد، با وی از راه سیاست مسالمت و نرمش پیش آمد و نامه ای برایش نوشت تا او را از جنگ و درگیری با خود حدّ اقل برای مدتی منصرف سازد. در آن نامه به ابن زبیر گوش زد شده بود: خود شما بودید که مرا با عهدشکنی و بی وفایی از خویش راندید و نا امید ساختید. او به وفاداری و تلاش هایی که در کنار ابن زبیر کرده بود در نامه اش اشاره نمود و سپس نوشت که اگر ابن زبیر به او اعتماد کند و قول همکاری دهد، باز مانند گذشته در کنارش خواهد بود.

مختار می دانست ابن زبیر به او اعتماد نمی کند و خود هم هرگز میل نداشت تا از ابن زبیر اطاعت نماید، اما می خواست با این کار سر ابن زبیر را گرم نگه دارد و خود با خیال راحت اهدافش را دنبال کند و به کارهایش برسد. (۱)

واکنش ابن زبیر در برابر نامه مختار

واکنش ابن زبیر در برابر نامه مختار

ابن زبیر نمی توانست خود را قانع کند که مختار عهد شکنی های او را فراموش کرده باشد و برخوردهایی را که با او در حجاز نموده از یاد

۱- نک: کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۷۱ - ۷۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۰۴؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۶.

ببرد، لذا احتیاط را از دست نداد و برای این که از صداقت مختار اطمینان حاصل کند «عمرو بن عبدالرحمان بن الحرث بن هشام المخزومی» را به حکومت کوفه تعیین کرد و سی تا چهل هزار درهم به او داد و گفت خود را برای حکومت کوفه آماده نماید. عمرو بن عبدالرحمان که انتظار چنین دستوری را نداشت با تعجب گفت: کوفه که در تصرف مختار است؟!!

ابن زبیر گفت: درست است اما او خودش نوشته که مطیع و فرمان بردار ماست.

وقتی مختار از حرکت عمر بن عبدالرحمان به سوی کوفه باخبر شد، تصمیم گرفت که تا حدّ ممکن با او درگیر نشود بلکه او را از طریق غیر از جنگ وادارد تا از حکومت کوفه چشم بپوشد، به همین دلیل یکی از یاران خود به نام «زائده بن قُعدّامه» را نزد خود طلبید و به او گفت که ابن زبیر عمرو بن عبدالرحمان را با سی تا چهل هزار درهم خرجی به سوی کوفه فرستاده تا حکومت این جا را به دست گیرد و سپس مبلغ دو برابر آن چه را ابن زبیر به عمرو داده بود به زائده داد و پانصد مرد جنگی نیز در اختیارش گذاشت و به او سفارش نمود قبل از آن که عمرو بن عبدالرحمان وارد کوفه شود به استقبالش بشتابد و به او پیشنهاد کند که دو برابر پولی را که ابن زبیر به او داده بگیرد و از آمدن به کوفه صرف نظر کند، و چنان چه به آمدن خود اصرار ورزید تهدیدش نماید.

زائده با پانصد نفر که فرماندهی آنان را مسافرن سعید به عهده داشت برای اجرای مأموریت از کوفه خارج شدند، و در بیابانی با او برخوردند. زائده طبق سفارش مختار نیروهای مسلح را در مسافت دورتر از عمرو در حالت آرایش نظامی نگه داشت و خود با چند تن از

همراهانش به استقبال وی رفت و با گرمی با او برخورد کرد و سپس پیشنهاد مختار را به او بیان نمود و گفت دو برابر آنچه را ابن زبیر به تو داده است از ما بگیر و از راهی که آمده ای بازگرد و نیز به او یادآوری نمود که مختار به سبب علاقه ای که به او دارد این پول را برای او فرستاده است.

عمرو نخست پیشنهاد مختار را ردّ کرد و گفت: امیرالمؤمنین (ابن زبیر) مرا به حکومت کوفه برگزیده است و من هم چاره ای جز اطاعت از او را ندارم، پس چگونه برگردم؟!

اما وقتی زائده او را متوجه نیروهایی کرد که در حالت آماده باش قرار داشتند و به او فهماند که اگر بر نگردد چاره ای جز استفاده از زور ندارد، عمرو به کلی خود را باخت و از حرف خود بازگشت و مقدار پولی را که زائده به او پیشنهاد نموده طلبید و گفت: حال که چنین است عذر من موجه است.

وی پول ها را گرفت، امّا به جای آن که به سوی حجاز بازگردد راه بصره را در پیش گرفت و به رفیق خود ابن مطیع پیوست. (۱) ابن زبیر می خواست با این عمل خود مختار را بیازماید، امّا مختار با هوشیاری و برخورد مسالمت آمیز با فرستاده او در حقیقت با یک تیر دو نشانه را هدف گرفت: هم با آن عملش از درگیر شدن با فرستاده ابن زبیر دوری نمود _ زیرا درگیر شدن مختار با فرستاده ابن زبیر می توانست بهانه خوبی برای آغاز درگیری و جنگ به دست ابن زبیر بدهد و این چیزی بود که فراریان کوفه آن را از خدا می خواستند و همیشه مصعب را برای

جنگ با مختار تشویق می کردند _ و هم از این طریق به ابن زبیر فهماند که نمی خواهد حکومت عراق را از دست بدهد. مختار همان طور که در نامه خود نوشته بود خواهان این بود که ابن زبیر او را در اداره عراق یاری و با او همکاری کند و متقابلاً او نیز در آن صورت با او همکاری می کرد نه این که باز هم ابن زبیر بدون توجه به موقعیت و خواسته های مختار، تنها از او در موقعیت های دشوار استفاده نماید.

فرستادن عمرو بن عبدالرحمان به عنوان حاکم کوفه معنایش این بود که ابن زبیر خواهان اطاعت بی چون و چرای مختار از اوست و در مورد حکومت کوفه هم قصد ندارد به او نقشی بدهد. اما مختار با وجود آن همچنان بر سیاست صلح جویانه خود با ابن زبیر پافشاری می کرد و با نادیده گرفتن آن در نامه ای از ابن زبیر خواست تا حکومت او را از طرف خود تثبیت کند و برای حمله به شام و مبارزه با عبدالملک، خلیفه وقت اموی یک میلیون درهم در اختیارش قرار دهد؛ ولی ابن زبیر این پیشنهاد او را رد نمود و اعتنایی به تقاضای او نکرد. (۱)

در فکر تصرف مدینه

در فکر تصرف مدینه

مدینه پس از مکه در نزد مسلمانان از بالاترین موقعیت مذهبی و سیاسی برخوردار و نیز نخستین شهری بود که مردم آن پس از شهادت امام حسین علیه السلام، در سال ۶۳ هـ. ق برضد یزید قیام کردند و مخالفت خود را با او ابراز داشتند، اما با وجود مقاومت دلیرانه با بی رحمی و قساوت تمام به دست سپاه شام سرکوب گردیدند.

مردم مدینه بیش از هر کس دیگر ابن زبیر را می شناختند لذا بسیاری

۱- مختار ثقفی، ص ۲۴۶ به نقل از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۴؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۶.

از مردم آن، به خصوص شیعیان و خاندان بنی هاشم، زیر بار بیعت او نرفته بودند. به همین لحاظ زمینه های نفوذ و حتی حمایت از مختار در مدینه بیش از سایر مناطق حجاز وجود داشت.

مختار در میان مردم مدینه دارای موقعیت و منزلت خاصی بود. او از نظر خانوادگی کارنامه درخشانی در اسلام داشت؛ زیرا خانواده اش خدمت های ارزنده ای برای پیشبرد دین مقدس اسلام انجام داده بودند، به خصوص پدر او که از سرداران دلاور صدر اسلام به شمار می آمد و در فتح عراق و بلاد ایران از خود فداکاری های فراوانی نشان داد و در آن راه به شهادت رسید که مختار نیز در آن زمان با وجود کمی سن در کنار پدر قرار داشت. علاوه بر آن، دفاع دلیرانه مختار از کعبه و قلع و قمع نیروهای شام و کشتن عیدالله بن زیاد و فرماندهان او از جمله حصین بن نمیر که در سرکوبی قیام «حرّه» و فاجعه کشتار و جنایات مردم مدینه نقش مستقیم داشت و از بین بردن قاتلین سیدالشهدا باعث شده بود که مختار محبوبیت خاصی بین مردم مدینه کسب کند.

برعکس، مردم مدینه نسبت به ابن زبیر نظر دیگری داشتند؛ زیرا او نه تنها به هیچ یک از شعارهای خود نسبت به خون خواهی امام حسین علیه السلام عمل نکرد، بلکه پس از ویرانی خانه کعبه و سرکوبی قیام مردم مدینه به دست مسلم بن عقبه و حصین بن نمیر، با وی دست دوستی بست؛ همان کسی که از نظر مردم مدینه عامل قتل عام بیش از چهار هزار نفر و جنایت های هولناک و فراموش نشدنی در مدینه بود. (۱)

گذشته از این ها، وجود امام زین العابدین علیه السلام و محمد حنفیه در

مدینه که احترام خاصی در میان مسلمانان داشتند و نیز مخالفت آنان با ابن زبیر باعث تضعیف موقعیت ابن زبیر در مدینه شده بود. به همین سبب ابن زبیر بارها محمد حنفیه و سایر بزرگان بنی هاشم را زیر فشار قرار می داد تا با بیعت گرفتن از آنان به محکم کردن حکومت و موقعیت خود در مدینه پردازد.

مختار با توجه به مسایل مذکور تصمیم گرفت مدینه را تصرف کند و با حمایت مردم آن جا و نیز سایر مخالفین ابن زبیر در دیگر مناطق حجاز به تضعیف و در نهایت به برچیدن سلطه او از مکه پردازد؛ همان کاری که ابن زبیر می خواست از طریق بصره در حق مختار انجام دهد.

مختار برای اجرای نقشه خود در عین حال که به دنبال فرصت مناسب بود، در ظاهر به سیاست صلح جویانه خود با ابن زبیر همچنان پافشاری می کرد تا این که عبدالملک مروان سپاهی را به فرماندهی عبدالملک بن حرث به «وادی القری» در مکه گسیل داشت. مختار از این فرصت استفاده کرد و بی درنگ نامه ای به این مضمون به ابن زبیر نوشت:

«... به من خبر داده اند که عبدالملک برای تصرف مکه نیرو فرستاده است؛ چنان چه بخواهی برایت نیروی کمکی می فرستم...» (۱)

مختار می دانست که عبدالله بن زبیر به علت ترس از حمله قشون اموی ها این بار تقاضای او را رد نمی کند و فرصت مناسبی است تا در پوشش آن نیروهای خود را به مدینه گسیل دارد. پیش بینی مختار همان طور که می پنداشت درست از آب درآمد و ابن زبیر طی نامه ای موافقت خود را برای گسیل نیرو از سوی مختار در حجاز چنین بیان

«... اگر قصد اطاعت از مرا داری می توانی نیروهایت را برای کمک به من بفرستی امّا به شرطی که از مردمی که تحت حکومت تو هستند برایم بیعت بگیری؛ در آن صورت صداقت تو برایم روشن می گردد و همکاریت را می پذیرم و دیگر متعرض تو نمی شوم و اما نیروهایت را برای جنگ با قشون شام در وادی القری که عزم پیشروی به سوی مکه را دارد، روانه ساز.»^(۱)

مختار برای اجرای نقشه خود همه چیز را آماده می دید، لذا شرحبیل بن ورس همدانی را مأمور حرکت به سوی حجاز نمود و به او دستور داد: وقتی به مدینه رسیدی منتظر دستورهایم باش، اما نقشه مختار آن بود که پس از رسیدن شرحبیل به مدینه شخصی را برای حکومت آن جا برگزیند و سپس برای محاصره ابن زبیر به مکه هجوم آورد.

شرحبیل همراه با سه هزار نیرو که اکثر آنان موالیان بودند به سوی حجاز حرکت کرد.

ابن زبیر از صداقت مختار نسبت به خودش مطمئن نبود و می ترسید وی نقشه دیگری در پیش داشته باشد، لذا احتیاط را از دست نداد و عباس بن سهل بن سعد را با دو هزار سرباز به سوی مدینه فرستاد و به او دستور داد تا از عرب های بادیه نشین نیز نیرو برای همراهی با خود جمع کند. وقتی به سپاه مختار رسید اگر از مطیع بودن آنان اطمینان حاصل کرد به آنان پیوندد و با همکاری یکدیگر به جنگ امویان پردازند و چنان چه خلاف آن چه را که مختار می گوید کشف نمود با آنان بجنگند و

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۳.

نیز مانع پیشروی آنان به سوی مدینه شود. (۱)

هر دو نیرو به سوی مدینه در حرکت بودند تا در منطقه ای به نام «قیم» با هم روبه رو شدند. ابن ورس نیروهایش را در کنار آبی فرود آورده و کاملاً آرایش نظامی داده بود. سلمان بن حمیر همدانی فرماندهی سمت راست و عیاش بن جعد فرماندهی سمت چپ لشکر را به عهده داشت.

نیروهای عباس بن سهل بر اثر خستگی آرایش خود را از دست داده بودند. آنان وقتی نزدیک نیروهای شرحبیل رسیدند، عباس از اسب فرود آمد و شرحبیل را در حالی ملاقات کرد که جلو نیروهای خود به قدم زدن مشغول بود.

شرحبیل عباس را به خیمه خود دعوت کرد. هر دو در میان خیمه پس از تعارفات و احوال پرسشی روی موضوع اصلی یعنی جنگ و مقابله با سپاه شام در وادی القری پرداختند.

وقتی عباس تا حدودی از قصد و اراده شرحبیل آگاه شد و فهمید که او می خواهد به مدینه برود به او گفت:

مگر تو در اطاعت ابن زبیر نیستی؟

شرحبیل گفت: بلی که هستم؟

عباس گفت: اما دستور ابن زبیر این است که شما همراه با ما به وادی القری بیایید و با دشمن او که در آن جا برای حمله به مکه آمده اند بجنگیم، و شما هم هدفی جز این ندارید.

شرحبیل گفت: به من دستور نداده اند تا از شما اطاعت کنم، بلکه مأموریت من آن است تا به مدینه روم و در آن جا منتظر دستورهای

بعدی مختار بمانم.

عباس گفت: شما گفتید که در اطاعت ابن زبیر هستید، اگر واقعا چنین است، او به من دستور داده تا شما را به وادی القری ببرم.

شرحییل گفت: نه، من دستوری ندارم تا از تو اطاعت کنم، آن چه به من دستور داده شده این است که به مدینه روم و آن گاه به امیر خود (مختار) بنویسم که دستور بعدی را برایم روانه سازد تا عمل نمایم.

وقتی عباس بن سهل به نقشه مختار پی برد و مطمئن گردید که شرحییل هرگز قصد اطاعت از ابن زبیر را ندارد بلکه برنامه دیگری غیر از آنچه گفته بود در پیش دارد، از اصرار خود دست کشید و در فکر حيله ای برای نابودی شرحییل و سپاه او افتاد. بر همین اساس در ظاهر خود را با او موافق جلوه داد و مانعی از رفتنش به سوی مدینه نشد و گفت:

نظر تو درست است، باید به آنچه دستور داری عمل کنی، امّا به من دستور داده تا به وادی القری بروم، به همین علت نمی توانم نزد تو بمانم.

عباس بن سهل چنان وانمود می کرد که دیگر کاری به شرحییل ندارد و برایش مهم نیست که او چه می کند و به کجا می رود و صلاح دید تا با شرحییل گرم بگیرد و با او با صمیمیت و دوستی برخورد کند. اما در دل برای به دام انداختن نیروهای او نقشه می کشید و از فکر غافل گیر نمودن آنان لحظه ای به دور نبود.

حيله عباس بن سهل و ناکامی نقشه مختار

حيله عباس بن سهل و ناکامی نقشه مختار

عباس بن سهل با حيله گری و چاپلوسی در صدد بود تا اعتماد شرحییل را به خود جلب کند و آن گاه در یک فرصت مناسب کار او را یکسره نماید، اما کی این فرصت به دست او می آید و چگونه باید نیروهای شرحییل را غافل گیر کند، موضوعی بود که ذهن عباس بن سهل را به

خود مشغول کرده بود، مخصوصاً او به شرحبیل گفته بود که به زودی با سپاه خود به طرف وادی القری حرکت می کند. بنابراین می بایست هرچه زودتر نقشه اش را عملی می کرد تا مبادا دیر ماندن شان باعث افشای نقشه او شود، اما مسأله ای پیش آمد که به دست خود شرحبیل زمینه عملی شدن و اجرای نقشه عباس بن سهل مهیا گردید، به این قرار:

آذوقه سربازان مختار تمام شده بود. مدتی بود سربازان چیز قابل توجهی که آنان را سیر کند نخورده بودند. شرحبیل در نظر داشت تا برای سپاه خود آذوقه تهیه کند. وقتی این موضوع را با عباس بن سهل در میان گذاشت، او با خوش رویی و تمایل قول داد تا قبل از رفتن به سوی وادی القری برای نیروهای مختار آذوقه تهیه کند، اما در دل از این پیشنهاد بسیار خوشحال شد و به دنبال این پیشنهاد نقشه ای برای نابودی آنان در نظر گرفت.

وقتی عباس به اردوگاه خود بازگشت و فرماندهان خود را در جریان امر قرار داد، آنان به زودی آذوقه و حدود سیصد گوسفند (هر ده نفر یک گوسفند) آماده نمودند و به اردوگاه شرحبیل فرستادند. این سخاوت ابن سهل باعث خرسندی شرحبیل و سپاه او شد؛ آنان بی خبر از سرنوشت شومی که در کمین شان نشسته و دام خطرناکی که در پیش روی شان پهن گردیده بود با خیال راحت مشغول ذبح و پوست کندن گوسفندها و پخت و پز غذا شدند.

از آن طرف عباس بن سهل به بهانه حرکت به سوی وادی القری سپاه خود را به حالت آماده باش قرار داده بود، در حالی که آرایش نظامی سپاه شرحبیل کاملاً به هم خورده بود و همه مشغول استراحت و صرف غذا در کنار آب شده و اسلحه های خود را در کناری نهاده بودند. ناگهان با

حمله غافل گیرانه آنان مواجه شدند. همه حیرت زده به هر سوی می دویدند و به این طریق اکثر نیروهای مختار از ترس پراکنده شدند و شمار زیادی نیز به قتل رسیدند.

شرحبیل وقتی متوجه فریب ابن سهل شد که کار از کار گذشته بود اما باز هم روحیه خود را از دست نداد و به نیروهای خود فریاد زد که:

«ای سپاه خدا، به سوی من بشتابید و با کج اندیشان و منحرفان و یاران شیطان رانده شده بجنگید شما بر حق هستید و در راه هدایت گام بر می دارید، آنان با فریب و نیرنگ بر ما خیانت کردند».

فریادها و تشویق های ابن ورس در آن هیاهو هرگز به گوش کسی نرسید و هرکس در فکر نجات جان خود بود، جز صد نفر که در کنار فرمانده شان به پایداری می پرداختند، اما مقاومت آنان نیز با همه دلاوری که از خود نشان دادند و جنگ سختی که کردند درهم شکسته شد و همه شان به شهادت رسیدند و شرحبیل نیز همراه آنان شهید شد.

پس از کشته شدن شرحبیل، عباس بن سهل پرچمی برافراشت و اعلام نمود که: «هر کس به زیر آن درآید و اسلحه اش را کنار گذارد در امان است»، اما جز شمار کمی همه پا به فرار نهادند و سیصد نفر نیز همراه با سلمان بن حجر همدانی و عیاش بن جعدہ جزلی موفق شدند از معرکه جان سالم به در ببرند و راه عراق را در پیش گیرند، اما نیروهای ابن سهل به دستور او به تعقیب آنان پرداختند و بسیاری از آنان را در حالی که متواری شده بودند کشتند و عده ای هم از شدت گرسنگی و تشنگی در میان راه به هلاکت رسیدند و آنان که خود را به کوفه رساندند

ماجرای او را به مختار گفتند و او را از تمام قضایا با خبر ساختند.^(۱)

واکنش مختار پس از کشته شدن شرحبیل

واکنش مختار پس از کشته شدن شرحبیل

خبر کشته شدن شرحبیل و متواری شدن سپاه او برای مختار بسیار سخت و تکان دهنده بود؛ زیرا پیامد سیاسی و تبلیغاتی این شکست بیش از پیامد نظامی آن بود. مختاری که توانسته بود در برابر سپاه شام که از نظر کمیت و امکانات چند برابر سپاه او بود پیروز شود در برابر سپاه ابن زبیر که کم تر از سپاه او بود شکست خورد. این شکست باعث تقویت روحیه مخالفین مختار مخصوصاً فراریان کوفه گردید و زمینه های شایعه پراکنی و بدگویی از مختار را فراهم ساخت.

حال باید مختار در برابر این شکست، هم نزد مردم و هم نزد محمد حنفیه که مسئولیت نظارت بر نهضت مختار را از سوی امام زین العابدین علیه السلام به عهده داشت، پاسخگو باشد. به همین دلیل وی نخست دستور داد که مردم را جمع کند تا آنان را در جریان این وقایع قرار دهد و حقیقت امر را برای شان بیان نماید.

او افراد ابن زبیر را فریب کار و شرور خواند و برای آنان توضیح داد که چگونه با نیرنگ افراد سپاه او را غافل گیر نمودند و سپس آنان را به شهادت رساندند، اما از شرحبیل و افراد تحت امر او قدردانی کرد و از آنان به عنوان انسان های برگزیده و صالح یاد کرد و قتل شان را شهادت در راه خدا دانست و سپس متذکر شد که این سرنوشتی بوده که بر آنان

۱- اقتباس از تاریخ طبری، ج ۶، صص ۷۳ - ۷۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۴۸ - ۲۴۹؛ مختار ثقفی، صص ۲۴۵ - ۲۴۸؛ ماهیت قیام مختار، صص ۵۸۱ - ۵۸۴؛ البدایه و النهایه، ج ۸، صص ۳۰۴ - ۳۰۵.

مقدر شده و خواست خدا در آن بوده است. (۱)

پس از آن نامه ای به محمد حنفیه نوشت و در آن علت و انگیزه های خود را از فرستادن این نیرو و ماجرای کشته و متواری شدن آنان نوشت، که مضمون آن نامه به قرار ذیل است:

... اما بعد، من برای این که تو را یاری نمایم و دشمنانت را خوار و زبون گردانم و حجاز را در تحت تصرف تو درآورم سپاهی را به سوی تو فرستادم، اما قبل از آن که آنان به مدینه برسند، با قشون آن بی دین (ابن زبیر) روبه رو شدند. آنان با تکیه بر عهد و پیمان خدا و فریب، نخست اطمینان و اعتماد سپاه ما را به خود جلب نمودند و سپس پیمان خود را شکستند و ناجوان مردانه بر شرحیل و همراهانش تاختند و خون شان را بر زمین ریختند.

حال اگر صلاح می دانی سپاه عظیمی را به سوی مدینه گسیل می دارم و شما هم نمایندگانی را از جانب خود در این سپاه بفرستید تا بر مردم مدینه نیز آشکار گردد که من در اطاعت شمایم و این سپاه هم در فرمان و اختیار شما است. اگر چنین کنی خواهی دید که بیش تر مردم مدینه به طرفداری از شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قیام خواهند نمود و حق شما را به جای خواهند آورد و نیز آشکار خواهد شد که خاندان زبیر منزلتی در میان مردم ندارند؛ زیرا آنان مردمان ستمگر و بی دین اند. (۲)

مختار پس از نوشتن این نامه صالح بن مسعود را که از دوستان محمد بن حنفیه بود نزد خود طلبید و او را مأمور ساخت تا هرچه زودتر آن نامه را به محمد برساند.

هنگامی که محمد نامه مختار را خواند، در پاسخ آن چنین نوشت:

... نامه ات به من رسید. مقبول ترین کار نزد ما آن است که در آن

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۵.

اطاعت خداوند باشد و تو در هر حال _ چه در نهان و چه در آشکار _ فرمان بردار خداوند و آگاه باش که اگر من می خواستم می توانستم مردم را به سوی خود جلب نمایم و برای قیام یاران زیادی اطرافم را می گرفتند، اما من صبر را پیشه ساختم تا حکم خداوند چه باشد، که او بهترین حاکمان است.

محمد حنفیه در این نامه مختار را به آرامش دعوت و پیشنهاد او را مبنی بر گسیل نیرو به حجاز ردّ کرد. (۱)

فصل دوم: ابن زبیر و مبارزه با مختار

اشاره

فصل دوم: ابن زبیر و مبارزه با مختار

ابن زبیر می دانست که مختار آرام نمی نشیند و اگر دیر بجنبید در آینده نمی تواند جلو نفوذ و پیشروی های او را در حجاز بگیرد، برای همین درصدد بر آمد تا در دو جبهه حجاز و عراق با او به مبارزه پردازد.

ابن زبیر و مبارزه در حجاز

ابن زبیر و مبارزه در حجاز

مبارزه ابن زبیر در حجاز با مختار به مدد نیروهایی بود که می توانست با حرکت خود از داخل حجاز زمینه را برای تسلط مختار در آن جا هموار سازد. عمده ترین این نیروها عبارت بودند از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم.

عبدالله بن زبیر سیاست خصمانه ای در برابر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اتخاذ کرد و تاریخ او را یکی از دشمنان کینه توز بنی هاشم و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کند. خود ابن زبیر نیز بارها به این خصومت اعتراف کرد. ابی الحدید می نویسد: که دشمنی و کینه توزی ابن زبیر با خاندان پیامبر به حدی رسیده بود که او در خطبه هایش نامی از پیامبر به زبان نمی آورد. و نیز مورخان می نویسند که ابن زبیر پس از پیروزی خود به این واقعیت اعتراف کرده و گفته بود که من چهل سال کینه اهل بیت و بنی هاشم را در سینه خود مخفی کردم.

پیروزی مختار در کوفه و این که وی خود را پیرو اهل بیت

می دانست و علاقه و محبت بسیاری نسبت به امام زین العابدین علیه السلام و محمد حنفیه داشت، ابن زبیر را سخت به وحشت انداخت؛ زیرا او می دانست که در صورت حمایت بنی هاشم و محمد حنفیه از مختار، بسیاری از مردم حجاز از آنان پیروی می کنند و به حمایت از مختار برمی خیزند و از آن جایی که وی یکی از علل قیام خود را حمایت از اهل بیت معرفی کرده بود و آنان را محق به خلافت می دانست، دیگر جایی برای خلافت او باقی نمی ماند.

لذا در جبهه حجاز عمده ترین حملات خود را بر ضد محمد حنفیه و بنی هاشم در مدینه متوجه ساخت و به منظور بیعت گرفتن از محمد حنفیه وی را تحت فشارهای سختی قرار داد تا با بیعت گرفتن از ایشان علاوه بر مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود، مختار را نیز که خود را نماینده محمد حنفیه معرفی می نمود خلع سلاح کند، زیرا بیعت محمد حنفیه با ابن زبیر به معنای پذیرفتن و به رسمیت شناختن حاکمیت و خلافت ابن زبیر از سوی محمد حنفیه محسوب می شد.

افزون بر آن، اکثر مخالفان ابن زبیر و همه شیعیان و بنی هاشم نسبت به امام زین العابدین علیه السلام و محمد حنفیه ارادت خاصی داشتند و در مسایل دینی و سیاسی از آنان پیروی و راجع به مشکلات شان به آنان مراجعه می کردند، به این علت بیعت نمودن آنان با ابن زبیر به معنای ردّ خلافت و حاکمیت ابن زبیر از سوی آنان به حساب می آمد و این مسأله با توجه به حمایت محمد حنفیه و امام سجّاد علیه السلام از مختار در قالب دعاها _ به ویژه پس از آن که او جنایت کاران کربلا را قلع و قمع نمود و انتقام شهدای کربلا را از آنان گرفت _ موقعیت مختار را در نزد مخالفین ابن زبیر و مخصوصاً طرفداران اهل بیت بالا برد.

پس، از جمله اهداف ابن زبیر از بیعت گرفتن از محمد حنفیه و بنی هاشم این بود تا با زمینه های نفوذ مختار در حجاز مبارزه کند و راه های قدرت گیری او را در آن مسدود سازد و نیز مخالفان خود را که برای مبارزه با او چشم امید به حمایت مختار دوخته بودند بی پشتوانه بسازد و در نتیجه رام کند. همان طور که قصد مختار از جلب رضایت و اعتماد ابن زبیر به خودش این بود تا او را ولو برای مدت کوتاهی هم که شده از حمایت فراریان کوفه و مخالفان خود منصرف سازد تا در آن فرصت به اهداف و برنامه های خود پردازد و به حکومت و نظام خود سروسامان بخشد و تدبیری برای مهار آنان بسنجد.

محمد حنفیه در زندان ابن زبیر

محمد حنفیه در زندان ابن زبیر

ابن زبیر برای رسیدن به هدف ذکر شده دستور داد تا محمد حنفیه و هفده نفر از بزرگان بنی هاشم (۱) و عده ای از شیعیان را که در میان آنان حسن مثنی نوه امام حسن مجتبی علیه السلام و عبدالله بن عباس بودند (۲) در تونل زمزم یا غار «شعب عارم» (۳) زندانی کنند.

فشارهای روحی و جسمی نتوانست نظر محمد حنفیه و همراهان او را که در تونل زمزم یا غار شعب عارم زندانی شده بودند تغییر دهد. به همین علت ابن زبیر با جمع کردن هیزم به در زندان، برای آنان ضرب الاجل تعیین کرد تا اگر در آن مدت تسلیم نشوند و با او بیعت نمایند در همان جا همه را در آتش خواهد سوزاند. وقتی ابن زبیر این ضرب

- ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، صص ۱۲۳ - ۱۲۴؛ و در نامه محمد حنفیه که متن آن بعداً ذکر می شود یاران او ده نفر ذکر شده است که احتمال دارد در آن نامه به غیر خانواده خود، تنها شمار یاران خود را ذکر کرده باشد.
- ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، صص ۱۲۳ - ۱۲۴ و ۱۴۶.
- ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، صص ۱۲۳ - ۱۲۴ و ۱۴۶.

الاجل را توسط عمرو بن عروه بن زبیر (پسر برادر عبدالله بن زبیر) به محمد حنفیه ابلاغ کرد، او در پاسخ آن به عمرو گفت:

به عمومیت بگو که، بسیار مغرور شده ای که این قدر برای خون ریزی و شکستن حرمت، خود را آماده نموده ای! (۱)

بلاذری در جای دیگر می نویسد: ابن زبیر ضرب الاجل را به دست برادر خود عروه به محمد حنفیه رساند و ایشان در جواب او گفت:

بدا به حال برادرت! چه چیز او را به برانگیختن خشم خداوند به سماجت واداشته و از ذات حق غافل نموده است! (۲)

احتمال دارد هر دو قول صحیح باشد؛ یعنی ابن زبیر هم عمرو بن عروه و هم برادر خود عروه را برای تهدید و بیعت گرفتن از محمد حنفیه به نزد او فرستاده باشد.

ابن زبیر می دانست که کشتن محمد حنفیه و همراهان او برایش بی درد سر نیست و باعث برانگیخته شدن خشم بنی هاشم و شیعیان در عراق می شود، امّا از سوی دیگر بیعت نکردن محمد حنفیه و بنی هاشم با او با توجه به حمایت آنان از مختار خطرناک تر بود. به همین لحاظ در صورت بیعت نکردن آنان، تردیدی در کشتن شان نداشت؛ از این رو همراهان محمد حنفیه به او پیشنهاد کردند تا برای نجات خویش از مختار یاری بخواهند. محمد این پیشنهاد آنان را پذیرفت و نامه ای به مختار نوشت. در آن نامه نخست شرح حال خود و هم زندانیان خویش را بیان نموده و گفته بود که جان همه آنان در خطر مرگ قرار دارد و از مختار خواسته شده بود که هر چه زودتر برای نجات شان دست به کار

۱- تاریخ طبری، ج ۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۸۱ - ۲۸۲.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۸.

شود و همان طور که کوفیان برادرش امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند و پس از دعوت او را رها و نسبت به آن حضرت بی وفایی کردند او (مختار) چنان نکند.

مضمون نامه محمد حنفیه به مختار به قرار ذیل است:

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد فرزند علی، به مختار پسر ابی عبید، از شیعیان اهل بیت، درود بر شما باد!

سپاس خدایی را که جز او خدایی نیست. اما بعد، از خداوند می خواهم که ما و شما را در زمره بهشتیان قرار دهد و از آتش دوزخ دورمان گرداند. این نامه را در حالی می نویسم که من و خانواده ام همراه ده تن از یارانم [توسط ابن زبیر] در بیت الله که همه در آن در امان اند. زندانی شده ایم. او آب و غذا را از ما دریغ داشته و مردم را از ملاقات با ما منع و ما را به سوزاندن در آتش تهدید کرده است.

سوگند به خدای که جزای نیکو کاری را به نیکی می دهد و به دنبال کار پسندیده و عمل نیک پاداش خوب عنایت می کند، اگر این بار نیز ما را یاری نکنید و خاندان پیامبرتان را تنها بگذارید، همان طور که در گذشته [کوفیان] حسین و فرزندان او را پس از دعوت به سوی خود تنها گذاشتند و به شهادت رساندند پشیمانی گریبان شما را می گیرد. پس با من کاری را نکنید که با حسین علیه السلام و یارانش نمودید و باعث ندامت و پشیمانی همه گردید. پس ای یاری کنندگان، به خدا سوگند که ما هیچ کسی را به ظلم و ستم فرا نمی خوانیم و به جنگ و خون ریزی تشویق نمی کنیم. ما می خواهیم تا کار مردم سر و سامان گیرد و صلح و دوستی میان آنان برقرار گردد.

والسلام (۱)

۱- اخبار الدوله العباسیه نوشته قرن سوم ه، تحقیق دکتر عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار الدوری، صص ۱۰۰ - ۱۰۱.

محمد بن حنفیه پس از نوشتن این نامه با سه نفر از شیعیان عراق که به مکه آمده بودند ارتباط برقرار کرد و هنگامی که نگهبانان زندان زمزم به خواب رفته بودند نامه را از زندان به آن‌ها رساند.

هنگامی که نامه محمد حنفیه به دست مختار رسید و او آن را خواند، سخت ناراحت شد. مردم را جمع نمود و آن نامه را برای آنان خواند و سپس گفت:

این نامه از مهدی، بزرگ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شمامست، ابن زبیر او و همراهانش را چون گوسفند دربند کشیده و آنان را به سوزاندن در آتش تهدید نموده است و خطر مرگ هر لحظه تهدیدشان می‌کند.

من ابواسحاق نباشم، چنان چه به یاری آنان نشتابم و فوج فوج نیرو برای رهایی آنان گسیل ندارم، و فرزند زن «کاهلیه» (جده ابن زبیر) را به روز سیاه نشانم.»^(۱)

مردم کوفه از دست گیری محمد بن حنفیه با خوانده شدن نامه او اظهار نگرانی نمودند و سخت برآشفته و همه خواهان اقدام سریع عملیات نجات از سوی مختار شدند.

حرمت کعبه و تدبیر مختار برای نجات محمد حنفیه

حرمت کعبه و تدبیر مختار برای نجات محمد حنفیه

مختار بی معطلی هفتصد و پنجاه نفر را که از نظر مهارت، دلاوری و تجربه و توانایی روحی و قدرت جسمی آمادگی این عملیات مهم را داشتند از میان نیروهای خود برگزید و آنان را در شش گروه ذیل تقسیم و سازماندهی کرد:

۱. گروه «ابوعبدالله جدلی» هفتاد نفر؛

۲. گروه «ضبیان بن حماره» چهار صد نفر؛

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۶.

۳. گروه «ابو المعتمر» صد نفر؛

۴. گروه «هانی بن قیس» صد نفر؛

۵. گروه «عمر بن طارق» چهل نفر؛

۶. گروه «یونس بن عمران» چهل نفر. (۱)

علت این که مختار نیروهای اعزامی را به گروه های ششگانه تقسیم بندی نمود این بود تا آنان در گروه های کوچک بدون این که جلب توجه کنند وارد مکه شوند و قبل از عملیات نباید ابن زبیر و هیچ کس دیگری از طرح این عملیات اطلاع می یافتند؛ زیرا افشای این عملیات علاوه بر این که احتمال موفقیت آن را کاهش می داد، جان محمد حنفیه و یاران او را قبل از فرا رسیدن ضرب الاجل به خطر می انداخت.

مسأله دیگر غیر از مخفی نگه داشتن طرح عملیات تا زمان شروع آن، شکسته شدن حرمت خانه خدا بود. انجام دادن عملیات نجات طبیعتاً بدون برخورد و درگیری امکان نداشت. شاید دلیل این که ابن زبیر محمد حنفیه و همراهان او را در تونل زمزم زندانی نمود این بود که مسلمانان هرگز حرمت خانه خدا را نمی شکنند و جنگ و خون ریزی را در آن جا روا نمی دانند و چنان چه طرفداران محمد حنفیه و شیعیان برای نجات آنان در کعبه دست به شمشیر می بردند بهانه خوبی را از نظر تبلیغاتی برای مخدوش کردن چهره آنان به دست زبیری ها می داد.

مختار برای این که هم عملیات نجات با موفقیت انجام بگیرد و هم حرمت خانه خدا شکسته و خونی در کعبه ریخته نشود نیروهای خود را در صورت پیش آمدن درگیری از استفاده کردن شمشیر منع نمود.

به همین دلیل آنان چوب دستی هایی را برای خود آماده کردند تا در صورت لزوم برای اجرای عملیات نجات به جای شمشیر از آن ها استفاده نمایند و از آن جایی که اکثر آن نیروها را فارسی زبان و ایرانیان تشکیل می دادند نام آن چوب دستی ها را «کافر کوب» نهاده بودند.

گسیل نیروهای عملیات نجات به مکه

گسیل نیروهای عملیات نجات به مکه

مختار پس از سازماندهی و دادن سفارش های لازم به نیروهای عملیات نجات، نخستین گروه عملیاتی را که ابو عبدالله جدلی فرماندهی آن را به عهده داشت به سوی مکه گسیل کرد و هم زمان با آن نامه ای به محمد حنفیه نوشت و در آن او را از رسیدن نخستین گروه عملیاتی که متشکل از هفتاد نفر بودند مطلع ساخت و اطمینان داد که گروه های بعدی نیز برای انجام دادن موفقیت آمیز عملیات نجات در پشت سر آنان به ترتیب در حرکت اند.

به دنبال نیروهای ابو عبدالله گروه چهل نفری عمیر نیز حرکت کردند. آن دو گروه براساس قرار قبلی در نزدیکی مکه، در منطقه ای به نام «ذات عروق»^(۱) یک جا جمع شدند،^(۲) مجموع این دو گروه که به صد و ده نفر می رسیدند مسئولیت اصلی اجرای عملیات نجات محمد بن حنفیه و یاران او را به عهده داشتند و ابو عبدالله جدلی علاوه بر فرماندهی گروه خود، مسئولیت رهبری کل نیروهای عملیاتی را نیز به دوش داشت. آنان بعد از بررسی اوضاع برنامه های بعدی خود را پی ریختند و سپس وارد مکه شدند و بقیه نیروها نیز به دنبال آنان خود را به مکه رساندند.

عملیات نجات و ترس ابن زبیر

عملیات نجات و ترس ابن زبیر

۱- ذات عرق _ منطقه ای است در مسیر مکه و میان مه نجد و تهامه، معجم البلدان، ج ۴ .

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۶ .

دو روز قبل از فرا رسیدن ضرب الاجلی که ابن زبیر برای محمد حنفیه و همراهان او داده بود نیروهای عملیاتی به فرماندهی ابوعبدالله با «کافرکوب» های خود در حالی که فریادشان به شعارهای «یا لثارات الحسین علیه السلام» بلند بود وارد مسجدالحرام شدند.

عملیات به این صورت بود که گروه ابوعبدالله و نیروهایش ورود به تونل زمزم و آزاد سازی محمد حنفیه و هم زندانیان او را به عهده داشتند و بقیه نیروها همراه با سایر شیعیانی که در حجاز در جریان موضوع قرار گرفته بودند در مسجدالحرام به دادن شعار «یا لثارات الحسین علیه السلام» پردازند تا با کشاندن جمعیت مسلمانان و زایران خانه خدا به سوی خود، توجه ابن زبیر و نیروهای او را به خود مشغول و زمینه نجات زندانیان را بهتر فراهم سازند.

نقشه آنان آن طور که از قبل چیده شده بود عملی شد. در هنگامی که فریادهای بلند «یا لثارات الحسین علیه السلام» شیعیان و نیروهای اعزامی از کوفه توجه همه را به خود جلب و ابن زبیر و نیروهای او را غافل گیر کرده و به وحشت سختی افکنده بود نیروهای عبدالله با اقدام سریع نگهبانان زندان را غافل گیر نمودند و چوب ها و هیزم هایی را که جلو در زمزم برای آتش زدن زندانیان آورده بودند کنار زدند و در را شکسته، داخل تونل زمزم شدند و محمد حنفیه و بنی هاشم و سایر زندانیان را از آن بیرون آوردند. (۱)

نیروهای اعزامی از کوفه و شیعیان حاضر در مسجدالحرام در حالی که بر اساس برنامه مشغول اجرای وظیفه خود بودند، در دل برای

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، صص ۱۲۴ و ۱۴۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵۱.

موفقیت عبدالله دعا می کردند و به همین علت همه در حالت سخت انتظار و نگرانی به سر می بردند، اما همین که خبر موفقیت آمیز عملیات نجات محمد بن حنفیه و همراهان او به گوش شان رسید، همه شادی آنان فضای مسجد را پر از سرور نمود و به شکرانه آن پیروزی فریادهای تکبیرشان به آسمان برخاست.

مأموران مختار که از عملیات خود راضی به نظر می رسیدند اطراف محمد حنفیه و یاران او را گرفتند و با احترام خاصی در حالی که تأمین امنیت آنان را بر عهده گرفته بودند همه شان را به جای امنی منتقل و سپس از محمد حنفیه تقاضا کردند که اجازه دهد تا کار عبدالله زبیر و عمال او را که سخت به وحشت افتاده بودند یکسره نمایند، اما محمد حنفیه آنان را به خونسردی و بردباری دعوت کرد و گفت:

من جنگ در حریم کعبه را حلال نمی دانم. (۱)

ابن زبیر که هرگز تصور چنین عملیات غافل گیرانه ای را از سوی مختار آن هم در مرکز قدرت خود نداشت به کلی وحشت زده شده و دست و پای خود را گم کرده بود، اما به روی خود نمی آورد، لذا در حالی که از شدت ناراحتی و خشم به خود می پیچید کوشید تا دوباره محمد حنفیه و همراهان او را دست گیر کند و به زندان بازگرداند. به همین دلیل، وقتی با ابوعبدالله و نیروهایش روبه رو گردید رو به آنان کرد و فریاد زد:

«هان! شما پنداشته اید که من محمد حنفیه و بنی هاشم را رها خواهم کرد؟ به خدا سوگند، تا از آنان بیعت نگیرم دست از سرشان بر نمی دارم.»

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۰۶.

اما ابو عبدالله فرمانده نیروهای مختار در جواب، ابن زبیر را مخاطب قرار داد و با خشم بر او فریاد کشید:

قسم به خدای کعبه و رکن و مقام و خدای حلال و حرام. اگر کوچک ترین مزاحمت و آزاری به آنان برسانی با شمشیرهای خود چنان با تو می جنگیم که شکی برای کافران باقی نماند.

وحشت و نگرانی از سراپای ابن زبیر خوانده می شد و ترس از سخنان ابو عبدالله که او را کاملاً تحت تأثیر قرار داده بود در چهره اش مشاهده می گردید امّا برای این که در پیش عاملین خود کم نیارد، باز دل به دریا زد و این مرتبه با لحن آرام تر گفت:

آنان چیزی نیستند، به خدا سوگند اگر به یاران خود دستور دهم در مدت کمی سر از تن همه آنان جدا می کنند.

این بار یکی از فرماندهان مختار به نام قیس بن مالک پا پیش نهاد و در جواب ابن زبیر گفت: به خدا قسم در انتظارم تا چنان قصدی کنی و آن گاه قبل از آن که دست به ما برسد چنان بلایی به سرت فرود آوریم که تا ابد پشیمان شوی.

منظور قیس از این سخن این بود که خداوند در قرآن می فرماید: «... با آنان [کافران] در نزد مسجدالحرام نجنگید؛ مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر در آن جا با شما تعرض نمودند و جنگیدند آنان را به قتل برسانید...» (۱) لذا آنان نمی خواستند شروع کننده جنگ باشند و حرمت خانه خدا را بشکنند، اما اگر به آنان و یاران تعرض می شد دیگر هیچ عذری برای دفاع از خود نداشتند.

درگیری شدید لفظی میان ابن زبیر و مأموران مختار نزدیک بود کار

را به جاهای باریکی بکشاند که محمد حنفیه آنان را به خونسردی امر نمود و از مشاجره با ابن زبیر منع کرد. او از آنان خواست تا مبادا دست از پا خطا نمایند و در مسجد الحرام کار را به درگیری و جنگ بکشانند.

با اصرار محمد حنفیه مأموران جان برکف و از خود گذشته مختار که آمادگی خود را برای پیکار با ابن زبیر اعلام می داشتند، دست از وی کشیدند، و ابن زبیر را که نزدیک بود از ترس و هیبت آنان قالب تهی کند، در حالی رها نمودند که وی در مرکز قدرت و خلافت خود جرأت هرگونه اقدام و تعرض برضد نیروهای مختار را از دست داده بود.

پس از اتمام این واقعه محمد حنفیه و شیعیانی که به حمایت از او برخاسته بودند و به چهار هزار نفر می رسیدند، به محله ای نزدیک مکه، در «شعب علی» نقل مکان نمودند. پول هایی را که مختار برای محمد حنفیه فرستاده بود، وی در شعب علی میان شیعیان و بنی هاشم تقسیم کرد و سپس نیروهای مختار در حالی که تا آخر اصرار داشتند که با ابن زبیر بجنگند و او از درگیری آنان ممانعت می ورزید، با سربلندی و موفقیت به کوفه بازگشتند.^(۱)

پس از عملیات موفقیت آمیز نجات محمدبن حنفیه و همراهان او از زندان زمزم به همت نیروهای مختار، آنان به «خشبیّه» یعنی «چوب داران» معروف گردیدند؛ آنان برای این که حرمت خانه خدا را نگه داشته باشند و خونی در آن جا ریخته نشود با چوب دستی به انجام دادن عملیات

۱- اقتباس از: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۷۶ - ۷۷؛ کامل ابن اثیر، صص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۸۱ - ۲۸۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، صص ۱۲۳ - ۱۲۴ و ۱۴۶؛ ماهیت قیام مختار، صص ۵۸۷ - ۵۹۳؛ مختار ثقفی صص ۲۴۸ - ۲۴۹؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الرفیعه فی طبقات الشیعه، صدرالدین سیدعلی خان، ص ۱۳۹.

مبارزه ابن زبیر در عراق

مبارزه ابن زبیر در عراق

گفتیم که ابن زبیر در دو جبهه با مختار به مبارزه پرداخت: جبهه اول در حجاز بود که مختار در آن پیروز شد و شکست سختی را جبران کرد که قبل از آن نیروهای اعزامی او از کوفه به فرماندهی شرحبیل بن ورس همدانی توسط نیروهای ابن زبیر به فرماندهی عباس بن سهل در منطقه «قیم» متحمل شده بودند. این عملیاتِ نیروهای مختار حقانیت گفته او را ثابت کرد مبنی بر این که زبیری‌ها با تکیه بر فریب، نیروهای او را غافل گیر نمودند و خون آن فرمانده دلیر و همراهانش را ریختند؛ هم چنین برتری او را نسبت به ابن زبیر بر همه آشکار ساخت و بار دیگر قدرت مندی و شکست ناپذیری او را از نظر سیاسی و نظامی سر زبان‌ها مطرح کرد.

اما در جبهه عراق مختار به مشکلاتی برخورد و ابن زبیر در مبارزه خود در آن جا از شانس بالاتری برخوردار گردید؛ مبارزه ای که مصعب برادر ابن زبیر رهبری آن را به دوش داشت و فراریان کوفه بازیگران عمده آن به حساب می آمدند، به طوری که اگر فراریان کوفه نبودند یا مختار به هر نحوی می توانست جلو فعالیت آنان را مهار سازد، صحنه مبارزه میان مختار و ابن زبیر ممکن بود در عراق به قسم دیگری رقم بخورد.

ابن زبیر پس از شکستی که در حجاز از نیروهای مختار خورد مانند مار زخم خورده یا به قول کربوتلی «مار دم بریده» در صدد برآمد تا هر

طور شده انتقامش را از مختار بگیرد و از بصره به عنوان مرکز فعالیت های نظامی برضد او استفاده کند.

مصعب در بصره

مصعب در بصره

بصره یگانه شهر مهم عراق بود که پس از تسلط مختار در کوفه تحت تسلط حکومت زبیری ها باقی ماند، از این جهت آن شهر برای آنان اهمیت بسیار داشت. از خصوصیات شهر بصره این بود که عبيدالله بن زیاد بیش از هر جای دیگر در آن فعالیت کرده و توانسته بود بیش از سایر نقاط عراق مردم و به ویژه اشراف و بزرگان قبایل آن جا را از افکار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان دور نگه دارد و در عوض روح اشراف منشی و نژادگرایی عربی را در میان آنان تقویت کند. به همین علت نفوس شیعیان در بصره قابل ملاحظه نبود، و این موضوع باعث شده بود تا ابن زبیر روی بصره حساب کند و آن جا را مرکز فعالیت خود در عراق درآورد. این موضوع که بصره می توانست راه عبور زبیری ها و زمینه نفوذ آنان را از غرب عراق به سوی بلاد فارس و سرزمین ایران هموار سازد اهمیت آن را برای زبیری ها چند برابر می نمود.

پس از آن که موصل و کوفه به همت مختار از سلطه زبیری ها بیرون آمد اهمیت بصره از نظر عبدالله بن زبیر چند برابر گردید. لذا تصمیم گرفت «کسی را به نیابت خود در عراق برقرار کند که حتما دارای دو صفت بارز باشد: یکی اراده و دیگری صمیمیت [نسبت به او] و آن ها را در هیچ کسی به جز در برادرش «مصعب بن زبیر» نیافت. مصعب در آن زمان به شجاعت و قدرت اراده معروف بود. ابن زبیر او را در سال ۶۷ ه

به ولایت بصره گماشت.»^(۱)

کربوتلی ماجرای آمدن مصعب به بصره را از ابن اثیر چنین نقل می کند:

مصعب با نقاب وارد بصره شد و به مسجد رفت. در آن جا خطابه ای خواند و به مردم اعلام کرد که دوره ضعف و فترت سپری شده و هنگام عزم و قدرت فرا رسیده است. آن گاه امویان را توصیف کرد و گفت آنان مردمی مفسدند و نیز مختار را فرعون خواند، سپس با این کلام سخنان خود را پایان داد: «ای مردم بصره، شنیده ام شما مرا و حکام خود را لقب می دهید، من نیز خودم را قصاب لقب داده ام.»^(۲)

جدیت، صراحت و جرأت عمل مصعب باعث دلگرمی اشراف بصره شد. به همین سبب به زودی نه تنها آنان بلکه اشراف کوفه نیز پس از فرار از کوفه به مصعب روی آوردند و با فریاد او را پناه و حامی خود خواندند و از او برای جنگیدن با مختار کمک طلبیدند.

مصعب و فراریان کوفه

اشاره

مصعب و فراریان کوفه

حمایت مختار از محمد حنفیه و بنی هاشم و طرفداران آنان زمینه هرگونه تفاهم و سازش میان مختار و ابن زبیر را از بین برد و باعث خشم شدید و کینه عمیق او از مختار شد؛ زیرا ابن زبیر محمد حنفیه و بنی هاشم را در حجاز بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمنانی برای خود تلقی می نمود که می توانست در صورت قیام خطرهای جدی متوجه حکومت او کند و پایه های قدرت او را در حجاز فرو ریزد.

عملیات نجات بخش زمزم و به دنبال آن حمایت های مالی مختار از بنی هاشم که موقعیت آنان را در برابر حکومت زبیری ها استحکام بخشید،

۱- مختار ثقفی، ص ۲۵۰.

۲- مختار ثقفی، ص ۲۵۰.

ابن زبیر را بر آن داشت تا متقابلاً او نیز پس از آن دست به حمایت جدی و همه جانبه از مخالفین مختار در عراق بزند.

همان طور که گفته شد مصعب ده هزار نفر از اشراف و جنایت کاران کربلا را در بصره پناه داده بود تا در موقع لزوم از آنان برضد مختار استفاده کند. البته اشراف و فراریان کوفه بیش از مصعب اشتیاق خود را به جنگ با مختار و حمله بر کوفه نشان می دادند و بارها از او خواسته بودند تا به کوفه هجوم آورد اما در آن هنگام مصعب موقعیت را برای درگیر شدن با مختار مناسب نمی دید.

در میان اشراف فراری کوفه در بصره دو نفر بیش از همه اصرار داشتند تا مصعب را به جنگ با مختار وادارند و در این جنگ نیز نقش مهمی ایفا کردند:

۱. شَبَث بن رَبِعی

۱. شَبَث بن رَبِعی

شَبَث با وضعیت بسیار رقت بار در حالی که قبای خود را چاک نموده و گوش و دُم قاطر خود را بریده بود به بصره آمد و منظورش آن بود تا مصعب را به جنگ با مختار وادارد.

او در عوام فریبی و سیاست بازی کم نظیر بود و با هر شرایطی خود را وفق می داد و همیشه در کمین فرصت های مناسب برای بهره برداری از آن به نفع خود بود. در آن شرایط مصعب نیز روی او حساب می کرد و می کوشید تا از موقعیت و ترفندها و سیاست های او برای جلب سایر اشراف و بزرگان کوفه به سوی خود و تحریک آنان برضد مختار نهایت استفاده را بنماید.

۲. مُحَمَّد بن اشعث

۲. مُحَمَّد بن اشعث

دومین شخصی که نقشی مهم در تحریک مصعب و تشویق و سازماندهی

فراریان برای جنگ با مختار داشت محمد بن اشعث بود. او در فاجعه کربلا سهم عمده ای داشت و جزء فرماندهان لشکر یزید در کربلا بود و نیز در دست گیری و کشته شدن مسلم بن عقیل نقش مستقیم داشت.^(۱)

دشمنی و کینه شدید محمد اشعث نسبت به اهل بیت، و زیرکی و اظهار صداقت او نسبت به مصعب باعث شد تا وی نسبت به او احترام خاصی بگذارد و در حضور همگان او را در کنار خود جای دهد و به حرف هایش توجه کند.

محمد اشعث نسبت به نژاد عرب تعصب شدیدی داشت و عرب ها را لایق برتری و حکومت بر همه می دانست. برعکس، سایر اقوام و نژادها به خصوص ایرانی ها را به حساب نمی آورد و از آنان کینه بسیاری در دل داشت. پدر او نیز چنین بود. در هنگام خلافت امام علی علیه السلام در کوفه که آن حضرت مبارزه شدیدی را برضد نژاد گرایان و برتری نژادی شروع کرد و برای ایرانیان و خراسانیان و هم چنین سایر اقوام حقوق مساوی با عرب ها قائل بود، محمد و پدر او اشعث به مخالفت با آن حضرت پرداختند.

نقل می کنند روزی اشعث در حال سخنرانی امام علی علیه السلام وارد مسجد کوفه شد. وقتی چشمش به انبوه ایرانیان افتاد منقلب گردید، به قسمی که نتوانست جلو احساسات خود را بگیرد و «با صدای بلند آن بزرگوار را مخاطب ساخت: ای امیرالمؤمنین، این سرخ رویان بر ما چیره شده اند و...»^(۲)

مصعب و اصرار بر آمدن مهلب

مصعب و اصرار بر آمدن مهلب

زمانی که محمد اشعث به مصعب گفت: «وقت آن رسیده تا به کوفه

۱- لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۷۵.

۲- علی الکورانی العاملی، عصر ظهور، ترجمه عباس جلالی، ص ۲۲۴.

حمله کنی»، او در جوابش گفت: من هم درصدد حمله به کوفه ام اما تا مهلب بن ابی صفره نباشد من صلاح نمی دانم در این زمینه اقدامی نمایم.

مهلب انسان تیزهوش، و مورد احترام مردم بصره بود و در امور نظامی و فنون جنگ بسیار مهارت داشت و در سیاست و کارهای اداری دارای توان مندی و لیاقت خوبی بود. او از سوی مصعب به استانداری فارس تعیین شده بود و در آن هنگام مشغول اجرای وظیفه در آن جا بود. وقتی مصعب و اشراف کوفه تصمیم خود را در جنگ با مختار گرفتند، مصعب طی نامه ای به مهلب نوشت و گفت: که قصد دارم به کوفه حمله کنم و آن جا را از مختار بگیرم لذا هرچه سریع تر خود را به بصره برسان.

مهلب که نمی خواست در آن جنگ شرکت کند و خود را با مختار درگیر نماید به این بهانه که فعلاً سخت مشغول است و گرفتار رسیدگی به امور منطقه و جمع آوری خراج و جنگ با خوارج است به مصعب جواب رد داد و به بصره نیامد.

محمدبن اشعث در پی آوردن مهلب به بصره

محمدبن اشعث در پی آوردن مهلب به بصره

محمدبن اشعث هنگامی که دید مصعب بدون مهلب حاضر نیست به کوفه حمله کند، ناچار حاضر شد تا شخصا به فارس رود و مهلب را نزد مصعب در بصره بیاورد؛ به همین منظور مصعب نامه ای به مهلب نوشت و این بار نیز از او خواست تا برای تصرف کوفه و جنگ با مختار خود را به بصره برساند.

وقتی محمد اشعث با نامه مصعب نزد مهلب رسید و آن را به او داد، مهلب پس از خواندن نامه با تعجب از او پرسید: چه شده که مصعب از شخص بزرگواری چون تو به عنوان پیک خود استفاده کرده است، مگر کسی دیگری نداشت تا این مأموریت را انجام دهد؟

محمد گفت: من پیام مهمی از مصعب برای تو آورده ام و گرنه به خدا قسم هرگز تا حال پیک کسی نشده بودم، حال نیز هدفم نامه مصعب نیست، بلکه اوضاع رقت بار و نامناسبی که همه ما را به بدبختی کشانده باعث شده است تا من به این جا بیایم و از شما مدد بخواهم. بردگان و موالیان سرنوشت ما را به دست گرفته و افرادی بی ریشه بر زنان و فرزندان و اموال ما مسلط شده اند، به طوری که همه را به ستوه آورده و از زندگی سیر کرده اند.

محمد اشعث می دانست چگونه احساسات مهلب را تحریک کند و او را با سخنان خود همراه گرداند تا به بصره بیاید. (۱)

قدرت نمایی مهلب در بصره

قدرت نمایی مهلب در بصره

مهلب در مدتی که از سوی مصعب به حکومت سرزمین غنی و حاصل خیز فارس گماشته شده بود، با گردآوری خراج آن مناطق اموال زیادی اندوخت و برای خود سپاه و لشکر منظمی تشکیل داد. وقتی او و سپاهش وارد بصره شدند با نظم و ترتیب خاصی به نمایش قدرت پرداختند و در خیابان های شهر رژه رفتند و اموالی را که با خود آورده بودند در معرض دید همگان قرار دادند.

مردم بصره که تا آن زمان چنان نمایش قدرت باشکوهی را ندیده بودند از خانه های خود بیرون آمدند و مبهوت قدرت نمایی مهلب و سپاهیانش شدند.

مهلب پس از آن که مدتی استراحت کرد به سوی قصر حکومتی به راه افتاد. وقتی به در قصر رسید یکی از نگهبانان که او را نمی شناخت مانع

۱- انساب الاشراف، ج ۵، صص ۲۵۱ _ ۲۵۲؛ ترجمه اخبار الطوال، ص ۳۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۶۸.

ورود او به قصر شد و از او پرسید که: آیا اجازه برای ملاقات گرفته ای یا نه؟

مهلب که از برخورد آن نگهبان سخت عصبانی شده بود با مشت به صورتش کوبید که بر اثر آن، بینی آن بیچاره شکست و خون از آن سرازیر شد.

نگهبان در حالی که از بینی اش خون می چکید با شتاب خود را نزد مصعب رساند. وقتی چشم مصعب به او افتاد فریاد کشید:

چه شده، این چه وضعی است؟

نگهبان گفت: مردی که او را نمی شناختم مرا زد.

هنوز سخنان نگهبان پایان نیافته بود که مهلب بر مصعب وارد شد و نگهبان با سراسیمگی فریاد زد:

امیر، همین مرا زد.

مصعب با دیدن مهلب از جایش برخاست و در حالی که به استقبال او به سوی در ورودی در حرکت بود با پرخاش بر سر نگهبان بیچاره فریاد زد: بیرون، زود باش سر کارت برو! (۱)

نقش فراریان قبل از جنگ

نقش فراریان قبل از جنگ

وقتی مهلب با سربازان خود به بصره آمدند دیگر بهانه ای برای مصعب نبود تا جنگ را به تأخیر اندازد، لذا سپاه عظیمی را تدارک دید و برای جنگ با مختار مهیا شد، اما قبل از آن که مصعب جنگ رویاروی با مختار را شروع کند تصمیم گرفت از طریق نیروهای فراری در کوفه به مشکلات داخلی مختار دامن بزند و ناراضیان و مخالفان او را نیز که موفق نشده بودند از کوفه بگریزند با خود هماهنگ سازد.

مصعب با توجه به شناختی که از مختار و نیروهای او و هم چنین اوضاع و روحيات مردم کوفه به دست آورده بود به این نتیجه رسیده بود که اگر تنها بر نیروهای نظامی تکیه نماید ممکن است به سرنوشت شوم عبیدالله بن زیاد گرفتار شود؛ لذا تصمیم گرفت که همزمان با درگیری نظامی و جنگ رویاروی از طریق گشودن جبهه دیگری در داخل کوفه از پشت بر مختار ضربه وارد کند. به همین منظور مصعب عبدالرحمان بن مخنف را به حضور طلبید و به او دستور داد تا خود را برای رفتن به داخل کوفه قبل از حمله نظامی مهیا کند.

ابن مخنف یکی از سران فراری کوفه بود و در میان مخالفین به هوشیاری معروف گشته بود و می دانست که چگونه با سران و افراد مخالف در کوفه ارتباط برقرار کند و آنان را به حمایت مصعب امیدوار سازد و زمینه های پیوستن افراد ناراضی را به مصعب فراهم آورد.

هنگامی که مصعب، عبدالرحمان را به سوی کوفه فرستاد به او تأکید کرد که رفتن خود را به کوفه مخفی دارد. کارهایی که او باید در کوفه قبل از حمله انجام می داد عبارت بودند از:

۱. شناسایی افراد ناراضی و تشویق آنان برای پیوستن به لشکر مصعب؛

۲. برقراری ارتباط با مخالفین مختار در کوفه و سازماندهی آنان برای فعالیت در آن جا به نفع مصعب و مخدوش ساختن جوّ به ضرر مختار؛

۳. تهیه اطلاعات از اوضاع کوفه و نیروهای مختار و موقعیت های آنان برای مصعب؛

۴. گرفتن بیعت به طور محرمانه از ناراضیان و مخالفین مختار به نفع ابن زبیر.

مصعب به ابن مخنف تأکید کرد تا هرچه در توان دارد برای منصرف کردن مردم و بزرگان کوفه از مختار به کار گیرد و مردم را به سوی او جذب کند.^(۱)

همان طور که انتظار می رفت ابن مخنف در مأموریت خود توفیق فراوانی حاصل نمود. او توانست افراد ضعیف النفس کوفه را جذب کند، مخالفان و اشراف کوفه را با خود هم نظر سازد و حتی در میان افراد ضعیف مختار نیز نفوذ کند و عقیده آنان را نسبت به مختار سُست گرداند و به نارضایتی ها دامن بزند و در نتیجه در کوفه هرج و مرج به راه اندازد.

مصعب در تدارک حمله به کوفه

مصعب در تدارک حمله به کوفه

مصعب در حمله به کوفه همه عناصر نژادگرا (حزب تعصب عربی) را با خود هماهنگ ساخت و علاوه بر اشراف و فراریان کوفه حمایت سران و اشراف بصره را نیز برای حمله به کوفه به خود جلب نمود و از همه مهم تر او توانست با تلاش محمد اشعث، مهلب بن ابی صفره را در جنگ با مختار با خود همراه سازد که این از بزرگ ترین موفقیت های مصعب در جنگ با مختار به حساب می آمد؛ زیرا «مهلب به طور کلی بزرگترین فرمانده زمان خود شمار می رفت. وی مدت طولانی خوارج را به ستوه آورده بود»^(۲).

مصعب برای بسیج قبایل عرب فرماندهان این جنگ را از میان دلاوران و شجاعان عرب برگزید که از حیث نفوذ و شهرت در میان مردم و قبایل خود دارای موقعیت خوبی بودند. مهم ترین آنان عبارت بودند از عبدالله بن معمر که فرماندهی جناح راست سپاه خود را به او

۱- اقتباس از تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴.

۲- مختار ثقفی، ص ۲۵۱.

سپرد (۱) و فرماندهی لشکری را که همه از قبیله عبدالقیس بودند به مالک بن منذر سپرد، (۲) هم چنین پیشوای اول بصره اخنف بن قیس را به فرماندهی قبیله تمیم تعیین کرد. (۳) مالک بن مسمع را به فرماندهی قبیله بکر بن وائل که از قبایل بزرگ و صاحب نفوذ بصره بود و در پنج ناحیه بصره سکونت داشت تعیین نمود؛ زیاده‌ن عمر و ازدی را به فرماندهی قبیله ازد منصوب ساخت و قیس بن هیثم را به فرماندهی قبایل و عشایری که از خارج بصره به سپاه مصعب پیوسته بودند. (۴)

مصعب از هر نظر خود را آماده حمله به کوفه می دانست و تمام زمینه‌ها را برای پیروزی خود مساعد می دید. او هم توانسته بود در داخل کوفه توسط ابن مخنف نفوذ کند و از آن به عنوان ستون پنجم به خوبی استفاده نماید و هم سپاه عظیمی را برای تصرف کوفه بسیج سازد. از نظر مالی نیز هیچ مشکلی نداشت؛ چون علاوه بر کمک‌های برادرش عبدالله زبیر و خراج بصره، از حمایت بی دریغ مالی اشراف عرب در عراق نیز برخوردار بود.

مصعب پس از آن که تدارکات لازم را برای سپاه خود آماده ساخت و آنان را سازماندهی نمود و همه مقدمات را برای حمله به کوفه فراهم دید، نیروهایش را در خارج از بصره در کنار جسر اکبر (پل بزرگ) منتقل نمود و آن جا رابه عنوان اردوگاه نظامی تعیین کرد تا نیروهایی که پس از آن به او می پیوندند در آن جا مستقر شوند. (۵)

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵؛ مختار ثقفی، ص ۲۵۱.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵.

۵- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵.

آمادگی مختار برای مقابله با مصعب

آمادگی مختار برای مقابله با مصعب

مختار پس از آن که اطلاع یافت مصعب برای جنگ با او سپاه عظیمی را تدارک دیده و به زودی قصد حرکت به سوی کوفه را دارد برای مقابله با آن آماده شد، اما قبل از آن که به سازماندهی نیروهایش پردازد از یاران و همه مردم دعوت نمود تا در مسجد جامع کوفه جمع شوند. مختار که به روحیات مردم کوفه و بزرگان آن خوب آشنایی داشت لازم دید تا آنان را از توطئه شومی که فراریان کوفه همراه با عناصر نژادگرای عرب به کمک مصعب بن زبیر تدارک دیده اند و از خطر بزرگی که ممکن است در آینده گریبان گیر جامعه شود با خبر سازد و مردم را برای مقابله با نیروهای مصعب آماده کند.

وقتی مردم در مسجد گرد آمدند مختار با متانت خاصی بر فراز منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای خدا سخنانش را چنین آغاز نمود:

ای مردم کوفه وای پیروان دین و حمایت کنندگان حق،

ای یاران مظلومان و ستم دیدگان، شیعیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان او،

اینک فراریان شما دست همکاری به دست هم مسلکان بی دین و بی بند و بار خود داده و نسبت به شما خیانت نموده اند و با اغواگری و شیطنت پیشگی، آنان [مصعب و نیروهایش] را فریب داده اند تا با حق در ستیز گردند و آن را نابود سازند و باطل را زنده گردانند و دوستان خدا را به قتل برسانند.

سوگند به خدا اگر شما از بین بروید بار دیگر کفر جان می گیرد و شرک و افترا به خدا در زمین رواج می یابد و باز هم خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مورد سب و لعن قرار می گیرند. [پس در سپاه] احمر بن شمیط

گرد آید و در برابر دشمن ایستادگی نماید، که به یاری خدا اگر به دشمن در نبرد گردید آنان را همانند قوم «عاد» و «ارم» نابود خواهی ساخت. (۱)

سخنان مختار تأثیر خود را در بسیج مردم برای مبارزه با مصعب به جای گذاشت، لذا شصت هزار نفر برای جنگ با قشون زبیری ها و فراریان کوفه به فرماندهی احمر بن شمیط اعلام آمادگی کردند.

ابن شمیط یکی از فرماندهان شجاع و دلاور مختار و از محبان و شیعیان فداکار اهل بیت علیهم السلام بود و نزد مردم کوفه احترام فراوانی داشت و همه از او به بزرگواری یاد می نمودند. مختار او را به فرماندهی کل سپاه خود در این جنگ برگزید و تمام نیروهایی را که قبلاً تحت فرماندهی ابراهیم اشتر قرار داشتند با همان سازماندهی و دسته بندی تحت فرماندهی او درآورد.

ابن شمیط در منطقه «حمام اعین» که در نزدیکی کوفه قرار داشت اردو زد تا نیروهای نظامی در آن جا گرد آیند و پس از سازماندهی و دسته بندی آنان، به مقابله با دشمن پردازند. او سپاه تحت فرمان خود را به شکل ذیل سازماندهی نمود:

فرماندهی جناح راست لشکر را به عبدالله بن کامل شاکری سپرد، و به فرماندهی جناح چپ لشکر عبدالله بن وهب جُشمی را منصوب کرد و رزین عبد سلول را به فرماندهی سواره نظام برگزید؛ فرماندهی پیاده نظام را به کثیر بن اسماعیل کندی سپرد و کیسان ابو عمره را که رئیس شهربانی کوفه بود به فرماندهی لشکر موالی که ایرانیان مقیم کوفه بودند تعیین نمود. (۲)

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵.

توطئه مصعب برای فریب ابن شمیط

توطئه مصعب برای فریب ابن شمیط

پس از آن که سپاه مختار کاملاً سازماندهی شد و در آرایش منظم نظامی قرار گرفت دستور حرکت به سوی دشمن از سوی فرمانده آن (ابن شمیط) صادر گردید.

در ناحیه ای به نام «مذار» هر دو قشون در برابر هم اردو زدند، و خود را برای جنگ با یکدیگر آماده کردند. ابن شمیط بار دیگر به سازماندهی و آرایش سپاه خود پرداخت. از نظر او همه چیز درست بود و هیچ اشکالی راجع به سازماندهی سپاه به نظرش نمی رسید، اما عبدالله بن وهب که فرماندهی جناح چپ لشکر را به عهده داشت نظر دیگری داشت، به همین دلیل خود را نزد ابن شمیط که در میان پیاده نظام قرار داشت رساند. پس از مقدمه چینی سر صحبت را درباره آرایش لشکر باز نمود و بعد با لحن دلسوزانه ای که گویا نسبت به آینده جنگ نگران است به ابن شمیط گفت: جنگ سختی در پیش است؛ همه فراریان و اشراف کوفه و عناصر مخالفت مختار در کنار مصعب قرار دارند. لازم است تا روی آرایش نظامیان دقت بیش تری شود. من از سوی موالیان و بردگان بسیار احساس نگرانی دارم. جمعیت آنان در میان سپاه چشم گیر است اگر خدای نخواستہ وضعیت دشواری پیش بیاید می ترسم آنان که اکثرشان سواره اند استقامت و پایداری نکنند و پا به فرار نهند؛ در این صورت شکست ما حتمی می شود.

ابن وهب نظری به چهره ابن شمیط انداخت تا تأثیر گفته های خود را در چهره اش بخواند، همان طور که او حدس می زد، سخنانش باعث شده بود تا ابن شمیط به تفکر سختی فرود رود؛ زیرا او اولاً مسئولیت بزرگی به دوش داشت که برای اجرای آن می بایست با احتیاط تمام عمل می کرد

و تمام جوانب قضایا را در مدّ نظر قرار می داد؛ ثانیاً نمی توانست در صداقت و نیت خیرخواهانه ابن وهب که فرمانده جناح چپ سپاه او بود تردید نماید؛ پس می بایست درباره نظرها و پیشنهادهای او می اندیشید.

ابن وهب وقتی متوجه شد که ابن شمیط پس از سخنان او مشتاق شنیدن پیشنهادهای او برای بهتر شدن سازمان دهی ارتش است، سخنان اصلی خود را بیان نمود و گفت: ترس من از وقتی است که حملات دشمن زیاد شود و آنان که اکثرشان سوار بر اسب اند پا به فرار بنهند و تو را در میان پیاده نظام تنها بگذرانند؛ پس بهتر است احتیاط را از دست ندهی و بیش تر آنان را در میان نیروهای پیاده جابه جا کنی. در این صورت آنان مجبور شوند تا در هر شرایطی مقاومت کنند.

ابن شمیط که سخنان ابن وهب را خیرخواهانه می پنداشت در صدد اجرای آن برآمد و به موالیان دستور داد:

«ای گروه آزادگان، از اسب های خویش فرود آید و همراه من در جنگ شرکت نمایید.»

آنان نیز از فرمانده خود اطاعت نمودند و در کنار ابن شمیط جزء نیروهای پیاده قرار گرفتند. (۱)

اما پیشنهاد ابن وهب بر اساس نقشه و خدعه مصعب صورت گرفت. ابن وهب نخستین فرد بلند پایه و مورد اعتماد مختار بود که پس از توافق با ابن مخنف در خدمت سپاه مصعب قرار گرفت و مسئولیت ایجاد اغتشاش و کار شکنی و ضربه وارد ساختن به سپاه مختار را از داخل به اجرا گذاشت. نقشه آنان این بود تا جلو تحرک فعال موالیان را

که بیش تر آنان ایرانی الاصل بودند بگیرند؛ زیرا نقش سرنوشت ساز و فعال موالیان در تمام عملیات مختار و در همه جنگ‌هایی که پیش آورده بود به خوبی مشهود بود. آنان از خود فداکاری‌های فراوانی نشان داده بودند و در قلع و قمع جنایت کاران کربلا نیز تلاش چشم‌گیری نمودند؛ به همین علت اشراف کوفه از آنان کینه عمیقی به دل داشتند.

آنان می‌خواستند با کُند کردن تحرک موالیان نتیجه‌ای مطلوب _ چه در صورت شکست یا پیروزی _ به دست آورند. در صورت غلبه نمودن بر سپاه مختار آنان با توجه به کینه‌ای که نسبت به موالیان داشتند درصدد بودند تا به دلیل رفتاری که ایشان با عاملین و دست‌اندرکاران فاجعه کربلا و در مجموع مخالفین مختار داشتند انتقام خود را از ایشان در میدان جنگ بگیرند و نگذارند حتی یک نفر از موالیان از معرکه جان سالم به در ببرند. اما در صورت شکست نیز مطمئن بودند که چابک سواران موالی تا آن جایی که امکان داشته باشد دست از تعقیب و دنبال نمودن آنان نمی‌کشند، و چنانچه موالیان سوار بر اسب‌های خود باشند با دلاوری بیش‌تری می‌توانند در قلمرو وسیع‌تری از نبردگاه به شکار آنان پردازند و حتی در صورت فرار همچون عقابان تیز پرواز بر سر آنان فرود آیند.

مقابله دو سپاه

مقابله دو سپاه

قبل از آن که جنگ آغاز شود و دو سپاه به مقابله هم پردازند مصعب «عباد بن حصین» فرمانده سواره نظام خود را به سوی لشکر مختار فرستاد تا پیام او را برای آنان باز گوید. او نیز بنا به دستور مصعب نزد ابن شمیط آمد و پیام مصعب را چنین بیان نمود:

«ما شما را به کتاب خدا و سنت فرستاده‌ایم و بیعت با امیرالمؤمنین

عبدالله بن زبیر دعوت کنیم؛ چنان چه آن را بپذیرید، با شما نخواهیم جنگید.»

ابن شمیط نیز در جواب پیام مصعب گفت:

«ما نیز شما را به کتاب خدا و پیروی از فرستاده او و بیعت با مختار دعوت می کنیم؛ اگر دعوت ما را بپذیرید، موضوع خلافت را به شورایی از خاندان رسالت وا می گذاریم. حال اگر پیشنهاد ما را پذیرفتید میان ما و شما جنگی نخواهد بود و در غیر این صورت ما از شما بیزاریم و با شما جهاد می کنیم.»

وقتی عباد جواب ابن شمیط را به مصعب باز گفت، وی به عباد که فرمانده سواره نظامش بود دستور داد تا هرچه زودتر با نیروهایش به سپاه مختار حمله نمایند.

تهاجم سنگینی از سوی سواره نظام قشون مصعب آغاز شد، اما ابن شمیط و افراد او حملات آنان را دفع نمودند و در برابرشان با دلاوری ایستادگی کردند. پافشاری عباد ثمره ای جز تلفات چیز دیگری برای شان در پی نداشت به همین علت دست از تهاجم کشیدند و به جایگاه خود بازگشتند.

وقتی عباد نتوانست کاری از پیش ببرد، مصعب به مهلب بن ابی حفره که فرمانده جناح چپ سپاه او بود دستور داد تا با نیروهایش به جناح راست سپاه مختار که فرماندهی آن را عبدالله بن کامل به عهده داشت حمله کند.

مهلب از دلاورترین فرماندهان مصعب بود و در فنون جنگی مهارت فراوانی داشت، اما عبدالله ابن کامل در برابر تهاجم نیروهای او با دلاوری ایستادگی کرد. جنگ سختی در گرفت و هر دو طرف متحمل

تلفات فراوانی شدند، عبدالله کامل در این نبرد از اسب خود پیاده شده و با تمام نیرو به دفع حملات لشکر مصعب پرداخت، به گونه ای که فداکاری و بی پروایی او در برابر تهاجم نیروهای مهلب باعث شد تا بار دیگر آنان دست به عقب نشینی بزنند، اما به زودی مهلب دستور حمله مجدد را صادر نمود و در حالی که فریاد می زد: «حمله کنید که این قوم در شما طمع کرده اند» تهاجم سختی را شروع کردند. درگیری میان دو طرف شدت یافت و عبدالله این فرمانده جوان و شجاع مختار با پایداری تمام در برابر تهاجم آنان به دفاع پرداخت و با آنان جنگید. این بار نیروهای عبدالله ضربات زیادی متحمل شدند؛ بسیاری از افرادشان کشته شدند و عده ای نیز رو به فرار نهادند، اما او خودش حتی یک قدم هم عقب نشینی نکرد و در حالی که رجز می خواند و می گفت: «من جوان شاکری ام، من جوان شبامی ام، من جوان ثوایم» با شجاعت وصف ناپذیری شمشیر می زد تا آن هنگام که به شهادت رسید.

شهادت فرمانده کل نیروهای مختار

شهادت فرمانده کل نیروهای مختار

در همان حال که نیروهای مهلب مشغول نبرد با نیروهای عبدالله کامل بودند، مصعب از فرصت استفاده نمود و دستور تهاجم سراسری به پیاده نظام لشکر مختار را که ابن شمیط نیز در آن قسمت بود صادر کرد. ابن شمیط با نیروهای پیاده در برابر سواران مصعب به نبرد شدیدی پرداختند اما پس از جنگی خونین، مقاومت نیروهای پیاده لشکر مختار بر اثر به شهادت رسیدن فرمانده کل شان (ابن شمیط) که تا لحظات آخر مردانه جنگید و هرگز پشت به دشمن ننمود، در هم شکسته شد.

خبر کشته شدن ابن شمیط باعث تقویت روحیه سپاه مصعب گردید، و بر جرأت آنان در جنگیدن افزود؛ اما برعکس، در طرف مقابل عده ای

از افراد سپاه مختار پس از شهادت ابن شمیط پا به فرار نهادند که این مسأله ضربه شدیدی به روحیه نیروهایی وارد ساخت که تا آن هنگام با دلاوری به مقاومت پرداختند.

آن عده از نیروهای ابن شمیط که تصمیم داشتند تا آخر با سپاه مصعب بجنگند بر کسانی که پا به فرار نهاده بودند فریاد برآوردند: «ای مردم بجیله و خثعم، مقاومت، مقاومت»، اما مهلب در جواب آنان خطاب به سپاه مختار فریاد کشید:

«فرار کنید که امروز فرار برای شما نجات بخش است، برای چه خود را به خاطر این بردگان به کشتن می دهید.»^(۱)

مهلب با نیروهای تحت امر خود به نیروهای پیاده ابن شمیط حمله بردند و آنان را متواری ساختند و به دنبال آن، محمد اشعث که فرماندهی فراریان کوفه را به عهده داشت به نیروهای خود فریاد زد: «انتقام خون های خود را بگیرید!»^(۲)

موالیان از سخنان ابن اشعث سر احساسات آمدند و حمله سختی را بر ضد نیروهای مصعب شروع کردند، به حدی که هر کس در برابر آنان قرار می گرفت سرنگون می شد، اما طولی نکشید که باز وضع به نفع مصعب تغییر کرد، به خصوص وقتی که اعراب «بجیله» و «خثعم» که با موالیان بودند بر اثر ایجاد نفاق و نفوذ عوامل مصعب از همراهی آنان دست کشیدند و آنان را در میدان نبرد تنها گذاشتند.

- ۱- تاریخ طبری، ج ۶، صص ۹۵ - ۹۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۴۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۶۸ - ۲۶۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۵۹؛ ماهیت قیام مختار، صص ۶۰۶ - ۶۰۹؛ مختار ثقفی، ص ۲۵۲.
- ۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۸؛ کامل، ج ۴، صص ۲۹۹ - ۲۷۰؛ مختار ثقفی، ص ۲۵۳.

از آن جایی که اکثر موالیان پیاده بودند نه می توانستند در برابر سواران سپاه مصعب مقاومت نمایند و نه قدرت فرار داشتند؛ به همین علت با سرنوشت سختی روبه رو شدند. اگر ابن شمیط به نصیحت خدعه آمیز ابن وهب گوش نمی داد بی تردید آنان گرفتار آن وضعیت نمی گردید.

محمد بن اشعث با فراریان کوفه با بی رحمی و قساوت به تعقیب و کشتار موالیان می پرداختند تا آن جا که عده کمی از آنان موفق شدند همراه سواران خود را به کوفه برسانند و خبر شکست نیروهای ابن شمیط را به مختار برسانند. (۱)

چه سعادت‌ی است مرگ شرافت مندانه!

چه سعادت‌ی است مرگ شرافت مندانه!

خبر شکست نیروهای تحت امر «ابن شمیط» و شهادت فرماندهان آن از جمله ابن شمیط و ابن کامل و قتل عام موالیان که در تمام جنگ‌ها و عملیات‌ها با پایداری و شجاعت در سپاه مختار حضور داشتند و در همه پیروزی‌ها نقش مهمی ایفا نمودند به شدت مختار را متأثر ساخت. وی رو به عبدالرحمان ثقفی که در کنارش قرار داشت نمود و گفت: «کسانی در این جنگ کشته شده اند که ارزش هریک از آنان از یک قبیله بیش تر است.» عبدالرحمان نیز پاسخ داد: «به خدا قسم، مصیبت دشواری است.»

با وجودی که عظمت این مصیبت بر شانه‌های ستبر مختار سنگینی می کرد اما هرگز او خود را در برابر آن نباخت بلکه با بردباری و متانت در جواب عبدالرحمان گفت:

«از مرگ نمی توان فرار کرد اما به نظر من هیچ مرگی دوست داشتنی تر از مرگ ابن شمیط نیست، چه سعادت‌ی است مرگ شرافت

از این سخنان مختار پیدا بود که او تصمیمش را گرفته است که یا باید پیروز گردد و شرافت مندانه زندگی کند یا این که با سعادت مندی و افتخار بمیرد و در برابر شمشیرهای دشمن سر تسلیم خم نکند. (۱)

پیشروی مصعب به سوی کوفه

پیشروی مصعب به سوی کوفه

نیروهای مصعب پس از متواری ساختن نیروهای ابن شمیط، از منطقه «واسط» و «کشکر» گذشتند و نیروهای پیاده، زخمی‌ها همراه بارها و وسایل توسط قایق‌ها پس از عبور از رودخانه‌های «خرشاد» و «قوسان» که از شاخه‌های رود «فرات» بودند خود را به «نهر فرات» رساندند و در ساحل غربی آن گرد آمدند. آنان پس از رسیدن نیروهای سواره به سوی شهر کوفه حرکت کردند.

وقتی حرکت نیروهای مصعب را از راه‌های آبی و خشکی به سوی کوفه به مختار گزارش دادند وی بدون معطلی به نیروهای خود فرمان آماده باش داد و دستور داد برای مقابله با نیروهای دشمن به پیشواز آنان در خارج از شهر بروند.

مختار قبل از حرکت «عبدالله بن شداد» را در کوفه به جای خود گماشت و به نیروهایی که در شهر باقی مانده بود دستور داد که اطراف دارالاماره و مسجد و محله‌های مهم شهر را سنگر بندی نمایند تا مبادا دشمن از داخل شهر آنان را غافل گیر کند و خود با نیروها و یاران از شهر بیرون گردید و در منطقه «سَیْلِحِین» راه را بر پیشروی نیروهای مصعب بست. (۲)

۱- اقتباس از تاریخ طبری، ج ۶، صص ۹۸ - ۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۰.

۲- اقتباس از تاریخ طبری، ج ۶، صص ۹۸ - ۹۹، و تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۹.

مختار در فرصتی که داشت مشغول سازماندهی ارتش خود شد. مهم‌ترین فرماندهانی که همراه او بودند عبارت بودند از «سُلَیم بن یزید کندی» فرمانده جناح راست سپاه و «سعد بن منقذ همدانی» فرمانده جناح چپ و «عمر بن عبدالله نهدی» فرمانده سواره نظام و «مالک بن عمرو نهدی» فرماندار پیاده نظام و «عبدالله قرآء خثعمی» که فرماندهی گردان حفاظت را به عهده داشت.

رودرویی دو لشکر و تدبیر مختار

رودرویی دو لشکر و تدبیر مختار

دو لشکر در برابر هم به صف آرایی پرداختند. مصعب فرماندهی کل نیروهایش را به عهده داشت. او کمان به دوش در پیشاپیش نیروهای پیاده قرار داشت و عناصر فراری و تبعیدی کوفه روبه روی ارتش مختار و بین لشکر کوفه و بصره صف آرایی نموده بودند.

مختار برای حمله به دشمن تدبیر جدیدی اندیشید؛ او هر یک از قبایل کوفه را که در لشکرش حضور داشت در برابر یکی از پنج قبیله بصره قرار داد و به آن‌ها دستور داد تا با آنان درگیر شوند. پنج قبیله بصره که در سپاه مصعب حضور داشتند به قرار ذیل بودند:

۱. قبیله «بکر بن وائل» فرمانده شان «مالک بن مسمع بکری» بود؛ مختار سعید بن منقذ را به جنگ آنان فرستاد.

۲. قبیله «عبد القیس»، فرمانده شان «مالک بن منذر» بود؛ در مقابلش «عبدالرحمان بن شریح» قرار گرفت.

۳. قبایل و طوایف اطراف بصره، فرمانده شان «قیس بن هثیم» بود که مختار «عبدالله بن جعدده مخزومی» را به جنگ آنان روانه کرد.

۴. قبیله «أزد» که فرمانده شان «زیاد عمر عنکی» بود؛ «مسافر بن سعید ناعطی» در مقابل آنان قرار گرفت.

۵. قبیله «بنی تمیم» که فرمانده شان «اخنف بن قیس» بود؛ «سلیم بن یزید کنندی» به جنگ شان فرستاده شد.

و اما در برابر سپاه فراریان و تبعید شدگان کوفه که فرماندهی آن را محمد بن اشعث به عهده داشت، مختار «سائب بن مالک اشعری» را که از معاونین او بود فرستاد. (۱)

شاید دلیل این که مختار در برابر هر قبیله ای از بصره قبیله ای از مردم کوفه را قرار داد این بود که اولاً- برای هر گروهی از سپاه خود طرف مقابلش را مشخص سازد. این مسأله در پیشبرد نبرد تأثیر فراوانی دارد؛ زیرا از به هدر رفتن قوت نیروها و پراکنده شدن آنان جلوگیری می کند و مانع سرگردانی شان در جنگ می شود. از این نظر این بهترین شیوه ای بود که مختار با توجه به کمی افرادش نسبت به افراد دشمن، آن را برگزید. ثانياً با توجه به وجود شدید حساسیت ها و غرور قومی و قبایلی در میان طوایف و قبایل عرب در آن زمان، باعث تحریک غیرت جنگی و افزایش مقاومت آنان می شد؛ زیرا هر قبیله ای از کوفه می کوشید تا افتخار بیش تری را برای قبیله خود به دست آورد.

شروع نبرد به فرماندهی مختار

شروع نبرد به فرماندهی مختار

نیمه شب جمادی الاول سال ۶۷ هجری (۲) وقتی مختار ارتش خود را که بیست هزار مرد جنگی بود آرایش نظامی داد و آنان را در حالت آماده باش کامل یافت، به آنان گفت: رمز حمله کلمه «یا محمد» است؛ با شنیدن آن به دشمن هجوم آورید اما تا آن هنگام همه در موقعیت خود

۱- ۱. تاریخ طبری، ج ۶، صص ۹۹ - ۱۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۱.

قرار داشته باشند.

همراه با طلیعه فجر (۱) کلمه رمز به دستور مختار توسط یکی از فرماندهان او با صدای بلند اعلام شد (۲). جنگ شدیدی آغاز گردید، آن چنان که تا شب بعد هرگز سلاح‌ها بر زمین گذاشته نشد. (۳)

«سعید بن منقذ» و «عبدالرحمان بن شریح» به فرماندهی «عمر بن عبدالله» به دو قبیله «بکر بن وائل» و «عبدالقیس» حمله سختی نمودند. آنان با دلاوری و شجاعت فراوان به صفوف قشون مصعب هجوم می‌آوردند. دسته‌های سعید و عبدالرحمان چندین بار قبایل مذکور را به عقب راندند. آنان گاهی به نوبت و گاهی باهم حمله می‌نمودند؛ به خصوص قبیله ربیع به مقاومت بسیار و رشادت حیرت‌آوری جنگیدند و هر دو گروه تلفات سنگینی به نیروهای مصعب وارد آوردند.

مصعب وقتی دلاوری و بی‌باکی سپاه مختار را دید به مهلب پیغام داد تا دست به کار شود و در برابر سپاه او به نبرد پردازد، اما مهلب که در امور نظامی مرد کاردانی بود به مصعب گفت: به خدا قسم، تا فرصت مناسبی پیش نیاید هیچ اقدامی نمی‌کنم، من بی‌دلیل و بدون تدبیر مردان «اُزد» و «تمیم» را به کشتن نمی‌دهم.

گروه عبدالله بن جعد که مسئولیت حمله به قبایل اطراف بصره را داشتند نیز خود را برای تهاجم آماده کردند و با فرمان مختار به سوی دشمن شتافتند. آنان نیز با شجاعت تمام توانستند نیروهای قیس بن هیشم را که فرماندهی قبایل اطراف بصره را به عهده داشت تا مقرر فرماندهی

۱- مختار ثقفی، ص ۲۵۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۱۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۱.

مصعب عقب برانند و تلفاتی نیز بر آنان وارد کنند.

مصعب با ناباوری شاهد عقب نشینی پیاپی و تلفات بسیاری از نیروهای خود بود و می دید که چگونه نیروهای مختار نترس و بی پروا به هر سوی که حمله می کنند آنان را به عقب نشینی و می دارند و تلفات فراوانی را بر آنان وارد می سازند.

مصعب با نگرانی شدید کمان را از شانه خود گرفت و در حالی که به زمین زانو زده بود به سوی نیروهای مختار تیر اندازی کرد؛ پس از مدتی تیر اندازی باز به اطرافش نگاه کرد و با خشم به مهلب که تا آن هنگام با نیروهایش آرام نظاره گر جنگ بود خطاب نمود: ای بی پدر! چرا حمله نمی کنی؟ منتظر چه هستی!؟

این بار نیز مهلب بی آن که اعتنایی به فریادهای مصعب کند همچنان مشغول تماشای صحنه های جنگ بود و به دنبال فرصت می گشت تا حمله مؤثر خود را شروع کند.

اوج درگیری

اوج درگیری

صحنه درگیری گرم بود و برق شمشیرهایی که بالا می رفت و سپس فرود می آمد چشم ها را خیره می ساخت. در آن هنگام خورشید نیز از میان شط خون سر برآورده بود تا شاهد صادق ایثارگری ها و جان نثاری های سرخ رویانی باشد که مرگ سرخ را از پیشوای بزرگ خویش حسین علیه السلام آموخته بودند. غریو مردانی که برای به دست آوردن پیروزی سر از پا نمی شناختند، فضای خاموش صبحگاهان را در هم شکسته بود و گام های محکم ستورانی که بر زمین کوبیده می شد زلزله عظیمی به راه انداخته بود. گویا هیچ کس خستگی نمی شناخت، همه سرگرم کشتن بودند و در فکر از پا درآوردن حریفان خود. در این میان جنگاوران از

جان گذشته، ایثارگر و چالاک مختار بودند که دست بالایی نسبت به طرف مقابل خود داشتند و نزدیک بود تا کار آنان را تمام کنند و... اما مهلب که در کمین فرصت نشسته بود در همان لحظاتی که هر دو طرف در اوج نبرد بودند و عرق از سر و پای اسبان شان بر زمین می چکید و نفس ها از شدت خستگی و تلاش های بی وقفه تنگ شده بود، به لشکر خود که تا آن زمان در انتظار چنین لحظه ای بودند فریاد کشید: شمایی که تا حال به تماشا ایستاده بودید، برادران تان خوب جنگیدند و حال نوبت شماست که حمله کنید. از خدای تان یاری طلبید و پایداری نمایید.

به دنبال آن، نیروهای تازه نفس مهلب چون سیل سرکش از جای خود کنده شدند و همانند طوفان سهمگین بر سر نیروهایی که ساعت ها درگیر نبرد سخت بودند فرود آمدند. از تهاجم آنان بسیاری از نیروهای مختار پس از مقاومت اندک از ترس مرگ گریختند، اما خون خواهان حسین علیه السلام و شیعیان دلباخته آن حضرت یعنی مختار و یاران باوفای او با وجود خستگی فراوان همچون صخره در برابر حملات آنان به مقاومت می پرداختند.

عبدالله بن عمر نهدی آن یار باوفای مولای مؤمنان علی علیه السلام در صفین، با فریاد رسا بانگ برآورد که: «خداوندا، تو می دانی که من بر همان عقیده ام که در پنجشنبه صفین بودم. خدایا، من از آنانی که عقب نشستند و [مختار را تنها گذاشتند آن چنان که حسین علیه السلام را تنها گذاشتند] بیزارم و نیز از این ناکسان (مصعب و یارانش) بیزارم».^(۱)

او سپس با شمشیر آخته آماده نبرد شد؛ سر را به خدا سپرد و قلب

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴۵، ص ۲۷۱.

سپاه دشمن را نشانه گرفت و آن قدر جنگید تا سعادت مرگ شرافت مندانه را به دست آورد.

مالک فرزند عمرو نهدی یار از جان گذشته مختار که فرماندهی سپاه پیاده او را به دوش داشت وقتی دید که از تهاجم بی وقفه گرگان تازه نفس سپاه مهلب شماری از افراد او پا به فرار نهادند سخت خشمگین شد. او هم سر به خدا سپرد تا شاید فیض بزرگی را که حسین علیه السلام و یاران او در کربلا به دست آوردند او در این جا کسب کند. او با پای پیاده مانند شیر ژیان می جنگید. کسی نبود که رو در روی او قرار گیرد و با ضربت شمشیر او از پای در نیاید. خود را به قلب دشمن رسانده بود. دوستانش که او را در خطر می دیدند اسبی را برایش آوردند تا او هم اگر لازم شد بتواند از معرکه جان سالم به در ببرد و پای به فرار نهد، اما او که مرد فرار نبود، به آنان گفت: سوار شدن بر اسب چه سود دارد؟ به خدا سوگند اگر در میدان جنگ کشته شوم بهتر از آن است تا مرا در خانه ام بکشند.

باز صدای مالک بود که با فریاد بلند یارانش را به سوی خود فرا می خواند: کجایند آنانی که پیروزی می آفرینند؟ ای مردان استوار به کجا رفته اید؟!

با فریاد او پنجاه مرد از جان گذشته همانند نگینی او را در بر گرفتند و گوش به فرمانش ایستادند.

محمد اشعث باید کشته شود

محمد اشعث باید کشته شود

محمد اشعث آن جنایتکار فاجعه کربلا همراه با تبعیدیان کوفه که همه شان در شهادت فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله سهم داشتند بیش از همه گستاخ شده بودند. آنان هیچ اسیری را زنده نمی گذاشتند و با هدف

انتقام‌گیری از مختار و یاران او دست به هر جنایتی می‌زدند. مالک تصمیم گرفت تا به آنان درس عبرت بزرگی بدهد، به همین منظور به یاران خود دستور داد تا با حمله بی‌امان خود به آنان مجال ندهند.

هوا تاریک شده بود، اما جنگ با شدت تمام ادامه داشت و مالک نیز آن‌چنان می‌جنگید که همه را به وجد آورده بود. وقتی یارانش به او می‌نگریستند جان می‌گرفتند و نیروی تازه‌ای می‌یافتند. پس از دستور حمله او بسیاری از اشراف فراری کوفه کشته شدند.

مالک به دنبال ابن اشعث به راه افتاد. وقتی به او رسید مجالش نداد و کارش را تمام کرد. محمد اشعث که توانسته بود به سبب جنایاتی که در کربلا مرتکب شده بود از دست مختار جان سالم بدر ببرد و از کوفه بگریزد، اینک با شمشیر مالک به سزای اعمال زشت خود رسید.

کشته شدن سرکرده اشراف کوفه باعث شادی مختار و بالا رفتن روحیه نیروهای او شد. مختار با کشته شدن محمدبن اشعث فریاد زد: ای یاران، به روبه‌صفتان حيله گر حمله کنید!

یک بار دیگر آتش جنگ با تمام شدت شعله‌ور شد و سپاه مختار به لشکر اشراف و فراریان کوفه حمله بردند. (۱)

شمشیر مختار در این نبرد لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت، و دلاوری و شجاعت بی‌نظیر او در جنگ در آن شب هیبت خاصی به او داده بود. هم‌چنین سعیدبن منقذ ثوری و مسلم بن یزید کندی هریک با فداکاری و ایثار وصف ناپذیری می‌جنگیدند؛ آن‌چنان که آذرخشی که از برخورد شمشیرهای شان بر می‌خاست لحظه‌ای قطع نمی‌شد و چون ستاره‌های چشمک‌زن در نور ملایم ماه می‌درخشید.

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۱.

اما سپاه مصعب در برابر نیروهای مختار که بسیاری از آنان از تاریکی شب استفاده نموده و پا به فرار نهاده بودند قابل قیاس نبود. ابو نمران (مالک بن عمرو نهدی) پسی از کشتن محمد اشعث آن قدر جنگید تا به شهادت رسید؛ سعید بن منقذ با هفتاد نفر از یاران خود پس از نبرد شجاعانه به شهادت رسیدند و مسلم بن یزید با نود نفر مرد جنگی از قبیله خود در آن شب تا آخرین نفر مقاومت کردند و سپس همگی به شهادت رسیدند. اما مختار با جمعیت اندکی که در اطراف او مانده بودند و همراه با گروه های کوچکی از سپاهش که در گوشه و کنار میدان جنگ مشغول نبرد بودند از جمله گروهی از شیعیان قبیله همدان که فریادشان به: «با شمشیرهای مان مجالشان ندهید، آنان را بکشید» بلند بود تا اواخر شب به خوبی مقاومت کردند.

بازگشت مختار به کوفه

بازگشت مختار به کوفه

بسیاری از یاران و فرماندهان مختار به شهادت رسیده بودند و عده زیادی از گروه ها یا گریخته بودند یا به نیروهای مصعب پیوسته بودند، شماری هم که مانده بودند، در برابر سپاه عظیم مصعب نمی توانستند کاری انجام دهند. به همین علت عده ای از یاران مختار به او پیشنهاد کردند که «ای امیر، نیروهای ما متواری شده و بسیاری از آنان گریخته اند، بهتر است برگردیم به کوفه تا در آن جا با دشمن بجنگیم.»^(۱)

مختار که تمام شب را پیاده جنگیده بود^(۲) گفت: وقتی به این جا آمدم هرگز قصد بازگشت به قصر را نداشتم^(۳) حال که افراد ما پراکنده شده اند بسم الله؛ به سوی شهر می رویم. آنان به این امید به شهر بازگشتند تا شاید

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲- مختار ثقفی، ص ۲۵۴.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۷.

بتوانند در آن جا با سازماندهی مجدد نیروها از شهر دفاع کنند و بار دیگر به مقابله با لشکر مصعب پردازند، لذا با یاران کمی که مانده بود صبح خود را به کاخ حکومتی رساندند.

پس از بازگشت مختار به قصر بقیه نیروهایی که از مختار دور بودند وقتی او را در میدان کارزار ندیدند پنداشتند که او کشته شده؛ لذا عده ای به کوفه رفتند و در خانه های خود پنهان شدند و نزدیک به هشت هزار نفرشان به طرف قصر حرکت کردند، همین که وارد قصر شدند مختار را در آن جا یافتند. (۱)

پیشروی مصعب در داخل شهر

پیشروی مصعب در داخل شهر

یک روز بعد از بازگشت مختار به قصر، قشون مصعب خود را به مدخل شهر رساندند. (۲) پیش تر یادآور شدیم که مصعب برای جذب یاران ضعیف مختار و هم چنین مخالفین او و انجام دادن کارهای جاسوسی و فعالیت های مقدماتی برای زمینه سازی حملات نظامی اش عبدالرحمان بن مخنف را مخفیانه به کوفه روانه نموده بود. این بار نیز قبل از آن که نیروهای مصعب به داخل شهر وارد شوند مصعب به عبدالرحمان بن مخنف مأموریت داد تا به داخل شهر برود و در ضمن این که اطلاعات کامل از اوضاع شهری می آورد عناصر مخالف مختار را در آن جا شناسایی کند و آنان را به قشون او ملحق سازد. او به ابن مخنف اختیار کامل داد تا در زمینه های جذب نیرو به نفع او در داخل شهر هر طور که صلاح می داند دست به کار شود.

مصعب منتظر گزارش عبدالرحمان بود، پس از آن که او آمد از او پرسید:

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲- مختار ثقفی، ص ۲۵۴.

«چه کردی؟ از وضع شهر چه خبر؟ و مردم با چه کسی هستند؟»

عبدالرحمان به مصعب اوضاع شهر را گزارش داد و گفت: مردم دو دسته شده اند، دسته ای با شما و دسته ای با مختار، آنان که با شمایند همه از شهر خارج شده اند و اکنون در لشکر شما قرار دارند، اما طرفداران مختار در کنار اویند و کسی هم قادر نیست آنان را از حمایت مختار منصرف سازد.

مصعب سر را به علامت تأیید سخنان عبدالرحمان تکان داد و سپس گفت: آنچه گفتمی درست است. (۱)

مصعب نیروهایش را برای ورود به شهر دسته بندی کرد و موضع هریک را در داخل شهر بر اساس نقشه ای که قبلاً در نظر گرفته بود مشخص ساخت.

عبدالرحمان فرزند محمد بن اشعث را با افرادش در محله «کناسه» که در قسمت غرب مرکز شهر واقع بود فرستاد؛ عباد بن حصین و افرادش را به محله «کنده» در جنوب شهر و «زحر بن قیس» را به محله «مراد» و عبیدالله بن حر را به محله «حائدین» که در قسمت جنوب غرب شهر قرار داشت فرستاد، و عبدالرحمان بن مخنف را با دسته ای به محله «سبیع» که در قسمت شمال غرب شهر واقع است گسیل نمود. (۲) امیا قشون بصره به تنگ کردن محاصره از مدخل «سبخه» از قسمت شرق شهر می پرداختند. (۳)

روز به روز حلقه محاصره تنگ تر می شد و نیروهای مصعب تمام راه های منتهی به قصر را در اختیار خود گرفته بودند و در موقعیت های

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۵.

۳- مختار ثقفی، ج ۲۵۴.

مهم و استراتژی شهر جابه جا شده بودند. عبدالرحمان بن مخنف نیز در جلو قصر سنگر گرفته بود. (۱)

درگیری در داخل شهر

درگیری در داخل شهر

پس از ورود نیروهای مصعب به داخل شهر مقاومت ها و درگیری های پراکنده ای میان آنان و نیروهای مختار و مردم کوفه صورت گرفت. بارها نیروهای مختار به آنان حمله و سپس عقب نشینی می کردند و هم چنین نیروهای مصعب به کسانی که به محاصره شدگان در قصر آذوقه و خواربار و آب می بردند حمله می نمودند و زنان و بچه هایی را که برای دید و بازدید شوهران و وابستگان خود به قصر می رفتند اذیت و آزار می کردند. به همین سبب در موارد زیادی میان مردم و نیروهای مصعب در گوشه و کنار شهر درگیری هایی رخ می داد؛ مخصوصاً نیروهای «ابن حر» سقّاه و کسانی را تعقیب می کردند که برای محاصره شدگان آذوقه می بردند و هرچه همراه داشتند پس از اذیت و آزار از آنان به غارت می بردند. از جمله در یک روز سه زن از قبیله «شبام» و «شاکری» را که برای شوهران خود خواربار می بردند دست گیر و پس از دستور مصعب آزاد کردند. (۲)

وقتی قصر کاملاً در محاصره نیروهای مصعب و مخالفین قرار گرفت، مختار برای بررسی اوضاع و کسب اطلاع از موقعیت استقرار آنان بر بالای بام قصر رفت و با دقت به اطراف قصر نگریست و متوجه شد که نیروهای مصعب دارای نظم و انضباط درستی نیستند و اگر به آنان حمله شود احتمال عقب راندن شان وجود دارد. به همین علت گروهی متشکل

۱- مختار ثقفی، ج ۲۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۵.

از دویست نفر آماده کرد و به آنان گفت: همراه من بیایید.

او پس از آن که دستورهای لازم را به این گروه داد و آنان را از وضعیت اطراف قصر آگاه کرد برای حمله بر دشمن دستور داد تا در قصر را بگشایند. همین که در قصر باز شد مختار و آن پنجاه نفر با شجاعت بسیار به نیروهای مصعب حمله کردند. درگیری سختی میان نیروهای مختار و کسانی که در اطراف قصر مستقر شده بودند رخ داد و از آن جایی که حمله مختار و نیروهایش بسیار سریع و غافل گیرانه صورت گرفت باعث وحشت نیروهای مصعب شد؛ لذا آنان پس از درگیری مختصری پا به فرار نهادند. بدین صورت حدود صد نفر از آنان به دست مختار و افرادش کشته شدند.

اما شخصی بصری به نام یحیی بن ضمضم که از طایفه «بنی ضبّه» بود از میان نیروهای مصعب ظاهر گردید. او ظاهر خشن و جسم تنومند و قد بسیار بلندی داشت، به گونه ای که وقتی بر اسب خود سوار می گردید پاهایش بر زمین کشیده می شد. او بی باک و نترس بود و هر کسی که در برابرش قرار می گرفت از پای درمی آورد. هیچ یک از یاران مختار تاب مقاومت در برابر او را نداشتند و وحشت فراوانی در میان افراد مختار ایجاد کرده بود. مختار تصمیم گرفت تا هر طور شده او را از پای درآورد، لذا به تعقیب او پرداخت و در یک حمله سریع و شجاعانه چنان ضربتی به سر او وارد نمود که قسمت بالای سرش از پیشانی جدا شد و از اسب بر زمین سرنگون گردید.^(۱)

این جنگ و گریز هر روز تکرار می شد و عملیات جنگ شهری یا به

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۱.

اصطلاح امروزی جنگ چریکی تا چهار ماه ادامه داشت. قصر حکومتی همانند دژ مستحکمی بود که نفوذ سربازان مصعب در آن مشکل بود و دروازه های تنگ آن، کار دفاع را آسان کرده بود؛ اما این حالت برای مختار و یاران او خسته کننده بود. آنان دچار کمبود آب آشامیدنی بودند و برای این که تشنگی کم تری برای شان عارض شود آب چاه را با عسل آمیخته بودند(۱). روحیه یاران مختار روز به روز ضعیف تر می شد. وقتی وی وضعیت را چنین دید یارانش را جمع کرد و به آنان گفت:

وای بر شما! محاصره برای تان جز نابودی و مرگ چیز دیگری در پی ندارد. بیایید همگی بر دشمن هجوم ببریم که اگر کشته شویم با سربلندی کشته خواهیم شد و اگر موفق شویم چه بهتر. به خدا سوگند من از پیروزی شما ناامید نیستم؛ چنان چه مخلصانه بجنگید خدا شما را پیروز می گرداند.

اما یاران مختار از بیرون آمدن از قصر و جنگ با مصعب خودداری کردند. وقتی مختار این وضعیت را مشاهده نمود آنان را به عاقبت این کار و آینده ای که در انتظارشان خواهد بود متوجه ساخت و موضع تسلیم ناپذیری خود را برای آنان چنین اعلام کرد:

به خدا قسم من تسلیم نمی شوم و قضاوت شما را درباره خودم قبول ندارم، اگر من کشته شوم شما نیز دچار ناتوانی و ذلت خواهید شد و هرگاه شما تسلیم آنان شوید پس از آن که آنان استوار گردیدند شما را در پیش روی یکدیگر خواهند کشت، آن گاه شما خواهید گفت که ای کاش ما از مختار پیروی می کردیم، اما اگر شما با من از قصر خارج

۱- مختار ثقفی، به نقل از کامل بن اثیر؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۰.

شوید و لو پیروز هم نشوید شرافت مندانه خواهید مرد. (۱)

یکی از یاران مختار به نام «جعده» پس از این سخنان مختار یقین نمود که مختار تسلیم نمی شود بلکه قصد رسیدن به مقام بزرگ شهادت را دارد لذا توسط طنابی از بام قصر پایین آمد و در میان قبیله خود رفت و پنهان شد. (۲)

اگر دین ندارید آزاده باشید!

اگر دین ندارید آزاده باشید!

قصد مختار از آمدن در قصر آن بود تا یک بار دیگر آخرین تلاش های خود را برای نابودی دشمنانش انجام دهد، سپاه شکست خورده اش را تجدید سازمان کند و آنان را برای حمله مجدد آماده سازد، اما می دید هرچه زمان می گذرد اراده آنان بر جنگ سست تر می شود و توان مقابله با دشمن را از دست می دهند. در مدت چهار ماه بسیاری از یاران مختار از قصر فرار نموده بودند و آنانی هم که مانده بودند دیگر توان جنگیدن را نداشتند، اما مختار که بر تصمیم خود استوار بود، وقتی وضعیت روحی یاران خود را دید آخرین تصمیمش را گرفت.

باز یاران خود را فرا خواند و آنان را برای جنگ با دشمن و شکستن محاصره دعوت نمود، اما به جز نوزده نفر فدایی و از جان گذشته که دو فرزند حجر بن عدی به نام های «عبدالله» و «عبدالرحمان» (۳) و نیز «سائب بن مالک» (معاون او) جزء آنان بودند کس دیگری حاضر نشدند.

قبل از آن که مختار با آن نوزده نفر از قصر خارج شود غسل نمود و

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۷۲ - ۲۷۳؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۱۰۶ - ۱۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۷.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۷۲ - ۲۷۳.

۳- تعلیقات الغارات ابواسحاق ثقفی، ج ۲، ص ۸۱۳.

به بدنش حنوط مالید و خود را با عطری که از همسرش «ام ثابت» در آن روز گرفته بود معطر ساخت (۱) و سر و صورتش را آراست و سپس رو به معاونش سائب کرد و از او درباره تصمیمش پرسید و گفت: نظر و اراده تو چیست؟

سائب گفت: نظری جز اراده شما ندارم.

مختار گفت: اراده من یا اراده خدا؟!

سائب گفت: اراده خدا!

مختار گفت: ای نادان! وای بر تو. ابن زبیر بر حجاز مسلط گردید و هم چنین «نجده» بر یمن و «مروان» بر شام. من هم یک عربم و چیزی کم از آنان ندارم و مانند آنان کوفه را گرفتم، اما من هدفی جز این نداشتم که انتقام خون شهدای کربلا و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بگیرم و من توانستم کسانی را که دست شان به خون آل محمد صلی الله علیه و آله آغشته شده بود به جزای اعمال شان برسانم و حال نیز در آن راستا در حرکتیم و برای دستیابی به آن می کوشم، تو اگر چنین همتی نداری دست کم برای حفظ اعتبار خود نبرد کن وزیر بار پستی و زبونی و ذلت و خواری نرو.

قسمت اخیر حرف مختار حاوی همان پیام امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا برای کوفیان است که ای مردم کوفه «اگر دین ندارید دست کم آزاده باشید».

سائب پس از سخنان مختار در حالی که تحت تأثیر قرار گرفته بود، گفت:

«انا لله و انا اليه راجعون»، نه، من کیستم که بخواهم برای حفظ اعتبار

خود بکوشم! (۱)

آخرین نبرد

آخرین نبرد

مختار و نوزده تن از باوفاترین یاران او خود را برای آخرین نبرد آماده کرده بودند. همه به این قصد که شرافت مندانه بمیرند پا به رکاب اسب های خود نهادند و این خود نهایت شجاعت یک انسان را نشان می دهد. آنان به استواری سرخ رویان کربلا و با اقتدا به سرور و سالار خود امام حسین علیه السلام می رفتند تا مرگ را نیز در برابر عزم و توان فولادین خود به زانو در آورند و پا بر نردبان سعادت همیشگی نهند و به سوی خدای خود عروج نمایند.

وقتی در قصر به روی آنان گشوده شد مختار فریاد برکشید: آیا ما در امان هستیم؟

بزرگان سپاه مصعب که متوجه مختار شدند در جواب او گفتند: اگر تسلیم حکم ما شوید در امانید و الا خیر.

مختار که هرگز قصد تسلیم شدن در برابر آنان را نداشت، فریاد برآورد: ما هرگز تسلیم شما نمی گردیم.

وقتی مختار فرمان حمله داد این نوزده نفر با چنان شجاعت و دلاوری بی نظیری بر دشمن هجوم آوردند که همه را به حیرت وا داشتند. دشمن که دانسته بود مختار و یاران او نه به قصد پیروزی بلکه برای دست یابی به مقام شهادت از قصر بیرون آمده اند از ترس پا به فرار می نهادند.

آنان ساعت ها با جنگ و گریز صفوف نیروهای مصعب را در هم

۱- اقتباس از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲۷۲ - ۲۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۱۰۷ - ۱۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۷.

می شکافتند و آنان را مجبور به فرار می نمودند. وقتی جنگ تا به محله «روغن کشان» کشانیده شد دشمن چاره ای ندید جز این که دست به تهاجم گسترده ای بزند، در محله مذکور که اکثر یاران مختار به شهادت رسیده بودند دشمن سنگینی حملات خود را بر وی متمرکز کرد. از هر سوی حتی از روی بام ها و با هر وسیله ای به او حمله کردند. مختار نیز مانند طوفان بنیان کن به هر سوی که روی می آورد صفوف دشمن را می شکافت و ضربات شمشیر او مهاجمین را بر زمین می افکند.

حلقه محاصره هر لحظه تنگ تر و شدت حملات از هر سوی شدیدتر می شد و مختار به تنهایی و با پایداری بی نظیر می جنگید که ناگه دو فرزند عبدالله بن دجاجه به نام های «طرفه» و «طراف» که از قبیله «بنی حنیفه» بودند مختار را غافل گیر و با شمشیر بر او حمله کردند. ضربات شمشیر آنان باعث گردید تا مختار از اسب بر زمین افتد.

آن دو سپس سر مختار را از بدن جدا نمودند و نزد مصعب بردند و مبلغ سی هزار درهم از او جایزه گرفتند.^(۱)

مورخان در تاریخ شهادت مختار اختلاف دارند؛ طبری و ابن اثیر تاریخ شهادت او را روز چهاردهم ماه رمضان سال ۶۷ هجری قمری ذکر می کنند که در آن هنگام مختار ۶۷ سال داشت،^(۲) اما انساب الاشراف از روز شهادت مختار حرفی نمی زند ولی می گوید وی در ماه رمضان سال

۱- تاریخ طبری، ج ۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۳؛ نویسنده مروج الذهب قاتل مختار را مردی از قبیله «بنی حنیفه» به نام «عبدالرحمان بن اسد» نقل می کند؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۸؛ سیر اعلیاء النبلاء الذهبی، ج ۳، ص ۵۴۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۱۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۸، گفتنی است که طبری چهاردهم رمضان را بنا به قول قیل روز شهادت مختار ذکر کرده و ممکن است به نظر خود ایشان ۱۶ رمضان روز شهادت مختار باشد؛ چنان که ماهیت قیام مختار نیز همین را به طبری نسبت داده است.

۶۹ هجری به شهادت رسید (۱) و بعضی از محققان روز شهادت مختار را ۱۶ رمضان ذکر کرده اند. (۲)

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۴.

۲- ماهیت قیام مختار، ص ۶۴۵.

فصل سوم: پس از شهادت مختار

اشاره

فصل سوم: پس از شهادت مختار

پس از آن که سر مختار را از بدن جدا کردند اشراف کوفه و نیروهای مصعب بدن او را قطعه قطعه نمودند (۱) و سپس به دستور مصعب دست های وی را از میچ قطع و به دیوار مسجد میخ کوب کردند. می گویند دست های قطع شده مختار تا زمان تسلط دوباره اموی ها در کوفه همچنان بر دیوار مسجد میخ کوب ماند، اما هنگامی که عبدالملک بن مروان حجاج بن یوسف ثقفی را به عنوان حاکم کوفه منصوب نمود او آن دست ها را از دیوار برداشت.

طبق نقل مسعودی یاران باوفای مختار تا چند روز پس از شهادت او در قصر مقاومت کردند و با نیروهای مصعب که می کوشیدند قصر را به تصرف خود در آورند مبارزه می کردند، اما سرانجام از مصعب امان خواستند، ولی او به آنان امان نداد لذا جنگ همچنان ادامه یافت. مصعب که مقاومت سرسختانه آنان را دید به آنان امان داد. (۲) اما به امان خود وفا نکرد و همه را کشت.

ابن اثیر می گوید یک روز بعد از قتل مختار قصر مورد تهاجم نیروهای مصعب قرار گرفت. یکی از یاران مختار به نام بحیر بن عبدالله

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۹؛ مختار ثقفی، ص ۲۵۶ به نقل از مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۴۱

۲- انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۴۲ به روایت از مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۹.

المکی کوشید تا یاران مختار را قانع کند که تسلیم نشوند بلکه تا آخرین نفس با نیروهای مصعب بجنگند اما کسی به حرف های او توجه ننمود.

سربازان مصعب پس از آن که یاران مختار تسلیم شدند، دستان همه آنان را که حدود شش تا هفت هزار نفر بودند (۱) از بازوان بستند و از قصر خارج کردند. مصعب در نظر داشت تا اسرای عرب را از موالی جدا سازد، اما اطرافیان او نپذیرفتند لذا همه آنان را گردن زدند.

مصعب به آن هم اکتفا نکرد بلکه بزرگان و اشراف زادگان کوفه را که در صدد انتقام گیری از شیعیان بودند آزاد گذاشت تا آنان هر طور که می خواهند انتقام خون پدران و بستگان خود را که به دست نیروهای مختار کشته شده بودند از طرفداران مختار به خصوص موالیان و شیعیان بگیرند، که بر اثر آن کشتار فجیع و وحشتناکی از شیعیان در کوفه به راه افتاد.

عبدالله بن عمر وقتی با مصعب ملاقات نمود او را به سبب آن کشتار فجیع سرزنش کرد و به او گفت تو قاتل ده هزار مسلمان در یک روز هستی. (۲) مورخان اسلامی از جمله یعقوبی این جنایت را یکی از خیانت های بزرگ و بی شرمانه مصعب در تاریخ اسلام ذکر می کنند. (۳)

سخت گیری بر همسران مختار

سخت گیری بر همسران مختار

مصعب بی شرمی و ناجوان مردی را به حدی رساند که پس از شهادت مختار زنان او را احضار کرد و با زور و تهدید از آنان خواست تا مختار را لعن نمایند و از او برائت و بیزاری جویند.

۱- شیخ محمدمهدی حائری، شجره الطوبی، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- مختار ثقفی، صص ۲۵۶ - ۲۵۷.

۳- مختار ثقفی، ص ۲۵۷، به نقل از تاریخ یعقوبی.

شدت عمل و قساوت قلب مصعب را درباره زنان مختار که عبارت بودند از دختر «سمره بن جندب الفزاری» و دختر «نعمان بشیر انصاری» اکثر مورخین نقل کرده و متذکر شده اند که آن دو شیر زن در برابر تهدیدها و شدت عمل مصعب ایستادگی کردند و گفتند:

ما چگونه از مردی تبری جوییم که معتقد بود پروردگار خدای اوست. او روزها روزه می گرفت و شب ها به عبادت خداوند می پرداخت؛ او جان و خون خود را در راه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او و انتقام گرفتن از قاتلین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان و شیعیان او نثار کرد، و خدایش او را بر قاتلین خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مسلط ساخت تا دل های داغدیده و رنج کشیده را شفا بخشد.

مصعب در برابر مقاومت دلیرانه و منطق صریح و شهادت بالای این دو زن خود را ناتوان دید و هیچ راه چاره ای به نظرش نرسید، لذا نامه ای به برادرش عبدالله بن زبیر نوشت و ماجرای دفاع سرسختانه آن دو زن را از شوهرشان مختار متذکر شد و از او راجع به آن دو کسب تکلیف کرد.

عبدالله در جواب مصعب نوشت: «چنان چه آنان براءت خود را از مختار اظهار داشتند و از نظر خود برگشتند آزادشان کن و در غیر آن صورت آنان را بکش!»

مصعب با بی رحمی آنان را به قتل تهدید نمود و گفت چنان چه از مختار بیزاری نجویند هر دوی آنان را خواهد کشت، به همین سبب دختر سمره که می دید مصعب در کارش جدی است و آنان را می کشد برای این که خود را از مرگ نجات دهد از روی اکراه و اجبار زبان به تکفیر مختار گشود و گفت:

«در صورتی که با شمشیر مرا به کفر هم دعوت کنی [از روی تقیه

کافر می شوم و حال نیز که مرا به قتل تهدید می کنی [آگاهی می دهم که مختار کافر بود].»

اما همسر دیگر مختار (دختر نعمان بن بشیر) حتی برای حفظ جان خود هم حاضر نشد زبان به تکفیر مختار باز کند و از او برائت جوید. او تا آخر با عشق و علاقه بسیار به شوهرش، وفاداریش را نسبت به او با فدا کردن جان خود ثابت نمود و شجاعانه در برابر تهدیدهای مصعب ایستاد و در جواب خواسته او گفت:

از من شهادتِ خلاف می خواهی؟ هرگز چنان نخواهم کرد. مرگ در پیش رویم قرار دارد و پس از مرگ بهشتی است و حضور در خدمت پیامبر و خاندان او. به خدا قسم من هرگز نزد پسر هند نمی روم و از او اطاعت نمی کنم و از فرزند ابوطالب علیه السلام دست نمی کشم.

مصعب که در برابر اراده این زن شیردل خود را کوچک و شکست خورده احساس می کرد با خشم و عصبانیت فرمان داد تا گردن او را بزنند (۱) و او نخستین زنی بود که پس از شهادت مختار گردنش را زدند و مصعب با این عمل خود لکه ننگ دیگری بر تاریخ سراسر جنایت بار و سیاه خود افزود.

بر اساس نقل مسعودی و یعقوبی، مصعب به علت کینه شدیدی که از این زن به دل گرفته بود او را پس از شکنجه کشت و او نخستین زن مسلمان است که بر اثر شکنجه و با مرگ تدریجی کشته شد. (۲)

- ۱- درباره دست گیری و قتل همسر مختار نک: مواقف الشیعه، علی بن حسین علی الاحمدی المیانجی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۶۹، صص ۲۹۵ - ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۵۶۹ - ۵۷۴؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۸؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مختار ثقفی، صص ۲۵۷ - ۲۵۸ به روایت از مروج الذهب و تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۰.
- ۲- به نقل از انتقام یا انقلاب کوفه؛ (مروج الذهب، ج ۳، صص ۹۹ - ۱۰۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۱).

دلآوری مادر مختار

دلآوری مادر مختار

مورخان نقل می کنند پس از آن که مختار و یاران او به شهادت رسیدند پنجاه نفر از بستگان او نیز همراه با او شهید شدند. مردم برای این که از معرکه جان سالم به در برند رو به فرار نهاده بودند. «دومه» مادر مختار که در شجاعت در میان زنان عرب مشهور بود و در کنار شوهر خود «ابی عبید» در فتح ایران همانند یک مرد حضور داشت، در آن زمان بر اثر کهولت سن و مصیبت شهادت مختار و سایر بستگانش ضعیف به نظر می رسید؛ از این رو وقتی «ابومحجن» او را در گیرودار فرار مردم دید به او پیشنهاد نمود که او را بر دوشش بگذارد و از معرکه نجات دهد، اما دومه با شهادت به او گفت:

به خدا سوگند ترجیح می دهم به اسارت روم، تا آنان (دشمنان) مرا (با آن حالت) به پشت تو بنگرند. (۱)

عوامل شکست قیام مختار

عوامل شکست قیام مختار

مورخان با پایان حکومت مختار و شکست او از مصعب عوامل بسیاری ذکر نموده اند (۲) اما آنچه می توان از آن ها به عنوان مهم ترین عوامل شکست قیام مختار یاد کرد، عبارت اند از:

۱. او در فرصتی که داشت نتوانست و یا زمینه آن برایش پیش نیامد تا به حکومت خود سر و سامان دهد و به سازماندهی امور حکومتی و نظامی خود پردازد. به این سبب عوامل نفوذی توانستند در حکومت او راه یابند و در مرکز قدرت او (کوفه) به فعالیت و جلب و جذب نیرو برای خود دست بزنند. همان طور که ذکر شد عبدالرحمان بن مخنف

۱- اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۲۱؛ بلاغات النساء و ذوب النصار، ص ۶۰.

۲- نک: مختار ثقفی، صص ۲۶۶ - ۲۶۸.

توانست در مأموریتی که از سوی مصعب به او داده شد بسیاری از کوفیان را از مختار جدا سازد و حتی در میان نظامیان او نیز نفوذ کند.

۲. با توجه به جو حاکم بر جامعه آن روز عرب، پذیرش این که موالیان در میان آنان از حقوق سیاسی و اجتماعی مساوی برخوردار باشند برای بسیاری از عرب ها به خصوص طبقه اشراف و اعیان که برای خود امتیازات خاصی در جامعه قائل بودند تحمل ناپذیر بود. عدالت اجتماعی برای آنان مفهومی جز این نداشت که بر موقعیت سیاسی و اجتماعی و برتری خواهی شان صدمه وارد نکند. آنان نه تنها بر موالیان بلکه بر سایر طبقات پایین جامعه فخر می فروختند و خود را نسبت به آنان صاحب حق می دانستند، اما به عکس هرگز به خواسته ها و حقوق آنان توجه نمی کردند.

همان طور که درباره مولای متقیان علی علیه السلام گفته شده که «قتل لَشَدَه عدله» (به سبب سخت گیری در برپایی عدالت به شهادت رسید)، مختار نیز به همان دلیل مورد خشم عرب ها و اشراف قرار گرفت.

۳. احمر بن شمیط با همه شجاعت و اخلاصی که به اهل بیت و هم چنین مختار داشت، اما هرگز در امور فرماندهی کل به پای مصعب و یا مهلب نمی رسید. جا داشت که در این جنگ مختار از ابراهیم بن اشتر کمک می طلبید و فرماندهی جنگ با مصعب را به او وا می گذارد.

با توجه به ویژگی هایی که ابراهیم داشت و با در نظر گرفتن موقعیت او از نظر اجتماعی و تجربیات گران بها و ارزش مندی که قبل از این در جنگ با اشراف کوفه و سپاه شام به دست آورده بود، اگر مختار او را به کوفه می طلبید و جنگ با مصعب را به عهده او می گذاشت مسلماً مختار سرنوشت دیگری می داشت.

ابن شمیط انسانی پاک دل و در عین حال ساده و خوش باور بود، به این علت فریب یکی از فرماندهان نفوذی خود را خورد و بدون توجه به عواقب و پیامدهای کار خود، باعث تضعیف نیروهای خود شد.

۴. بی وفایی و وجود نفاق در میان مردم کوفه از مؤثرترین عواملی بود که باعث شکست مختار شد، بسیاری از مردم کوفه در عین حالی که به زبان از مختار دفاع می کردند، در روز جنگ در خانه های خود پنهان شدند. مورخان در این زمینه می گویند: عده ای از یاران مختار به کناره گیری از او پرداختند و در روز جنگ در خانه های خود پنهان شدند. (۱)

خصلت بی وفایی و وجود نفاق در میان مردم کوفه مختار را به سرنوشتی مبتلا نمود که قبل از آن امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و مسلم بن عقیل با آن مواجه شدند. امام علی علیه السلام که بیش از همه از این ناحیه ضربه خورد در این باره می فرماید:

ای مردم کوفه بدن های شما در کنار هم، اما افکار و خواسته های شما پراکنده است؛ سخنان ادعایی شما سنگ های سخت را می شکنند، ولی رفتار سست شما دشمنان را امیدوار می سازد؛ در خانه هایتان که نشسته اید ادعاهای و شعارهای تند سر می دهید، اما در روز نبرد می گویید: «ای جنگ از ما دور شو»، و فرار می کنید. آن کس که از شما یاری خواهد ذلیل و خوار است، و قلب رها کننده شما آسایش ندارد. بهانه های نابخردانه می آورید؛ چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می طلبید و برای مبارزه سستی می کنید. (۲)

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۷.

۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص ۷۹.

۵. مصعب با توجه به شناختی که از روحیات مردم کوفه به دست آورده بود تنها به جنگ نظامی با مختار اکتفا نکرد بلکه علاوه بر آن جبهه ضد انقلابیون در کوفه را نیز تقویت و فعال کرد و اشخاص ضعیف النفس و دنیا پرست را به استخدام خود درآورد که شایعه پراکنی، تضعیف روحیات مردم و... جزء وظایف آنان بود.

مختار عدالت جوی آزادی خواه

مختار عدالت جوی آزادی خواه

مختار کشته شد اما موفق گردید به یکی از بزرگ ترین اهدافش که مجازات قاتلین حسین علیه السلام بود دست یابد. علاوه بر آن، حرکتی که او آغاز کرد و جنبشی که به راه انداخت تأثیر عمیق و چشم گیری بر اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان بر جای گذاشت و باعث انعقاد تحولات مهمی گردید و ضربات سختی بر حکومت امویان وارد ساخت.

هرگز نمی توان تأثیر قیام مختار را در حرکت های ضد اموی نادیده گرفت، مخصوصاً قیام ابومسلم خراسانی که باعث روی کار آمدن حکومت عباسیان شد. هم چنین نهضت مختار بزرگ ترین حرکت آزادی خواه و عدالت جو و ضد فاشیستی در زمان خود محسوب می گردد. او با این که خود از بزرگترین قبائل عرب (ثقیف) بود، برضد امتیازطلبی و برتری جویی اموی ها و اشراف موضع گرفت و عملاً به دفاع از حقوق سیاسی و اجتماعی موالیان برخاست و با آنان در تمام موارد همسان عرب ها برخورد کرد. همین امر باعث شد تا موالیان از اطراف عراق به کوفه هجوم آورند و به حمایت همه جانبه از مختار بپردازند. وی نیز آنان را در قشون خود داخل و کارها و وظایف مهم دولتی را به آنان واگذار نمود.

کربوتلی در زمینه وضعیت موالیان و وضع اشراف عرب در قبال آنان

می نویسد:

امویان تحت تأثیر تعصب نژادی تمام ملل غیر عرب را تحقیر می کردند و ایشان را در مقام اجتماعی پست تر از خود می دانستند و در نتیجه آن ها را از دخالت در امور سیاسی و فرماندهی بر کنار ساختند؛ مالیات های سنگین و بیش تر از میزان مالیات عرب ها بر آنان تحمیل می نمودند. این تعصب عربی نخست از خاندان امویان آغاز شد، سپس به صورت تعصب قبیله ای درآمد و پس از آن توسعه و در میان عرب ها عمومیت یافت. (۱)

این اختلافات از مسایل اجتماعی و سیاسی پرافرتر نهاد و کار را به جایی رساند که موالیان از ازدواج با عرب ها منع شدند. کربوتلی در این باره می نویسد:

«یکی از موارد اختلافات و جدایی ایشان با طبقات دیگر این بود که موالی باید با افراد خود ازدواج کنند.» (۲)

مختار در بهبود وضعیت اقتصادی مردم عراق نقش فراوانی داشت. او برخلاف حکام اموی و زبیری ها که خراج مناطق تحت تسلط خود را به مرکز حکومت انتقال می دادند عمل می کرد. وی در این زمینه نیز از امام علی علیه السلام پیروی نمود و تمام خراج را به مصرف عراق می رساند و به طور مساوی حقوق عرب ها و موالی را از آن می پرداخت، و با کمک های چشم گیر به موالیان که در وضعیت بسیار رقت بار اقتصادی قرار داشتند به زندگی آنان رونق بخشید و آن ها را در چرخش امور اقتصادی و اجتماعی به طور فعال وارد ساخت.

۱- مختار ثقفی، ص ۲۸۱.

۲- مختار ثقفی، ص ۲۸۴.

مختار در دگرگونی وضعیت شیعیان در زمینه های مختلف سیاسی و اعتقادی در عراق نقش مهمی ایفا و آنان را تقویت کرد و دشمنان را منهدم ساخت. او مدافع سر سخت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آمد و به بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه به خصوص امام زین العابدین علیه السلام و محمد بن حنفیه توجه خاصی داشت و کمک های فراوانی نمود. خانه های بسیاری از آنان را آباد کرد و مهم تر از همه غم و اندوه جانکاه آنان را با انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام و اصحاب او به شادی و سرور تبدیل کرد.

مختار با حرکت خود در حقیقت شالوده یک حرکت شیعی و آزادی خواه را به راه انداخت که در زمان خود بی سابقه بود، و برای نخستین بار پس از امام علی علیه السلام جنبش ضد اشرافیت را به راه انداخت و در برابر «حزب تعصب عربی» موضع سرسختانه گرفت و با آن مبارزه کرد.

با شهادت مختار، حکومت نوپای او نیز سقوط نمود و کوفه که مرکز قدرت او به حساب می آمد به تصرف مخالفین او درآمد، اما آثار حرکتی که او آغاز کرد همچنان باقی ماند. او بذر امید را بر جامعه ستم دیده موالیان کاشت، پایه های حاکمیت ظالمانه اموی را سست و متزلزل کرد و سبب انعقاد اندیشه ها و حرکت های جدید پس از خود شد؛ مهم تر از همه او به یکی از اهداف بزرگ خود یعنی مجازات قاتلین امام حسین علیه السلام دست یافت.

بخش هشتم: پاسخ به شبهات

اشاره

بخش هشتم: پاسخ به شبهات

زیر فصل ها

فصل اول: پاسخ به شبهات

فصل دوم: مختار از دید گاه اخبار

فصل سوم: آیا مختار قدرت طلب بود؟

فصل چهارم: مختار و خشونت

فصل پنجم: امام سجاد علیه السلام و اعمال مختار

فصل اول: پاسخ به شبهات

اشاره

فصل اول: پاسخ به شبهات

آیا حقیقتاً مختار شیعه و به امامت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام « معتقد بود؟

اگر مختار شیعه بود پس چرا خود را نماینده محمد بن حنفیه معرفی می کرد و نهضت خود را به اجازه او نسبت می داد؟

اصلاً قیام و حرکت مختار و هم چنین حکومتی که او در کوفه به وجود آورد آیا مورد قبول و تأیید امام زین العابدین علیه السلام بود یا خیر؟

اگر قیام او مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بود پس آن همه روایاتی که در ذم او از آن حضرت و سایر ائمه علیهم السلام وارد شده برای چه بوده است؟

چرا امام سجاد علیه السلام او را نفرین نموده و دروغ گو، دارای اعتقاد فاسد و مدعی وحی معرفی کرده است؟

اگر او شیعه بود و دوست دار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس چرا به عمویش سعد پیشنهاد کرد تا امام حسن علیه السلام را به معاویه تسلیم نماید و...؟

و سرانجام آیا این روایاتی که درباره مذمت مختار به بعضی ائمه علیهم السلام نسبت داده شده است صحت دارند یا نه؟ و اگر صحت دارند با توجه به روایاتی که در مدح و ستایش او از ائمه علیهم السلام وارد شده چگونه توجیه پذیرند؟

این ها از جمله مسائلی است که چهره مختار و قیام پرشکوه او را در نظر بسیاری که توجه درست به موقعیت و اوضاع عصر مختار نداشته اند مطرح کرده و باعث ایجاد شبهاتی در مورد او و نهضتش گردیده اند، به ویژه دشمنان مختار که با کینه ورزی عمیق و نسنجیده در صدد برآمدند

تا برای مخدوش کردن چهره واقعی او از هیچ تلاشی فروگذاری نکنند.

ما قبل از پرداختن به بررسی و پاسخ این شبهات به عوامل مؤثر و ریشه های آن ها اشاره می کنیم:

۱. حکومت اموی ها در رأس همه مخالفین مختار قرار داشت؛ زیرا از زمانی که مختار در صدد برآمد تا انتقام خون شهدای کربلا را از امویان و دارودسته آنان در عراق بگیرد، بزرگترین ضربه را به آنان از لحاظ سیاسی و نظامی وارد نمود. مختار در تحریک احساسات مردم برضد حکام اموی و بسیج کردنشان در گرفتن انتقام خون شهدای کربلا از آنان فعالیت چشم گیری کرد. او در دفع حمله امویان در مکه نقش بزرگی داشت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند. دست آنان را از حکومت بر عراق کوتاه نمود و در نبردی بی سابقه — که در موصل بین سپاه شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد و سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم اشتر به وقوع پیوست — بیش از هفتاد هزار نفر از سپاه اموی را کشت و نامدارترین فرماندهانش را از بین برد و...

امویان با توجه به تجربیاتی که از گذشته در زمینه های مخدوش کردن چهره مخالفین خود داشتند در مورد مختار نیز آرام ننشستند و با استفاده از واعظان درباری و راویان دروغ پرداز تلاش بسیاری برای تحریف چهره مختار انجام دادند تا بدین طریق پس از شهادت او جلو حرکتی را بگیرند که او آغاز کرده بود و طرفداران او را منزوی و منفور بنمایند.

۲. عبدالله بن زبیر که از دشمنان کینه توز خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آمد پس از مرگ یزید مدعی خلافت شد و از مسلمانان به نفع خود بیعت طلبید، اما مختار با مطرح کردن حقوق اهل بیت علیهم السلام و دفاع از آنان مانع بزرگی در راه گسترش خواسته های او ایجاد نمود.

اندیشه های مختار و شعارهای او هرگز با آن چه زبیری ها می خواستند قابل جمع نبود و خط فکری را که مختار در مبارزه خود در پیش گرفته بود درست در مقابل اهداف عبدالله بن زبیر قرار داشت؛ زیرا مختار خلافت را برای خاندان اهل بیت علیهم السلام می خواست، اما ابن زبیر با چنگ و دندان درصدد به دست آوردن آن برای خود بود.

بنابراین، اندیشه و خط فکری و اعتقادی مختار حتی پس از او نیز برای حکومت زبیری ها خطر آفرین بود، لذا آنان نیز در ایجاد شبهه و مخدوش ساختن چهره مختار و زیر سؤال بردن نهضت او دست کمی از اموی ها نداشتند.

۳. خویشان نزدیک جنایت کاران حادثه کربلا که به دست مختار به مجازات رسیدند و بیش تر از طبقات اشراف و صاحب نفوذ در میان عرب ها بودند به سبب از دست دادن نزدیکان خود کینه عمیقی از او در دل گرفته بودند. براین اساس آنان همیشه آلت دست حکام اموی ها و زبیری ها قرار می گرفتند و در ایجاد شبهه و شایعه سازی و پخش اکاذیب برضد مختار وسیله خوبی، هم برای زبیری ها و هم اموی ها بودند. به علاوه این که خود اینان نیز در دروغ پردازی و شایعه پراکنی برضد مختار و نهضت او کم تر از اموی ها و زبیری ها نبودند.

۴. چهارمین عاملی که می توان از آن به عنوان شبهه سازی در زمینه شخصیت و قیام مختار نام برد عناصر ناآگاه، متحجر و جاهل و محققان و نویسندگان و علمای درباری هستند که از توانایی علمی و تحقیقاتی چندانی برخوردار نبوده اند و با تکیه بر ظواهر امور و قضایا و منافع شخصی خود انگشت انتقاد بر روی شخصیت و نهضت مختار گذاشته و حتی حکم به ارتداد او نیز داده اند.

۵. عناصری که به برتری و شرافت نژادی عرب‌ها بر سایر نژادها و اقوام معتقد بوده‌اند از جمله کسانی‌اند که درصدد برآمدن تا نهضت مختار را که براساس برابری و برادری میان انسان‌ها پی‌ریزی شده و عدالت اسلامی را سرلوحه حرکت خود نموده بود، از اساس تخریب و چهره واقعی آن را در زیر آماجی از اتهامات و دروغ‌ها پنهان کنند.

البته از آن جایی که قوم‌گرایی در میان عرب‌ها همانند سایر اقوام متفاوت بوده موضع‌گیری این دسته از نظر شدت و ضعف نیز فرق می‌کرده است؛ عناصری که همه امتیازات را برای کسانی می‌خواستند که خون عربی در رگ‌های شان جریان داشته باشد، مانند اموی‌ها و زبیری‌ها. به اعتقاد آنان مختار و یاران او عناصری بودند که عزت، شرافت و بزرگواری عرب‌ها را لگدمال نمودند، از این رو می‌پنداشتند که مختار و نهضت او بزرگترین مانع بر سر راه کرامت مردم عرب است.

اما عناصر میانه رو و محافظه کار عرب که نمی‌خواستند مورد خشم و تنفر اشراف خود واقع شوند در مورد مختار و قیام او سکوت اختیار کردند و از بازگفتن حقیقت در مورد آن‌ها خودداری ورزیدند. براین اساس جناب کربوتلی در مقدمه کتاب ارزش مند خود ضمن این که وی را به عنوان یکی از شخصیت‌های بزرگ عرب می‌ستاید یکی از علل بی‌علاقگی مورخان عرب را در مورد بی‌توجهی به زندگی او حمایت مختار از موالیان و اقوام غیر عرب می‌داند و همین مطلب را در آن جا از زبان شرق شناس معروف «ولهاوزن» نیز نقل می‌نماید.

۶. ششمین عاملی که باعث ایجاد شبهه در مورد شخصیت و قیام مختار شده است روایات و موضع‌گیری‌هایی بوده که از سوی امام زین العابدین علیه السلام بنابه اقتضای مصالح و ضرورت‌ها اتخاذ می‌شد.

این شش عامل باعث گردید تا بسیاری از مسایل در مورد شخصیت و قیام مختار و اعتقادات و اهداف او هنوز هم نزد بسیاری در پرده ای از ابهام باقی بماند. ما در این بخش برای رفع این شبهات به پاسخگویی سؤالاتی می پردازیم که در شروع فصل مطرح کردیم. البته درباره دو مورد از سؤالات فوق در فصل های گذشته بحث کردیم، لذا تکرار آن را لازم نمی دانیم: یکی این که «اگر مختار واقعا شیعه بود پس چرا خود را نماینده محمد حنفیه معرفی نمود و نهضت خود را به اجازه او نسبت می داد؟ به این سؤال تحت عنوان های «مختار و محمد حنفیه» و «چرا مختار نزد محمد حنفیه رفت» پاسخ داده شد، و به سؤال دیگر که: «اگر مختار شیعه بود و دوستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، پس چرا به عمویش پیشنهاد کرد تا امام حسن علیه السلام را به معاویه تسلیم نماید»، نیز تحت عنوان های «مختار و امام حسن علیه السلام» و «نگرانی مختار از توطئه قتل امام حسن علیه السلام» و «نگرش مختار به صلح امام حسن علیه السلام» پاسخ داده شده است.

به پاسخ بقیه سؤالات مذکور نیز به مناسبت هایی در مواردی اشاره شده یا از آن ها سخن به میان آمده است اما از آن جایی که هر یک از سؤالات مذکور عنوان و بحث جدایی لازم دارد ما به ترتیب و با توجه به گنجایش و محدودیت این رساله به پاسخگویی هر یک از آن ها به طور مستقل می پردازیم و می کوشیم تا از تکرار مطالب در حد امکان دوری کنیم.

انگیزه ما از مطرح کردن این فصل (شبهات) این بوده است تا نهضت مختار و شخصیت واقعی او بهتر برای ما روشن گردد؛ زیرا درباره مختار و قیام و اهداف او سخنان و روایات متناقض و نظرهای مختلفی بیان شده است. گذشته از علمای اهل سنت که بسیاری از آنان مختار و

نهضت او را مورد حملات و اتهامات قرار داده اند بعضی از علمای بزرگ شیعه نیز در مورد او متحیر مانده یا توقف نموده نظری نداده اند؛ از جمله علامه مجلسی در بحارالانوار به صراحت می گوید که من در مورد مختار نمی توانم اظهار نظر کنم، اما بیش تر علمای شیعه او را ستوده اند، به جز «کشی» که در مورد وی تنها به نقل دو دسته از روایات پرداخته است.

آیا مختار شیعه بود؟

آیا مختار شیعه بود؟

ما در فصل دوم این رساله تحت عنوان «مختار شیعه مخلص و انقلابی» راجع به شیعه بودن و این که او معتقد به امامت امام زین العابدین علیه السلام بود، بحث کردیم و گفتیم که مختار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را برای جانشینی آن حضرت و رهبری مردم سزاوارتر و محق تر از همه می دانست و به آن سخت عقیده داشت و در این باره نظر بعضی از علما را نیز ذکر کردیم.

علامه مرقم در مورد عقیده مختار می گوید: از روایاتی که دلالت دارد بر این که امام زین العابدین علیه السلام برای مختار از خدا طلب بخشش و رحمت نموده و در حق او دعا کرده و هم چنین سایر روایاتی که دشنام و لعن او را منع کرده، برای علمای ما صداقت و اخلاص مختار را در این که مردم را به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرامی خوانده [و به آن خاندان عقیده داشته] روشن می سازد. لذا علما او را از تهمت های ناروا و ناپسندی که دشمنان اهل بیت علیهم السلام به او بسته اند پاک می دانند، و از علمایی که به پاکی، صداقت و خلوص نیت و اعتقاد او به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح نموده اند: «ابن داود» در کتاب رجالش، و «ابن طاوس» در تحریر الطاوسی و «علامه حلی» در الخلاصه و استر آبادی در

حاشیه بر کتاب منهج المقال و «فاضل حائری» در منتهی المقال می باشند. (۱)

علامه مامقانی در مورد مذهب مختار معتقد است که او امامی مذهب بود و بالاتر از آن، در زمینه امامی بودن مختار مدعی اجماع علمای شیعه و سنی است و در ادامه کلام خود می گوید حق این است که مختار معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام بود، و در این مورد چهار دلیل می آورد که مهم ترین آن ها عبارت اند از:

۱. ارسال هدیه های ارزشمند از سوی مختار به امام سجاد علیه السلام کاشف است از اعتقاد مختار به امامت حضرت سجاد علیه السلام؛ زیرا اگر مختار به امامت «محمد حنفیه» قائل بود نه حضرت سجاد، می بایست هدایایش را به امام خود یعنی محمد حنفیه می فرستاد نه حضرت سجاد.

۲. مامقانی دعای امام سجاد علیه السلام در حق مختار و طلب جزای خیر از خدا برای او را دلیل بر امامی بودن او ذکر می کند و هم چنین می افزاید مختار کسی بود که امام صادق علیه السلام برای او طلب رحمت نمود. بنابراین معنی ندارد که بگوییم امام برای کسی که از نظر عقیده با او مخالف بود طلب رحمت و اظهار رضایت و خشنودی کند. زیرا به اعتقاد امامیه رضایت ائمه علیهم السلام گواه و گویای رضایت خداوند است (۲) و خداوند تنها از بندگان پاک و مخلص خود رضایت دارد.

آیت الله خویی رحمه الله نیز دعای امام سجاد علیه السلام در حق مختار را دلیل واضح و برهان انکارناپذیر بر امامی بودن وی می داند. (۳) علامه امینی هم در مقام دفاع از حقانیت عقیده مختار و نهضت او چنین می فرماید:

۱- مقرّم، تنزیه المختار، ص ۱۷ .

۲- عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۵ .

۳- نک: فصل چهارم همین کتاب تحت عنوان «مختار و رهبری امام سجاد» .

هر کسی که با چشم بصیرت و حقیقت بین و به دور از تعصب و غرض ورزی ها کتاب های تاریخ، حدیث و علم رجال را مطالعه و بررسی کند متوجه می شود که مختار از شخصیت های بزرگ دین و از مردان مخلص و هدایت شده است و نهضت بزرگ او جز برای برپایی عدالت و مبارزه با دشمنان دین و ریشه کن سازی بیدادگری امویان نبوده است، و ساحت او از مذهب کیسانی به دور است [این می رساند که او به امامت حضرت سجاد علیه السلام معتقد بوده است] و نسبت های ناروایی که به او داده شده، دروغی بیش نیست و مختار از همه آن نسبت ها و تهمت ها پاک است؛ از این رو پیشوایان دین ما یعنی حضرت امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و حضرت امام صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاده و وی را مدح نموده و از نهضتش قدردانی کرده و او و اعمالش را موجب ستایش خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند.

دانشمندان اسلام نیز از مختار به بزرگی یاد و او را از نسبت ها و تهمت های ناروا پاک دانسته اند که از آن جمله اند: «سیدجمال الدین بن طوس» در رجال آیت الله علامه در خلاصه و «ابن داود» در «رجال» و ابن نما در کتابی که در شرح حال مختار (ذوب النصار) نوشته است و «مقدس اردبیلی» در حدیقه الشیعه و «صاحب معالم» در التحریر الطاووسی و «قاضی نورالله مرعشی» در مجالس المؤمنین. همه اینان مختار را ستایش کرده و «شیخ ابوعلی» در منتهی المقال و بسیاری از علمای دیگر از او دفاع کرده اند.

علمای پیشین به حدی برای مختار عظمت قائل بودند که شهید اول رحمه الله در کتاب مزار خود زیارت نامه مخصوصی برای او نوشته است، که در آن زیارت نامه ایشان با صراحت به درستی عقیده و راستی راه او

گواهی داده و این که او به ولایت اهل بیت علیهم السلام معتقد بوده، به آن اخلاص داشته، عشق می ورزیده، در راه خدا گام بر می داشته، از پیروان و دوستان امام زین العابدین علیه السلام بوده و در راه کسب رضایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام جان خود را نثار کرده و برای خشنودی ائمه اطهار علیهم السلام و یاری فرزندان علی علیه السلام و گرفتن انتقام خون حسین علیه السلام و یاران باوفای او بسیار کوشیده است. (۱)

مرحوم علامه امینی در الغدیر نقل می کند: «قبر مختار در روزگاران گذشته از مزارهای مشهور در نزد شیعه بود [و امروز هم مزارش در کوفه زایران بسیاری دارد] و بنابر آنچه در صفحه ۱۳۸، جلد اول رحله «ابن بطوطه» آمده گنبد معروفی هم داشته است. (۲) این گفته ایشان می رساند که مختار از بزرگان شیعه بوده و نزد آنان منزلت بسیاری داشته است.

محمد حنفیه و مذهب کیسانیه

محمد حنفیه و مذهب کیسانیه

به راستی اگر مختار به امامت امام زین العابدین علیه السلام معتقد بود پس چرا خود را نماینده محمد حنفیه معرفی می کرد و نهضت خود را به اجازه او منسوب می دانست نه حضرت سجاد علیه السلام؟

مسأله نمایندگی مختار از سوی محمد حنفیه شایعه کیسانی بودن او را تقویت می نماید و مخالفینش آن را دلیل محکمی بر این می دانند که او معتقد به امامت محمد حنفیه و کیسانی مذهب بود. ما علل این را که چرا مختار خود را نماینده محمد حنفیه معرفی نمود در فصل چهارم ذکر کردیم، لذا تکرار آن را لازم نمی دانیم، اما گفتنی است متأسفانه در

۱- الغدیر، ج ۲، صص ۳۴۳ _ ۳۴۴.

۲- ترجمه الغدیر، برگردان: علی شیخ الاسلامی، صص ۲۳۸ _ ۲۳۹؛ الغدیر، ص ۳۴۳.

بسیاری از کتب ملل که مؤلفین آن‌ها از علمای اهل سنت اند تصریح شده که او پیرو مذهب کیسانی بوده و مردم را به امامت محمد حنفیه دعوت می‌کرده است، بلکه گفته‌اند او مؤسس مذهب کیسانیه است، به همین علت گاهی به جای کلمه کیسانیه از کلمه مختاریه استفاده نموده‌اند. (۱)

اگر کتب مورخان را بررسی کنیم باز می‌بینیم که همه آنان بر این موضوع که مختار به مردم می‌گفت: «من نماینده محمد حنفیه ام و از طرف او مأموریت دارم، تا انتقام خون اهل بیت علیهم السلام را بگیرم» تا حدودی صراحت دارند، اما آیا این گفته می‌تواند این مطلب را هم ثابت کند که مختار به امامت محمد حنفیه قائل بود؟

ما در فصل چهارم این رساله گفتیم که چرا مختار خود را نماینده محمد حنفیه می‌خواند، یکی از دلایل ما این بود که خود امام زین العابدین علیه السلام محمد حنفیه را در حضور نمایندگان مردم کوفه نماینده خود در جنبش مختار معرفی کرد. (۲) به همین لحاظ در آن زمان هیچ یک از شیعیانی که معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام بودند بر نمایندگی مختار از محمد حنفیه اعتراضی نمی‌کردند و آن را حمل به تبلیغ از امامت او نمی‌کردند.

گذشته از آن بنا بر نقل اکثر مورخان مختار از مردم «براساس اطاعت از قرآن و پیروی از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و برای انتقام خون شهدای کربلا و دفاع از مظلومان و ستم دیدگان» بیعت می‌گرفت (۳) و در آن بیعت

۱- نک: الفرق بین الفرق، عبدالقاهر، ج ۱، ص ۴۳؛ ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، صص ۱۴۷ _ ۱۴۸؛ وفيات الاعیان، محمد بن ابی بکر خلکان، ج ۴، ص ۱۷۲.

۲- نک: فصل چهارم همین رساله، تحت عنوان «مختار پس از آزادی».

۳- نک: فصل چهارم همین رساله تحت عنوان «بیعت رستگاری و پیمان آگاهانه».

هرگز موضوع خلافت و امامت محمد حنفیه را مطرح نساخت؛ اگر او واقعا محمد حنفیه را امام می دانست باید آن را مطرح می کرد.

علامه مقرّم نیز می گوید: در دعوت مختار جمله یا سخن و عملی که برساند او بر امامت محمد حنفیه معتقد بوده است وجود ندارد. او سپس موضوع نمایندگی مختار از محمد حنفیه را چنین بیان می دارد:

هدف مختار از مطرح کردن محمد حنفیه به عنوان رهبر قیام، خود یک سیاست و تدبیر بود؛ زیرا مختار و نیز محمد حنفیه نمی خواستند که حکام وقت برای امام سجاد علیه السلام مزاحمت و مشکلی ایجاد کنند و چنان چه نقش امام سجاد علیه السلام در قیام مختار آشکار می شد جان آن حضرت در معرض خطر قرار می گرفت؛ لذا مختار برای حفظ جان «تقیّه» را رعایت نمود و محمد حنفیه را مطرح ساخت. البته این مطلب برای این نبوده که محمد حنفیه [همان طور که بعضی ها گفته اند] ادعای [امامت در قبال حضرت سجاد علیه السلام] داشت بلکه همه بر اطاعت محمد حنفیه از امامت حضرت سجاد علیه السلام اتفاق نظر دارند. (۱)

علامه مقرّم در اول این سخن خود می گوید: چنان چه مختار ادعای باطلی از قبیل نبوت یا امامت (برای غیر از حضرت سجاد علیه السلام) می داشت ائمه طاهرین علیهم السلام این انحراف او را بیان می کردند و متذکر می شدند. (۲)

علامه امینی نیز کیسانی بودن مختار را غیرواقعی می داند و می گوید که ساحت او از این مذهب به دور است. (۳)

۱- نک: تنزیه المختار، ص ۱۵ .

۲- تنزیه المختار، ص ۱۵.

۳- الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳ .

علامه مامقانی کیسانی بودن مختار را رد می کند و معتقد بودن او به امامت محمد حنفیه را تهمت بی پایه می داند، و می گوید: اما صرف این که عده ای او را کیسانی می گویند دلیل نمی شود که دارای مذهب کیسانی باشد؛ زیرا ممکن است دلیل نسبت دادن کیسانی به مختار قول حضرت علی علیه السلام درباره او باشد که فرمود: «یا کیس کیس» که به معنای بسیار هوشمند و داناست.

مرحوم آیت الله خوبی می فرماید: بعضی از علمای اهل سنت مختار را به مذهب کیسانی نسبت داده اند که این ادعای باطل و نادرست است؛ زیرا اولاً محمد حنفیه مدعی امامت برای خود نبود تا مختار مردم را به امامت او دعوت کند. ثانیاً مذهب کیسانی پس از فوت محمد حنفیه پایه ریزی شد و به وجود آمد و وقتی که مختار کشته شد محمد بن حنفیه زنده بود [پس در زمان مختار مذهبی به نام کیسانی وجود نداشت]. اما علت این که مختار را «کیسان» می خوانند نه برای این که مذهب او کیسانی است بلکه به فرض این که این لقب را در مورد او درست بدانیم منشأش همان روایت «کشی» از امیرمؤمنان علیه السلام است که درباره او فرمود: «یا کیس یا کیس»^(۱).

امام سجاد علیه السلام و حکومت مختار

امام سجاد علیه السلام و حکومت مختار

پس از آن که روشن گردید که مختار شیعه و معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام بود این سؤال مطرح می شود که آیا نهضت و قیام مختار و هم چنین حکومتی که او در کوفه تشکیل داد مورد تأیید امام زین العابدین علیه السلام بود یا خیر؟

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، صص ۱۰۱ - ۱۰۲.

در فصل چهارم درباره «نهضت مختار و رهبری امام سجّاد علیه السلام» بحث کردیم و گفتیم که امام سجّاد علیه السلام کاملاً در جریان نهضت مختار قرار داشت و به آن خوش بین بود. (۱)

دلایل بسیاری در مورد رضایت امام زین العابدین علیه السلام از نهضت و حکومت مختار وجود دارد؛ از جمله معرفی محمد حنفیه به عنوان نماینده خود در نهضت مختار برای ریش سفیدان کوفه (۲) و دعای حضرت سجّاد علیه السلام در حق مختار هنگامی که سر عبیدالله بن زیاد را خدمت آن حضرت فرستاد. (۳) در این دعا امام با صراحت از خداوند می خواهد که:

۱. برای او طول عمر عنایت کند؛

۲. مختار را بر دشمنانش پیروز گرداند؛

۳. به او در راه رضای خدا و خشنودی او توفیق عنایت فرماید؛

۴. مختار را مورد لطف و مغفرت خود در دنیا و آخرت قرار دهد.

این دعای امام زین العابدین علیه السلام و امثال آن که در مورد مختار نقل شده به قول آیت الله خویی (۴) دلیل قاطع و انکارناپذیری است بر این که نهضت و حکومت مختار مورد تأیید و اجازه شخص امام علیه السلام بوده است، و مختار نزد آن حضرت از برگزیده ترین و شایسته ترین انسان های زمان خود به شمار می آمد.

اگر مختار دارای اهداف و آرمان های غیر از اهداف امام می بود و آن حضرت درباره نهضت و حکومت او نظر موافق نمی داشت هرگز در حق

۱- نک: فصل چهارم همین رساله .

۲- نک: فصل چهارم همین رساله تحت عنوان «مختار پس از زندان» .

۳- نک: به فصل ششم، همین رساله .

۴- نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۷۸ .

او دعا نمی کرد و اجابت آن را از خدا نمی خواست؛ زیرا هرگز امام معصوم علیه السلام برای مخالفین دین و منحرفین چنان دعایی نمی کند.

علامه مامقانی نیز می گوید: در این که آیا حکومت مختار بر باطل استوار بود یا به اجازه امام سجاد علیه السلام و مورد تأیید آن حضرت، ظاهر روایات و اخبار [همان دعاهاى ائمه عليهم السلام و از جمله امام سجاد علیه السلام] می رساند که آن حضرت حکومت مختار را قبول داشت و آن را تأیید می کرد. (۱)

داستان مجازات حرمله و روایت منهال از امام سجاد علیه السلام درباره پیش بینی نحوه مجازات او و رضایت آن حضرت از قاتل حرمله و به دنبال آن، واکنش مختار در قبال شنیدن آن روایت، خود گواه روشنی است بر اعتقاد مختار به امامت حضرت سجاد علیه السلام و متقابلاً به رضایت آن حضرت از عمل و در نتیجه از حکومت مختار و این که وی نهایت سعی خود را در تمام امور حکومتی برای جلب رضایت امام می کرد. (۲)

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲- نک: فصل ششم همین رساله، تحت عنوان «سجده طولانی و روزه شکر».

فصل دوم: مختار از دیدگاه اخبار

اشاره

فصل دوم: مختار از دیدگاه اخبار

سؤال دیگری که باید به پاسخگویی آن پردازیم این است که اگر مختار شیعه معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام بود و حکومت او هم مورد تأیید آن حضرت قرار داشت پس فلسفه ذم او در روایات و به خصوص احادیثی که از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده است چیست؟

آنچه بیش از همه اهمیت مطرح کردن چنین سؤالی را ایجاب می نماید بعضی از روایاتی است که ظاهراً از ثقه نقل شده و دال بر تبری امام سجاد علیه السلام و روگردانی آن حضرت از مختار است. اما بسیاری از آن روایات سند درستی ندارد و از نظر علمای ما پذیرفتنی نیست. پس قبل از پاسخگویی به سؤال فوق لازم است تا بعضی از آن روایات را بیاوریم و آن ها را از نظر موضوع دسته بندی کنیم و سپس به بررسی آن ها پردازیم:

در مجموع می توان همه روایاتی را که در مورد مختار نقل شده به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای از روایات در مدح مختار نقل شده و دسته دیگر در ذم او آمده است.

وجود این دو دسته از اخبار باعث شده تا شخصیت مختار مورد سؤال قرار گیرد و عده ای از علما حداقل در مورد او متحیر بمانند و سکوت کنند یا توقف نمایند.

اخباری که مختار در آن مدح شده

اخباری که مختار در آن مدح شده

اخبار دال بر مدح مختار بسیار زیاد است که عمدتاً از امام سجاد علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده. آیت الله خوئی رحمه الله هم در مورد این دسته از روایات می گوید: «اخباری که در مورد مدح

مختار وارد شده متضافر (تأیید کننده یکدیگر) است. (۱) ما در اینجا به ذکر مهم ترین آن ها می پردازیم:

۱. امام علی علیه السلام: به زودی فرزندم حسین علیه السلام کشته خواهد شد، اما اندکی پس از آن جوانی از قبیله «ثقیف» به پا می خیزد و انتقام او را از این ستم کاران می گیرد و سیصد و هشتاد هزار نفر از آنان را می کشد. (۲)

۲. اصیغ بن نباته نقل می کند: روزی مختار را دیدم که بر زانوان امیرمؤمنان علیه السلام نشسته بود و در حالی که آن حضرت دست خود را [از روی محبت] بر سر او می کشید می فرمود: ای زیرک، ای زیرک. (۳)

۳. امام حسین علیه السلام در خطبه ای برای لشکر کوفه و شام فرمود: خداوندا، بر اینان آن جوان ثقفی را مسلط گردان تا شرنگ مرگ و ذلت را در کام شان فرو ریزد و از قاتلان ما کسی را نبخشد و به جای هر کشته ای از ما بکشد. و در برابر هر ضربتی که به ما وارد نموده اند ضربتی وارد نماید، و انتقام مرا و اصحاب و خاندان و پیروانم را از اینان بگیرد. (۴)

۴. عمر بن علی علیه السلام (فرزند حضرت سجاد): هنگامی که مختار سر بریده عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را خدمت امام سجاد علیه السلام فرستاد، آن حضرت بی درنگ به سجده افتاد و گفت: سپاس خدای را که انتقام مرا از دشمنانم گرفت. خداوند به مختار پاداش خیر عنایت فرماید. (۵)

۵. باز عمر بن علی علیه السلام می گوید: مختار مبلغ بیست هزار دینار برای

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۴.

۲- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۵۰۴.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۳؛ رجال کشی، ص ۱۱۶؛ قاموس الرجال، ج ۸، صص ۳۴۴ - ۳۴۵.

۴- بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۱۰ و ۳۸۶.

۵- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۴؛ رجال کشی، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۷۸.

امام سجاد علیه السلام فرستاد و آن حضرت آن را پذیرفت و با آن خانه عقیل و سایر بنی هاشم را تعمیر کرد.

۶. عبدالله بن شریک: روز عید قربان همراه عده ای از دوستان خدمت امام باقر علیه السلام مشرف شدیم، امام غلام خود را فرستاد تا سلمانی را حاضر کند. من در محضر آن حضرت نشسته بودم که پیرمردی از اهالی کوفه، بر آن حضرت وارد شد و یک راست خدمت ایشان رفت تا دستان مبارک او را ببوسد، اما امام دست خود را کشید و نگذاشت که دو دستش را ببوسد و سپس به آن مرد فرمود:

تو کیستی؟

گفت: من ابو محمد حکم فرزند مختار ثقفی هستم.

وقتی امام این حرف را شنید، دست او را گرفت و وی را که مقداری با آن حضرت فاصله داشت به سوی خود کشید و نزدیک آورد (آنچنان که گویا می خواهد او را در آغوش بگیرد) و در پهلوی خود نشانده، با این که نگذاشته بود تا او دستش را ببوسد.

فرزند مختار پس از آن به امام گفت: ای فرزند پیامبر، مردم در مورد پدرم سخن ها می گویند و نسبت هایی به او می دهند، [من متحیرم که چه بگویم] به خدا سوگند حرف، حرف شما است [و من دوست دارم تا حقیقت را از زبان شما بشنوم].

امام گفت: مردم چه می گویند؟

فرزند مختار گفت: می گویند او دروغ گو بود، اما هرچه شما به من بگویید می پذیرم.

امام فرمود: نه! سبحان الله! پدرم به من فرمود به خدا سوگند مهریه مادرم از اموالی که مختار فرستاده بود پرداخت شده است. مگر جز این

است که او خانه های ما را آباد کرد، قاتلین ما را کشت و انتقام خون ما را از دشمنان ما گرفت؟! پس خدا رحمت کند مختار را. به خدا سوگند از پدرم شنیده ام که فرمود: مختار پیوسته در خدمت فاطمه دختر علی می رفت و برای او خدمت می کرد؛ فرش می گسترد و متکایش را می گذاشت و از او حدیث می آموخت. خدا رحمت کند پدرت [مختار] را! خدا رحمت کند پدرت را! که حق ما را از هر کسی که بر او بود باز پس گرفت و انتقام ما را از قاتلان ما ستاند و به خون خواهی ما برخاست. (۱)

۷. «سدیر» از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: به مختار دشنام ندهید، زیرا او بود که قاتلین ما را به کیفر رسانید و به خون خواهی ما به پا خاست، و به امر ازدواج مردان تهیدست و زنان بیوه ما پرداخت و در تنگدستی و روزهای سخت، نیازمندی های مادی ما را رفع نمود. (۲)

۸. جارودبن منذر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: پس از شهادت جانشوز اباعبدالله الحسین علیه السلام زنان بنی هاشم نه شانه به سر کشیدند و نه خضاب به مو بستند تا این که مختار سرهای بریده قاتلین امام حسین علیه السلام را برای ما فرستاد. (۳)

۹. «مرزبانی» از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند: پس از شهادت سیدالشهدا علیه السلام هیچ زنی از بنی هاشم سرمه به چشم نکشید و خضاب به مو نبست و از خانه های ما تا پنج سال دودی

- ۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۵؛ رجال کشی، ص ۱۱۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳.
- ۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳ به نقل از اخذ الثار ابن نما؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۵؛ رجال کشی، ۱۱۵.
- ۳- رجال کشی، ص ۱۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶، و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۳.

برنخاست و غذای گرمی پخته نشد تا این که عبیدالله بن زیاد کشته شد. (۱)

۱۰. فاطمه بنت علی علیه السلام: پس از مصیبت کربلا هیچ زنی از ما به خود حنا نبست و میل سرمه ای به چشم نکشید و موهای خود را شانه نزد تا زمانی که مختار سر بریده عبیدالله بن زیاد را فرستاد. (۲)

آنچه از این روایات به دست می آید

آنچه از این روایات به دست می آید

روایاتی که ذکر کردیم همه روایاتی نیست که در مدح مختار آمده، بلکه نمونه هایی از آن است و می توان از مجموع آن ها چنین نتیجه گرفت:

۱. مختار محبوب و مورد توجه امامان معصوم علیهم السلام بود. امیرمؤمنان علیه السلام با توجه به شناخت کامل و دقیقی که از مختار و آینده او داشت، دست نوازش و محبت به سرش می کشید و او را «زیرک و هوشمند» خطاب می کرد. امام حسین علیه السلام نیز در لحظات دشوار که سیل دشمنان از هر سوی همچون گرگان گرسنه بر آن حضرت هجوم می آوردند، آنان را از ظهور مردی از قبیله ثقیف بیم می داد؛ مردی که امام حسین علیه السلام از او به بزرگی یاد کرد و او را انتقام گیرنده خون خویش و یاران خود معرفی نمود.

دعای امام زین العابدین علیه السلام و طلب رحمت و پیروزی و آرزوی سعادت و توفیق برای مختار و هم چنین دعای حضرت امام باقر علیه السلام بیانگر این است که اعمال و نهضت مختار و شخصیت برجسته او مورد تأیید ائمه علیهم السلام بود، و گرنه، هرگز مختار مورد لطف، محبت و دعای آن بزرگواران واقع نمی گردید؛ زیرا دعای ائمه علیهم السلام باران رحمت الهی است که جز بر گل برگ های جلا یافته از نور خداوندی بر هیچ چیز دیگری

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۴؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۳.

نمی بارد و چشمه سار پاک و زلال خداوندی است که تنها بر کشتزار دل های پاک جریان می یابد. مگر می شود امام معصومی که بر حق است انسانی را که بر باطل است بی دلیل مورد محبت خویش قرار دهد و باورهای فاسد و اعمال نادرست او را با این کار خود تأیید کند؟ هرگز!

۲. اعمال مختار و قیام او نه تنها مورد پسند و موجب رضایت ائمه علیهم السلام قرار گرفت بلکه باعث شادی آنان نیز گردید و گل شادی را در دل هایی که از مصیبت جان سوز کربلا به خون نشسته بود شکوفا کرد و از سنگینی اندوه جانکاه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان آنان کاست؛ به حدی که امام زین العابدین علیه السلام از شدت خوشحالی سجده شکر کرد و زبان به دعای مختار گشود که «خدایا او را پاداش نیک عنایت فرما!...».

۳. مختار نیز همانند همه مردان بزرگ دین به پاس خدمات ارزشمندش باید احترام و قدردانی و نامش به نیکی یاد شود، هرگز مردی چون او سزاوار دشنام و نفرین نیست؛ زیرا آن که موجب نفرین است هرگز نمی تواند مورد ستایش امام و پیشوای دین قرار گیرد، از این رو امامان ما نفرین و دشنام او را منع کرده اند.

۴. از این که امام سجّاد علیه السلام هدیه های مختار را می پذیرفت و اموالی را که وی برای آن حضرت می فرستاد به مصارف امور و نیازهای بنی هاشم و فقیران و نیازمندان می رساند معلوم می شود که امام سجّاد علیه السلام حکومت مختار را نیز قبول داشته است و در نتیجه، آن درآمدهای حکومتی و سایر وجوهات شرعیه ای که او جمع آوری می کرد، به اذن امام بود؛ در غیر آن صورت او نمی توانست در آن تصرف کند و امام نیز اموالی را که از راه غیر مشروع به دست می آمد هرگز نمی پذیرفت.

اخباری که مختار در آن ها ذم شده است

اخباری که مختار در آن ها ذم شده است

در برابر نمونه هایی از اخباری که ذکر کردیم روایات دیگری وجود دارد که در آن مختار نکوهش شده است. از این دسته احادیث نیز ما به ذکر بعضی از نمونه های آن بسنده می کنیم و سپس به پاسخگویی آن ها می پردازیم.

۱. از امام باقر علیه السلام نقل شده که مختار فرزند ابی عبید نامه ای به علی بن الحسین علیه السلام نوشت و همراه با آن هدایایی از عراق خدمت آن حضرت فرستاد و هنگامی که فرستادگان او به در خانه امام سجاد علیه السلام رسیدند کسی را برای کسب اجازه ورود خدمت امام علیه السلام فرستادند، اما فرستاده حضرت بیرون آمد و به آنان گفت: حضرت می فرماید از «خانه من دور شوید. من هدایای دروغ گویان را نمی پذیرم و نامه شان را هم نمی خوانم.» (۱)

۲. همین مضمون روایت را مسعودی نقل می کند اما سند روایت را ذکر نمی کند ولی در آخر روایت مسعودی آمده است پس از آن که حضرت سجاد نامه و هدایای مختار را رد کرد، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گروهی از مردم به او ناسزا گفت و دروغ گویش خواند. (۲)

بررسی این دو روایت

بررسی این دو روایت

در این دو روایت دو نکته به عنوان ذم مطرح شده است که باید بررسی شود:

۱. نپذیرفتن هدیه مختار؛

۲. نسبت دروغ گو دادن به او آن هم در ملاء عام؛

البته روایاتی دیگر نیز نقل شده است که همان دو نکته در آن ها هم وجود دارد. بنابراین ما به طور کلی به بررسی این دسته از روایات

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۴؛ رجال کشی، ص ۱۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۶.

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۴.

می پردازیم.

اولاً این دسته از روایات با احادیثی که قبلاً ذکر کردیم (روایات مدح کننده) به ویژه با روایات عبدالله بن شریک و سدیر که از امام باقر علیه السلام نقل می کنند و دو روایت عمر بن علی بن الحسین علیه السلام تناقض دارد و از آن جایی که روایات مدح کننده هم از نظر سند و هم از لحاظ دلالت و صراحت بر این دو روایت و امثال آن برتری دارند نمی توانند با آن ها تعارض کنند و آیت الله خویی رحمه الله نیز در بررسی چنین روایاتی می فرماید: «این روایات [روایاتی که مختار در آن ذم شده] از نظر سند بسیار ضعیف اند.»^(۱) به فرض که چنین روایاتی را صحیح هم بدانیم با توجه به موقعیت امام سجّاد علیه السلام و روایات گذشته آن ها را حمل بر تقیه می کنیم؛ زیرا معنی ندارد که امام سجّاد علیه السلام در یک مورد اموالی را که مختار می فرستاد بپذیرد و آن را در مواردی که صلاح می دانست مصرف نماید، امّا در موارد دیگر ردّ کند و به قول علامه مامقانی اگر هدایای مختار حرام بود چگونه دوباره حلال می گردید؟!^(۲)

بنابراین ردّ هدایای مختار و نسبت دروغ گفتن به او از سوی امام سجّاد علیه السلام صرفاً ناشی از تقیه بود نه چیز دیگر؛ زیرا با توجه به شرایط سختی که در آن زمان حاکم بود، امام سجّاد علیه السلام می کوشید تا هرگونه ارتباط خود را با مختار پنهان کند، در حالی که قلباً او را تأیید می کرد و در خفا و مواردی که خطری متوجه آن حضرت نمی شد به حمایت علنی از او می پرداخت و هدایایش را می پذیرفت.

امام صادق علیه السلام نیز در مورد «زراره بن اعین» و «محمد بن مسلم» و

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۶.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۶.

«هشام بن حکم» و... که همه علمای ما به شخصیت و خلوص آنان معترف اند، در مواردی از باب تقیّه به سرزنش آن ها می پرداخت. (۱)

روایت سوم گفته ما را تأیید می کند و نشان می دهد که رد کردن هدایای مختار برای این بوده است که رابطه او با حضرت سجّاد علیه السلام پنهان بماند:

۳. عمر بن علی علیه السلام می گوید: مختار برای حضرت سجّاد علیه السلام بیست هزار دینار فرستاد و حضرت آن را پذیرفت و با آن خانه عقیل بن ابی طالب را تعمیر کرد. پس از آن نیز مختار چهل هزار دینار دیگر برای آن حضرت فرستاد و آن، موقعی بود که کمک های مختار آشکار شد و امام آن ها را رد نمود و سپس به ذم او پرداخت. (۲)

این روایت را اگر بپذیریم صراحت دارد برای این که رد هدایای مختار و هم چنین ذم او از سوی حضرت امام سجّاد علیه السلام درست پس از آشکار شدن آن کمک ها در بین مردم بوده است. پس می توان از آن چنین نتیجه گرفت که امام به سبب آشکار نشدن رابطه اش با مختار از باب تقیّه هدایای او را در مرتبه دوم نپذیرفت و او را نکوهش کرد.

۴. روایت دیگر نیز در ذم مختار نقل شده است که علامه مامقانی از بحارالانوار و کتاب مختصر شیخ حسن بن سلیمان نقل می کند:

مختار صد هزار درهم خدمت امام سجّاد علیه السلام فرستاد. آن حضرت میلی به قبول آن پول نداشت و از رد کردن آن نیز بیم ناک شد، لذا صلاح دید تا آن را در بیت المال نگه دارد. پس از کشته شدن مختار امام نامه ای به عبدالملک نوشت و او را از آن پول و [این که او میلی به گرفتنش

۱- نک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۵؛ انتقام یا انقلاب کوفه، ص ۱۲۷.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۴؛ علامه سید علی اصغر ابی بقلی، طوایف المقال، ص ۵۹۰.

نداشته است [باخبر ساخت.

عبدالملک بن مروان در پاسخ نامه حضرت سجاد علیه السلام نوشت که من آن ها را به شما بخشیدم؟! و... (۱)

این روایت از جهات مختلف نقدپذیر است، اما اگر آن را صحیح هم بدانیم با توجه به روایات متواتر گذشته می توان گفت که رد هدایای مختار و نامه نوشتن آن حضرت به عبدالملک برای افشا نشدن رابطه آن حضرت با مختار و صرفاً از باب تقیه بوده است. زیرا اولاً اگر آن مال حرام بود پس چگونه بعد از اجازه مروان حلال شد و حضرت در آن تصرف نمود؟! ثانياً اگر امام هدایای مختار را حرام می دانست پس چرا از اول آن را پذیرفت و نزد خود نگه داشت؟ ثالثاً اگر آن حضرت هدایای مختار را حرام می دانست و تصرف در آن ها را جایز نمی دانست به چه ملاکی آن را به حاکم جابری چون عبدالملک برگرداند؟

پس همان طور که در فصل چهارم توضیح دادیم که حضرت سجاد علیه السلام به دو دلیل در اجتماعات ظهور فعال نداشت و آشکارا وارد صحنه مبارزه نمی شد. (۲) به همان علت صلاح در آن می دید که به عبدالملک برای این که برای آن حضرت مزاحمتی ایجاد ننماید و آسیبی نرساند آن نامه را نوشت تا خیال او را از این موضوع که حضرت سجاد راضی به جنگ با اموی ها نبوده است و ارتباطی با مختار نداشته، راحت سازد.

پس با توجه به روایات بسیار و متواتر که در مدح مختار وارد شده است و با در نظر داشتن موقعیت و شرایطی که حضرت امام سجاد علیه السلام در آن قرار داشت می توان گفت: روایاتی که در ذم مختار آمده دو دسته

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۵ .

۲- نک: فصل چهارم همین رساله .

است، روایاتی که از اساس به دست دشمنان و مخالفان مختار برای مخدوش کردن چهره واقعی او جعل گردیده و دسته دیگر روایاتی است که در حال تقیه از امام نقل شده است.

مختار و ادعای نبوت!

مختار و ادعای نبوت!

در اول این فصل جریان ها و عواملی را شمردیم که در ایجاد شبهه و مخدوش کردن شخصیت و قیام مختار نقش داشتند و گفتیم که آنان عبارت بودند از:

۱. اموی ها؛

۲. عبدالله بن زبیر و پیروان او؛

۳. خویشان و نزدیکان عاملین جنایت کربلا؛

۴. عناصر ناآگاه، متحجر و...؛

۵. نیروهای نژادگرا و متعصب جامعه عرب؛

این پنج عنصر فعال و خطرناک جامعه آن روز عرب با تمام توان خود برای ضربه وارد کردن به شخصیت مختار و محو اندیشه های انقلابی او نه تنها از طریق جنگ های نظامی در برابر وی قد علم کردند، بلکه در جبهه تبلیغاتی دست به تهمت ها و نسبت های ناجوان مردانه ای زدند که از آن جمله است این تهمت که مختار مدعی نبوت بود. آنان در این زمینه بی شرمی را به حدی رساندند که دست به جعل روایات و نسبت دادن آن ها به ائمه علیهم السلام ما زدند که یک نمونه آن روایتی است که از زبان امام سجّاد علیه السلام نقل نموده اند که ایشان گفته است: مختار هم به خدا و هم به ما خاندان اهل بیت علیهم السلام دروغ بسته؛ زیرا او مدعی است

که از سوی خدا برایش وحی فرستاده می شود. (۱)

اما با توجه به مطالبی که گفتیم به خوبی بی پایگی و سستی این تهمت ها نیز روشن می گردد. چگونه او ادعای نبوت داشت در حالی که بزرگان دین ما او را می ستوده اند؟

اگر ریشه این تهمت ها را بررسی کنیم می بینیم افرادی که آن را مطرح و تبلیغ کرده اند. متأسفانه از کسانی اند که خود را منتسب به راویان و علمای اهل سنت می دانند، (۲) در حالی که بسیاری از آنان را عالمان و محققان و اعظم اهل سنت نیز به راست گویی نمی شناسند؛ (۳) مانند «حماد بن مسلمه»، «عبدالملک بن عمیر» و «سدی».

بنابراین ریشه اصلی این تهمت ها را باید در سخنان افرادی جستجو نمود که از نظر فکری و دسته بندی های اجتماعی جزء یکی از گروه های پنجگانه مذکورند، اما آنانی که با حقیقت آشنایی دارند و چشمان خود را بر روی حقایق و واقعیات تاریخی نمی بندند و دارای جهان بینی وسیع و اندیشه باز و آرمان های بزرگ خدایی اند می دانند که مختار نه تنها از مفاخر جهان عرب بلکه از مبارزان بزرگی است که در پی اجرای عدالت و برابری بود و فراتر از اندیشه های پوسیده فاشیستی گام های بزرگی را در راستای آزادی بردگان و بازپس گیری حقوق ستم دیدگان و موالیان برداشت و با تکیه بر اندیشه برابری انسان ها، تقوا و فضیلت انسانی را ملاک شرافت و برتری آن ها می دانست. به همین علت بود که یاران

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲- برای آگاهی از روایت و نظریات علمای اهل سنت درباره مختار نک: مسند حنبل، ج ۵، ص ۲۲۳؛ عبدالحی بن عماد، شذرات الذهب، ص ۷۴؛ عقدالفرید اندویسی، ج ۶، صص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ الفرق بین الفرق، صص ۴۶ - ۴۷؛ ملل النحل، ج ۱، صص ۱۴۷ - ۱۴۸.

۳- برای آگاهی بیش تر از احوال اشخاص مذکور نک: تهذیب التهذیب و میزان الاعتدال از کتاب های معتبر اهل سنت.

مخلص «علی علیه السلام» دور او چون پروانه حلقه زدند و خون خواهان آقای آزادگان جهان و قافله سالار پویندگان راه عزت و کرامت بشری با او هم نوا شدند تا انتقام خونی را که به ناحق در کربلا به زمین ریخته شده بود باز پس گیرند.

با این حال آیا سزاوار است انسانی را که «هوشمندانه» در پی هدفی بزرگ و خدایی گام برداشت و با اقتدا به مولای خود حسین بن علی علیه السلام مرگ سرخ را با افتخار و سربلندی در آغوش گرفت ستایش نکرد؟! و به پاس قیام شکوهمند و پیروزی های افتخار آفرین او در پیشگاه پروردگار جهان به سجده شکر نیفتاد و نگفت خداوندا به مختار آن مجاهد پاک باخته خود پاداش نیک عنایت فرما؟!!

فصل سوم: آیا مختار قدرت طلب بود؟

اشاره

فصل سوم: آیا مختار قدرت طلب بود؟

زیر فصل ها

منظور از قدرت طلبی

دو نکته مهم

مختار و قدرت طلبی

بررسی این روایت

چرا ابراهیم بن اشتر در نبرد با مصعب خواسته نشد؟

دلایل انتخاب احمر بن شمیط به فرماندهی

آیا ابراهیم از محاصره مختار آگاهی داشت؟

منظور از قدرت طلبی

منظور از قدرت طلبی

هرگز نمی توان قدرت و قدرتمند شدن را به طور عام آن مذموم دانست، بلکه قدرت مانند بسیاری از صفات دیگر چون شجاعت، ریاست، لیاقت و سایر توان مندی های اجتماعی، علمی و شخصی انسان می تواند در کسب عنوان های حسن و قبح تابع اهداف و نیت شخص باشد. مثلاً اگر قصد و هدف انسان از قدرتمند شدن این باشد تا از آن در اجرای عدالت و حمایت از مظلومان و خدمت به دین استفاده کند، نه تنها کسب آن مذموم نیست بلکه با توجه به آیه ۶۰ از سوره انفال واجب نیز هست و قدرتمند شدن به این معنا می تواند یک فضیلت برای انسان محسوب شود و مصداق قرار گیرد.

اما اگر طلب قدرت فقط برای این باشد که انسان بخواهد از آن طریق خود را به موقعیت های شخصی و دنیایی برساند و به خواسته های خود در جامعه دست یابد، هرچند برای رسیدن به آن ها به منافع و آزادی دیگران تجاوز نماید و به حیثیت حقوقی، اجتماعی و سیاسی آنان لطمه وارد کند یا از قدرت در جهت بسط اهداف ظالمانه و سلطه طلبانه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استفاده شود، در این صورت قدرت طلبی مذموم است و شرع مقدس اسلام آن را قبیح می شمرد.

قدرت به معنای اول آن در این جا مورد بحث نیست بلکه منظور کسانی که شبهه قدرت طلبی را در مورد مختار مطرح کرده اند همان قدرت به معنای دوم آن است؛ یعنی آنان معتقدند که مختار در زیر پوشش شعارها و گفتارهای ظاهری خود به دنبال رسیدن به قدرت بود و می خواست مرد اول عراق شود؛ چون در آن زمان شعار انتقام از قاتلان

شهدای کربلا- طرفداران فراوانی داشت، مختار با توجه به تیزهوشی، دقت سنجی و موقعیت شناسی توانست برای مدتی با مطرح کردن آن شعار از احساسات شیعیان برای رسیدن به اهداف شخصی خود استفاده نماید.

همان طور که گفتیم این تهمت و ادعا نیز همانند سایر تهمت های دیگر از سوی مخالفان مختار و کسانی که از اساس با حرکت و نهضت او نظر خوبی نداشته اند، مطرح شده است. آنان می کوشیده اند تا وی را چهره ای خون آشام معرفی کنند که برای تسلط بر دشمنان خود دست به هر کاری می زده است. به همین علت در نوشته های خود از او به عنوان های «دجال»، «مدعی نبوت» و «کذاب» یاد می نموده اند که متأسفانه منشأ اکثر آن تهمت ها و روایاتی که مختار در آن ذم شده، کتب روایی و رجالی اهل سنت است.^(۱)

البته موضوع قدرت طلبی مختار را بعضی از محققان و نویسندگان شیعه نیز مطرح ساخته و وجود آن را در مورد وی تأیید کرده اند که از آن جمله می توان به جناب دکتر کربوتلی اشاره کرد. او در عین حالی که نهضت مختار را تأیید کرده و آن را ستوده است، اما در بررسی عواملی که

۱- نك منابع ذیل: ۱. عون المعبود، ج ۱۱، ص ۳۲۶؛ ۲. تهذیب الكمال، ج ۲۹، ص ۸۵؛ ۳. مسند الامام احمد حنبل، ج ۲، ص ۱۱۷ و ج ۵، صص ۲۲۳ و ۴۳۶ و ج ۶، ص ۳۹۴؛ ۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۹۸؛ ۵. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۳؛ ۶. مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۰؛ ۷. فتح الباری، ج ۶، ص ۴۵۴؛ ۸. الندیاج علی مسلم، ج ۵، ص ۴۹۰؛ ۹. تحفه الاحوذی، ج ۶، صص ۳۸۶ و ۳۸۸ و ج ۱۰ ص ۳۰۶ و ج ۱۱ ص ۳۲۶؛ ۱۰. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۳.

به جنبش مختار پایان داد دچار تناقض گوئی شده است و می گوید:

مختار خواست احساسات دینی مردم را بر انگیزد و از این رو سعی نمود به فعالیت سیاسی خود جنبه دینی بدهد[؟].(۱)

در آن زمان مهم ترین مسأله ای که احساسات دینی و عاطفی مردم را سخت جریحه دار کرده بود شهادت امام حسین علیه السلام و یاران او بود. مختار با تکیه به شعار گرفتن انتقام از قاتلین آن حضرت حرکت خود را آغاز کرد، اما از سخنان جناب آقای کربوتلی چنین فهمیده می شود که مختار در شعار خود صادق نبود، بلکه می خواست با مطرح کردن شعار انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام اولاً به حرکت خود از نظر دینی مشروعیت ببخشد؛ ثانیاً از احساسات مردم صرفاً برای کسب قدرت به نفع خود استفاده نماید.

اما وی سه صفحه بعد گویا این حرف خود را فراموش کرده، می گوید:

مختار در مسایل مهمی که مردم را در آن زمان مشغول ساخته بود به خصوص در مسأله خلافت نظر خاصی نداشت بلکه هدف اصلی او خون خواهی حسین علیه السلام از قاتلین او بود و شعارش عبارت از این دو کلمه بود: «یا لثارات الحسین علیه السلام» (انتقام خون حسین علیه السلام را بگیریم).(۲)

ملاحظه می فرمایید این سخن کربوتلی صراحت دارد بر این که مختار به دنبال کسب قدرت برای خود نبود، بلکه هدف اصلی او مجازات قاتلان امام حسین علیه السلام بود.

به هر صورت منظور این است که در مورد قدرت طلبی مختار حتی

۱- مختار ثقفی، ص ۲۵۸.

۲- مختار ثقفی، ص ۲۶۱.

بعضی از علمایی که طرفدار نهضت او می باشند نیز تردید کرده اند. به همین دلیل علامه مامقانی که معتقد است حکومت مختار به اذن و رخصت امام بوده است،^(۱) روایتی در کتاب تنقیح المقال می آورد که از بحارالانوار و تهذیب در مورد شفاعت و نجات مختار از آتش جهنم توسط امام حسین علیه السلام در روز قیامت نقل شد. در آن روایت از امام صادق علیه السلام پرسیدند چرا مختار در آتش جهنم عذاب می گردد؟ امام در جواب می فرماید «کان فی قلبه منهما شیء» بعد علامه مامقانی می فرماید در منتخب آمده است که منظور از «منهما» حب ریاست و دنیاطلبی است که براساس روایات سرمنشأ همه اشتباه ها و کج روی ها می باشد.^(۲)

ما روایت فوق را بررسی می کنیم و علاوه بر آن، از آن جا که حاضر نبودن ابراهیم بن اشتر در جنگ با مصعب می تواند یکی از عوامل شبهه آفرین در مورد قدرت طلبی مختار باشد و ممکن است به عنوان یکی از دلیل های انحصارگرایی و قدرت طلبی او از سوی عده ای مطرح گردد، در آن مورد نیز بحث می کنیم؛ زیرا با توجه به موقعیت اجتماعی و نفوذ و احترامی که ابراهیم در جامعه عراق آن روز و به ویژه کوفه داشت این احتمال تقویت می شود که مختار به علت ترس از این که مبادا در آینده ابراهیم موقعیت او را تصاحب کند، او را از خود دور نگه می داشت و شاید به همین علت در جنگ با مصعب از وی کمک نخواست؛ چون می خواست تا این پیروزی شخصا نصیب خودش شود.

دو نکته مهم

اشاره

دو نکته مهم

ماقبل از آن که به بررسی شبهه قدرت طلبی مختار پردازیم ذکر دو نکته را

۱- تنقیح المقال، ص ۲۰۶.

۲- تنقیح المقال، ص ۲۰۵.

لازم می دانیم که هر یک از آن ها، هم می تواند مقدمه برای پاسخ گویی این شبهه باشد و هم پاسخ بعضی از شبهاتی که تاکنون در مورد مختار مطرح شده و نیز ممکن است بعداً مطرح شود.

نکته اول: همان طور که قبلاً گفتیم شش عامل در ایجاد شبهه در مورد قیام و نهضت مختار نقش داشت که در میان آن ها دو گروه _ گروه اول دشمنان اهل بیت که در رأس آنان امویان قرار داشتند و گروه دوم عناصر نژاد گرای عرب _ بیش از همه و با انگیزه های سیاسی و به طور برنامه ریزی شده در مخدوش ساختن چهره مختار می کوشیدند.

۱. دشمنان اهل بیت و حکام اموی

۱. دشمنان اهل بیت و حکام اموی

این دسته، به خصوص امویان، از نهضت و قیام مختار حتی پس از شهادت او سخت احساس نگرانی می کردند؛ لذا برای این که دیگران از مختار و قیام او تبعیت نمایند دست به هر کاری (از جمله جعل روایات و تهمت های ناروا) می زدند. زیرا شعار خون خواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام به عنوان مهم ترین عامل فشار بر ضد حکام اموی در آمده بود و از خطرناک ترین و مؤثرترین وسایلی به شمار می رفت که آن ها از مطرح شدن آن دچار وحشت می گردیدند. دشمنان و رقبای حکومت اموی حتی کسانی که عقیده ای به اهل بیت و نهضت امام حسین علیه السلام نداشتند نیز با استفاده از آن شعار علم مخالفت با اموی ها را بر می افراشتند. مثلاً عبدالله فرزند زبیر تا وقتی به قدرت نرسیده بود علت مخالفت خود با یزید را به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و نیز مهم ترین هدف قیام خود را خون خواهی از قاتلین سیدالشهدا علیه السلام اعلام کرده بود و عباسی ها نیز پس از نهضت مختار با شعار حمایت از اهل بیت قیام کردند و مدعی

بودند که به پاس شهادت امام حسین علیه السلام جامه سیاه به تن نموده اند.^(۱) اما هیچ کدام شان (نه زبیری ها و نه عباسی ها) نه تنها به شعارهای خود وفا نکردند و در ادعاهایی که می کردند صادق نبودند، بلکه آنان نیز مانند امویان نهضت عاشورا را بزرگ ترین مانع بر سر راه رسیدن به خواسته ها و اهداف خود می دانستند. به همین علت از ضربه زدن به آن هرگز غافل نبودند.

۲. عناصر نژاد گرای عرب

۲. عناصر نژاد گرای عرب

علاوه بر دشمنان اهل بیت، سعی اشراف و عناصر متعصب نژادی بر آن بود تا با مخدوش ساختن چهره مختار و زیر سؤال بردن قیام و شخصیت او از میزان اثرگذاری و نفوذ او در میان عرب بکاهند تا به این طریق جلو اندیشه های سیاسی او را بگیرند؛ زیرا به نظر آنان مختار با برابر خواندن و هم شأن قرار دادن موالیان و در کل غیرعرب با عرب، نسبت به شرافت عربی خیانت بزرگی مرتکب شد و عزت آن قوم را لگدمال کرد.

این دو دسته علاوه بر این که به جعل روایات دروغ و ترویج احادیث جعلی و بی پایه برضد مختار دست می زدند می کوشیدند تا با توجه به محبوبیت وی در میان شیعیان، تاریخ واقعی او را از شکل حقیقی آن به یک افسانه تبدیل کنند؛ افسانه ای که تنها به درد قصه سرایان می خورد. در این باره مرحوم مقدس اردبیلی نیز می فرماید:

... باید دانست که قصه خوانان افسانه بسیار بر... مختار بسته اند و ظاهر است که قول ایشان محل اعتماد نیست، بلکه اگر کسی بخواهد که به احوال مختار چنان که باید اطلاع به هم رساند، باید به کتب مبسوطی که

۱- الشیخ محمد مهدی الحائری، شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ الشیخ عبدالرسول الغفاری، الکلینی و الکافی، ص ۸۳؛ السید مرتضی العسکری، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۲۲.

ثقات و عدول علمای امامیه در این باب تألیف نموده اند رجوع نماید. (۱)

از آنچه گفتیم نتیجه می‌گیریم که نهضت و شخصیت مختار بیش از همه نهضت‌ها و شخصیت‌ها در تاریخ اسلام در معرض تهاجم و تخریب قرار داشته است. به همین دلیل نمی‌توان به شبهات یا روایاتی که در ذم او وارد شده توجه نکرد و آن را بدون بررسی پذیرفت و به هر سخن یا واقعه‌ای که برضد او نقل شده است اعتماد کرد و آن را صحیح دانست.

نکته دوم: ما در عین حالی که اعتقاد داریم مختار انسانی مؤمن و دوست دار اهل بیت بود، او را خالی از خطا نمی‌دانیم؛ به عبارت بهتر مختار انسان درستکاری بود، اما معصوم نبود. بر همین اساس احتمال اشتباه‌ها و لغزش‌های او را در زندگی اش منتفی نمی‌دانیم. ما در بحث‌های گذشته ثابت کردیم که مختار هم معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام بود و هم حرکت و نهضت او مورد تأیید آن حضرت بود. اما نگفته‌ایم که وی هیچ لغزشی نداشت. بنابراین احتمال اشتباه را نمی‌توان در زندگی مختار نادیده گرفت.

حال با توجه به این دو نکته به پاسخ نخستین شبهه از سه شبهه اخیر می‌پردازیم.

مختار و قدرت طلبی

مختار و قدرت طلبی

همان‌طور که اشاره شد دو دلیل می‌تواند در مورد شبهه قدرت طلبی مختار نسبت به سایر ادله جلب توجه کند:

۱. روایتی که در تهذیب از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛

۲. حاضر نبودن و دعوت نکردن از ابراهیم بن اشتر در جنگ با مصعب که ما به آن تحت عنوان «چرا ابراهیم بن اشتر در نبرد با

مصعب

خواسته نشد؟» پاسخ می‌گوییم.

اما روایت جعفر بن ابراهیم ابن ناجیه الحضرمی از زرعه بن محمد الحضرمی و ایشان از سماعه بن مهران و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

در روز قیامت هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امام علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از کنار آتش جهنم می‌گذرند شخصی از میان آتش، نخست پیامبر صلی الله علیه و آله را سه بار به کمک خود می‌خواند اما ایشان جواب نمی‌دهد؛ سپس سه بار فریاد می‌زند یا امیرالمؤمنین مرا نجات بده! آن حضرت نیز او را جواب نمی‌دهد؛ سه بار از امام حسن علیه السلام می‌خواهد که به فریادش برسد او نیز توجهی به وی نمی‌کند، در آخر سه بار فریاد می‌زند: یا حسین! مرا نجات بده من کشنده دشمنان تو هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: او برای کمک خواستن تو را در برابر استدلال خود قرار داده (و عذر را بر تو تمام نموده) است. در آن هنگام امام حسین علیه السلام همانند عقاب تیز پروازی که بال‌های خود را برای فرود آمدن به هم چسبانده باشد، بر او فرود می‌آید و از میان آتش نجاتش می‌دهد.

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت گردم این مرد کیست؟

امام در جواب او فرمود: همان مختاری که انتقام خون امام حسین علیه السلام را گرفت.

راوی (باتعجب پرسید): چرا خدا او را در آتش جهنم عذاب می‌دهد در حالی او به آنچه باید انجام می‌داد پرداخته است؟ امام صادق علیه السلام در جواب او فرمود: مختار به این علت در آتش عذاب می‌شود که در دل او چیزی از آن دو بود. قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث نمود چنان چه جبرئیل و میکائیل در قلبشان ذره‌ای از محبت آن دو باشد خداوند آن‌ها را با صورت در آتش جهنم می‌افکند. (۱)

بررسی این روایت

بررسی این روایت

این روایت در مورد عذاب شدن مختار در آتش جهنم صراحت دارد، اما

۱- محمد بن ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۶۶؛ تنقیح المقال، ص ۲۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۹.

در این که چرا ایشان عذاب می شود از ظاهر روایت نمی توان چیزی را فهمید. علامه بحرانی و علامه مجلسی به طور کلی گفته اند که علت عذاب مختار در آتش جهنم کامل نبودن دین و ایمان اوست (نه قدرت طلبی و دنیادوستی) و آن دو بزرگوار با این روایت دو دسته از روایت هایی را که در مورد مدح و ذم مختار وارد شده است جمع کرده اند؛ یعنی روایت هایی که در ذم مختار آمده است نظر داشته به این که دین و ایمان او کامل نبوده، اما روایات مدح کننده ناظر به حسنات و کارهایی بوده که او انجام داد و به وسیله آن ها قلب های مؤمنین شفا یافت. (۱)

خلاصه از آن جا که ظاهر روایت فوق از نظر دلالت اجمال دارد و در مورد خاصی صراحت ندارد و در میان علما نیز در تفسیر آن اختلاف وجود دارد نمی توان به آن تکیه کرد؛ زیرا معلوم نیست که منظور از «انه کان فی قلبه منهما شیء» (۲) - یعنی «آن دو چیزی که در قلب مختار بوده» - چیست؟ عده ای از جمله صاحب منتخب به نقل علامه مامقانی «آن دو» را به حب دنیا و ریاست تفسیر کرده، اما شیخ عبدالله بحرانی دو احتمال دیگر را نیز به آن افزوده است: اول حب حسنین و دوم حب شیخین (عمر و ابوبکر). ایشان گرچه در این روایت احتمال حب ریاست و دنیا را ضعیف می شمارد اما آن را رد نمی کند، (۳) ولی احتمال دوم را به صواب نزدیک تر می داند.

علاوه بر دلالت، از نظر سند نیز علما بر این روایت اشکال کرده اند.

۱- نک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۹؛ العوالم الامام الحسین، ص ۶۵۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۹؛ العوالم، ص ۶۵۳؛ تنقیح المقال، ص ۲۰۵.

۳- العوالم، ص ۶۵۳.

مرحوم آیت الله خوبی معتقد است که این روایت مرسل است و در سلسله سند آن کسانی قرار دارند که وثاقت شان مردد است، مانند جعفر بن ابراهیم الحضرمی. (۱) پس می توان گفت که این روایت، هم از نظر دلالت و هم از لحاظ سند خدشه پذیر است و نمی توان به آن در مورد قدرت طلبی مختار استناد نمود.

چرا ابراهیم بن اشتر در نبرد با مصعب خواسته نشد؟

چرا ابراهیم بن اشتر در نبرد با مصعب خواسته نشد؟

همان طور که گفتیم دومین مسأله ای که می تواند به عنوان دلیل برای قدرت طلبی مختار مطرح شود حاضر نبودن ابراهیم بن اشتر در نبرد با مصعب است. بسیاری از مورخین معتقدند که اگر از ابراهیم بن اشتر در این جنگ دعوت و فرماندهی نبرد با مصعب به او سپرده می شد به احتمال بسیار سرنوشت جنگ به نفع مختار رقم می خورد؛ پس چه باعث شد که مختار به جای این که از او در این جنگ بهره بگیرد، احمر بن شمیط را به فرماندهی سپاه خود در نبرد با مصعب برگزید؟

درباره حاضر نبودن ابراهیم بن اشتر چه دلیلی می تواند وجود داشته باشد، جز این که بگوییم مختار می ترسید تا مبادا ابراهیم _ با توجه به لیاقتی که در صحنه های عمل و توانمندی هایی که در جنگ ها از خود نشان داده بود _ روزی جای او را بگیرد و به عنوان شخص اول عراق مطرح شود؟! به خصوص این که ابراهیم از نظر موقعیت اجتماعی در میان مردم عراق و شیعیان دارای جایگاه خاصی بود. اگر نگوییم که موقعیت اجتماعی و محبوبیت او در میان مردم عراق و کوفه بالاتر از مختار بود به یقین کم تر از او هم نبود.

۱- در مورد سند این روایت نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۹ ص ۱۰۸.

در پاسخ می‌گوییم:

حاضر نبودن ابراهیم بن اشتر در جنگ با مصعب در کوفه نمی‌تواند دلیل بر این باشد که رابطه میان ابراهیم و مختار به دلیل عدم تحمل ابراهیم تیره شده بود، و چون وی تنها کسی بود که می‌توانست از نظر موقعیت اجتماعی با مختار رقابت کند لذا وی به علت ترس از موقعیت خود، او را به کوفه نخواند و از تجربیات او در جنگ با مصعب استفاده نکرد.

اگر این موضوع را بپذیریم که علت شکست مختار در جنگ با مصعب نبودن ابراهیم بن اشتر بود، باید ببینیم که علت نبودن یا دعوت نکردن از او در کوفه چه بود؟

اگر به پیامد شکست سخت اموی‌ها در موصل که به همت ابراهیم بن اشتر صورت گرفت توجه کنیم درمی‌یابیم که آن واقعه نه تنها یک شکست نظامی برای اموی‌ها بود بلکه بزرگ‌ترین ضربه سیاسی و حیثیتی را بر حکومت آنان نیز وارد ساخت و باعث شد تا آنان برای مدتی در شوک سختی فرو روند. اما این شکست باعث نشد که اموی‌ها دیگر به فکر حمله به موصل نباشند، بلکه برعکس، آنان همانند مار زخم خورده همیشه در کمین فرصت مناسب برای حمله مجدد به موصل بودند؛ زیرا می‌پنداشتند تنها با تصرف دوباره موصل و پیشروی در عراق می‌توانند حیثیت از دست رفته خود را باز یابند و شکستی را که تا آن زمان در تاریخ حاکمیت امویان بی‌سابقه بود جبران نمایند، اما بزرگ‌ترین مانع برای آنان در این راه حضور ابراهیم اشتر در موصل بود.

از آن جا که در موصل کسی نبود تا جای ابراهیم بن اشتر را پر کند رفتن او به سوی کوفه می‌توانست فرصت مناسبی برای اموی‌ها برای

حمله مجدد به آن جا فراهم آورد.

اما از آن طرف، با بودن خود مختار در کوفه و حضور فرماندهانی مانند احمر بن شمیط، ابو عمره، عبدالله بن کامل و دیگران در کنار او که هر یک در جنگاوری، درایت و وفاداری آزمایش خود را به خوبی پس داده بودند، نه تنها ضرورت آمدن ابراهیم به کوفه و شرکت او در جنگ با مصعب احساس نمی شد، بلکه با توجه به موقعیت خطیر موصل آمدن او در آن شرایط احتمال قطعی تهاجم اموی ها و در نتیجه سقوط موصل را در پی داشت، لذا مصلحت و احتیاط ایجاب می کرد که او در موصل بماند.

دلایل انتخاب احمر بن شمیط به فرماندهی

دلایل انتخاب احمر بن شمیط به فرماندهی

گفتیم مختار به جای ابراهیم اشتر، احمر بن شمیط را به فرماندهی جنگ با مصعب برگزید. با توجه به این که وی در این جنگ فریب عامل نفوذی مصعب را خورد چنین به نظر می رسد که او در امر فرماندهی از تجربه و توانایی لازم برخوردار نبود. بنابراین، سؤالی که در این جا ممکن است برای خواننده پیش بیاید این است که چه چیز باعث شد تا مختار از میان آن همه فرماندهان معروف و با تجربه ای که داشت انگشت روی احمر بن شمیط بگذارد؟ اصلاً مزیت های احمر بن شمیط برای احراز امر مهم فرماندهی آن هم در آن موقعیت سرنوشت ساز چه بود؟

اگر به تاریخ زندگی احمر بن شمیط و موقعیت های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی او دقت کنیم خواهیم دید که از مهم ترین و برجسته ترین امتیازاتی که او برای احراز امر فرماندهی داشت می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. احمر بن شمیط از یاران با وفای امام علی علیه السلام بود و اعتقاد

محکمی به اهل بیت داشت. به همین دلیل احتمال خیانت از سوی او نمی رفت، در حالی که بسیاری از اشراف و بزرگان کوفه به نحوی با اشراف فراری و جانیان کربلا با سعایت عبدالرحمان بن مخنف رابطه برقرار کرده بودند و پشت پرده میان شان توافقاتی صورت گرفته بود.

۲. ابن شمیط در کوفه از موقعیت اجتماعی و مذهبی خاصی برخوردار بود و همه برای او احترام قائل بودند و از او حرف شنوی داشتند.

۳. او در امور نظامی مهارت و لیاقت خود را بارها در میدان های جنگ به ثبوت رسانیده بود. البته در جنگ با مصعب فریب عبدالله بن وهب را که فرماندهی جناح چپ سپاه او را به عهده داشت خورد، ولی آن را نمی توان دلیل بر ضعف او حساب کرد؛ زیرا ابن وهب فردی معمولی در سپاه مختار نبود؛ او علاوه بر این که مورد اعتماد و تأیید شخص مختار قرار داشت تا قبل از آن خیانتی از او مشاهده نشده بود و با صداقت و فداکاری در کنار مختار قرار داشت .

گذشته از این ها ممکن است هر فرماندهی هرچند از تجربه، توانایی و تیز هوشی لازم بر خور دار باشد در مقاطعی دچار اشتباه شود.

آیا ابراهیم از محاصره مختار آگاهی داشت؟

آیا ابراهیم از محاصره مختار آگاهی داشت؟

نمی توان گفت که علت نیامدن ابراهیم بن اشتر به کوفه برای یاری کردن مختار این بود که وی در جریان جنگ و به محاصره در آمدن مختار قرار نگرفته بود؛ زیرا مسلماً در آن مدت طولانی خبرها به ابراهیم رسیده بود، اما وی یقین نداشت که مختار شکست می خورد؛ همان طوری که خود مختار نیز گمان نمی کرد که از مصعب شکست بخورد، چون آنچه از سخنان مختار قبل از حمله مصعب در مسجد کوفه به دست می آید این

است که او به پیروزی نیروهای خود در این جنگ اطمینان داشت.^(۱) پس با وجود این اطمینان کمک خواستن از ابراهیم بن اشتر با توجه به این که پیش بینی حمله امویان در صورت نبودن او در موصل قطعی به نظر می رسید به صلاح نبود و ابراهیم نیز نمی توانست بدون دستور و درخواست مختار موصل را رها سازد و به سوی کوفه بیاید، زیرا او در برابر حفظ و اداره موصل که به دوشش سپرده شده بود و از نظر موقعیت نظامی و سوق الجیشی دارای اهمیت ویژه ای بود خود را در برابر مختار و همچنین در برابر محمد بن حنفیه _ که در شروع نهضت مختار طی نامه ای مسئولیت سرزمین هایی که او فتح می کرد به عهده اش سپرده بود^(۲) _ پاسخگو می دانست.

اما مختار زمانی که در جنگ با ابن زبیر شکست خورد و به سوی کوفه عقب نشینی کرد ظاهراً نامه ای به ابراهیم نوشته و در آن او را از موقعیت خود با خبر ساخته و از او کمک خواسته بود و بنا داشت تا در نخستین فرصت آن نامه را به ابراهیم بن اشتر برساند، اما در آن زمان از یاران مختار جز شمار اندکی که در محاصره سخت نیروهای مصعب در قصر دارالاماره قرار داشتند و ارتباط شان با خارج از قصر کاملاً قطع شده بود کسی دیگری با او باقی نمانده بود؛ همه یا تسلیم شده و در خدمت مصعب در آمده بودند یا از ترس جان خود در خانه های خویش پنهان شده بودند و حاضر به هیچ گونه همکاری با مختار نبودند؛ زیرا می دانستند که نیروهای مصعب و شورشیان در کوفه تمام حرکات و

۱- نک: خطبه مختار در همین کتاب .

۲- نک: نامه محمد بن حنفیه در فصل چهارم همین کتاب با عنوان بیعت ابراهیم گامی به سوی پیروزی .

رفت و آمدهای افرادی را که قبلاً در کنار مختار بودند زیر نظر دارند. گذشته از این، در آن زمان نیروهای مصعب تمام راه های ورودی و خروجی کوفه را در کنترل خود گرفته بودند؛ به همین دلیل زمینه فرستادن آن نامه به ابراهیم در آن زمان برای مختار پیش نیامد. ابن نما نیز به این موضوع چنین اشاره می کند:

وقتی ابراهیم بن اشتر، عبیدالله بن زیاد را کشت و نیروهای شام را قتل عام نمود در همان نواحی مستقر شد و مختار تصمیم گرفت تا بدون ابراهیم، خود کار جنگ با مصعب را با نیروهایی که در کوفه باقی مانده بود به پیش ببرد.

...اما وقتی [مختار شکست خورد و یاران او یا کشته شدند یا از او به علت ترس از جان خود روی گردانیدند و حتی بسیاری از آن ها به او خیانت کردند]، جز عده کمی به دور او باقی نماندند. او در قصر پناه گرفت و در آن جا به محاصره نیروهای دشمن در آمد، و چون کسی پیدا نشد تا نامه او را به ابراهیم برساند صبرش به سر آمد و با نوزده تن از یاران خود از قصر بیرون آمدند و تا پای جان جنگیدند و سرانجام به شهادت رسیدند. (۱)

از قسمت اخیر سخنان ابن نما به روشنی پیداست که مختار برای این که ابراهیم بن اشتر را در جریان کار خود قرار دهد و او را به کوفه بطلبد نامه ای به او نوشته و از او خواسته بود تا به کمکش در کوفه بشتابد؛ به همین علت مدت ها در این انتظار به سر می برد تا توسط قاصدی آن نامه را به موصل بفرستد، اما به سبب موقعیت دشواری که او و یارانش در آن قرار گرفته بودند موفق به آن کار نگردید و وقتی از فرستادن نامه نا امید شد تصمیم گرفت تا خود با همان عده کمی از

نیروها که در کنارش باقی مانده بودند دست به کار شود.

فصل چهارم: مختار و خشونت

اشاره

فصل چهارم: مختار و خشونت

آخرین شبهه که ما به بیان آن می پردازیم درباره عملکردهای خشونت آمیز مختار با قاتلین امام حسین علیه السلام و جنایت کاران کربلا مانند مٔله کردن و سوزاندن در آتش و تخریب خانه های آنان است.

با وجودی که این شبهه در قیام و نهضت مختار از اهمیت فراوانی برخوردار است، علما و مورخین ما یا به آن هرگز نپرداخته اند و یا اگر هم اشاره ای به آن کرده اند جواب قانع کننده و کافی به آن نداده اند، به خصوص در مورد مٔله کردن، سوزاندن در آتش و تخریب خانه ها که از نظر شریعت اسلام مردود و ناپسند است و هیچ یک از بزرگان دین ما آن را در هیچ جنگی _ اعم از جنگ با دشمنان داخلی و خارجی _ جایز ندانسته اند. لذا ما راجع به این شبهه بیش تر بحث می کنیم.

بیشتر گفتیم که مختار با دشمنان خود از روی بزرگواری و بخشندگی برخورد می کرد و هرگز درصدد انتقام جویی شخصی بر نمی آمد، اما در مقابل جنایت کاران کربلا سخت گیر بود. مثلاً وقتی قاسم بن جارود را به اتهام شرکت در جنایت کربلا نزد مختار آوردند، او با توجه به روحیه بخشندگی مختار اعتراف نمود که با وی جنگیده اما در جنگ با امام حسین علیه السلام در کربلا حضور نداشته است و از مختار خواست که او را ببخشد، همان طور که سیصد نفر از افرادی را که همراه با محمد بن اشعث با او جنگیدند بخشیده است. مختار نیز بدون توجه به دشمنی او با خود، از وی برای ادعایش شاهد خواست و وقتی شاهدان به نفع او شهادت دادند و برای مختار ثابت شد که او در کربلا حضور نداشته وی را رها ساخت، اما هنگامی که جنایت کاران کربلا از او تقاضای بخشش می کردند در جوابشان می گفت: اگر من شما را ببخشم خدا مرا

نخواهد بخشید.

مثله کردن، در آتش سوزاندن و تخریب خانه ها از جمله رفتارهای سخت گیرانه و خشونت باری بود که مختار در مورد جنایت کاران کربلا به کار می برد، با توجه به این که همه علما اتفاق نظر دارند که مثله کردن و رفتار خشونت بار حتی در مورد کفاری که در جنگ به اسارت گرفته می شوند جایز نیست،^(۱) چگونه می توان این عمل مختار را توجیه نمود و آیا این رفتار او باعث وارد کردن خدشه به نهضت او نمی شود؟

ممنوعیت خشونت در اسلام

ممنوعیت خشونت در اسلام

این بحث را با این سؤال ها شروع می کنیم که آیا اساساً در شرع مقدس اسلام موردی هست که مثله نمودن و رفتار خشونت بار جایز شمرده شده باشد؟ اگر پاسخ منفی است پس چرا مختار با توجه به این که هم نهضت و هم شخص او مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بود به چنین اعمالی دست زد و از آن طرف چرا امام سجاد علیه السلام نیز او را از ارتکاب چنان اعمالی منع ننمود؟

مورخین و مفسرین راجع به سرمنشأ منع مثله کردن چنین می نویسند: هنگامی که پیامبر بزرگوار اسلام بر سر جنازه عمومی خویش، حمزه فرزند ابی طالب و سایر شهدای احد آمد و با جنازه های مثله شده آنان مواجه شد به شدت متأثر گردید و گریست و فرمود:

اگر بر قریش پیروز گردم هفتاد تن از آنان را مثله خواهم نمود.

بعضی از مورخین می نویسند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر بر آنان پیروز شوم آن چنان مثله شان نمایم که هیچ

۱- نک: النهایه فی المجرّد الفقه و الفتاوی، ص ۷۳۴؛ سراپر، ج ۲، ص ۲۱۰ و ج ۳، ص ۳۲۵.

عربی چنان نکرده باشد.

به دنبال آن این آیه نازل شد:

«و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به، و لئن صبرتم لهو خیرٌ للصابرین»^(۱)

و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید؛ و اگر شکیبایی کنید این کار برای شکیبایان بهتر است.

رسول خدا پس از نزول این آیه فرمود: «بار خدایا صبر می کنم» و صبر نمود و نیز [مسلمانان و یاران خود را] از مُثله کردن منع فرمود.^(۲)

در تفسیر المیزان و انوار درخشان نیز آمده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از آن که فرمود: «پروردگارا صبر می کنم» مُثله کردن را حرام و مسلمانان را از آن نهی کرد.^(۳)

خلاصه بی گمان در اسلام مجازات هایی چون گردن زدن و به دار آویختن و در مواردی از کوه انداختن برای افراد خاصی در نظر گرفته شده، اما هرگز و در هیچ جنگی دیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کسانی که با ایشان می جنگیدند اجازه خشونت به خصوص مُثله کردن را به پیروانش داده باشد، بلکه همواره مسلمانان را از آن منع می کرد. امام علی علیه السلام نیز در وصیت نامه خود خطاب به حسنین می فرماید:

«... جز کشتن من کسی دیگری نباید کشته شود. درست بنگرید! اگر من از ضربت او [ابن ملجم] کشته شدم، او را تنها یک ضربت بزنید و

۱- نحل، آیه ۱۲۶.

۲- در مورد واقعه فوق نکه: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸؛ سیره ابن هشام؛ السیره النبوی، ج ۳، ص ۷۹؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۶، ص ۲۶۰؛ سیل الهدی فی سیره خیرالعباد؛ ج ۴، ص ۲۲۳؛ تفسیر انوار درخشان، ج ۹، ص ۵۷۶.

۳- نکه: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۵۴۱؛ اصل تفسیر المیزان عربی ج ۱۲، ص ۲۷۷ و تفسیر انوار درخشان، ج ۹، ص ۵۷۶.

مُثله نکنید. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: پرهیزید از مُثله کردن هرچند سگ دیوانه باشد. (۱)

امام صادق علیه السلام نیز حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که در آن به صراحت از مُثله کردن منع شده است (۲) و نیز حضرت صادق علیه السلام نقل نموده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مجاهدین را به نبرد می فرستاد در حق آنان دعا می نمود و از جمله سفارش های آن حضرت این بود که دست به مثله کردن و کشتن پیر مردان و زنان و اطفال نزنند. (۳)

مثله کردن و فتاوی علمای

مثله کردن و فتاوی علمای

همه علمای فتوا به حرمت مثله کردن و کشتن با عذاب و شکنجه و بریدن اعضا و جوارح کفار محارب داده اند و نیز کشتن دیوانگان، اطفال و زنان آنان را هرچند با جنگجویان خود همکاری کرده باشند جایز نمی دانند مگر در صورت اضطرار.

۱- نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۵۶۱، صص ۵۹۹ - ۵۶۰.

۲- تذکره الفقهاء علامه حلی، ج ۱، صص ۷۹ و ۴۱۳.

۳- تذکره الفقهاء علامه حلی، ج ۱، ص ۴۱۲.

فصل پنجم: امام سجاد علیه السلام و اعمال مختار

اشاره

فصل پنجم: امام سجاد علیه السلام و اعمال مختار

آنچه از روایات فوق و فتاوی علما به دست می آید این است که اسلام هرگز با خشونت موافق نیست و آن را جایز نمی داند و پیروان خود را به ویژه از اعمالی چون مُثله کردن، در آتش سوزاندن و تخریب خانه ها منع کرده است؛ با وجود این پس چرا مختار در مورد قاتلین امام حسین علیه السلام و یاران او دست به خشونت زد، آیا به کارگیری خشونت از سوی مختار با توجه به منع آن از نظر اسلام باعث خدشه وارد شدن به شخصیت دینی و انقلابی او نمی گردد و نهضت او را زیر سؤال نمی برد؟ از طرفی آیا امام سجاد علیه السلام در جریان اعمال خشونت آمیز مختار قرار داشت یا نه و اگر قرار داشت نظر آن حضرت چه بود: آیا آن اعمال مورد تأیید ایشان بود یا خیر؟

ما این بحث را در دو فرض مطرح می سازیم :

۱. به کارگیری خشونت از سوی مختار در مورد جنایت کاران کربلا با اجازه و اطلاع امام سجاد علیه السلام صورت گرفته است؛

۲. اساساً امام سجاد علیه السلام راضی به این کار نبود و مختار به رأی و نظر شخصی خود دست به آن کار زد.

فرض اول: عمل مختار مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بود

اشاره

فرض اول: عمل مختار مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بود

با توجه به شواهد و قرائن موجود آنچه به حقیقت نزدیک تر به نظر می رسد این است که اعمال مختار در مورد قاتلین اهل بیت با اطلاع و تأیید حضرت سجاد علیه السلام صورت می گرفت دلیل هایی که می توان در این باره ارائه کرد عبارت اند از:

۱. روایت منهال

اشاره

۱. روایت منهال

منابعی که در آن‌ها روایت منهال و دعای امام سجاده علیه السلام در مورد حرمله

نقل شده عبارت اند از:

۱. صحیفه سجادیه (ابطحی) (قم، نشر مؤسسه الامام مهدی، ۱۴۱۱ ق.) صص ۱۴۱ و ۱۴۲؛

۲. امالی شیخ طوسی (قم، نشر دار الثقافه، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۲۳۹؛

۳. مناقب آل ابی طالب (نجف اشرف، نشر مطبعه حیدریه، ۱۹۵۶ م.) ج ۴، ص ۲۷۶؛

۴. ذوب النضار فی شرح الثار ابن نما، (قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.) ص ۱۲۱؛

۵. مدینه المعاجز سیدهاشم بحرانی (نشر معارف اسلامی (بی جا) ۱۴۱۴ ق.) ص ۳۲۱؛

۶. بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۴۵، صص ۳۳۲ و ۳۷۵ و ج ۴۶ ص ۵۲ و ۵۳؛

۷. اصدق الاخبار، سیدمحسن امین، ص ۷۰؛

۸. شرح لهوف، سیدبن طاوس، ص ۱۹۵.

با توجه به منابع فوق، به ویژه صحیفه سجادیه، نمی توان در مورد سند این روایت اشکال نمود.

بررسی این روایت از نظر دلالت

بررسی این روایت از نظر دلالت

متن دعای امام چنین است:

خداوندا سوزش آهن را به او (حرمه) بچشان، خداوندا سوزش آهن را به او بچشان، خداوندا سوزش آهن را به او بچشان و خداوندا سوزش آتش را به او بچشان.^(۱)

منظور از چشاندن سوزش آهن معلوم است که شمشیر یا هر وسیله

۱- اللهم أذقه حر الحديد، اللهم أذقه حر الحديد، اللهم أذقه حر النار .

کشنده ای است که از آهن ساخته شده باشد اما آیا منظور از سوزش آتش، آتش جهنم است یا دنیا؟

اگر منظور از آن آتش جهنم باشد نمی تواند دلیل برای تأیید اعمال مختار از نظر امام قرار گیرد، ولی اگر منظور آتش دنیایی باشد _ به این معنا که در دنیا هم او را گرفتار سوزش آتش نما _ در این صورت با توجه به روایاتی که در مدح مختار وارد شده می تواند دلیل بر این باشد که عمل مختار مورد تأیید امام قرار داشته است.

به نظر ما منظور امام از آتش، سوختن در آتش دنیاست؛ زیرا:

اولاً بعید است امام چیزی را از خدا درخواست نماید که تحقق آن قطعی است. در استحقاق آتش جهنم برای جنایت کاران کربلا هیچ جای حرف نیست. پس درخواست دوباره آن توسط حضرت سجاد علیه السلام از خدا لغو خواهد بود و کار لغو و بی فایده در شأن امام نیست، مگر این که بگوییم منظور امام در خواست تشدید آتش جهنم برای آنان از خداوند بوده است نه صرف طلب و در خواست از خداوند بر این که آنان به جهنم بروند، یا منظور اظهار تنفر و انزجار بوده مانند طلب لعن ائمه علیهم السلام از خداوند برای ظالمین و از جمله قاتلین امام حسین علیه السلام با وجودی که آنان ملعون خداوند هستند، اما لعن در چنین مواردی برای اظهار تنفر و انزجار و برائت جستن از آنان و اعمال ناشایست شان است.

ثانیا همین که حضرت سوزش آتش را در کنار سوزش آهن برای حرمله از خداوند می خواهد معلوم می شود که منظور امام مجازات دنیایی بوده که بعدا به دست مختار تحقق یافت نه کیفر اخروی.

ثالثا تعجب منهال از نحوه مجازات حرمله و نیز به سجده افتادن مختار می رساند که هر دوی آنان از کلام امام آتش دنیا را فهمیدند؛ لذا از

آن جایی که منهال خود را شاهد تحقق دعای امام (سوزش آتش و آهن) در مورد حرمله می دید با تعجب و تحسین گفت «سبحان الله» و نیز وقتی مختار رضایت امام را از خود در نحوه مجازات کردن حرمله متوجه شد به سجده طولانی پرداخت.

فهم منهال و مختار برای ما حجت نیست اما می تواند مؤید دیدگاه ما باشد؛ زیرا از آن جایی که منهال امام را حضوراً درک نموده و با آن حضرت هم گفت و گو شده بود مسلماً حقیقت و منظور کلام امام را بهتر از آن که امام را حضوراً درک نکرده است می فهمد.

نتیجه این می شود که امام با سوزاندن حرمله در آتش نه تنها راضی بوده بلکه آن را به عنوان سخت ترین مجازات از خدا در حق حرمله می خواسته است و مختار هم وقتی رضایت امام را از زبان منهال می شنود با حالت خاص و خاشعانه سر به سجده شکر می نهد که خداوند او را عامل تحقق خواسته امامش حضرت سجاد علیه السلام قرار داده است.

۲. سکوت ائمه علیهم السلام در برابر اعمال مختار

اشاره

۲. سکوت ائمه علیهم السلام در برابر اعمال مختار

یکی از راه های اثبات رضایت امام سکوت او در برابر اعمال و گفتاری است که در زمان ایشان و در محضر آن حضرت صورت می گیرد. بعد از کشته شدن عیدالله بن زیاد و سایر جنایت کاران کربلا هنگامی که سرهای آنان را نزد امام سجاد علیه السلام بردند آن حضرت در حق مختار دعا فرمود و برای او پاداش نیک از خداوند طلبید. (۱) با توجه به این که در آن زمان امکان نداشت که امام از کوفه و اعمال مختار اطلاع نداشته باشد، با وجود آن نه تنها چیزی در مذمت اعمال او نگفت، بلکه این جمله امام

۱- اصدق الاخبار، ص ۹۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۳؛ اختبار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۴۱.

«که او انتقام خون ما را از دشمنان ما گرفت» بیانگر این است که امام از اعمال مختار رضایت داشته است، و دعای حضرت و طلب پاداش نیک از خدا برای مختار خود مؤید رفتار او با قاتلین اهل بیت از نظر آن حضرت بوده است.

هم چنین از سایر ائمه علیهم السلام، به ویژه حضرت امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، درباره مختار روایات فراوانی ذکر شده، از جمله به مضمون این روایت که از حضرت باقر علیه السلام در بحارالانوار و رجال ابن داود از عبدالله بن بشیر نقل شده است. توجه فرمایید:

عبدالله می گوید: روز عید قربان در حالی که حضرت امام باقر علیه السلام بر متکایی تکیه نموده بود خدمت آن حضرت مشرف شدم .

امام دستور داد تا سلمانی را (برای کوتاه کردن موهایش) بیاورند و من همچنان در حضور آن حضرت بودم، در آن هنگام پیر مردی از اهالی کوفه بر آن حضرت وارد شد و خواست تا دستان امام را ببوسد اما امام مانع آن کار شد و فرمود:

— تو کیستی؟

گفت: من ابو محمد الحکم فرزند مختار بن ابی عبید ثقفی هستم.

آن مرد مقدار کمی از امام فاصله داشت [امام وقتی شنید که او فرزند مختار ثقفی است] آن چنان او را به سوی خود کشاند که گویی او را دربر گرفته باشد و سپس او را در کنار خود نشاند.

ابو محمد الحکم گفت: خداوند روز گار شما را نیک گرداند! مردم در مورد پدرم اختلاف نموده و چیزهای زیادی می گویند، به خدا سوگند حرف حرف شماست.

امام فرمود: در مورد پدرت چه می گویند؟

ابو محمد گفت: او را دروغ گو می گویند، اما هرچه شما در مورد او بفرمایید من آن را می پذیرم.

امام [با تعجب] فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند پدرم [حضرت سجاد علیه السلام] به من خبر داده است که مهر مادرم از اموالی بوده که مختار برای ما می فرستاد، مگر نه این که پدرت موقعیت ما را آشکار ساخت و قاتلین ما را کشت و به خون خواهی ما برخاست؟ پس خدا رحمت کند پدرت را، ... خدا رحمت کند پدرت را. هیچ حقی از ما در نزد کسی ضایع نشد مگر این که او باز ستاند و قاتلان ما اهل بیت را نابود نمود و به خون خواهی ما برخاست. (۱)

نکات مورد توجه این روایت

نکات مورد توجه این روایت

۱. از برخورد امام با ابو محمد احترام و محبت خاص امام به مختار فهمیده می شود.

۲. وقتی امام از فرزند مختار پرسید که: «در مورد پدرت چه می گویند؟» او در جواب امام گفت: «او را دروغ گو می گویند» از این فهمیده می شود که راجع به دیگر اعمال مختار از جمله درباره برخورد خشونت بار او با جنایت کاران کربلا هیچ کسی حرفی نداشته و شبهه ای در آن مورد در نظر آنان نبوده است و گرنه فرزند مختار آن را مطرح می ساخت. این خود می رساند که آن اعمال مختار مورد تأیید مردم و مخصوصا شیعیان آن زمان که با امام سجاد علیه السلام رابطه حضوری داشتند قرار داشته، اما برخلاف شبهه کذاب بودن که گفتیم در مواردی امام سجاد علیه السلام آن را به دلیل تقیه مطرح می ساخت و در این روایت حضرت امام باقر علیه السلام با تعجب آن را رد می نماید.

۳. این روایت می رساند که اعمال و حکومت مختار مورد تأیید حضرت سجاد علیه السلام بود و گرنه اموالی که مختار به آن حضرت می فرستاد مورد قبول ایشان قرار نمی گرفت و آن را در امور مهمی

همچون مهریه همسر خود صرف نمی کرد.

۴. روایت صراحت دارد به این که عمل مختار در مورد باز پس گرفتن حق اهل بیت و انتقام گرفتن از دشمنان آنان مورد رضایت و خشنودی آن حضرت قرار داشته است.

۵. سه بار طلب رحمت نمودن برای مختار در این روایت بیانگر نهایت محبت و رضایت امام از مختار و اعمال اوست.

۶. در این روایت و نیز سایر روایاتی که از ائمه علیهم السلام در مورد مختار نقل شده هرگز حتی به طور اشاره هم به این موضوع پرداخته نشده که اعمال مختار مورد انتقاد آنان قرار داشته است. چنان چه از مختار عمل ناپسند و خلاف نظر ائمه علیهم السلام سر می زد بی گمان آنان به آن اشاره می فرمودند و مردم را از اشتباه های وی آگاه می ساختند تا دیگران از او در اشتباه هایش پیروی نکنند.

مؤیدات دو دلیل فوق

مؤیدات دو دلیل فوق

علاوه بر دو دلیل فوق مؤیدات و قراینی نیز وجود دارد که معلوم می کند اعمال مختار نسبت به قاتلین امام حسین علیه السلام مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است:

مؤید اول: بسیاری از علمای شیعه معتقدند که حکومت و عمل مختار مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بوده است. علامه مامقانی می فرماید از آن جا که حکومت مختار به اجازه حضرت سجاد علیه السلام بود معلوم می شود که اعمال او نیز مورد تأیید و رضایت ائمه علیهم السلام قرار داشت. (۱) اگر به سخنان ابن نما دقت شود می بینیم او نیز معتقد است که اعمال مختار مورد تأیید

و رضایت ائمه علیهم السلام قرار داشته است. (۱) جناب علامه امینی هم در الغدیر می فرماید «شخص مختار و اعمال او مورد ستایش ائمه علیهم السلام قرار داشته است». (۲)

ایشان در الغدیر از مختار به عنوان یکی از مردان بزرگ دین و از مخلصین و رستگاران یاد می کند و می گوید هدف نهضت او تنها برای برپایی عدل و محو ظلم و... بود. (۳) ایشان سپس اسامی ۲۱ تن از علمای برجسته را همراه با آثارشان ذکر می کند که در مورد اخبار، اعمال و اعتقادات مختار نوشته، و همه آنان وی و نهضت او را ستوده اند که در میان آنان شخصیت های بزرگ و نامدار شیعه که در علم و تقوا سر آمد روزگار خود بودند به چشم می خورد مانند: ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی، ابو المفضل نصر بن مزاحم، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، علامه صدوق، ابو جعفر محمد الطوسی، علامه مفید، و ابن نما. (۴)

مؤید دوم: دیده نشده است که شیعیان هم عصر مختار و کسانی که از نزدیک با حضرت سجاد علیه السلام رابطه داشتند مختار را به علت اعمالش نسبت به جنایت کاران کربلا مذمت کنند. این امر می تواند بیان گر این حقیقت باشد که حضرت سجاد علیه السلام به دلیل تقیه که مبادا از سوی مخالفین مختار مخصوصاً بنی امیه آسیبی به آن حضرت برسد آشکارا صلاح نمی دید تا رفتار مختار با قاتلین اهل بیت را تأیید نماید، اما با سکوت خود، مهر صحت بر آن نهاد و الاً ظاهراً مانعی وجود نداشت تا

۱- ر. ک: ذوب النصار، ص ۱۴۵.

۲- نک: الغدیر، ج ۲، صص ۳۴۲ - ۳۴۴.

۳- الغدیر، ج ۲، صص ۳۴۲ - ۳۴۴.

۴- الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳.

مختار را به سبب این عملش مذمت کند، همچنان که گاهی از باب تقیه نسبت کذاب به او می داد.

البته اگر گفته شود که سکوت امام نسبت به اعمال خشونت بار مختار در مورد جنایت کاران کربلا در صورتی می تواند موافقتش را برساند که نهی قبلی از خشونت و از جمله مثله کردن وجود نداشته باشد، زیرا ممکن است سکوت امام نه به دلیل رضایت بلکه با توجه به نهی قبلی باشد، در جواب می گوئیم بله اگر در این مورد تنها سکوت امام بود با توجه به نهی قبلی از مثله کردن و کلاً از خشونت در اسلام، مسلماً سکوت امام نمی توانست دلیل بر تقریر او محسوب شود، اما با وجود دلایل و قراین ذکر شده می توان گفت که این جا سکوت امام دلیل بر تقریر و امضای اوست و می توان از سکوت امام تقریر او را فهمید.

مؤید سوم: به احتمال قوی علت این که علمای شیعه در قدیم راجع به اعمال مختار نسبت به قاتلین سید الشهداء حرف و انتقادی نداشته اند (با توجه به این که عمل مثله، آتش زدن اجساد، تخریب خانه ها از مسائلی نبوده که بتوان از آن در اسلام به سادگی چشم پوشید) این بوده که نزد آنان موافقت امام سجاد علیه السلام و امامان پس از آن حضرت به خصوص امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام قطعی بوده است.

مگر می شود امام اجازه به مثله کردن و به کار بردن خشونت دهد؟

سؤالی که در این جا ممکن است در ذهن انسان پیش بیاید این است که مگر می شود امام مثله را که بدون شک از نظر اسلام ممنوع و حرام است در موقعیت خاصی تجویز کند؟

این سؤال را از برخی مراجع عظام از جمله آیت الله مکارم شیرازی که تحقیقات ارزشمند و خدمات فرهنگی ایشان بر هیچ یک از

پژوهشگران پوشیده نیست و نیز آیت الله محقق کابلی مطرح ساختیم. متن جواب حضرت آیت الله مکارم شیرازی به سؤال فوق چنین است:

... و اما در مورد مثله کردن و ممنوعیت آن از نظر اسلام شکی نیست، ولی هر حکم عامی ممکن است در شرایط خاصی که هدف مهمی در کار بوده، استثنایی داشته باشد و آنچه نوشته اید (۱) ممکن است از این قبیل باشد.

پس این مورد از این قبیل نیست که امام حرامی را حلال کرده باشد، گرچه در این جا اگر قائل به ولایت تشریحی باشیم و بگوییم همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ولایت تکوینی دارند ولایت تشریحی نیز برای آنان از سوی خداوند داده شده، و متابعت از آنان در هر چیزی که مربوط به عالم تشریح و قانون گذاری می گردد واجب است، (۲) این سؤال حل است؛ اما در غیر آن صورت نیز با توجه به این حقیقت که هم

۱- آن قسمت از متن سؤالی که مربوط به اعمال مختار می شود و جواب آن را از دفتر معظم له گرفتیم چنین است: همان طور که مستحضر هستید اولاً مثله کردن افراد از نظر شرع مقدس اسلام به اتفاق نظر علمای بزرگوار حرام است و ثانیاً به عقیده عده ای از علمای بزرگ امامیه نهضت و قیام مختار ثقفی به اذن و اجازه امام سجاد علیه السلام صورت گرفته و حتی آن حضرت به صورت غیرمستقیم آن را رهبری می کرده است و ثالثاً اعمالی از قبیل مثله کردن افراد در زمان حکومت مختار از او سر زده و در عین حال مورد انتقاد ائمه علیهم السلام مخصوصاً شخص امام سجاد علیه السلام قرار نگرفته بلکه وقتی سر ابن زیاد را خدمت امام سجاد علیه السلام می فرستد آن حضرت خوشحال می شود و در حق او دعای خیر می نماید و همچنان امام باقر علیه السلام بر او ترحم می کند و افراد را از ناسزا گویی نسبت به او منع می کند و سایر ائمه علیهم السلام نیز در آن مورد چیزی نمی فرمایند و سکوت اختیار می کنند. حال با توجه به مقدمات فوق سؤال این است که چرا امام سجاد علیه السلام در برابر این گونه اعمال سکوت اختیار کرده و مختار را انتقاد نکرده است و آیا سکوت امام می تواند تقریر و امضای آن حضرت نسبت به این گونه اعمال در مقطع و مورد خاصی محسوب گردد یا خیر؟

۲- درباره ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام نک کتب ذیل: ۱. کتاب المکاسب والبیع، تقریر بحص النائینی للاملی، ص ۳۳۲. ۲. حقوق آل البیت علیهم السلام، الشیخ محمد حسین الحاج العاملی، ص ۱۳۴. ۳. الامامه و الحکومه فی الاسلام، محمد حسین انصاری، ص ۱۵۹.

حضرت سجاد علیه السلام و هم سایر ائمه علیهم السلام از اعمال مختار نسبت به جنایت کاران کربلا آگاهی داشتند و با آن حال روایت قابل اعتمادی که حاکی از نارضایتی آنان نسبت به آن اعمال باشد از سوی آنان به ما نرسیده است، این خود کاشف از تأیید، تقریر و امضای ائمه علیهم السلام نسبت به آن اعمال است؛ به خصوص که ظاهر امر و قراین و شواهد ذکر شده این تقریر را تأیید می کند.

لذا می توانیم بگوییم که امام با توجه به مهم بودن هدف و علل مُثله کردن و به کار بردن خشونت نسبت به جنایت کاران کربلا- در آن مقطع خاص حکم به جواز آن نمود. اگر حقیقت غیر از آن می بود و اعمال مختار از نظر امام نادرست بود پس چرا امام جلو او را نگرفت؟ اگر گفته شود که در آن زمان زمینه برای این که امام سجاد علیه السلام جلو اعمال مختار را بگیرد مساعد نبود و شرایط طوری بود که امکان نداشت امام مستقیم یا غیر مستقیم مختار را امر به معروف کند، اما پس از آن چرا هیچ یک از امامان معصوم نه تنها اشاره ای به درست نبودن رفتار او با عاملان جنایت کربلا نکرده اند بلکه همه او را ستوده و از او به بزرگواری یاد فرموده اند؟

فلسفه تأیید امام

اشاره

فلسفه تأیید امام

قبل از این که فلسفه رضایت حضرت سجاد علیه السلام را در مورد رفتار مختار با جنایت کاران کربلا بررسی کنیم مقدمه ای مطرح می کنیم:

جنایت کربلا در نفس خود یک واقعه بی بدیل و جنایت بزرگی بود که هرگز تاریخ نظیر آن را در خود ندیده است. قساوت، درنده خوئی و خونریزی در این واقعه به بالاترین مرحله خود رسید، به قسمی که در آن واقعه تلخ و فراموش نشدنی حتی زنان و کودکان در امان نماندند و... جنایات هولناک و حوادث غم انگیز کربلا به حدی بزرگ بود که

نه تنها جهان اسلام را متأثر ساخت و قلب مؤمنین را جریحه دار نمود بلکه دنیا را در حیرت و تأثر سختی فرو برد.

از این رو همان طور که نمی توان حوادث کربلا را با هیچ یک از حوادث تاریخی دیگر قیاس کرد، عاملان این حادثه اسفبار را نیز نمی توان با هیچ جنایت کاری در تاریخ مقایسه نمود. اکثر چهره هایی که در این جنایت بزرگ دست داشتند مانند، عبیدالله بن زیاد، عمر سعد، شمربن ذی الجوشن، خولی، حرمله و سنان از کسانی بودند که بیش از هر کس دیگری از مقام شخصیت به حق امام حسین علیه السلام آگاهی داشتند اما با وجود این به عنوان خشن ترین چهره ها در صحنه کربلا عمل نمودند.

بعد از واقعه کربلا- هیچ عاملی توان متوقف ساختن جنایات بعدی و شاید هولناک تر از آن را نداشت؛ زیرا آنان با مرتکب شدن فاجعه کربلا ثابت کردند که به هیچ ملاک انسانی پایبند نیستند و در برابر هیچ جنایتی عاطفه آنان متأثر نمی گردد و آمادگی ارتکاب هرگونه اعمال جنایت بار دیگری را نیز دارند.

حادثه کربلا علاوه بر این که جنایتی بود که در مقطع خاصی از تاریخ به وقوع پیوست، راه را بر جنایت های بعدی هر جنایت کار دنیاپرست نیز گشود و زمینه های عصیان و تمرد را برای مخالفین ائمه علیهم السلام حق بیش از پیش فراهم ساخت و باعث بالا بردن جرأت و جسارت آنان در جنگ با اهل بیت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گردید و سنت امام کشی را در جامعه مسلمانان بنیان نهاد.

با توجه به مقدمه فوق می توان گفت که شاید از جمله علل تأیید امام سجاد علیه السلام و فلسفه رضایت ائمه علیهم السلام از اعمال مختار نسبت به

جنایت کاران کربلا عبارت باشد از:

۱. تشفی قلب های مؤمنان و اهل بیت

۱. تشفی قلب های مؤمنان و اهل بیت

روایات ذیل نیز دلالت دارد بر این که عمل مختار باعث تشفی قلوب مؤمنین و اهل بیت شد:

— روایت عمر بن علی بن حسین علیه السلام: هنگامی که سر ابن زیاد و عمر بن سعد را به نزد امام سجاد علیه السلام بردند، آن حضرت به سجده شکر افتاد و سپس فرمود: «سپاس خدایی را که انتقام خون ما را از دشمنان ما گرفت و خداوند به مختار پاداش نیک عنایت فرماید».(۱)

— روایتی که از امام باقر علیه السلام در هنگامی که ابو محمدالحکم فرزند مختار نزد آن حضرت مشرف شد نقل شده است. این روایت صراحت دارد بر این که چون مختار حق اهل بیت را از دشمنانش گرفت حضرت باقر علیه السلام در حق او دعا فرمود و او را از صمیم قلب ستود.

— روایتی که حضرت باقر علیه السلام در آن ناسزا گویی و سب مختار را منع کرده به این دلیل که او قاتلین اهل بیت را به مجازات رساند و به خون خواهی آنان برخاست.(۲)

— روایت حضرت صادق علیه السلام: تا آن هنگامی که مختار سرهای قاتلین امام حسین علیه السلام را نزد ما نفرستاده بود هیچ کسی در میان بنی هاشم شانه به موی خود نکشیده و حنا به خود نبسته بود.(۳)

۲. جلوگیری از تکرار فاجعه کربلا

۲. جلوگیری از تکرار فاجعه کربلا

-
- ۱- اختبار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۴۱؛ اصدق الاخبار، ص ۹۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۹۱، ص ۱۰۳.
 - ۲- اختبار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۴۱ و رجال ابن داود، ص ۵۱۳؛ رجال علامه حلی، ص ۱۶۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۹۱، ص ۱۰۲؛ رجال کشی، ص ۱۲۵.
 - ۳- نک: معجم رجال الحديث، ج ۹۱، ص ۱۰۲.

یکی از راه‌هایی که در اسلام برای جلوگیری از ظلم و تجاوز پیشنهاد شده ایجاد رعب (ترس) در دل متجاوزان و دشمنان اسلام است، حتی قرآن کریم علت تقویت و قدرتمند شدن مسلمین را ایجاد ترس در دل دشمنان می‌داند؛ زیرا ترس آنان باعث می‌شود تا جرأت حمله، توطئه، تجاوز و فساد از آنان گرفته شود. به آیه ذیل توجه فرمایید:

«و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم...»؛ هر نیرویی را در قدرت دارید، برای مقابله با آن‌ها [دشمنان] آماده سازید، و هم چنین اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و... (۱).

«اعدوا» در این آیه کلمه امر است مانند «صلوا» و «صوموا» به این معنا که واجب است بر همه مسلمانان تا خود را برای مقابله با دشمنان آماده سازد، این لفظ جامع است و شامل همه زمان‌ها و هر نوع تهیه و آمادگی که بتوان با آن دشمنان را مهار نمود و رام کرد می‌شود و کلمه قوه نیز نه تنها شامل وسایل جنگی بلکه شامل همه نیروهای مادی و معنوی می‌گردد؛ یعنی هر چیزی که شما را بر دشمنان تان پیروز می‌کند و توانمند می‌سازد و باعث سرکوبی و شکست آنان می‌شود.

خداوند در آیه فوق علت وجوب مهیا شدن و تقویت مسلمین را با کلمه «ترهبون» بیان می‌دارد تا این حقیقت را به همه بفهماند که هدف و منظور اصلی از آمادگی رزمی و دفاعی، تقویت، جنگ نیست _ چون اسلام دین صلح و دوستی است _ بلکه هدف این است که جلو تجاوز و فساد دشمنان با ترساندن و زهر چشم گرفتن از آنان گرفته شود؛ زیرا

دشمنانی که جز زور و جنگ منطقی را نمی شناسند شما هم در برابر آنان خود را آماده مقابله کنید. نکته ظریف و جالب توجه آیه این است که نگفته خود را برای آن تقویت و مهیا نمایید تا آنان را از بین ببرید یا بکشید، بلکه فرموده تا آنان را بترسانید، یعنی جنگ با آنان برای این است که آنان تن به صلح و منطقی غیر از جنگ نمی دهند؛ اگر از طریق زور با آنان مقابله نشود و رعب و ترس به دل آنان افکنده نگردد همیشه دست به فساد و تجاوز می زنند.

قاتلین امام حسین علیه السلام نیز _ به شهادت تاریخ _ انسان های زبون اما شرور، موقعیت طلب و منفعت جویی بودند. آنان پس از حادثه دلخراش کربلا و ارتکاب جنایات تکان دهنده، هم ثابت کردند که به هیچ آیین و ملاکی پایبند نیستند و هم نسبت به ارتکاب اعمال خلاف و ایجاد فساد جرات بیش تری یافتند. هم چنین کسانی که با جنایات کربلا موافق بودند و دشمنی با اهل بیت را سرلوحه زندگی خویش قرار داده بودند ولی به علت ترس از آینده خود در حادثه کربلا حضور نیافته بودند، پس از آن حادثه جرات تمرد و ارتکاب هر نوع جنایتی را یافته بودند و این مسأله جریان را به وجود آورده بود که خطر وقوع و تکرار جنایت های بزرگ تر و فاجعه آمیزتر از حادثه کربلا را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان آنان در پی داشت و زمینه های بی حرمتی به اسلام، و توهین به مقدسات اسلامی را بوجود آورده بود که نمونه های بارز آن، تجاوز به خانه خدا در مکه و قتل عام فجیع و یورش شرم آور امویان در مدینه بود. به همین دلیل مهار و جلوگیری از این جریان سرکش از مهم ترین وظایف هر مسلمانی به شمار می رفت، اما چگونه و به چه شکل؟!

وقتی منطبق بیدارگر امام حسین علیه السلام نتوانست آنان را از راهی که در

پیش گرفته بودند منصرف سازد و فریادهای مظلومانه او و یارانش بر دل چون سنگ آنان کوچک ترین اثری ننمود مسلم بود که دیگر با هیچ منطق و نیرویی جز زور و ترس و ارعاب نمی شد جلو آنان را گرفت. پس باید در برابر اعمال آنان کیفری در نظر گرفت که از آن وحشت دارند و با توجه به گناه عظیم و فساد بزرگی که مرتکب شدند مجازاتی برای شان تعیین نمود که پس از آن هیچ کسی جرأت ادامه راه آنان را در خود ندهد.

مختار با توجه به روحیه، قاتلین امام حسین علیه السلام و با درک درست از اوضاع زمانی که در آن قرار داشت می دانست که یگانه راه جلوگیری از تکرار فاجعه کربلا- ایجاد ترس به روشی است که او نسبت به قاتلین شهدای کربلا اعمال داشت. در کنار این کار مختار، موضع گیری امام سجاد علیه السلام (سکوت رضایت مند آن حضرت) و هم چنین همنوایی و حمایت شیعیان از مختار باعث شد تا دیگر هیچ ظالم و ستمگری و هیچ فرد متمدن و فاسد و منفعت جویی جرأت نکند دست به تکرار فاجعه کربلا بزند و در برابر ائمه علیهم السلام حق آن روش را در پیش بگیرد.

ممکن است در این جا این سؤال پیش بیاید که اگر خشونت در قبال قاتلین ائمه علیهم السلام جایز است پس چرا امام علی علیه السلام در وصیت خود به حسنین علیه السلام از اعمال آن در حق ابن ملجم منع نمود؟ کاری که ابن ملجم کرد با کار قاتلین امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت چه تفاوتی داشت؟

اگر موضع امام علی علیه السلام را در قبال خوارج بررسی کنیم می بینیم که آن حضرت جنگ با خوارج را بعد از خود منع کرد؛ زیرا:

اولاً خوارج تمرد شان به دلیل کج فهمی از دین بود. آنان به آنچه

می کردند به عنوان عمل درست به آن عقیده داشتند اما جنایت کاران کربلا چنان نبودند. امام علی علیه السلام در باره خوارج چنین می فرماید:

«پس از من خوارج را نکشید! چه، کسی که در پی حق باشد اما خطا کند، همانند کسی نیست که باطل را خواهد و به آن دست یابد [مانند معاویه و یاران او]». (۱) در این کلام، امام علی علیه السلام به صراحت فرق میان خوارج با بنی امیه و کسانی را که از آنان پیروی می کردند بیان می دارد.

ثانیا امام وقتی به شهادت رسید که حاکم بود و امام حسن نیز پس از شهادت امام علی علیه السلام ابن ملجم را به عنوان حاکم مسلمین می باید محاکمه می نمود، اما مختار در آن موقعیت قرار نداشت. شاید اگر امام سجاد علیه السلام در موقعیت امام حسن علیه السلام قرار می داشت همان عملی را انجام می داد که امام حسن علیه السلام نسبت به قاتل پدر بزرگوارش انجام داد.

فرض دوم: امام راضی به خشونت نبود

فرض دوم: امام راضی به خشونت نبود

سخنان و استدلال های فوق مبنی بر این بود که ما فرض را بر موافقت امام با اعمال مختار بگذاریم، اما اگر نپذیریم که به کار بردن خشونت از سوی مختار نسبت به قاتلین اهل بیت مورد تأیید امام بود این شبهه پیش می آید که مختار _ برخلاف آنچه تا حال گفتیم _ در کارهایش با امام مشورت نمی کرده و به نظر آن حضرت توجهی نداشته است و در حقیقت بر خلاف شعارهایش _ که در ظاهر گویای حمایت او از اهل بیت بود _ عمل می کرد. اگر واقعیت غیر از آن بود پس چرا در مورد قاتلین شهدای کربلا از امام کسب تکلیف نکرد؟

اما از سوی دیگر در صورتی که عمل مختار درست نبود پس چرا

۱- فرهنگ نامه موضوعی نهج البلاغه، ص ۶۲۰؛ نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۶۰ و صبحی صالح، صص ۹۳ _ ۹۴.

امام سجاد علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام حکومت و عمل او را تأیید نموده و شخص او را ستوده و برایش دعا کرده اند؟

پس این بحث ما روی محور این دو سؤال دور می زند:

۱. چرا مختار از امام سجاد علیه السلام در مورد نحوه مجازات عاملان جنایت کربلا کسب تکلیف نکرد و از آن حضرت مشورت نخواست؟

۲. در صورتی که به کار گیری خشونت از سوی مختار مورد تأیید ائمه علیهم السلام نبود، چرا آنان حکومت وی را تأیید نمودند و شخص او را ستودند؟

چرا مختار با امام سجاد علیه السلام مشورت نکرد؟

چرا مختار با امام سجاد علیه السلام مشورت نکرد؟

اگر فرض را بر این بگذاریم که به کار بردن خشونت در مورد قاتلین شهدای کربلا بدون مشورت و اجازه حضرت سجاد علیه السلام صورت گرفته بود در این صورت دو احتمال در مورد علت این کار مختار وجود دارد و ما برای روشن شدن موضوع مجبور به بررسی اجمالی این دو احتمال هستیم:

احتمال اول: مشورت نکردن مختار به دلیل اهمیت ندادن او به نظر و رأی امام بوده است.

احتمال دوم: موقعیت و شرایطی که برای مختار در آن زمان پیش آمد او را مجبور نمود تا به رأی و نظر خود عمل کند و نتواند از امام در آن زمینه کسب تکلیف کند؟

بررسی احتمال اول

تواتر و ثقه بودن روایاتی که مختار در آن ها از سوی ائمه علیهم السلام مدح شده بیان گر این واقعیت است که او از نظر فکری شیعه و معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام بود. علاوه بر آن مطالعه تاریخ زندگی مختار و تأمل در مورد برخوردها و موضع گیری های او در قبال اهل بیت به ما نشان

می دهد که او دارای اعتقاد خاص و محکمی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت امام سجاد علیه السلام بود و اکثر علما و مورخین ما نیز ایشان را شیعه و معتقد به امامت حضرت سجاد علیه السلام می دانند. به همین دلیل نمی توانیم بگوییم که او توجهی به نظر امام سجاد علیه السلام نداشت،^(۱) بنابراین، احتمال اول در مورد مختار منتفی می گردد.

بررسی احتمال دوم

حقیقت این است که شرایط برای ارتباط برقرار کردن مختار با امام در آن زمان مساعد نبود؛ زیرا همان طور که در پایان فصل پنجم ملا-حظه فرمودید اشراف، منافقین و مخالفین مختار در کوفه (پس از پخش اخبار دروغ شکست نیروهای مختار به فرماندهی یزید بن انس اسدی در جبهه موصل توسط سپاه اموی) با حمایت و تحریک اموی ها و طی برنامه از قبل طرح شده در صدد بر آمدند تا از داخل آتش جنگ با مختار را شعله ور سازند.

اعزام دوازده هزار نیرو به فرماندهی ابراهیم بن اشتر علاوه بر سه هزار نیرویی که قبل از آن به فرماندهی یزید بن انس به موصل برای مقابله با حمله اموی ها فرستاده شده بودند کوفه را از نیروهای مختار خالی نمود و فرصت خوب و زمینه مناسبی برای اشراف و مخالفین مختار مخصوصا جانان کربلا به وجود آورد تا با به راه انداختن کودتایی حکومت مختار را از داخل ساقط کنند.

حمله و پیشروی اموی ها در موصل از یک سوی و در کمین نشستن زبیری ها برای وارد کردن آخرین ضربه به حکومت نوپای مختار از بصره

۱- از آن جا که درباره اعتقاد مختار و نظر علمای ما درباره او بیش تر بحث کردیم از تکرار آن در این جا صرف نظر می کنیم .

از سوی دیگر مختار را در موقعیت دشواری قرار داده بود. مخالفین داخلی مختار با توجه به این موقعیت درنگ نکردند و پس از خروج ابراهیم بن اشتر و نیروهای او از کوفه دست به شورش زدند. هنوز نیروهای ابراهیم بن اشتر به موصل نرسیده بود که کوفه در اختیار شورش‌های قرار گرفت و مختار در محاصره آنان درآمد. او می‌دید که اگر این شورش دوام یابد و بی‌درنگ سرکوب نشود مخالفین و عناصر اشراف با استفاده از آن فرصت و با جلب بیش‌تر حمایت اموی‌ها و زبیری‌ها بر کوفه مسلط می‌شوند و اساس حکومت او را در معرض نابودی قرار می‌دهند؛ لذا با یک اقدام سریع ابراهیم را دوباره به کوفه فراخواند و تصمیم گرفت تا قبل از آن که شورش‌های خود بجنبند کار آنان را تمام کند. به همین دلیل با آمدن ابراهیم بن اشتر مختار دستور داد که تمام راه‌های ورودی و خروجی کوفه زیر نظر گرفته شود. این کار برای آن بود که مبادا شورش‌های بگریزند و در خارج کوفه به جبهه دشمنان پیوندند؛ زیرا آنان می‌توانستند با فرار و ملحق شدن به یکی از دو جبهه اموی‌ها یا زبیری‌ها و با حمایت آنان به تشکیل مرکزیتی برای فعالیت‌های خود و جلب سایر مخالفین و ناراضیان داخلی در خارج از کوفه پردازند و در این طریق به تضعیف و براندازی حکومت مختار فعالیت نمایند و خطرهای عمده‌ای برای او در آینده به وجود بیاورند.

تعلل مختار در سرکوبی شورش‌های کوفه فرصت سازماندهی و ارتباط آنان را با اموی‌ها و در نتیجه نبرد هماهنگ اموی‌ها و شورش‌های را در دو جبهه خارجی و داخلی در پی داشت؛ لذا مختار می‌بایست کار شورش کوفه را هرچه سریع‌تر تمام می‌کرد، زیرا اموی‌ها در انتظار چنین فرصتی لحظه شماری می‌کردند تا با استفاده از گرفتاری مختار و مشغول

شدن بخش اعظم نیروهای او در جنگ با شورشی‌های داخلی در کوفه؛ حمله خود را از سوی موصل به مرکز عراق شروع کنند. به همین دلیل فرصتی نبود تا مختار در این زمینه از امام سجاد علیه السلام کسب تکلیف نماید و با آن حضرت در مورد نحوه مجازات جنایت کاران کربلا که در رأس آن شورش قرار داشتند نظرخواهی کند؛ چون برای سریع‌ترین پیک در آن شرایط حد اقل چهار روز وقت لازم بود تا فاصله میان مدینه و کوفه و بالعکس را بپیماید و سپس بر گردد، و چهار روز در صورتی بود که پیک در آن شرایط دشوار در جریان این مأموریت به هیچ مانعی برنخورد، اما چهار روز در آن موقعیت مدت کمی نبود و می‌توانست سرنوشت جنگ را در کوفه تغییر دهد.

علاوه بر آن، مشکل دیگر در آن شرایط دشواری ملاقات با امام بود. در آن زمان هم اموی‌ها و هم زبیری‌ها نسبت به بنی هاشم به ویژه حضرت سجاد علیه السلام و محمدبن حنفیه حساسیت خاصی داشتند و هرگونه رفت و آمد و ارتباط با آنان را دقیق زیر نظر می‌گرفتند؛ لذا ارتباط با آنان در آن شرایط بسیار سخت، نیاز به وقت و برنامه ریزی و ایجاد زمینه قبلی داشت تا هم خطری برای آن حضرت پیش نیاید و هم شخص فرستاده شده شناسایی نشود و مورد تعرض قرار نگیرد زیرا چه بسا تماس گرفتن با آنان به خصوص از سوی افرادی که مشکوک و ناشناخته به نظر می‌رسیدند با خطرهایی توأم بود.

با توجه به مشکلات فوق مختار نمی‌توانست حتی یک روز هم پس از آمدن ابراهیم حمله را به تأخیر اندازد؛ زیرا تعلل در حمله می‌توانست کار او را دشوار کند و شانس پیروزی‌اش را بر شورشی‌ها از بین ببرد.

بنابراین اگر بپذیریم که مختار در مورد به کار بردن خشونت نسبت به

جنایت کاران کربلا اشتباه نموده بود اما این اشتباه وی عمدی نبود، بلکه او در آن شرایط به درک شخصی و رأی و نظر خود وارد عمل شد؛ چون با توجه به جنایت های دردناک و فاجعه بزرگی که در کربلا-انجام گرفت نه تنها مختار بلکه حتی حضرت امام سجاد علیه السلام و هم چنین ائمه علیهم السلام پس از ایشان نیز با آن وسعت صدر و تحمل و برد باری که داشتند سخت متأثر شده بودند؛ مثلاً امام سجاد علیه السلام تا آن هنگام هیچ لبخندی بر لبانش نقش نبسته بود و هیچ یک از بنی هاشم جامه سیاه عزا را از تن خود بیرون نیاورده و شانه به سر نکشیده بودند... این ها می رساند که مصیبت کربلا احساسات همه را تحت تأثیر خود قرار داده بود. شاید یکی از دلایل هایی که مختار مورد مذمت هیچ یک از ائمه علیهم السلام ، علما و شیعیان برای به کار بردن خشونت نسبت به جنایت کاران کربلا قرار نگرفت، بزرگی فاجعه کربلا و احساسات شدید آنان نسبت به آن جنایات هولناک باشد.

به هر صورت قدر متیقن در این مورد این است که مختار اگر دست به زیاده روی در مورد جنایت کاران کربلا زد از باب تمرد و عصیان نبود، بلکه او با توجه به تشخیص خود و در کنار تنفر شدیدی که از قاتلین امام حسین علیه السلام داشت و تأثیراتی که آن فاجعه هولناک و بی سابقه تاریخی بر روح و روان او نهاده بود آن نوع مجازات ها را برای عاملین آن در نظر گرفت؛ مجازات هایی که صدور آن ها از سوی مختار بی سابقه بود و پس از آن نیز در مورد غیر از جانیان کربلا از سوی وی اعمال شد.

حتی بعضی از علما و مورخین هم عصر ما که در زندگی و عقاید مختار تحقیق قابل توجهی انجام داده اند عمل او را در مورد جنایت کاران کربلا می ستایند؛ از جمله «توفیق اعلم» از این عمل مختار تعبیر به «عدل

بی رحمانه» می نماید و می نویسد:

قاتلان امام حسین علیه السلام این چنین گرفتار عدل بی رحمانه مختار شدند و تنها برخورد قاطعانه و قساوت باری که در تاریخ از ملامت مصون مانده و عذر آن پذیرفته شده است همین کار عادلانه مختار [و برخورد خشونت بار او نسبت به جنایت کاران کربلا] بود. (۱)

دکتر سیدجعفر شهیدی نیز در کتاب پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین علیه السلام می نویسد:

... این که حالا- قضاوت به خشونت مختار می کنیم درست نیست، اما باید دانست که قضاوت مردم سیزده قرن بعد، در باره کردار پیشینیان درست نیست. دیگر آن که چون خشم انقلاب زبانه زد، معیارها دگرگون می شود؛ انقلاب عموماً با خشم و قساوت همراه است، بلکه اگر خشم با انقلاب همراه نباشد انقلاب نیست. (۲)

البته این که انقلاب بدون خشونت انقلاب هست یا نه و آیا می شود عدل نیز توأم با خشونت باشد ممکن است برای همه پذیرفتنی نباشد و یا جای تأمل داشته باشد، اما چون آن بحث موردش این جا نیست و به بحث ما مربوط نمی گردد در این زمینه نظری نمی دهیم، ولی برای تکمیل این قسمت از بحث باید متذکر شویم که در جریان انقلاب مختار بعضی از اعدام ها و مجازات ها از سوی افراد مختار و بدون مشورت او صورت می گرفت. مثلاً حکیم بن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بعد از آن که به دستور عبدالله کامل تیر باران گردید سرش را نزد مختار برد و به او گفت از تقدیر خدا نمی توان گریخت مردم هجوم آوردند و او را کشتند. گذشته از آن ما احتمال زیاده روی و حتی خشونت های بی مورد و

۱- به نقل از ماهیت قیام مختار، ص ۴۵۴ .

۲- پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین علیه السلام ، نقل از ماهیت قیام مختار، ص ۴۵۴ .

سرخودانه را نیز از سوی بعضی از سربازان و حتی فرماندهان و همچنین مردم و کسانی که در جریان انقلاب در کنار مختار قرار گرفته بودند بعید نمی دانیم و نمی توانیم بگوییم که عمل آنان خالی از زیاده روی نبوده است. و نیز وجود افراد فرصت طلب و نفوذی دشمن و کسانی را که در جریان انقلاب مختار برای دست یابی به اهداف و منافع شخصی خود در کنار مختار قرار گرفته بودند رد نمی کنیم. به همین دلیل بسیاری از دشمنان مختار و کسانی که در صدد مخدوش کردن چهره او بودند همه آن اعمال را به گردن شخص مختار می اندازند. زیرا همان طور که جناب آقای دکتر شهیدی فرمودند معمولاً انقلاب ها با خشم و احساسات شدید مردم همراه است و کنترل آن به خصوص در اوایل انقلاب کار مشکل و حتی در مواردی غیر ممکن است. اما می توانیم با قاطعیت بگوییم که مختار در مواردی غیر از جنایت کاران کربلا- در بخشندگی و ترحم به دشمنان خود معروف بود و همه او را به جوان مردی، بخشندگی و بزرگواری می شناختند. پس در این مورد خاص او از اجتهاد و رأی خود استفاده نمود.

چرا ائمه علیهم السلام عمل مختار را تأیید کرده اند؟

چرا ائمه علیهم السلام عمل مختار را تأیید کرده اند؟

از توضیح بالا چنین نتیجه به دست می آید که اگر فرض کنیم مختار در مورد جزئیات اعمال خود اشتباه کرد، اما این اشتباه او به علت استنباط نادرست او بود نه تمرد و عصیان. با این توضیح جواب سؤال فوق هم روشن می شود که تأیید امام سجاد علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام از عمل مختار تأیید اصل عمل مختار است نه جزئیات آن؛ به این معنا که امام از این که نیت مختار پاک بود و هدف و مقصد او انتقام گرفتن از قاتلین اهل بیت و ایجاد حکومت به نفع آنان بود مختار را تأیید کرده است، زیرا تأیید

عمل شخص یا خود شخص از سوی ائمه علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی تواند به معنای معصومیت آن شخص و درست بودن تمام کردارهای او باشد. پس از نظر حضرت سجاد علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام اصل عمل مختار یعنی قیام او برضد حکومت اموی و جنگ با ستمگران و جنایت پیشگان کربلا و انتقام گرفتن از آنان و ایجاد حکومتی به طرفداری از خاندان رسول الله مورد تأیید بوده نه همه آنچه برای تحقق آن عمل از او سر می زده است.

نتیجه

نتیجه

در مورد به کار بردن خشونت از سوی مختار نسبت به جنایت کاران کربلا اگر استدلال اول را نپذیریم و بگوییم که امام با اعمال خشونت بار مختار در مورد جنایت کاران کربلا موافق نبود باز هم این عدم موافقت امام نمی تواند ایمان و اعتقاد مختار را زیر سؤال ببرد و باعث ایجاد خدشه در نهضت و قیام بزرگ او گردد؛ زیرا هدف و نیت مختار مقدس بود و راهی که او می پیمود مورد تأیید امام سجاد علیه السلام قرار داشت و از آن جا که او معصوم نبود مسلماً نمی توانست به دور از اشتباه باشد، اما اشتباه او در جریان انقلاب بزرگ و مقدسی که به راه انداخت ناشی از تشخیص او بود؛ همچنان که هر غیر معصومی ممکن است در راه پیمودن هدف مقدسی دچار اشتباه هایی در جزئیات عمل خود گردد. پس چنین اشتباه هایی از سوی افرادی مثل مختار نمی تواند گناه و باعث مذمت او باشد به همین دلیل امام باقر علیه السلام در برابر کسانی که با برشمردن بعضی از اعمال مختار قصد مخدوش کردن چهره او را داشتند با صراحت مردم را از ذم مختار نهی می کرد.

بخش نهم: با برنامه سازان

اشاره

بخش نهم: با برنامه سازان

زیر فصل ها

با برنامه سازان

توصیه ها

پرسش هایی برای گفت و گو با مردم

پرسش های کارشناسی

با برنامه سازان

اشاره

با برنامه سازان

زیر فصل ها

فرمانروایی رسانه ها

رسانه ها و الگوهای زندگی

نقش و مسئولیت فیلم سازان

مختار و مسئولیت فیلم سازان

فرمانروایی رسانه ها

فرمانروایی رسانه ها

پیشرفت رسانه های جمعی و دستگاه های اطلاع رسانی تحول عظیمی در زندگی بشر و در همه عرصه های علمی، فرهنگی و اجتماعی و ارتباطات ایجاد کرده است، به طوری که کوچک ترین تحولی در گوشه ای از دنیا در همان لحظه می تواند در دورترین نقاط جهان انعکاس یابد.

توسعه رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی که اینترنت نمونه بارز آن به حساب می آید، ارتباط انسان ها را به گونه ای به هم نزدیک ساخته که دنیا را نه به یک «دهکده کوچک» بلکه به خانه بزرگی به نام «کره زمین» تبدیل نموده است.

بشر _ موجودی که در نهایت ضعف و نیازمندی چشم به جهان می گشاید _ توانسته است در پرتو تلاش پی گیر و برای تحقق اهداف خود به بالاترین رفاه مادی دست یابد تا آن جا که امروز مسأله مهم و حیاتی ارتباطات که تا دیروز از مشکل ترین مسایل زندگی بشری بود به فرمان دکمه ای و در حالی که در پشت میز نشسته ای انجام می گیرد. هم چنین بسیاری از مشکلات و نیازهای مادی و رفاهی بشر به کمک علم و تکنولوژی پیشرفته بشری به عنوان ابزاری در خدمت توسعه مادی حل شده است. با این حال با دقت و تأمل در روند فعالیت های علمی و اندیشه غربی ملاحظه می گردد که بشر با تمام تلاش ها نه تنها نتوانسته است معضلات جامعه بشری یعنی عدالت اجتماعی، فقر، تبعیض و فساد را حل کند بلکه لحظه به لحظه در دام گرداب های خود ساخته و آتش های خود برافروخته بیش تر فرو می رود و می سوزد.

بشر غربی در عصر ماهواره و حاکمیت ارتباطات الکترونیکی و

سرانجام عصر انفجار اطلاعات توانسته است امواج را تحت فرمان و هدایت خویش درآورد، اتم را بشکافد، پا به کلهکشان ها نهد و به گستره تسلط خود بر جهان ماده بیفزاید، اما از آن جایی که این سلطه جویی بر محور توسعه تمایلات مادی و منفعت طلبی و سرمایه داری صورت می گیرد به یقین بر مشکلات مادی و معنوی بشر می افزاید.

به همین دلیل بشر امروز در بحران های شدید معنوی و اخلاقی و حتی مادی قرار گرفته است. به چه دلیل فاصله انسان امروز با این همه ادعای پیشرفت از اهداف معنوی که باید بدان دست یابد، بیش تر از قبل گردیده و چرا پیشرفت های علمی و مادی برای او رفاه و آسایش کاذب اما عاری از اخلاق انسان را به ارمغان آورده است؟! و چرا جلوه های زیبا و بدیع مادی چنان فریفته و دیوانه اش ساخته که حاضر است برای به دست آوردن آن به هر پستی و رذالتی تن دردهد و دست به هر جنایتی بزند؟!!

مگر نه این که دلیل همه این ها فقدان معنویت است که می توان اثر آن را در تمام شئون زندگی بشر به خوبی دید و نیز عواقب خطرناک و پیامدهای شوم آن را در پدیده های علمی و دانش بشر _ که باید در خدمت کمال و سعادت مندی او قرار گیرد _ مشاهده کرد؛ چنان که گاهی به شکل وسایل کشنده ای عرضه می شود که می تواند جان میلیون ها انسان را در معرض نابودی قرار دهد و حق آسایش، صلح و امنیت را از بشر بگیرد و گاهی هم به شکل رسانه ها وارد زندگی بشر می شود که نه جان بلکه روح و ذهن آدمی را می تواند مورد تهاجم خود قرار دهد.

بلی، رسانه هم یک پدیده علمی است که امروز به عنوان بزرگ ترین وسیله ارتباطی مطرح است و هرگز نمی توان آن را از زندگی بشر تفکیک

کرد؛ به قسمی که امروز این رسانه‌ها هستند که بر اندیشه‌های بشری فرمانروایی می‌نمایند، جهت‌خواسته‌ها و تمایلات آنان را تعیین می‌کنند و برای آنان الگوهای زندگی عرضه می‌دارند.

با این حال، به راستی از چه طریقی جز رسانه‌ها می‌توان به جبران این نقیصه بزرگ (فقدان معنویت) که بشر در «عصر انفجار ارتباطات» با آن مواجه است پرداخت؟ چه عاملی اثرگذارتر از رسانه‌ها را می‌توان یافت که بتوان با آن روی افکار بشر تأثیر گذاشت؟ و با کدامین امکاناتی جز رسانه‌ها می‌توان به خوبی با مردم سخن گفت؟ و تا درون کانون گرم خانواده‌هایشان نفوذ کرد؟

پس معلوم می‌شود که رسانه به عنوان یک پدیده علمی به همان میزانی که می‌تواند باعث سقوط معنویت در بشر گردد می‌تواند او را از بحران معنویت نیز نجات دهد و به کمال معنوی و سعادت مندی برساند.

رسانه‌ها و الگوهای زندگی

رسانه‌ها و الگوهای زندگی

امروز فراگیری رسانه‌ها به قدری وسیع شده است که نمی‌توان آن را از زندگی بشر تفکیک کرد؛ از این رو می‌توان گفت امروز رسانه‌ها نقش اول را در ساخت تغییر اندیشه‌ها، ترویج افکار، تبلیغ و نشر فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و مهم‌تر از همه معرفی و عرضه الگوها به عهده دارد.

هیچ مکتب دینی و اخلاقی و جریان‌های اجتماعی و سیاسی و هیچ اندیشه فردی که در جهت تغییر زندگی بشر ظهور نموده و در صدد هدایت آن به سوی است و بالاتر از آن هیچ پدیده مادی و معنوی که به نحوی با زندگی بشر ارتباط دارد بدون عرضه الگو نمی‌تواند گسترش یابد و روح بشر را به تسخیر خود درآورد و توجه آن را جلب نماید.

الگو نشانه‌ای روشن است برای رسیدن انسان به اهدافش و نمونه

زنده ای است برای شدن او آن چنان که باید باشد. عرضه الگوی درست ضامن تداوم هر اندیشه و جریان دینی، سیاسی و اجتماعی است.

انسان در تمام امور زندگی خود، اعم از مادی و معنوی، به همان میزانی که به عقل، تجربه و اندوخته های خود برای شدن و رسیدن به جایی و پیمودن راهی نیازمند است به همان اندازه به الگوهای زندگی نیاز دارد. بشر موجودی است که فطرتا به سوی کمال، ترقی و پیشرفت گام می نهد و برتری جوی و ترقی خواه است و برای رسیدن به آن ها به دنبال الگوهایی می گردد که از نظر او ممتاز و دارای شخصیت عالی و بزرگی نسبت به دیگران است و می کوشد تا از رفتار و گفتار و حتی حرکات ظاهری آنان در زندگی خود الهام بگیرد.

خلاصه از آن جا که انسان برای برطرف کردن نقیصه های خود می کوشد به دنبال الگوهایی در آن جهت نیز می گردد و شخصیت های برجسته دینی و تاریخی از الگوهایی است که بشر همیشه به دنبال الهام گیری در زندگی خود، از آن ها بوده است.

معرفی صحیح این چهره ها به جامعه و برجسته ساختن ویژگی های پسندیده و هدایت گرانه آنان از وظایف خطیر و مهم رسانه ها و برنامه سازان و هنرمندان متعهدی است که در صحنه های فیلم و سریال فعالیت می کنند.

هیچ نیرویی امروز به خوبی هنرمندان متعهد نمی تواند چهره های معنوی و الهام بخش شخصیت های بزرگ را برای مردم نمایان سازد و زوایای پیچیده زندگی آنان را روشن کند و نیز هیچ وسیله ای به خوبی و گسترده گی رسانه و به خصوص «صدا و سیما» نمی تواند به بخش سیمای هدایت گرانه آنان به طور گسترده پردازد.

پس در قدم اول برنامه سازانند که می توانند در این جهت گام های بزرگ و اساسی را بردارند و با زنده ساختن و به صحنه کشاندن زندگی شخصیت های بزرگ دینی، ملی و تاریخی در اشاعه فرهنگ و تمدن گذشتگان و بسط و توسعه اخلاقیات پویا و انسان ساز _ دینی و اسلامی _ خدمات ارزنده ای به جامعه بکنند.

نقش و مسئولیت فیلم سازان

نقش و مسئولیت فیلم سازان

فیلم و سریال از مهم ترین و مؤثرترین وسایل تبلیغاتی به شمار می آید، به طوری که امروز هیچ کسی نمی تواند میزان بالای اثرگذاری آن را در انتقال پیام های تبلیغی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی و... در جامعه نادیده بگیرد؛ از این رو برنامه سازان و هنرمندانی که در این راستا فعالیت می کنند رسالت عظیمی به دوش دارند. آنان می توانند گام های بزرگی در زمینه های رشد و باروری دانش مردم و بالا بردن آگاهی های تاریخی، دینی و سیاسی آنان بردارند و در نتیجه برای شکوفایی فرهنگ و تکامل تمدن بشری و سعادت مندی جامعه نقش به سزایی ایفا نمایند.

از آن جایی که فیلم و سریال اثر مستقیمی بر باورها و اندیشه های مردم دارد و می تواند احساسات و عواطف آنان را جهت دهد و تحریک کند؛ لذا می توان گفت فیلم و سریال به همان میزانی که در رشد و تکامل و سعادت مندی بشر تأثیر دارد در به انحراف کشاندن آنان نیز می تواند مؤثر واقع شود.

بسیاری از واقعیت ها را نمی توان با قلم و زبان بیان کرد اما می توان به آسانی از طریق هنر نمایشی مطرح کرد و نیز هنرمند با یک نگاه و جلوه هنرمندانه می تواند حقایق و واقعیت هایی را که نمی توان در یک کتاب هم توضیح داد به بینندگان به راحتی منتقل کند.

جریان‌ها و واقعیت‌های تاریخی حاوی اندوخته‌های فکری و حامل تجربیات بزرگ نسل گذشته برای آیندگان است. به تعبیر بهتر تاریخ گذشته سنگ زیرین تمدن و بنای فکری و فرهنگی حال و آینده را می‌سازد و پایه‌های تکامل و سعادت مندی هر ملت و جریان فکری بر روی آن استوار می‌شود و شکل می‌گیرد.

به مصداق مثل معروف «خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج» اگر تاریخ که مجموعه‌هایی از اندوخته‌ها و تجربیات تلخ و شیرین زندگی انسان‌های گذشته است و نیز اگر افکار، اندیشه‌ها و عمل‌کردها و خلاصه تجربیات انسان‌های بزرگ و تاریخ‌ساز آن‌طور که بوده به نسل‌های بعد از آنان رسانده شود بی‌گمان آنان با استفاده از آن‌ها نه تنها می‌توانند دیواره‌های بنای نیمه تمام تمدن گذشته را کامل سازند بلکه در پرتو تجربیات گذشتگان به خلق تمدن‌های جدیدی هم دست می‌یابند.

مسلم است هر چیزی که بتواند روی افکار، عقاید و اطلاعات بشری اثر بگذارد می‌تواند سنگ بنای تمدن بشری را نیز پی‌ریزد؛ بنابراین می‌توان هنرمندان فیلم‌ساز را یکی از فعال‌ترین معماران تمدن بشری به حساب آورد. آنان می‌توانند با درست عمل کردن، تاریخ و تجربیات گذشتگان را آن‌طور که هست به حاضران و آیندگان منتقل نمایند و پیام و افکار شخصیت‌های بزرگ دینی، علمی و ملی را به آنان بشناسانند.

مختار و مسئولیت فیلم‌سازان

مختار و مسئولیت فیلم‌سازان

یکی از شخصیت‌های تاریخی گذشته ما مسلمانان که می‌تواند الگوی خوبی برای همه ما در زمینه‌های اخلاقی و دین‌داری، مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی‌های اجتماعی، ولایت‌مداری، حکومت‌داری و... باشد _ که

متأسفانه بر اثر عوامل مختلفی که در متن کتاب ذکر آن رفت چهره اش تا حدی ناشناخته مانده و آن طور که حق اوست در شناسایی وی کار نشده _ مختار ثقفی است. او یک شخصیت مذهبی بود و هرگز نمی توان نقش و افکار او را همانند دیگر شخصیت های بزرگ تاریخی در تکامل و تکوین تمدن بشری نادیده گرفت. همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر جهان اسلام تأثیر مثبت خود را بر اندیشه و تمدن بشری به جای گذاشت و قرآن بسیاری از معارف انسانی را در جهان پی ریخت و جانشینان آن حضرت هریک به نحوی در تکامل جوامع بشری و در تعیین سمت و سوی فکری بشر، سهم مهمی داشته اند.

نهضت مختار هم در قدم اول روی روند حرکت نهضت های اسلامی و ایجاد الگوی فکری و مبارزاتی در جنبش های بعد از خود اثر چشم گیر و تعیین کننده ای گذاشت و در سطح فراتر از آن نیز بر شتاب کاروان آزادی خواهی و عدالت جویی جهان افزود و برای نخستین بار پس از حکومت علی علیه السلام نوای آزادی بردگان و تساوی حقوق انسان ها را در جامعه آن روز عرب که پایه های آن بر اساس روابط خونی و قبیله ای استوار گردیده بود مطرح ساخت و ایمان، لیاقت و توان مندی را ملاک برتری و کسب موقعیت های بالای اجتماعی، اداری، سیاسی و نظامی قرار داد. به همین علت حکومت مختار مورد توجه همه مستضعفان آن زمان به ویژه موالیان و ایرانیان مقیم عراق _ که از همه مزایا و حقوق اجتماعی محروم بودند _ قرار گرفت.

این موضع گیری مختار به قول ولها وزن و دکتر علی حسنی کربوتلی سبب شد تا او منفور همه اشراف جامعه عرب قرار گیرد و کسی زحمت دفاع از او را در برابر سیلی از اتهامات به خود ندهد و در نتیجه

شخصیت او درهاله ای از ابهامات قرار گیرد. (۱)

امروز نیز شناساندن چهره واقعی مختار علاوه بر آن که مایه مباهات و افتخار همه مسلمانان است می تواند در عرضه الگوهای مبارزاتی و روند تکامل آینده جامعه اسلامی و انسانی نقش ارزنده ای داشته باشد. پس مهم و لازم است که هنرمندان به همه جوانب و زوایای تاریخ زندگی این مرد بزرگ که در این کتاب آمده و سعی شده تا قابلیت برنامه سازی آن در مدنظر گرفته شود توجه نمایند.

از آن جایی که برای نخستین بار بناست سیمای مختار در قالب فیلم و سریال برای بینندگان عرضه شود کوچک ترین اشتباه، سهل انگاری و بی توجهی به نکات حساس زوایای تاریخی و نکات مهم زندگی و خصال برجسته او اثر نامطلوبی از او در اذهان جامعه به جای می گذارد و چهره واقعی او را تحریف می کند. به همین دلیل توجه هنرمندان محترم را به مهم ترین نکات و موضوعاتی جلب می کنم که می تواند به جذابیت و گویایی فیلم و هم به شناسایی صحیح چهره مختار و نهضت او به ما کمک نماید:

ماجرای زندگی و نهضت مختار که از پر حادثه ترین جریان های تاریخی رجال و شخصیت های اسلامی به شمار می رود همانند سایر جریان های تاریخی به لحاظی از پنج عنصر ذیل شکل گرفته است:

۱. شخصیت اصلی داستان؛

۲. نقش آفرینان اصلی؛

۳. نقش آفرینان مقطعی؛

۱- نک: مقدمه کتاب مختار ثقفی نوشته دکتر کربوتلی و نیز صص ۶۲ _ ۶۳ همان کتاب .

۴. شخصیت های ویژه؛

۵. ماجراها و صحنه های مهم.

توصیه ها

اشاره

توصیه ها

زیر فصل ها

۱. شخصیت اصلی داستان

۲. شخصیت های ویژه

۳. نقش آفرینان اصلی

۴. نقش آفرینان مقطعی

۵. ماجراهای مهم

۱. شخصیت اصلی داستان

۱. شخصیت اصلی داستان

شخصیت اصلی داستان در تاریخ و نهضت مختار را باید در دو جبهه موافق و مخالف او بررسی کرد:

شخصیت های اصلی جبهه موافق عبارت اند از:

مختار ثقفی

آن گونه که از ظاهر حال و موقعیت اجتماعی و فکری مختار به دست می آید او انسان آراسته و متینی بود. به صراحت در گفتار و زیبایی کلام او همه معترف اند، از ویژگی های دیگر او برخورد حسنه با مردم، صداقت پیشگی و قاطعیت بود.

اما رنگ پوست مختار تیره بود. به همین دلیل در روایتی که از امام سجّاد علیه السلام درباره او نقل شده آمده است که آن حضرت به محمد حنفیه فرمود: «عموجان، اگر فرزندی از تیره «زنگیان» به دفاع از حق ما اهل بیت قیام کند بر همه واجب

است که او را در این راه یاری نمایند.»^(۱) کلمه «زنگی» که در عربی «زنجی» تلفظ می شود در لغت به معنای «تیره ای از سیاه پوستان» آمده است.^(۲)

بلاذری سخنانی از عبدالله بن زبیر در مورد مذمت و عیب جویی قبیله ثقیف نقل می کند که در بخشی از آن چنین آمده: «... آن قبیله دارای پوست سیاه است و...».^(۳)

۱- مراجعه شود فصل چهار، همین کتاب .

۲- المنجد .

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹۷ .

این بخش از سخنان ابن زبیر به تیره بودن رنگ پوست مختار و قبیله او صراحت دارد.

۲. شخصیت های ویژه

۲. شخصیت های ویژه

حضرت امام سجاد

حضور امام سجاد علیه السلام در نهضت مختار را نمی توان نادیده گرفت یا مقطعی دانست؛ زیرا آن حضرت توسط نماینده خود، محمد حنفیه، در شکل دهی و جهت گیری های آن نهضت نقش داشت و به طور غیرمستقیم به رهبری و هدایت آن می پرداخت.

اما از آن جایی که نمی توان حضور امام سجاد علیه السلام را به علت ملاحظات اعتقادی تجسم بخشید و شبیه سازی کرد لازم است در تمام مراحل حضور معنوی او در حرکات، برخوردها و موضع گیری های مختار ملاحظه شود.

محمد حنفیه

مختار به ملاحظه سلسله مصالحتی که ذکرش رفت، نهضت خود را در ظاهر منسوب به اجازه محمد حنفیه می نمود و خود را نماینده او می خواند اما در واقع امر محمد حنفیه نماینده امام زین العابدین علیه السلام در نهضت مختار بود. برنامه سازان به این امر توجه داشته باشند و آن را هم به نحو روشن منعکس سازند.

حضور محمد حنفیه در تمام جریان ها مشاهده نمی گردد اما او در جریان آمدن نمایندگان و ریش سفیدان کوفه به نزدش و بردن آنان نزد حضرت سجاد علیه السلام ثابت کرد که در شکل گیری و تقویت این نهضت نقش مهمی داشت اما رهبری اصلی نهضت به عهده امام زین العابدین علیه السلام بود.

هم چنین این که محمد حنفیه مختار را پس از شکست خوردن و به شهادت رسیدن شرحبیل از اعزام نیرو به مدینه برای تصرف آن جا بازداشت و نیز جلوگیری ایشان از درگیر شدن نیروهای اعزامی به مکه برای آزادی محمد حنفیه و همراهان او از زندان زمزم با ابن زبیر بیانگر این است که مختار رهبری به واسطه محمد حنفیه را قبول داشت و به نیروهایش نیز توصیه کرد تا از او فرمان پذیری داشته باشند.

اوصاف محمد حنفیه

محمد حنفیه دارای محاسن سفید، ظاهر آرام و آراسته و در میان طایفه بنی هاشم و مسلمانان به خصوص نزد شیعیان پس از حضرت سجاد علیه السلام از احترام و موقعیت بالایی برخوردار بود، همه به اخلاق نیک و علم و فضیلت او معترف بودند و او را شیخ (بزرگ و ریش سفید) بنی هاشم می دانستند.

تذکر در مورد نقش مختار

برای این که جذابیت و اثرگذاری داستان مختار بیش تر گردد و بینندگان را به حال و هوای مختار نزدیکتر کند و بتواند چهره واقعی او را در اذهان تجسم بخشد لازم است کسی نقش مختار را بازی نماید که در صحنه های فیلم و نمایش به نقش های شخصیت های منفی اجرای نقش نکرده باشد.

شخصیت اصلی در جبهه مخالف

عبدالله بن زبیر

شخصیت اصلی جبهه مخالف مختار که در این داستان بیش تر روی آن تکیه شده ابن زبیر است. او از دشمنان سرسخت اهل بیت بود اما در اوایل حرکت خود، به خصوص زمان یزید، تظاهر می نمود که از شهادت

امام حسین علیه السلام سخت متأثر است و می خواهد انتقام خون آن حضرت را از یزید بگیرد.

او ظاهری فریبنده و رفتاری حيله گرانه داشت و در مقدس مآبی و تظاهر به دین داری حریفی نداشت. همیشه به دنبال فرصت مناسب برای کسب موقعیت بهتر بود و رسیدن به خلافت از آرزوهای دیرینه او بود که با چنگ و دندان برای به دست آوردن و حفظ آن می کوشید.

۳. نقش آفرینان اصلی

اشاره

۳. نقش آفرینان اصلی

زیر فصل ها

الف) در جبهه موافق مختار

ب) نقش آفرینان اصلی در جبهه مخالف

الف) در جبهه موافق مختار

اشاره

الف) در جبهه موافق مختار

مهم ترین نقش آفرینان اصلی جبهه مختار عبارت بودند از:

ابراهیم بن اشتر، ابوعمره (کیسان)، عبدالله بن کامل، یزید بن انس و ابن شمیط.

ابراهیم اشتر

ابراهیم اشتر

تیزهوشی، شجاعت، گذشت و بزرگواری و موقعیت شناسی از جمله خصیصه های بارز ابراهیم بود. او در میان مردم کوفه دارای موقعیت بزرگی بود و همه به او احترام می گذاشتند. ابراهیم علاوه بر شجاعت و جنگ آوری فرد مردم دار و بزرگ

قبیله «نخع» بود که یکی از سرشناس ترین قبایل آن روز به شمار می رفت.

وفاداری و فداکاری او برای پیشبرد نهضت مختار او را نسبت به مختار در موقعیتی قرار داد که پدر بزرگوارش آن موقعیت را در کنار امیرمؤمنان علیه السلام کسب نموده بود.

بزرگ ترین پیروزی ها و موقعیت های مختار در صحنه های جنگ و مبارزه با دشمنانش مرهون حضور فعال ابراهیم اشتر است. او در شکست نماینده ابن زبیر (ابن مطیع) در کوفه، سرکوبی شورش اشراف و منافقین

و شکست فضاخت بار اموی ها در موصل و کشتن عبیدالله بن زیاد نقش فعال و مستقیم داشت. وجود او در کنار مختار باعث شد تا بسیاری از طرفداران ابراهیم نیز در کنار مختار قرار گیرند.

ابراهیم علاوه بر این که یک چهره نظامی بود، در نظر مردم یک شخصیت دینی نیز به حساب می آمد و مردم به سخنان او گوش فرا می دادند و پشت سرش به نماز می ایستادند.

ابوعمره (کیسان)

ابوعمره (کیسان)

ابو عمره از موالیان و ایرانیان مقیم کوفه بود. او به سبب تیزهوشی و چالاکی در اجرای مأموریت های نظامی و عملیاتی از سوی مختار به عنوان یکی از مشاوران و رئیس گارد مخصوص انتخاب گردید و سپس به ریاست شهربانی کوفه منصوب شد. او از کسانی بود که اشراف و جنایت کاران کربلا از شنیدن نامش به خود می لرزیدند و مو در بدن شان راست می شد.

عبدالله بن کامل

عبدالله بن کامل

او نیز از فرماندهان دلیر، شجاع و وفادار مختار بود و در سرکوبی اشراف شورشی و قاتلان شهدای کربلا تلاش فراوان انجام داد. هم چنین در امور اداری و پلیسی دارای توان وهوش فراوانی بود به همین علت در مرحله اول به عنوان رئیس شهربانی برگزیده شد. او تا آخر در کنار مختار باقی ماند.

یزیدبن انس

یزیدبن انس

از فرماندهانی بود که به اهل بیت ارادت خاصی داشت، مرد شجاع و نترسی بود و در جنگ با ابن مطیع خوب درخشید و فرماندهی جنگ اول با ابن زیاد را در عین حالی که سخت مریض بود به طور شایسته ای

به انجام رساند و باعث پیروزی سپاه مختار بر قشون ابن زیاد شد.

احمر بن شمیط

احمر بن شمیط

ابن شمیط انسان شجاع و دلیری بود و مردم کوفه از او به بزرگی و بزرگواری یاد می کردند و همه او را به خیراندیشی قبول داشتند. او فرماندهی سپاه مختار را در جنگ با مصعب به عهده داشت اما مورد دسیسه مصعب قرار گرفت و بر اثر ضعفی که در آن جهت از او ظاهر شد موازنه قدرت در آن جنگ به نفع مصعب سنگینی کرد و باعث شکست سخت نیروهای مختار شد.

(ب) نقش آفرینان اصلی در جبهه مخالف

اشاره

(ب) نقش آفرینان اصلی در جبهه مخالف

مهم ترین نقش آفرینان در جبهه مخالف مختار عبارت بودند از:

مصعب بن زبیر، عبیدالله بن زیاد، حصین بن نمیر، مهلب، شیب بن ربیع، محمد بن اشعث و عبدالرحمان ابن ابی مخنف.

مصعب بن زبیر

مصعب بن زبیر

مصعب برادر عبدالله زبیر بود و نسبت به او اظهار وفاداری و علاقه فراوانی می نمود. او فردی تیزهوش، قاطع و با تدبیر بود و در مورد دشمنان و رقیبان خود با سختی و بی رحمی برخورد می کرد به همین لحاظ به خود لقب «قصاب» می داد. همین ویژگی های او باعث شد تا برادرش عبدالله او را به عنوان حاکم بصره _ که در آن زمان برای حکومت زبیری ها از اهمیت خاصی برخوردار بود _ منصوب نماید.

عبیدالله بن زیاد

او از نظر جسمی مردی تنومند و سرخ گونه و دارای خصلت های بی رحمی، قساوت قلب و بی باکی در نبرد بود. او از فرماندهان مهم و مطیع حاکم شام به حساب می آمد. در بیش تر مأموریت های مهم نظامی

که به عهده او سپرده می شد موفق بود و در حيله گری، سياست بازی و فريب کاری هيچ کم نداشت. به همين دليل او سال ها به عنوان حاکم کوفه و بصره از سوی حکام شام ایفای وظیفه می کرد.

او طراح قتل امام حسين عليه السلام و عامل اجرای نقشه يزيد در آن زمينه بود.

حصين بن نمير

حصين بن نمير

او هم از فرماندهان شجاع و معروف حکام شام بود، پس از عبيدالله بن زياد حکام شام در مأموريت های مختلف روی او حساب می کردند. او فرماندهی عمليات معروف و سپاه اموی ها در حمله به کعبه را به دوش داشت و در قتل عام مردم مدینه و جنايات بی شرمانه آن جا شريک جرم مسلم بن عقبه بود و نیز او یکی از جنايت کاران اصلی فاجعه کربلا محسوب می شد. حصين انسان بی رحم و خشنی بود و در جنگ و سرکوبی دشمنان حکام شام از خود جسارت و وفاداری فراوانی نشان داده بود.

مهلب

مهلب

یکی از فرماندهان و جنگ آوران نامدار عراق به شمار می رفت و از شجاعت و توانایی نظامی و اداری بالایی برخوردار بود. بی تردید اگر او در جنگ با مختار حضور نمی یافت مصعب جرأت تهاجم به کوفه را نداشت.

مهلب برای قلع و قمع خوارج در مناطق فارس به موفقیت های چشم گیری دست یافته بود و از خود سپاه و نیروی منظم و کار آزموده ای داشت. او در انجام دادن هر کاری به تدبير و احتیاط عمل می کرد.

مهلب در میان مردم بصره دارای موقعیت خوب و احترام فراوان بود. شاید این ها از جمله دلایلی بود که مصعب حمله به کوفه را منوط به

آمدن و همراهی او می کرد.

شَبْتُ رَبَعِي

شَبْتُ رَبَعِي

شَبْتُ حيله گر، سياست باز، دغل کار و عوام فریب ماهری بود. او در مظلوم نمایی استعداد عجیبی داشت و تشنه کسب قدرت و موقعیت و مال دنیا بود و نسبت به اهل بیت علیهم السلام دشمنی می ورزید و در وقایع کربلا هم دست داشت و به جنگ با مختار بیش از همه فراریان کوفه پافشاری می کرد.

مَحْمَدِ بْنِ اشْعَث

مَحْمَدِ بْنِ اشْعَث

محمد بن اشعث نسبت به اشراف کوفه نزد مصعب بیش از همه محترم بود، به حدی که او را در کنار خود می نشاند و با او در مورد تمام مسایل عراق مشورت می کرد.

محمد بن اشعث از جنایت کاران کربلا بود. او نیز اصرار داشت تا مصعب هرچه زودتر به کوفه حمله کند.

او در میان فراریان کوفه نیز موقعیت خاصی داشت؛ همه آنان به او احترام می گذاشتند و او را به بزرگی قبول داشتند.

عبدالرحمان بن مخنف

عبدالرحمان بن مخنف

او نیز از فراریان کوفه و سران و اشراف آن جا بود که از ترس انتقام مختار به بصره پناهنده شد.

ابن مخنف در هوشیاری معروف بود و به راحتی می توانست روحیات اشراف و بزرگان کوفه را به خود برانگیزاند و توجه آنان را جلب نماید. در کارهای اجتماعی و زد و بندهای مردمی و در کار تبلیغاتی و شایعه پراکنی مهارت زیادی داشت، به همین علت مصعب او را قبل از حمله به کوفه، مخفیانه به آن جا فرستاد تا به جلب و جذب نیرو و

افراد مؤثر کوفه به نفع مصعب اقدام کند.

۴. نقش آفرینان مقطعی

اشاره

۴. نقش آفرینان مقطعی

زیر فصل ها

الف) در جبهه موافق مختار

ب) نقش آفرینان مقطعی در جبهه مخالف

الف) در جبهه موافق مختار

اشاره

الف) در جبهه موافق مختار

نقش آفرینان مقطعی کسانی نبودند که تنها در یک یا چند واقعه حضور داشتند بلکه آنان جزو پیکره اصلی ارتش مختار به حساب می آمدند و در مقاطع مختلف مبارزه و نهضت او فعالیت و خدمات و جان نثاری می کردند، اما در مقاطع و مراحل خاصی به طور چشم گیری بروز می یافتند. ما در ذیل تنها به ذکر نام مهم ترین این افراد و مواردی که در آن ها به طور شایسته تبارز نمودند اکتفا می کنیم:

در جنگ با ابن مطیع

در جنگ با ابن مطیع

۱. عبدالله بن حرث جُعی؛ ۲. ابو عثمان نهدی؛ ۳. حمید بن مسلم؛ ۴. والی؛ ۵. نعمان بن ابی جعد؛ ۶. نعیم بن هبیره؛ ۷. یزید بن حارث؛ ۸. سعید بن منقذ همدانی.

در جنگ اول با ابن زیاد

در جنگ اول با ابن زیاد

مهم ترین افرادی که در جنگ اول با نیروهای عبیدالله زیاد در کنار یزید بن انس درخشیدند عبارت بودند از: ۱. رقابن عازب؛ ۲. عبدالله بن حمز عذری؛ ۳. سعد بن ابی سحر حنفی؛ ۴. عبدالله بن قراد.

در جنگ دوم با عبیدالله زیاد

در جنگ دوم با عبیدالله زیاد

در این جنگ که به فرماندهی ابراهیم بن اشتر صورت گرفت افراد زیر بیش از همه در پیروزی نقش داشتند: ۱. عبدالله بن حیه اسدی؛ ۲. قیس بن طهneh نهدی؛ ۳. حیب منقذ شوری همدانی؛ ۴. اسود بن جرّاد کندی؛ ۵. عبدالرحمان بن عبدالله؛ ۶. طفیل بن لقیط؛ ۷. سفیان بن یزید ازدی؛ ۸. علی بن مالک جشمی؛ ۹. مزاحم بن مالک؛ ۱۰. احوص بن شداد همدانی؛ ۱۱. شریک بن حزیم یا جدیر.

در عملیات ناموفق تصرف مدینه

در عملیات ناموفق تصرف مدینه

۱. شرحبیل بن ورس همدانی (فرمانده)؛ ۲. رحمان بن حمیر؛ ۳. عتّاش بن جعدہ؛ ۴. سلمان بن حجر همدانی.

در عملیات آزادی محمد حنفیه

در عملیات آزادی محمد حنفیه

۱. ابو عبدالله جدلی (فرمانده کل عملیات)؛ ۲. حُبیان بن حماره؛ ۳. ابوالمعتز؛ ۴. هانی بن قیس؛ ۵. عمیر بن طارق؛ ۶. یونس بن عمران.

در جنگ با مصعب

در جنگ با مصعب

۱. عبدالله بن وحب خثمی؛ ۲. رزین عبد سلول؛ ۳. کثیر بن اسماعیل؛ ۴. عبدالرحمان ثقفی؛ ۵. عبدالله بن شداد؛ ۶. سلیم بن یزید کندی؛ ۷. سعد بن منقذ همدانی؛ ۸. عمر بن عبدالله نهدی؛ ۹. مالک بن عمر نهدی؛ ۱۰. عبدالله بن جرّاد خثعمی؛ ۱۱. عبدالرحمان بن شریح؛ ۱۲. عبدالله بن جعدہ مخزومی؛ ۱۳. مسافر بن سعید ناعطی؛ ۱۴. سائب بن مالک اشعری؛ ۱۵. عبدالله بن حجر بن عدی؛ ۱۶. عبدالرحمان بن حجر بن عدی.

(ب) نقش آفرینان مقطعی در جبهه مخالف

(ب) نقش آفرینان مقطعی در جبهه مخالف

از آن جایی که توصیه خاصی راجع به افرادی که نقش مقطعی در جبهه مخالف بازی می نمایند افزون بر آنچه در متن آمده نداریم، از ذکر اسامی آنان صرف نظر می کنیم.

۵. ماجراهای مهم

اشاره

جریان‌ها و حوادث، روح یک داستان تاریخی را تشکیل می‌دهد؛ از این رو توجه برنامه‌سازان به وقایعی که در کتاب آمده و پرورش و برجسته‌سازی آن‌ها می‌تواند هم تأثیر مهمی در بالا بردن کیفیت فیلم و اثرگذاری آن روی بینندگان داشته باشد و هم پیام واقعی نهضت مختار را به طور روشن و شفاف منعکس سازد. لذا به ترتیب تاریخ این موارد را برمی‌شماریم:

دوران کودکی

دوران کودکی

مهم ترین مواردی که باید در این دوران از زندگی مختار پرورش داده و برجسته شود، دو چیز است:

۱. رابطه او با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و مسلم بن عقیل؛

۲. داستان نشان دادن مختار بر سر زانوی امام علی، از سوی حضرت.

دوران نوجوانی

دوران نوجوانی

۱. مختار در یازده سالگی در غدیر خم با پدر خود حضور داشت و جریان معرفی حضرت علی علیه السلام را از سوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مشاهده نمود. در این جا لازم است تا به حالت معنوی و روحی مختار پرداخته شود و تأثیر این واقعه بر ذهن و فکر او منعکس گردد.

۲. حضور مختار در فتح ایران در سیزده سالگی از جمله وقایع مهمی است که روی فکر و اندیشه مختار بی تأثیر نبود که شایسته است این هم به نحوی منعکس شود.

مختار قبل از حادثه عاشورا

مختار قبل از حادثه عاشورا

۱. ماجرای بستری شدن امام حسن علیه السلام در خانه عموی مختار، سعد، و توطئه قتل امام حسن علیه السلام از سوی معاویه و نگرانی مختار از آن حضرت و نقد و بررسی پیشنهاد تسلیم نمودن امام به معاویه از سوی مختار به عمویش سعد یکی از سوژه هایی است که می تواند رابطه و میزان علاقه مختار را نسبت به اهل بیت نشان دهد، لذا به تصویر کشیدن آن، لازم است.

۲. حوادثی که در کوفه برای مختار رخ داد به ویژه مهمانداری او از مسلم و تلاش برای حمایت از ایشان، زندانی شدن مختار و جریان پیش بینی میثم از آینده او در زندان و...؛

۳. ماجرای آوردن سر امام حسین علیه السلام به مجلس ابن زیاد و احضار کردن مختار از زندان و خشم او به ابن زیاد و هم چنین فریاد اعتراض مختار پس از رهایی از زندان از جمله رخدادهای جالب توجه این دوره است که باید طوری به تصویر کشیده شود که بتواند نفرت و انزجار عمیق مختار را از فاجعه کربلا و عاملان آن به خصوص ابن زیاد منعکس سازد.

مختار پس از حادثه عاشورا

مختار پس از حادثه عاشورا

۱. ماجرای رفتن مختار به حجاز و برخورد ابن زبیر با او اگر درست به تصویر کشیده شود می تواند پرده از نیات قلبی ابن زبیر و چهره واقعی او بردارد. برهمن اساس باید موضع گیری های ابن زبیر در قبال مختار و عهدشکنی او با ایشان و هم چنین تغییر موضع ابن زبیر در مراحل مختلفی که مختار در کنارش بود روشن گردد و به تصویر درآید که چگونه او اول یکی از دلایل قیام و مخالفت خود با یزید را شهادت امام حسین علیه السلام معرفی نمود و سپس کار را به جایی رساند که از حصین بن نمیر _ که یکی از چهره های نابخشودنی و فعال فاجعه کربلا_ و از عاملین قتل عام مردم مدینه بود و به فرمان او کعبه به آتش کشیده شد _ خواست تا با او بیعت کند.

۲. دفاع مختار از مکه، «ترس ابن زبیر و دلداری مختار از او» از حساس ترین مراحل این دوره از جریان هاست که در معرفیت مختار نقش فراوانی داشت و توان مندی او را در جنگ و مبارزه نمایان ساخت.

۳. آمدن مختار نزد محمدبن حنفیه پس از آن که او تصمیم به بازگشت به سوی کوفه گرفت طوری ترسیم شود که با موضوع نمایندگی محمدبن حنفیه از سوی امام سجاد علیه السلام در نهضت مختار تطبیق کند.

بازگشت به کوفه

بازگشت به کوفه

۱. قبل از آن که مختار به کوفه بیاید، بر سر قبر امام حسین علیه السلام در کربلا رفت. در این قسمت به جنبه های معنوی و عارفانه حضور مختار «بر سر مزار یار» و به عشق و ارادتی که او به حسین علیه السلام داشت باید دقت شود. سخنانی که مختار بر سر قبر حسین علیه السلام می گوید باید از سوز دل و همراه با حالتی باشد که بتواند کمال محبت و عشق او را به امام حسین علیه السلام نشان دهد.

۲. نحوه بازگشت مختار به کوفه و برخورد و استقبال مردم از او باید طوری جهت داده شود که مردم به خاطر حمایت مختار از اهل بیت علیهم السلام او را دوست دارند و انتظار می کشیدند تا او بیاید و انتقام خون شهدای کربلا را بگیرد.

۳. ماجرای زندانی شدن دوباره مختار اما این بار توسط حاکم ابن زبیر (ابن مطیع) از حوادثی است که باعث شهرت بیش تر و محبوبیت او در دل دوستان اهل بیت گردید. شایسته است به این موضوع و نیز حالات و احساسات مختار در زندان و ارتباطات او توجه شود.

مختار پس از آزادی

مختار پس از آزادی

۱. پس از آزادی مختار از زندان حاکم ابن زبیر، مهم ترین رویداد، شرفیابی هیئتی از بزرگان کوفه نزد امام سجاد علیه السلام برای کسب نظر آن حضرت در مورد پیوستن به نهضت مختار است. در این باره باید نگرانی شدید مختار از این موضوع که مبدا امام به سبب تقیّه نهضت او را تأیید نکند به تصویر کشیده شود. هم چنین وقتی که این هیئت به کوفه باز می گردد و او باخبر می شود که امام به آن ها حقیقت امر را بیان کرده است و فرموده که محمد بن حنفیه از سوی آن حضرت مأمور نظارت بر نهضت مختار است، به شدت خوشحال می شود. این مورد نیز باید

برجسته شود.

در به تصویر کشیدن مورد فوق باید توجه شود که دو مطلب برای بیننده به طور وضوح نمایان شود:

یک: امام از باب تقیّه راضی به علنی شدن حمایتش از مختار نبود، اما چون آنان بزرگان و افراد مورد اعتماد شیعیان عراق و نمایندگان شان بودند و نپیوستن شان می توانست نهضت مختار را در همان مرحله دچار وقفه سازد لذا امام تنها به آنان حقیقت امر را بیان نمود.

دو: محمد بن حنفیه چون مورد اعتماد حضرت سجاد علیه السلام بود لذا به عنوان نماینده از سوی آن حضرت در نهضت مختار تعیین گردیده بود.

۲. پیوستن ابراهیم بن مالک اشتر به مختار از موفقیت های بزرگ در قیام مختار به حساب می آید که آوازه آن ابن مطیع را سخت نگران کرد و باعث شادی مختار و همراهانش گردید. این موضوع جای طرح دارد.

۳. در جنگ با ابن مطیع نقش شَبَث بن ربعی و محمد بن اشعث و شمر و سایر جانباوران کربلا به سبب ترس و دلهره ای که از تسلط مختار بر اوضاع داشتند برجسته شود.

پس از تسلط بر کوفه

پس از تسلط بر کوفه

به سیاست حکومتی مختار یعنی حمایت از ضعفا، رسیدگی به مشکلات و دعاوی مردم، برخورد حسنه او با مردم و توجه اش نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در این قسمت توجه بیش تر شود.

پس از نخستین شکست سپاه شام

پس از نخستین شکست سپاه شام

۱. در تصویر کشیدن توطئه اشراف و جنایت کاران کربلا، نقش حکام شام و رابطه بین هجوم سپاه شام در موصل و توطئه اشراف نمایان گردد.

۲. ماجراهای پس از سرکوبی شورش، به خصوص فرار شَبَث با قاطر

به بصره به تصویر کشیده و پرورش داده شود، به طوری که هم وحشت و هم مظلوم نمایی او را نشان دهد.

در انتقام گرفتن از قاتلین سیدالشهدا

در انتقام گرفتن از قاتلین سیدالشهدا

۱. ماجرای امان دادن به عمر بن سعد طوری به تصویر کشیده شود که دلایل امان دادن مختار به او برای بینندگان نیز روشن گردد.

۲. فرستادن سر عمر بن سعد نزد امام سجّاد علیه السلام و دعای او از جمله نکات مهم این مرحله است که بیانگر تأیید عمل مختار از سوی آن حضرت است. به این پیام توجه بیش تری شود.

۳. واقعه مجازات حرمله به ویژه به روایت منهال و آن حالت معنوی که پس از شنیدن آن به مختار دست داد و باعث شد تا سجده شکر انجام دهد و آن روز را نیت روزه نماید طوری به تصویر کشیده شود که از آن، اعتقاد مختار به امامت حضرت سجّاد علیه السلام به وضوح فهمیده شود.

باز هم به مصاف سپاه شام

باز هم به مصاف سپاه شام

از آن جایی که نبرد سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر و قشون شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد مصادف با ایام تاسوعا و عاشورا ذکر شده است لازم است برای به تصویر کشیدن این واقعه به نکات ذیل توجه شود:

۱. روح عاشورایی در تمام صحنه در نظر گرفته شود، حتی در مسیرهایی که سپاه ابراهیم به سوی موصل در حرکت است و مردم به استقبال آن می آیند و در همه شعارهایی که داده می شود، باید جلوه ای از حماسه کربلا به چشم بخورد؛ مثلاً سپاه ابراهیم در هر منزلی که می رسند با آثاری از آمادگی مردم برای عزاداری و یاد حسین علیه السلام روبه رو می شوند و مردمانی که در مسیر راه با سپاه ابراهیم مواجه می شوند و با

خبر می گردند که آنان به جنگ عبیدالله بن زیاد، قاتل فرزند زهرا علیهاالسلام عازم هستند ابراز احساسات می کنند و به یاد حسین علیه السلام اشک می ریزند و اعلام همکاری می نمایند، و از تقدیم هیچ نوع کمکی برای شرکت در ثواب جنگ با قاتلان سیدالشهدا دریغ نمی ورزند.

۲. احساسات عاشورایی در همه صحنه های جنگ به تصویر کشیده شود، به خصوص در دهه محرم در میان سپاه ابراهیم آن روحیه و حال و هوا به اوج خود برسد.

به جاست که در گرماگرم نبرد که نیروهای ابراهیم سر از پا نمی شناسند بخش هایی از خاطره های جنگ، شهادت، و آتش زدن خیمه های کربلا که در اذهان آنان مجسم می شود به تصویر درآید، به دنبال آن، شور و هیجان نیروهای ابراهیم به اوج خود برسد.

خلاصه یادآوری تکه هایی از خاطره های عاشورا در این جنگ، طوری به نمایش گذاشته شود که باعث گردد تا نیروهای ابراهیم خود را فراموش نمایند و با الهام از ایثار یاران حسین علیه السلام با شجاعتی وصف ناپذیر به نبرد پردازند.

۳. کشته شدن عبیدالله بن زیاد مهم ترین حادثه ای است که باعث شادی اهل بیت علیهم السلام گردید. همه جریان های این قسمت طوری برای بینندگان تجسم بخشیده شود که آن ها به خوبی به عظمت و اهمیت این پیروزی از نظر اهل بیت علیهم السلام پی ببرند.

مختار و ابن زبیر

مختار و ابن زبیر

۱. علت نرمش مختار در قبال ابن زبیر پس از پیروزی بر سپاه شام در متن کتاب بیان شده است. در انعکاس آن توجه شود تا مبدا چهره مختار در ذهن بیننده به عنوان یک انسان سازشگر و فرصت طلب جلوه نماید.

۲. یگانه انگیزه اعزام نیرو از سوی مختار به مکه، درخواست محمدبن حنفیه بود و وقتی آنان با ابن زبیر روبه رو شدند به اصرار از محمدبن حنفیه خواستند تا اجازه دهد با ابن زبیر درگیر شوند، اما او جَدًا مانع آن کار شد. در این قسمت لازم است تا نیروها کاملاً مطیع محمدبن حنفیه نشان داده شوند، اما در عین حال از موافقت نکردن ایشان به این که کار ابن زبیر تمام شود دل گیر به نظر برسند نه خشمگین.

آخرین نبرد

آخرین نبرد

۱. نقش فراریان کوفه به خصوص شبث بن ربعی و محمدبن اشعث در این جنگ برجسته گردد، به طوری که آنان بیش از همه مُصِرّ و مشتاق در گیر شدن مصعب با مختار بودند.

۲. همه جریان های این بخش به خصوص فداکاری نوزده نفر که به همراه مختار شهید شدند قابل پردازش بیش تر است. پس آن طور که در کتاب آمده به خصوص به احساسات و روحیات مختار و یاران او توجه شود.

۳. در ماجرای جنگ با مصعب بسیاری از یاران مختار در خانه های خود پنهان شدند و عده ای از مردم کوفه که دیدند مختار شکست می خورد از او روی گردانیدند و حتی از بالای بام های خود به او و یارانش سنگ زدند. همه این ها به تصویر کشیده شود.

۴. به موضوع سخت گیری مصعب با همسران مختار و دلاوری و ایمان آنان و دلاوری مادر مختار و هم چنین کشتار فجیع مصعب و سخت گیری نسبت به شیعیان پس از شهادت مختار نیز پرداخته شود.

پرسش هایی برای گفت و گو با مردم

پرسش هایی برای گفت و گو با مردم

۱. آیا مختار ثقفی را می شناسید؟ نام پدر او چه بود؟ پدر مختار چه موقعیتی در اسلام داشت و کجا و چگونه به شهادت رسید؟

۲. مختار در کجا به دنیا آمد؟ و در چه سالی؟
۳. نام مادر مختار چه بود و چگونه شخصیتی داشت؟
۴. نخستین کسی که از خانواده مختار مسلمان شد چه کسی بود؟ و نخستین شهید خانواده مختار در راه اسلام که بود؟
۵. از کارهای مختار چه می دانید؟
۶. مختار کی و برای چه قیام نمود؟
۷. شمر، عمر بن سعد و خولی و سایر جنایت کاران کربلا به دست چه کسی کشته شدند؟
۸. بزرگ ترین فرمانده مختار چه نام داشت و فرزند که بود؟
۹. آیا می دانید که عبيدالله بن زیاد به دست چه کسی و چگونه کشته شد؟
۱۰. مختار چه ویژگی هایی داشت؟
۱۱. پدر مختار از چه شخصیت هایی بود و در فتح عراق و ایران چه سمت و نقشی داشت؟
۱۲. رابطه مختار با خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بود؟
۱۳. حضرت علی درباره مختار در کودکی چه فرمود، و به نظر شما این فرموده امام بیانگر چه چیزی است؟
۱۴. انگیزه مخالفت مختار با خلفای اموی به خصوص یزید چه بود؟
۱۵. عبدالله بن زبیر که بود و چرا با مختار جنگید؟
۱۶. مختار توسط چه کسی به شهادت رسید؟

پرسش های کارشناسی

پرسش های کارشناسی

۱. انگیزه های مقاومت قبیله ثقیف در برابر اسلام چه بود؟
۲. پس از آن که قبیله ثقیف اسلام آوردند چه نقشی در گسترش آن ایفا

۳. موقعیت قبیله ثقیف در حجاز قبل از اسلام و نیز بعد از آن چگونه بود؟
۴. موقعیت خانواده مختار در قبیله ثقیف چگونه بود و آنان چه نقشی در اسلام آوردن قبیله خود داشتند؟
۵. علاوه بر خانواده چه عوامل دیگری در تشکیل شخصیت مختار نقش داشت؟
۶. مختار معارف اسلامی را چگونه و از چه کسانی فرا گرفت؟
۷. دلیل ها و انگیزه های مخالفت مختار با حکومت اموی و به ویژه یزید چه بود؟
۸. رابطه مختار با اهل بیت مخصوصاً حضرت علی علیه السلام چگونه بود؟
۹. مختار به چه انگیزه ای به عمویش سعد پیشنهاد کرد که امام حسن علیه السلام را به معاویه تسلیم کند؟
۱۰. دیدگاه مختار درباره صلح امام حسن علیه السلام چگونه بود؟
۱۱. چرا مسلم بن عقیل به خانه مختار وارد شد و چه رابطه ای قبلاً بین آن ها وجود داشت؟
۱۲. مختار چه نقشی در حمایت از قیام امام حسین علیه السلام و دفاع از مسلم به عهده داشت؟
۱۳. مژده میثم در زندان به مختار چه بود و چه تأثیری برای تصمیم او برای انتقام گرفتن خون شهدای کربلا گذاشت؟
۱۴. موضع و رفتار مختار در برابر ابن زیاد پس از شنیدن خبر شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و دیدن سر مبارک آن حضرت و برخورد ابن زیاد با او و دلیل های آن را بیان کنید؟
۱۵. به چه علت ابن زیاد مختار را به قتل نرساند، بلکه او را از زندان

۱۶. آیا مختار در قیام خود، علاوه بر انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام و اصحاب او دارای اهداف سیاسی دیگری هم بود؟

۱۷. نظر مختار درباره عبدالله زبیر چه بود و چرا در حجاز به نزد او رفت؟

۱۸. چرا و تحت چه شرایطی مختار با ابن زبیر بیعت کرد؟

۱۹. هدف ابن زبیر از پذیرش شرایط مختار چه بود و چرا به آن وفادار نماند؟

۲۰. نقش مختار در دفاع از کعبه چه بود و این چه تأثیری در روند قیام مختار گذاشت؟

۲۱. آیا مختار ابن زبیر را لایق خلافت می دانست؟ اگر نه پس چرا با او بیعت کرد؟

۲۲. علت کناره گیری مختار از ابن زبیر چه بود؟

۲۳. محمد بن حنفیه چه موقعیتی نزد امام سجاد علیه السلام داشت و دلیل ارتباط مختار با او چه بود؟

۲۴. آیا مختار به امامت حضرت سجاد علیه السلام معتقد بود؟ به چه دلیل؟

۲۵. نقش امام سجاد علیه السلام در قیام مختار چه بود؟

۲۶. چرا امام سجاد علیه السلام به حمایت آشکار از مختار برخاست و دلیل تقیه آن حضرت چه بود؟

۲۷. حضور مختار بر سر قبر امام حسین علیه السلام قبل از ورود به کوفه گویای چه پیام و حقیقتی است؟

۲۸. مختار پس از مراجعت از حجاز چگونه و با چه روشی مبارزه خود را آغاز کرد؟

۲۹. زمینه سازهای قیام مختار که باعث پیروزی های پیاپی او شد چه بود؟

۳۰. زندانی شدن مختار توسط ابن مطیع حاکم ابن زبیر چه تأثیری در

روند قیام مختار داشت و سپس چرا و چگونه آزاد شد؟

۳۱. نهضت مختار چه ویژگی های نسبت به حرکت توابین داشت که باعث دوام آن شد؟

۳۲. مهم ترین ویژگی های شخصی مختار که نقش فراوانی در پیروزی او داشت چه بود؟

۳۳. سیاست حکومتی مختار چه بود و چه تأثیری در پیروزی او داشت؟

۳۴. حضور مختار در غدیر خم چه تأثیری بر روحیه و اندیشه او گذاشت؟

۳۵. دلیل این که راجع به زندگی مختار مورخان کم تر به بحث پرداخته اند چه بوده و چرا چهره او در هاله ای از ابهام قرار گرفت؟

۳۶. روایاتی که در مورد مختار آمده چند دسته و چگونه با هم قابل جمع اند؟

۳۷. ریشه های تهمت در مورد شخصیت مختار چیست؟

۳۸. دشمنان مختار چه کسانی بودند و چه نقشی در تحریف چهره او ایفا کردند؟

۳۹. دعای حضرت سجاد علیه السلام در حق مختار گویای چه پیامی می تواند باشد؟

كتاب نامه

اشاره

كتاب نامه

* قرآن كريم

* نهج البلاغه، محمد دشتي، انتشارات لاهيجي، چاپ دوم، ١٣٨٠ هـ . ش.

منابع عربي

١. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، بيروت، دار احياء، الكتب العربى، ١٣٧٨ هـ . ق.
٢. ابن اثير، شيخ عزالدين، الكامل فى التاريخ، بيروت، ١٣٨٥ هـ . ق.
٣. ابن العساکر، تاريخ مدينه دمشق، نشر دارالفکر، ١٤١٥ هـ . ق.
٤. ابن العلامه، ايضاح الفوائد، ج ٤، ناشر آيت الله شاهرودى، چاپ اول ١٣٨٩ هـ . ق (بى جا).
٥. ابن حجر، فتح البارى، ج ٦، بيروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر (بى تا).
٦. _____، مقدمه فتح البارى، ج دوم، بيروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر (بى تا).
٧. ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، ج ٣، بيروت، مؤسسه اعلمى، (بى تا)، چاپ چهارم.
٨. ابن خلکان، محمدبن ابى بکر، وفيات الاعيان، بيروت، دار صادر.
٩. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، بيروت، دارالصادر، (بى تا).

١٠. ابن شهر آشوب، المناقب.
١١. ابن طيفور، بلاغات النساء، قم، مكتبة البصيرتي.
١٢. ابن فهد الحلبي، المهذب البارع، نشر جامعه مدرسين، ١٤١١ هـ . ق.
١٣. ابن كثير، السيره النبوي، بيروت، نشر دارالمعرفه، چاپ اول، ١٣٩٦.
١٤. ابن نما، محمد جعفر، ذوب النضاد، قم، مؤسسه نشر الاسلامي، چاپ اول، ١٤١٦ هـ . ق.
١٥. ابن هشام، سيره ابن هشام، ج ٤ و ٦.
١٦. ابوالغدا، ابن كثير، البدايه و النهايه، بيروت، دارالحياء التراث العربي، چاپ اول.
١٧. ابومخنف، لوط بن يحيى، حكايه المختار في اخذ الثار، قم، ١٣٦٤ هـ . ش.
١٨. ابومخنف، لوط بن يحيى، مقتل الحسين عليه السلام، ايران، ١٣٩٨ هـ . ق.
١٩. احمد بن حنبل، المسند، ج ٢ و ٦، بيروت، نشر دارالصاد.
٢٠. اسفرائني، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، مصر.
٢١. الاحمدى الميانجي، على بن الحسين، مواقف الشيعة، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ هـ . ق.
٢٢. الاصفهاني، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، قم، مؤسسه دارالكتب.
٢٣. الحلبي، يحيى بن سعيد، الجامع للشرايع، قم، نشر مؤسسه سيد الشهداء، ١٤٠٥ هـ . ق.
٢٤. الدوري، الدكتور عبدالعزيز و عبدالجبار، اخبار الدوله العباسيه، بيروت، دارالطبيعه، قرن سوم هجري.
٢٥. الذهبي، سير اعلاء النبلاء، بيروت، مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ١٤١٣ هـ . ق.

٢٦. السيوطي، جلال الدين، الديباج على مسلم، ج ٥، دار ابن عفان، سعودى، چاپ اول، ١٤١٦.
٢٧. الشهيد الاول، اللمعه دمشقيه، ناشر دارالفكر، چاپ اول، ١٤١١ هـ . ق.
٢٨. الشيخ النجم الدين الطبسى، النفى و التقريب، قم، نشر مجمع الفكر الاسلامى، چاپ اول، ١٤١٦ هـ . ق.
٢٩. الشيخ جعفر كاشف الغطاء، كشف الغطاء، ج ٢، چاپ سنگى، ناشر مهدوى _ اصفهانى (بى تا).
٣٠. العاملى، سيدمحسن امين، اصدق الاخبار، قم.
٣١. _____، اعيان الشيعة، بيروت، ١٤٠٣ هـ . ق.
٣٢. العاملى، محمدحسين، حقوق آل البيت، چاپ اول، ١٤١٥ هـ . ق، مطبعه مهر (بى جا).
٣٣. العظيم آبادى، عون المعبود، ج ١١، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ دوم، ١٤١٥ هـ . ق.
٣٤. الغفارى، عبدالرسول، الكلينى و الكافى، نشر مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٦ هـ . ق.
٣٥. الفنحرى، تاريخ الفنحرى.
٣٦. القرشى، باقر شريف، حياه الامام الحسين عليه السلام، تهران، دارالكتب العلميه، ١٣٩٧ هـ . ق..
٣٧. القزوينى، محمدبن يزيد، سنن ابن ماجه، ج ٢، بيروت، دارالفكر.
٣٨. المباركفورى، تحفه الاحوذى، ج ٦ و ١٠ و ١١، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٠ هـ . ق.
٣٩. المحقق الاردبيلى، مجمع الفائده، قم، جامعه مدرسين، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ . ق.

۴۰. المحقق الحلبي، شرائع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، تهران، انتشارات استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ . ق.
۴۱. المزني، تهذيب الكمال، ج ۲۹، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ . ق، مؤسسه رساله (بي جا).
۴۲. الهيثمي، مجمع الزوائد، ج ۷، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۰۸ هـ . ق.
۴۳. اميني، عبدالحسين، الغدير، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۶ هـ . ش.
۴۴. اندلوسى. عقدالفريد، بيروت، دارالكتب العربيه.
۴۵. انصارى، محمدحسين، الامامه و الحكومه فى الاسلام، قم (بي تا).
۴۶. بحراني، سيدهاشم، مدينه المعاجز، تهران، مؤسسه معارف الاسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ . ق.
۴۷. بحراني، شيخ عبدالله، العوالم للامام الحسين عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ . ق.
۴۸. بلاذرى، احمدبن يحيى، انساب الاشراف، بغداد، چاپ اول، ۱۹۷۷ م.
۴۹. _____، فتوح البلدان، مصر، مكتبه الهفقه المصريه، ۱۳۷۹ هـ . ق.
۵۰. تسترى، شيخ محمدتقى، قاموس الرّجال، تهران، مركز نشر كتاب، ۱۳۷۹ هـ . ش.
۵۱. تقرير النائينى (للأملى)، كتاب المكاسب و البيع، مؤسسه النشر الاسلامى (بي تا).
۵۲. ثقفى، ابراهيم بن محمد، تعليقات الفارات، تهران، مؤسسه الرساله، ۱۳۹۵.
۵۳. جابقلی، علامه سيد على اصغر، طوييف المقال، قم، مكتبه آيت الله المرعشى، چاپ اول، ۱۳۱۳ هـ . ق.

٥٤. حائري، شيخ محمد مهدي، شجره الطوبى، مكتبه الحيدريه، ١٣٨٥ هـ . ق.
٥٥. حلى، ابن ادريس، السرائر، ج ٢، قم، جامعه مدرسين ١٤١١ هـ . ق.
٥٦. حنبل، احمد، المسند، بيروت، مكتبه الاسلامى.
٥٧. حنبلى، عبدالحى بن عماد، شذرات الذهب، بيروت، دارالكتب العربيه.
٥٨. خويى، سيدابوالقاسم موسوى، معجم رجال الحديث، بيروت، ١٤٠٣ هـ . ق.
٥٩. خويى، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعه.
٦٠. زرکلى، خيرالدين، الاعلام، بيروت، چاپ هفتم، ١٩٩٠ م
٦١. سيدبن طاوس، اللهوف فى قتلى الطفوف، قم، مطبعه الامير، چاپ اول، ١٤١٧ هـ . ق.
٦٢. سيوطى، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، قم، مطبعه الاسير، چاپ اول، ١٣٧٠ هـ . ش.
٦٣. شهرستانى، محمدبن عبدالكريم، الملل و النحل، بيروت، دارالمعرفه، ١٤٠٠ هـ . ق
٦٤. شيخ طوسى، النهايه فى المجرى الفقهِ و الفتاوى، بيروت، نشر دارالاندلس (بى تا).
٦٥. شيخ طوسى، محمدبن حسن، الامالى.
٦٦. شيخ مفيد، محمدبن نعمان، الارشاد.
٦٧. صالحى الشامى، محمد يوسف، سبيل الهدى فى سيره خير العباد، ج ٤، بيروت، دارالكتب چاپ اول، ١٤١٤ هـ . ق.
٦٨. صحيفه سجديه (ابطحى)، قم، نشر مؤسسه الامام مهدي، ١٤١١ هـ . ق.
٦٩. صدرالدين، سيد على خان، درجات الرفيعه فى طبقات الشيعه، قم،

مكتبه البصيرتى.

٧٠. طباطبائى، على، رياض المسائل، ج ٧، قم، نشر جامعه مدرسين، چاپ اول، ١٤١٥ هـ . ق.
٧١. طبرسى، مجمع البيان، تهران، مكتبه العلميه الاسلاميه.
٧٢. طبرسى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، مؤسسه الاعلمى، ج ٢ و ٤، و مصر، ج ٥ و ٦ .
٧٣. طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، ج ٥، نشر مكتب الاعلام الاسلامى (بى جا)، ١٤٠٩ هـ . ق.
٧٤. عاملى، سيد جعفر مرتضى، الصحيح من سيره النبى الاعظم، ج ٦، بيروت، نشر دارالهادى ١٤١٥.
٧٥. علامه حلى، قواعد الاحكام، ج ٣، قم، چاپ اول نشر، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٣ هـ . ق.
٧٦. على بن عيسى، كشف الغمه، تهران، ايمان، ١٣٨١ هـ . ق.
٧٧. فاضل الآبى، كشف الرموز فى شرح المختصر النافع، ج ١، قم، جامعه مدرسين، چاپ اول، ١٤١٠ هـ . ق.
٧٨. قمى، شيخ عباس، سفينه البحار، نجف الاشرف.
٧٩. كاشانى، فيض، محجه البيضاء.
٨٠. كحاله، عمر رضا، اعلام النساء، بيروت، ١٣٩٧ هـ . ق.
٨١. كشى، محمد بن عمر، رجال كشى، مشهد مقدس، دانشگاه مفيد، ١٣٤٨ هـ . ش.
٨٢. مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال.
٨٣. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٤ هـ . ق.

۸۴. محقق حلی، المختصر النافع فی فقه الامامیه، تهران، نشر مؤسسه البعثه، ۱۴۱۰ هـ . ق.
۸۵. محمد بن اسحاق، سیره ابن هشام، نشر مکتبه محمد علی و اولاده، ۱۳۸۳ هـ . ق (بی جا).
۸۶. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر.
۸۷. مدرسی، سید محمد تقی، التاریخ الاسلامی دروس و عبر، ایران، ۱۴۱۸ هـ . ق.
۸۸. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، ۱۹۶۵ م.
۸۹. معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، قم، دارالمعارف، ۱۳۷۳ هـ . ش.
۹۰. مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، تهران، چاپخانه اسلامیه.
۹۱. مقرّم، سید عبدالرزاق موسوی، مقتل الحسین علیه السلام، نجف الاشرف.
۹۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲۴، نجف اشرف، نشر مطبعه، حیدریه، ۱۹۵۶ م.
۹۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، تهران، مرکز نشر کتاب.
۹۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۱، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم ۱۳۶۲، ش (بی جا).
۹۵. نمازی، شیخ علی شاهرودی، مستدرک سفینه البحار، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹ هـ . ش.

منابع فارسی

۱. آیت الله صافی، لطف الله، پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۳۷۴ هـ . ش.

۲. آیه الله سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ه. ش.
۳. ابن اثیر، شیخ عزالدین، تاریخ کامل اسلام، عباس خلیلی، انتشارات کتب ایران.
۴. افخمی، سید محمدعلی، نگاهی به نهضت مختار، کانون نشر کتاب.
۵. الحلوی، محمد کریم، کشف الحقایق، ج ۱، تهران، حاج عبدالمجید صادق نوبری، چاپ سوم، ۱۳۹۶ ه. ق.
۶. امینی، عبدالحسین، الغدیر، علی شیخ الاسلامی، تهران، چاپ حیدری.
۷. بلعمی، ابوعلی، قیام سیدالشهدا علیه السلام و خون خواهی مختار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ ه. ش.
۸. بندر بیگی، محمد، ترجمه المنجد، تهران، انتشارات ایران، چاپ دوم.
۹. پرویز، عباس، از عرب تا دیالمه، تهران، ۱۳۲۸ ه. ش.
۱۰. حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان، ج ۹، تهران، نشر کتابفروشی لطفی ۱۳۸۰ ه. ق.
۱۱. خاتمی، احمد، فرهنگ نامه موضوعی نهج البلاغه، تهران، سروش، ۱۳۸۱.
۱۲. خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، ج ۳، تهران، چاپ اسلامی، ۱۳۹۰ ه. ق.
۱۳. دینوری، احمد، اخبار الطوال، دکتر محمود مهدوی دامغانی.
۱۴. رضوی اردکانی، سیدابوفاضل، ماهیت قیام مختار، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۷ ه. ش.

۱۵. سیدبن طاوس، رضی الدین علی بن موسی، زندگانی امام حسین علیه السلام، سیدمحمد صحفی، قم، انتشارات اهل بیت علیهم السلام، چ دوم، ۱۳۷۳ ه. ش.
۱۶. سیدبن طاووس رضی الدین علی بن موسی، لهوف، ترجمه عبدالرحیم بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، چاپ پنجم.
۱۷. شاملویی، حبیب الله، جغرافیای کامل جهان، انتشارات بنیاد، چاپ نهم، ۱۳۷۳ ه. ش.
۱۸. شبر، عبدالله، الجواهر الثمن، ج ۳، کویت، نشر مکتبه الالفین، ۱۴۰۷ ه. ق.
۱۹. شفیعی، سیدمحمد، پیرامون حادثه عاشورا، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ ه. ش.
۲۰. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی، ج ۹، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ ه. ش.
۲۱. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه. ش.
۲۲. قرشی، علی اکبر، احسن الحدیث، ج ۴، تهران، نشر واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، ۱۳۶۶ ه. ش.
۲۳. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال.
۲۴. _____، نفس المهموم، ترجمه آیت الله محمدباقر کمره ای، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۴، ه. ش.
۲۵. کربوتلی، دکتر علی حسنی، مختار ثقفی، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، گیلان، پدیده، ۱۳۴۵ ه. ش.
۲۶. کمپانی، فضل الله، حسین کیست؟، تهران، ۱۳۸۵ ه. ق.
۲۷. کورانی، علی. عصر ظهور، ترجمه عباس جلالی، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.

۲۸. محمدی اشتهااردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، قم، ناصر، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، ه. ش.

۲۹. محمدی، محمد حسن، انتقام یا انقلاب کوفه، تهران، معارف اسلامی، ۱۳۴۹ ه. ش.

۳۰. مدنی، سید محمود، مختار ثقفی رایت امیر، قم، سازمان تبلیغات اسلامی.

۳۱. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، تهران، نشر دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۶ ه. ش.

۳۲. یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره ها، محمدامین شریفی، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ه. ش.

۳۳. یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، دکتر محمد ابراهیم، تهران، بنگاه کتاب و ترجمه، ۱۳۴۲ ه. ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

